و گفتند نیستا ترا برای شما خشک کردم و مرغ روحانیت شما از بیضهٔ بشریت بیرون آمد اما مرغ همت شما
بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت است هر جا که بوی مشام شما میرسد از ترک و تازی طلبید و طلبگاری محبوب حقیقی
خود تقصیر مکنید پانزدهم جمادی الآخر و نزد بعض بست و هشتم جمادی الاولی سنه اثنین و سبعین و سبعمائة رحلت از دنیا

ذکر آن کشتن نفس در رضاء مولی آن عارف رمز سبحان الذی اسری شیخ فرید الحق والملة والدین گنجشکر و معاصران و مریدان ایشان

مقرر شده که شیخ فرید الدین مسعود قدس سره خلیفه خواجه قطب الدین است و از خواجه بزرگ نیز نعمت یافته از اعیان
اولیا و از اکابر ایشان است بنهایت با صفت مجاهده و فقر و تجرید داشت و کشف و کرامت آیتی بود و در ذوق
و محبت علامتی همیشه در ستر و اخفا میکوشید و خود را از چشم خلق میپوشید از شهری بشهری میگشت
عاقبت در مقام اجودهن که مردم وی درشت خوی و ظاهر پرست و منکر درویشان بودند آمد و گفت
این محل بودن من است آنجا سکونت کرد هرگز آنجا کسی از حال ایشان نپرسید بیرون قصبه درختان کریل
بودند یکی درخت بود انبوه زیر آن درخت با حق مشغول بودی و بیشتر احوال در مسجد جمعه مشغول بودی آنجا
او را فرزندان شدند فاقها کشیدند و محنتها و مشقتها میدیدند آخر چون برهان قوی داشت پوشیده نماند
بقول اقتباس که صاحب سیر الاولیا میگوید بابا که مرید سلطان المشائخ است نسبت وی بفرخ عادلشاه کابلی رسانید
با میر المومنین عمر رضی الله عنه میرساند و میگوید که مادر وی دختر مولانا وجیه الدین خجندی بود
و هم وی از سیر الاقطاب می آرد نام وی مسعود بود و شیخ فرید الدین عطار نام خود بوی عنایت کرد
و بروایتی بعزیز الدین از غیب ملقب گشته چنانکه گنجشکر صاحب اخبار الاخیار نقل می آرد که وقتی جامهٔ او
بسیار پاره و در چرکین بود مردی پیراهن پیش آورد او انرا پوشید و در حال از تن برکشید و شیخ نجیب الدین
متوکل را داد و فرمود من ذوقیکه در آن جامه داشتم درین نیافتم و هم از وی نقلست که بیشتر افطار
او بشربت بودی قدحی از شربت بیاوردندی قدری مویز در آن کردندی از آن شربت مقدار نصف بلکه
دو ثلث بر حاضران قسمت کردی ثلث خود بکار بردی و از بقیه آنهم دیگر را دادی بعده دو نان جریب بیاوردندی
پاره از آن خوردی باقی را بحاضران دادی بعده مائده پیش آوردندی و در آن انواع طعام بودی مردم میخوردند

اونخوردی مگر بوقت افطار روز دیگر و بوقت استراحت گلیمی که بران روز نشستی همان بستر میساخت چنانکه این
گلیم تا پایها نمیرسید و هم از وی نقل است که وقتی برای شیخ خادم یکدانگ نمک وام کرد چون بوقت افطار
طعام پیش شیخ آورد بنور باطن یافت و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید روا نباشد که این طعام بخورم و هم از
وی نقلست که وقتی خادمی بخدمت آمد و گفت ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمعرض هلاک رسیده شیخ فرمود
مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفر کند رسنی در پای او ببندید و بیرون افگنید و
هم از وی منقولست که چون وی خواست که مجاهده پیش گیرد درینباب بخدمت خواجه قطب عرض کرد خواجه
فرمود که طی بکن وی طی کرد تا سه روز نخورد و سیوم روز شخصی چند نان پیش آورد و دانست که از غیب است بدان افطار
کرد بعد از ساعتی درونهٔ شیخ بجوش شد تمام بیرون انداخت یعنی بخدمت پیر عرض کرد فرمود که ای مسعود بعد
سه روز از طعام خماری افطار کردی اما عنایت باری درباب تو کارگر شد آن طعام در معدهٔ تو جای نگرفت
حالا بر دو سه روز دیگر طی کن و آنچه از غیب رسد بدان افطار کن روز سه دیگر طی کرد چون وقت افطار شیخ
طعامی پیدا نشد تا نیم پاس شب بگذشت ضعف غالب شد نفس از حرارت هوس گرفت دست بر زمین فراز کرد و
چند سنگریزه برداشت و در دهان انداخت آن سنگریزه شکر گشت چون این حال معاینه کرد با خود گفت یعنی
نباید که از مکر باشد از دهن بیرون انداخت باز مشغول حق شد تا نیم شب گذشت ضعف غالب شد چند سنگریزه دیگر
از زمین برداشته آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کرامت معاینه نمود تحقیق دانست که این یعنی از حق است چون
روز شد بخدمت خواجه قطب رفت فرمود که نیکو کردی که بدان افطار کردی که از غیب بود و برو همچون شکر شیرین
خواهی بود و در السنه از انروز گنج شکر خواندند و همین قول اسیر الاولیاست و هم صاحب اخبار میگوید و دیگر مشهور است که کاروان
سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی طلبید سوداگر گفت این نه شکر است این نمک است خواجه گفت نمک باشد
سوداگر چون بارها بکشاد همه نمک بر آمد پیش شیخ آمد و عذر خواهی نمود و عرض کرد که دعا کنید که این نمک شکر
گردد فرمود که شکر گردد و خاتم الکتاب محمد بیرم فرخ اقصبه اتالم کرده گفته است ع کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر آن گنج شکر که نظر
نمک کند وارد نمک شکر + رباعی + کان نمک گنج شکر شیخ فرید + کز گنج شکر کان نمک گردید + در کان نمک گردد
گشت شکر + شیرین شد از این کرامتی کش شنید + بعد از ان در جلو مسجد جامع حاج که در مقام

اجہ ہست چلہ معکوس کشیدہ تا چہل روز ہر شب دران چاہ بدرختی کہ بران چاہ بودی آویختندی و چون روز شدی
بیرونش می آوردند از شیخ نظام الدین اولیا منقول ہست کہ دانشمندی بود ضیاء الدین نام
ودر زیر منارہ درس گفتی از وی شنیدم کہ وقتی بخدمت شیخ فرید الدین رفتم و من غیر علم خلاف چیزی نمی
دانستم در خاطر من گذشت کہ اگر شیخ مرا از علومی پرسد کہ من نمیدانم چہ جواب گویم این اندیشہ در دل من
بود ناگاہ از من پرسید کہ تنقیح مناط چہ باشد و تنقیح مناط مسئلہ ایست از مسائل علم خلاف من خوش شدم و در
بیانِ آن شروع کردم و نفی و اثباتی کہ دران معنی ہست براد گفتم و ہم از وی نقل ہست کہ شب پنجم محرم زحمت
بروی غالب شد نماز خفتن بجماعت بگذارد و بعد ازان بیہوش گشت ساعتی شد کہ بہوش آمد پرسید کہ نماز خفتن
گزاردہ ام گفتند آری گفت یکبار دیگر گزاریم کہ واندچہ شود دوم کرت نماز گزارد باز بیہوش شد
این بار بیہوشی بیشتر بود باز بہوش آمد و گفت کہ نماز خفتن گزاردہ ام گفتند دو بار بگزاردہ اید گفت
یکبار دیگر گزاریم کہ واندچہ شود سوم کرت ہم گزارد و بعد ازان فرمود یا حی یا قیوم و جان بحق تسلیم کرد
و ہم وی گوید و بعضی از ملفوظات گنج شکر کہ بخط شیخ نظام الدین اولیا یافتہ اند مکتوب میگردد فرمود
چہار چیز از ہفتصد پیر طبقات سوال کردند ہمہ یک جواب فرمودند مَنْ اَعْقَلُ النَّاسِ تَارِکُ الذَّنْبِ
وَمَنْ اَکْیَسُ النَّاسِ اَلَّذِیْ لَا یَغْتَرُّ بِشَیْءٍ وَمَنْ اَغْنَی النَّاسِ اَلْقَانِعُ وَمَنْ اَفْقَرُ النَّاسِ تَارِکُ الْقَنَاعَۃِ فرمود اَللّٰہُ
یَسْتَحْیِیْ مِنَ الْعَبْدِ اَنْ یَرْفَعَ اِلَیْہِ یَدَیْہِ وَیَرُدَّہُمَا خَائِبَیْنِ فرمود اگر ہست غم نیست و اگر نیست غم نیست فرمود نماز مرادی
شب معراج مردانست و فرمود کار گرم خود را بسخن سرد زیان نباید گذاشت و فرمود شیخ الاسلام جلال الدین
نور اللہ مرقدہ گفتہ ہست در سکر القلوب اِنَّ اَوَّلَ الْکَلَامِ وَآخِرَہٗ اِنْ کَانَ لِلّٰہِ فَتَکَلَّمْ وَاِلَّا فَاسْکُتْ فرمود
چون فقیر جامہ نو پوشد پندارد کہ کفن میپوشد فرمود آن نماکہ باشی مزنہ بازنمانیدت فرمود جَذْبَۃٌ مِّنْ جَذَبَاتِ
الْحَقِّ خَیْرٌ مِّنْ عِبَادَۃِ الثَّقَلَیْنِ فرمود قال علیہ الصلوۃ والسلام طُوْبٰی لِمَنْ شَغَلَہٗ عَیْبُہٗ عَنْ عُیُوْبِ النَّاسِ فرمود
اَلصُّوْفِیُّ یَصْفُوْ بِہٖ کُلُّ شَیْءٍ وَلَا یُکَدِّرُہٗ شَیْءٌ فرمود لَوْ اَرَدْتُمْ بُلُوْغَ دَرَجَۃِ الْکِبَارِ فَعَلَیْکُمْ بِعَدَمِ الْاِلْتِفَاتِ
اِلٰی اَبْنَاءِ الْمُلُوْکِ فرمود شعر. دوشینہ شبم دل حزینم بگرفت + و اندیشہ یار نازنینم بگرفت
گفتم بسر و دیدہ روم بر در تو + اشک آمد و آستینم بگرفت + و ہم از وی نقلست کہ درپیش او رباب

اباحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علما است گفتند فرمود سبحان الله یکی خاکستر شد و دیگری هنوز
در اختلاف است فرمود والآفات فی التدبیر والسلامة فی التسلیم فرمود العلماء شرف الناس والفقراء اشرف
الاشراف فرمود الفقیر بین العلماء کالبدر بین کواکب السماء فرمود ارذل الناس من اشتغل بالاکل و
اللباس و هم از وی نقلست که مردی بخدمت شیخ بدر الدین قدس سره عرضداشت کرد که بجانب سلطان
غیاث الدین بلبن سفارش نامه برای من قلم آرید شیخ نوشت رفعت قضیته الی الله ثم الیک فان
اعطیته شیئا فالمعطی هو الله وانت المشکور وان لم تعطه شیئا فالمانع هو الله وانت المعذور شیخ نظام
الدین اولیا در راحت القلوب می آرند روز چهارشنبه پانزدهم ماه رجب سنه خمس و خمسین و ستمائة دعاگوی
شرف دستبوس قدوة العابدین حاصل کرد همان لحظه کلاه که بر فرق مبارک داشت بر سر این دعاگوی
نهاد و خرقه خاص از کمال شفقت و مرحمت و نعلین چوبین عطا شد الحمد لله علی ذلک این نیز فرمود که ما
میخواستیم ولایت هندوستان بکسی دیگر دهیم اما شما در راه بودید در سر ما ندا کردند که بدار نظام الدین که او سزای
این ولایت اوست باو دهید آنگاه دعاگوی خواست هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام بشنوم در قلم آرم
هنوز نیکو در خاطر دعاگوی نگذشته بود که فرمود ای سعادتمند آن مرید که هر چه از زبان پیر بشنود و هوش و گوش
بران متعلق بوده باشد زیرا چه در آثار اولیا آمده است چون مرید از زبان پیر سخن بشنود و آنرا بنویسد هر
حرفیکه در قلم آرد ثواب طاعت هزار ساله در نامه اعمال او بنویسند بعد مردن جای او در علیین باشد آنگاه هم
درین محل این سخن هم فرمود مردم را همه وقت همچنین می باید بود زیرا چه هیچ لحظه و لمحه نیست که در دل
این کس نه امیکنند که زنده آن دل است که در محبت و اشتیاق ما بیشتر است آنگاه سخن در درویشی
افتاد بر زبان مبارک راند که درویشی پرده پوشی و خرقه پوشیدن حق اوست که عیب برادر مسلمان و غیر
ذلک بپوشد رسول صلی الله علیه وسلم از علی پرسید رضی الله عنه که اینخرقه را بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر
اینخرقه بمن دهی پرده پوشی کنم و عیب بندگان خدا تعالی را بپوشم پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
که فرمان بود هر که این جواب دهد این خرقه را بدو دهی چنانچه ذکر آن مفصل بالا گذشته است آنگاه
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های گریست و بیهوش شد زمانی شد که از بیهوشی باز آمد بر لفظ مبارک راند

معلوم شد که درویشی پرده پوشی است فرمود شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره تا چهل سال چشم
بربست سوال کردند که از کجاست فرمود از سبب آن تا عیب مردمان را نه بینم و اگر ناگاه دیده شود بپوشم
بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد و گفت که چون درویش چنین شود بعد ازان
هرچه بگوید و بخواهد همان شود شیخ بدر الدین غزنوی نزدیک شیخ الاسلام نشست سخن در سماع افتاد
هرکسی چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال هانسوی فرمود که سماع راحت دلهاست و جنبش اهل
محبت در بحر آشنائی آشنا میکنند شیخ الاسلام فرمود که آری هم انبیاست چون نام آشنا میشنوند
آشنائی مینمایند بعد ازان شیخ بدر الدین غزنوی عرض کرد که بیهوشی اهل سماع از کجاست شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
راندند که آن روز که ایشان نداء الست بربکم شنیدند بیهوش شدند آن بیهوشی تا غایت در ایشان مرکب است
پس چون ایشان نام دوست میشنوند بیهوشی در ایشان اثر میکند بیهوش میگردانند و هم از دست شیخ الاسلام
بر لفظ مبارک راندند که راه طریقت همه تحمل است اگر تیغ بر گردن تو نهند راضی باشی در اخبار الاخیار
است از شیخ نظام الدین اولیا نقل است که میفرمود که شیخ فرید الدین قدس سره بیشتر نان زنبیل خوردندی
البته وقت افطار یکدو برکاله نان زنبیل بیش نبودی از شیخ نصیر الدین محمود نقل است سالها
بخدمت شیخ فرید الدین زنبیل گردانیده اند و خدمت شیخ نظام الدین بارها فرمودی که در
که دیله یا گل کریر در خانه شیخ سیر میخوردیم ما را روز عید بودی و آن رایگان بودی یا رنی میچیدند و
آوردند و همه میخوردند اما چون وقت ڈیله و کریر نبودی زنبیل میگردانیدند بعده فرمود که در خدمت
شیخ نظام الدین هم سالها زنبیل گردانیده ملنه بعده فرمود اینچنین خورده اند آنگاه بجایی رسیدند
در سیر العارفین است که وقتی ایشان بسعادت بیعت و ارادت مشرف شدند هژده ساله بودند
که در ملتان پیش مولانا منهاج الدین ترمذی کتاب نافع که در فقه است میخواندند و میان مسجد
ماندند و حفظ کلام مجید کرده بودند هر شبانگاه یک ختم میسر شدی ناگاه روزی حضرت خواجه
قطب الدین در آن مسجد تشریف آورده دوگانه تحیت بجا آوردند چون چشم ایشان بر چهره حضرت
خواجه قطب الدین افتاد تا دلی نگاه دل پریشان داد و سر بر قدم نهاد و قطب العاشقین دیدند

که جوانی خوش‌نخوی پاکیزه روئی کتابی بر دست دارد پرسیدند که بدست عزیزان چه کتاب است
عرض کرد که نافع فرمودند که انشاء الله تعالی ترا این کتاب نافع میگردد باز عرض کرد که انشاء الله
تعالی در خدمت شما نافع خواهد شد همان لحظه بشرف ارادت مستسعد گشته چون حضرت خواجه متوجه
بدهلی شدند تا سه منزل همراه بود ازانجا خواجه فرمودند که بابا فریدالدین همین نمط در ترک و تجرید تحصیل
علوم ظاهری مشغول میباش بعد ازان در دهلی پیش ما بیا که انشاء الله تعالی مرا آنجا خواهی یافت از آن منزل
بازگشت و ازانجا بقندهار رفته پنجسال تحصیل علم نمود چون دل مبارک او ینابیع علم لدنی گشت ازانجا متوجه
خدمت حضرت خواجه شد و خواجه قطب از آمدن او بسی خوشدل شدند و نزدیک دروازه غزنی در برجی
حجره اشاره فرمودند که انجا مشغول باشد بعد از دو هفته بملازمت پیر می آمد بخلاف درویشان
دیگر که پیوسته حاضر می بودند چون در دهلی شهره ایشان بسیار شد و خلق مزاحم اوقات میشد باشاره حضرت
خواجه بخطه هانسی آمده اقامت نمود صاحب اقتباس از سیر الاولیا می آرد که بخدمت سلطان المشائخ
پرسیدند که شما در وقت نقل گنجشکر حاضر بودید فرمودند مرا در ماه شوال بدهلی روانه کردند و پنجم محرم
نقل واقع شد لیکن وقت رحلت مرا یاد فرمود و گفت فلان در دهلی است من نیز وقت رحلت
قطب الاقطاب حاضر نشدم در هانسی بودم پس خرقه خلافت جد الشیخ بدرالدین اسحاق نمود که
این امانت را بمولانا نظام الدین بداؤنی خواهی رسانید بعد نماز خفتن یا حی یا قیوم گویان
جان بمشاهده حق تسلیم کرد در سنه ثمان و ستین و ستمائة و بقولی تسع و ستین و ستمائة
و بروایتی تسعین و ستمائة در زمان غیاث الدین بلبن واقع شد و عمر شریفش نود و پنجسال
و بروایتی نود و سه از الجمله سی و پنجسال بعد از وفات حضرت قطب الاقطاب در قید حیات بود
در پاک پتن مدفون گشت کمالات و کراماتش درین کتابهای مذکوره بیش از بیش است لیکن
درین مختصر نگنجد سه رحم فرماشند تولد عابد آزاده عمر + شد فرید الله سال رحلت مسعود عمر
ذکر شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الملتانی القرشی الاسدی رحمة الله علیه
خلیفه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردیست رحمة الله علیهما در سنه یا الفند و ششصت و پنج

در کوت کرور ملتان تولد شدند و در پنجم صفر سال ششصد و شصت و پنج بعمر صد سال ازین جهان
درگذشتند از اکابر اولیاء هند است کرامات ظاهره و مقامات باهره فاخره داشت صاحب اخبار الاخیار
می آرد که میر حسینی سادات و صاحب نزهة الارواح و شیخ فریدالدین عراقی صاحب لمعات بصحبت
او رسیده اند و تربیت یافته و هم از وست که در وقتی که از بغداد بملتان آمد اکابر ملتان را برای او
حسدی پدید آمد بطریق کنایت کاسه پر از شیر کرده بخدمت او فرستادند غرض درین شهر گنجایش دیگری نیست
شیخ این معنی را دریافته گلی بر کاسه شیر نهاده پیش آن جماعه فرستاد مقصود آنکه جای ما درین شهر این طور که گل بر شیر
ایستاده است خواهد بود اکابر از حسن لطافت این ادا حیران ماندند و معتقد کرامات او گشتند و وی از اغنیاء مشائخ
است فرمودی که دنیا را اینها چه قدر دارد قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ و معلوم است که ازان چه قدر پیش ما باشد و
گاهی فرمودی که صحبت با هر کسی احتراز کنند که افسون آن اندازند و فرمود که غنا نیل خساره حال ما ست او را اند
که میان او و شیخ فریدالدین قدس سرهما مودتی عظیم بود و سالها با هم بوده اند و نیز گویند پسر خاله یکدیگر اند
از خدمت او بشیخ فریدالدین گنجشکر سخن رسیده بود که بگفته موافق مجلس شیخ فریدالدین بود در معذرت
آن سخن شیخ بهاء الدین بشیخ فریدالدین رقعه نوشت و سخن این بود که میان ما و شما عشقبازیست جواب این معذرت
شیخ فریدالدین نوشت که میان ما و شما عشق است بازی نیست نقلست از شیخ نظام الدین اولیا که فرمود شیخ
فریدالدین را افطار کم بودی اگرچه تب آمدی یا فصد کردی و شیخ بهاء الدین زکریا را صوم کمتر بودی
یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا و فرمودی او از آنها بود که این آیت در حق او درست آید
صاحب اخبار الاخیار می آرد شیخ رکن الدین فردوسی مرید خواجه بدرالدین سمرقندی است و در دهلی بود و شیخ
نجیب الدین فردوسی مرید شیخ رکن الدین فردوسی است قبر او جانب شرقی حوض شمسی بر صفه عالی نزدیک مقبره
مولانا برهان الدین بلخی است شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری که بر آداب المریدین شرحی دارد وی مرید
شیخ نجیب الدین فردوسی است گویند شیخ شرف الدین بشوق بندگی شیخ نظام الدین اولیا بدهلی آمده قضا
را پیش از آنکه او بدهلی رسد شیخ نظام الدین بریاض رضوان خرامیده بود و شیخ نجیب الدین فردوسی در آنجا
بود چون بملازمت او رسید فرمود در دلش سالها ست که منتظر تو نشسته ام امانتی دارم که بتو سپرده نیست

مرید شد و نعمتی که برای او نهاده بودند بگرفت و بوطن اصلی خود رجوع کرد و هم صاحب اخبار الاخیار
میگوید که از ملفوظات شیخ شرف الدین منیری معلوم میشود که شیخ بدر الدین سمرقندی مرید شیخ
نجم الدین کبری است انتهی و در سیر الاولیا نوشته است که وی خلیفه شیخ سیف الدین باخرزی
شیخ نجم الدین را دریافته بود مرا نیز نوشتن اختلاف در محاضر در افتاد صاحب سیر العارفین می نویسد
که حضرت شیخ نجیب الدین محمد فردوسی پیر شیخ شرف الدین بن یحیی منیری است که در بهار آسوده است
و پیر ایشان حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی که خلیفه حضرت شیخ سیف الدین باخرزی است و در رساله
چهارده خانواده نوشته است شیخ نجم الدین کبری فردوسی و شیخ علاء الدین طوسی و شیخ ضیاء الدین
ابوالنجیب سهروردی هر سه بزرگ بخدمت شیخ وجیه الدین ابوحفص عمر بن عمویه آمدند شیخ وجیه بعد از
مدتی شیخ ضیاء الدین و شیخ علاء الدین را خلافت داده وداع کرد و شیخ نجم الدین را بشیخ ابوالنجیب سپرد
کرد و گفت این را بخود دگیرید بعد از هفت ماه شیخ ابوالنجیب شیخ نجم الدین خلافت داد و گفت شما شاخ
فردوسید از آن روز فردوسیان پیدا آمدند بقول نفحات شیخ سیف الدین باخرزی خلیفه شیخ نجم الدین کبری است
رحمة الله علیهم ذکر آن شیر بیشه محو و فنا آن غضنفر بادیه لا احصی ثنا آن مصداق تخلقوا
باخلاق الله آن متصرف تصرفات حضرت الله حضرت شیخ علاء الدین علی احمد صابر رحمة الله علیه
و اقتباس الانوار است وی محبوب ترین خلفای و خواهر زاده شیخ فرید الدین گنجشکر قدس سره در ارادت از اکثر
یاران اعلی سابق بود و از اکمل یگان افراد و از وسائی عباد و در طریقه صوفیه حالی بلند و همت قوی داشت
و از غلبه استغراق ذات مطلق هرگز رو بدنیا و عقبی نمی آورد و هم وی از سیر الاقطاب می آرد و وی حضرت گنجشکر خدمت
بسیار کرده چنانچه از عنایت مهربانی در باب وی فرمود که علم ظاهر و باطن من نیز بشیخ نظام الدین بداونی رسید
و علم ظاهری و باطنی نیز بشیخ علاء الدین علی احمد صابر بر دو منی سفر مود که علم سینه من در ذات شیخ
نظام الدین بداونی و علم دل من در ذات شیخ علاء الدین علی احمد صابر سرایت کرده صاحب اخبار
الاخیار از سیر الاولیا می آرد که درویشی بود ثابت قدم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین است و شیخ
فرید الدین وصیتی که باو اجازت بیعت می کرد فرمود صابر زندگانی خوش خواهی گذرانید و همچنان

بود تا زنده بود بعیش خوش میگذرانید و او مردی خوش باطن و گشاده پیشانی بود غالباً این شیخ
صابر غیر شیخ علی احمد صابر است داماد شیخ فرید الدین و خلیفهٔ او بود و قبر او در قصبه کلیر است
و سلسلهٔ شیخ عبد القدوس و بن عیز بوی منتهی میشود و ذکر او در سیر الاولیا اصلاً نکرده و آنچه کرده
همین شیخ صابر را ذکر کرده بر آن نهجی که در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او خالی از غرابت نیست و
تواند که مراد از شیخ صابر همین شیخ علی احمد صابر باشد والله اعلم صاحب اقتباس الانوار
می آرد در اوائل حال بوی قسمت لنگر بفقرا آباد و دوازده سال مقرر بود و خود صائم ماند بحکم
حضرت گنجشکر بکشف دریافته پرسید که بابا علاءالدین شما قسمت میکنید و خود میخورید یا نه گفت
بنده را بی اجازت پیر چه مجال است که یکدانه از آن بخورد فرمود که شیخ علاءالدین علی احمد
صابر است از آن روز بخطاب صابر مخاطب گشت و هم وی از سیر الاقطاب مینویسد که چون
وی از خدمت حضرت گنجشکر مثال اجازت نامه گرفته بشیخ جمال هانسی آمد و برابر آورده بدست
شیخ جمال داد و حقیقت حال اظهار کرده رخصت دهلی درخواست نمود در آن وقت تاریکی
شب نمایان گشته و چراغ حاضر نبود بنا بر آن لختی اهمال واقع شد بعده چراغ آوردند و مثال
بکشاد و بادی چراغ را بکشت حضرت مخدوم دم زد چراغ روشن گشت حضرت شیخ جمال مثال
بگرفت و پاره ساخت و گفت تاب نفس شما دهلی کجا آرد که بیک دم زدن تمام دهلی را خراب خواهید
ساخت حضرت مخدوم گفت من سلسله ترا پاره کردم شیخ جمال گفت از اول یا آخر گفت از اول
پس برخاست و برگشت و بخدمت پیر دستگیر آمد و کیفیت حال باز گفت و حضرت شیخ پرسید که
چون شیخ جمال مثال ترا پاره ساخت و تو چه گفتی گفت از زبانم همین سخن آمد که چون مثال
مرا پاره کردی من سلسله ترا پاره کنم گفت از اول یا آخر گفتم از اول حضرت گنجشکر فرمود تیر
بهدف رسید اما بخیر گذشت که اول گفتی و آخر سلامت مانده از مریدان تو شخصی خواهد
بود شیخ جلال الدین پانی پتی ببرکت دعای وی سلسله شیخ جمال جریان خواهد پذیرفت
صاحب مرآة الاسرار میگوید که از بزرگان این سلسله بنقل متواتر منقولست که حضرت گنجشکر بموجب

خواهش حضرت مخدوم مثال دهلی عطا نموده فرمود که اول شیخ جمال را انهای بعد بدهلی رو چون حضرت
دهی در هانسی رسید و مثال بدست قطب جمال داده تعجیل کرد شیخ جمال گفت صاحب ولایت دهلی را بر دو ماه زری
می باید و شما طاقت یکساعت ندارید اینکار چه طور پیش خواهد رفت شیخ جمال مثال را پاره کرد بر زبان مخدوم
گذشت که من سلسله ترا بریدم که هرگز از تو سلسله مشایخ جاری نشود آخر همچنان شد چنانچه در کتب سیر مشایخ
نبشته گشته چون شیخ علی احمد صابر از هانسی گرسنه بخدمت شیخ گنجشکر رفته واقعه حال باز نمود حضرت شیخ را گشت حمی
خوش نیامد در حق مخدوم علی احمد صابر مهربانی بسیار فرمود و گفت که ترا به از آن نوشته میدهیم دل تنگ مشو بعده
مثال بدستخط خود نوشته عنایت فرمود بجانب کلیر رخصت کرد و صاحب ولایت آنجا گردانید که در آن وقت
بغایت آباد و هوای آن نهایت با اعتدال بود و هم صاحب اقتباس الانوار سیر الاقطاب میگوید چون در ملفوظات حضرت
گنجشکر ذکر مخدوم علی احمد صابر کم واقع شده و احوال وی بواقعی ثبت نگشته است بلاشبهه معلوم میشود که
سبب وی آنست که ملفوظات گنجشکر باتفاق شیخ جمال قدس سره جمع گشته اند و هر که نبشته است وی را خاطر
داشت شیخ موصوف لازم بود و غبار خاطر یکدیگر خود روشن است بنا بر آن ذکر مخدوم واقع نشد
و حجت کمالیت و ولایت وی قدس سره از وجود مریدان و خلفاء سلسله اش اظهر من الشمس ست الغرض
چون حضرت مخدوم از خدمت گنجشکر رخصت گرفته در کلیر رسید و سکونت اختیار کرد علمائی ظاهر
و بعضی مشائخ آنجا نابکار پیش آمدند و وی قلندر مشرب و ابدال وش میگذرانید و در باطن مستغرق بود و برسم
ظاهری التفات نداشت چون مخدوم نشو و نما یافت و مردم اطراف روی بوی آوردند علما
و مشایخ را حسد پیدا شد وقتی حضرت مخدوم با اصحاب برای نماز جمعه رفته در مسجد جامع قریب منبر نشست آنجماعت بستیز
پیش آمدند و گفتند که ازینجا خیزید و جای دیگر بنشینید اصحاب مخدوم متواضع گردیده در جای خالی نشستند
اینها زیاده درشتی آغاز کردند که اینجا نشستن آبا و اجداد ماست شما را هرگز اینجا نمیگذاریم چون سخن بسیار
بلند شد حضرت شیخ سر بالا اختیار بر آورده فرمود که صاحب ولایت اینجا منم برای نشستن با چنین جا سزاوار است
آنجماعت یکبار غلو کرده گفتند از کجا معلوم شد که صاحب ولایت شمائید برهان بنمائید پس حضرت از مسجد برخاست
و گفت که برهانش اینست که شما همه درین ساعت بمیرید بمجرد گفتن این کلمه مسجد در افتاد و چندین هزار کس در ته آن ماند

هلاک شدند بس شور و فغان افتاد باقیماندان بعجز در پیش آمدند فرمودند نیست من از حقتعالی خواستم اجابت
شد مجملش از ساکنان این قصبه بنده نماند باز هرگز آباد نشود که نزدیک من ویرانی اینجا آبادانی است پس از زمان
همدران سال وبای افتاد و تمامی اهل آنجا را نیست و نابود ساخت بعد از ویرانی حضرت مخدوم بذوق خاطر
بریاضت و مجاهده و اشتغال میورزیدند و وحوش و طیور مانوس ایشان گشته بودند و شیر نر در پیش جاروب کشی می نمود و میگویند
که هر شب جمعه شیر می آید و جبهه فرسائی میکرد و از این حکایات استعجاب نباید کرد چنانچه بدر راقم الحروف و میان صاحب غلام الحسن
و شاه جیو عبد الله شاه که از مریدان شاه غلام حسین خلیفه آخون فقیر صاحب بودند حکایت میکردند که درویشی
کمال شاه نام ساکن مرادآباد و نسبت ارادت بصاحبزاده غلام حسین بن اخون فقیر صاحب میداشت درویش مذکور
برای زیارت مخدوم علی احمد صابر رفته بود بوقت شب در مسجد شریف مخدوم غلاف کشیده استراحت میکرد
ناگاه ماده شیر معه بچه در میان در مسجد آمده نشست بچه اش غلاف از روی درویش کشید ماده شیر از بچه خود بچه را پیش خویش
کشید باز بچه اش غلاف درویش کشید باز نزد خود وی کشید چند بار چنین شد بعده ایستاد و رفت گفته اند در اوائل
حال مجملش بر مرقد شریفش هرگز رفتن نمیتوانست چون حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس قدس سره بقصد زیارت
مخدوم روانه شدند مرقد شریفش یک گروه مانده بود برقی در رسید حضرت ایشان بمجرد دیدنش عرض نمودند که
عبد القدوس از این شماست و اشتیاق زیارت میدارد برق ناپدید گشت سه بار چنین و چنان شد چون حضرت
قطب العالم عجز و نیاز و اشتیاق بسیار اظهار ساختند نزدیک مرقد مخدوم رسیدند بجسم از قبر برآمدند و ایشان را در کنار
گرفتند و تلطف نمودند و فرمودند که تو بواسطه طریقه ما در اینجا رسیدی والا دیگری را طاقت دخول این مقام هیبت نیست
حضرت قطب العالم عرض کردند که همه کسان میخواهند که از زیارت شما مشرف شوند اگر برق جلال را در غلاف کنند عالم
از برکت تربت شریف بهره یابند فرمودند که بخاطر تو این برق را مستور ساختم از آن زمان همه خاص و عام در آن
بارگاه عالیجاه میروند و فیض میبرند و وفات حضرت شیخ علاء الدین علی احمد صابر قدس سره سیزدهم ربیع
الاول در سنه تسعین و ستمائة و بروایتی اربع و ستمائة در زمان جلال الدین خلجی واقع شد و وی قدس سره
معاصر حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا بودند و با حضرت سلطان المشائخ محبتی داشتند و چند
سال پیش از سلطان المشائخ وفات یافتند تاریخ جان گنجشکر دقیقی در حالت سماع برفت از دنیا

ذکر آن سلطان المشائخ شیخ نظام الحق والدین محمد بداؤنی قدس سره

در اخبار الاخیار است نام او محمد بن احمد بن علی البخاری است و لقب او سلطان المشائخ و نظام اولیاست
و از محبوبان و مقربان درگاه الٰهی است و دیار هندوستان مملو است از آثار برکات او جد او خواجه علی بخاری
و جد مادری او خواجه عرب هر دو از بخارا آمدند و مدتی در لاهور بوده بعد از آن در بداؤن سکونت
ساختند و پدر او خواجه احمد در صغر سن از سر او رفت و هم در سواد بداؤن دفن یافت و بقولی
نسبت ایشان به خالد ابن ولید رضی الله عنه میرسد و تولد ایشان در سنه ثلثین و ستمائة بوده
چون قدری بزرگ شد والده او را در مکتب انداخت کلام الله میخواند و کتابها خواندن گرفت و هم
در عمر دوازده سالگی کتاب لغت میخواند مردی که او را ابوبکر قوال گفتندی حکایت کرد که من پیش شیخ
بهاء الدین ذکریا سماع گفته ام و این قول میگفتم لقد لسعت حیة الهوی کبدی مصرع دوم یاد نه آمد
شیخ یاد داد بعده مناقب شیخ بهاء الدین گفتن گرفت این معنی در دل او نشست بعده حکایت کرد
که از آنجا در اجودهن آمدم شاهی دیدم چنین و چنان به سماع این کلمات در دل او محبتی و ارادتی پیدا شد
که از خود رفت و محبت شیخ فریدالدین در سینه او نشست روز بروز ضعیفه تربیت مییافت و در نشست و
برخاست و خواب و خور ذکر شیخ فرید قدس سره میکرد بعد از آن بقصد تعلم بدهلی آمد و تحصیل علم کرد
و مقامات حریری پیش شمس الملک که صدر ولایت بود یاد کرد و یاد گرفت و علم حدیث خواند و
او را در طالب علمان نظام الدین بحاث گفتندی بعد از آن بشوق ارادت شیخ فریدالدین با جودهن
رفت و وی در آن زمان بست ساله بود و شش سیپاره قرآن پیش شیخ فریدالدین تجوید کرد و شش باب از
عوارف نیز سبق کرد و تمهید ابوشکور سلمی و بعض کتابهای دیگر نیز پیش شیخ خواند و بقولی روز چهارشنبه در
پانزدهم رجب سنه ع ستمائة مرید شدند و هم از وی نقل است که وی فرمود چون سعادت پای بوس
شیخ فرید گنج شکر حاصل کردم نخستین سخنی که از شیخ شنیدم این بود که خواند بیت ای آتش فراقت
دلها کباب کرده + سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده + بعد از آن خواستم که شرح اشتیاق خدمت
ایشان بازنمایم دهشت حضور غلبه کرد همین قدر گفتم که اشتیاق پای بوس عظیم غالب بود چون اثر

دهشت در بن مشاهده کرد فرمود لیکن واخل داشته شد درین روز بخدمت شیخ بیعت کردم عرضداشت کردم فرمان چه بست
ترک تعلیم کنم و با وراد و نوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلیم منع نکنیم آنهم کن و این هم کن تا غالب آید درویش را قدری
علم باید بعده بالنعمت خلافت مشرف شد و بدهلی آمد و تا شیخ در قید حیات بود سه بار بخدمت او رفت اما در
رحلت شیخ حاضر نبودم چنانکه شیخ فریدالدین در وقت رحلت خواجه قطب الدین و خواجه در وقت سفر
خواجه بزرگ قدس الله اسرارهم حاضر نبودند بعد از آن در دهلی باشارت غیبی در غیاث پور که الآن
خانقاه او در آنجا است سکونت کرد و هم از وی نقلست که وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند در آن
مسطور بود تا توانی راحت رسانی که دل مؤمن محل ظهور ربوبیت است و میفرمود که در بازار قیامت هیچ کالائی
را آنچنان رواج نخواهد بود که رعایت دلها را و هم از و نقلست که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی
همراه بودم شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا تا چیزی بگوییم چون بدهلی بروی در مجاهده باشی بیکار
بودن هیچ نیست روزه داشتن نیمی راه است و اعمال دیگر چون نماز و حج نیمی راه وقتی دیگر فرمود من از
خدا خواسته ام که هر چه تو از خدا تعالی بخواهی بیابی وقت دیگر فرمود از برای تو قدری دنیا نیز خواسته ام
و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد راه وقت دیگر در حجره سر برهنه کرده و دستره مبارک
متغیر شده میگریست و این رباعی میگفت **رباعی** خواهم که همیشه در رضای تو زیم * خاکی شوم و بزیر
پای تو زیم * مقصود من خسته ز کونین توئی * از بهر تو میرم و برای تو زیم چون بیت تمام کرد سر بسجده نهاد
چند کرت مثل این دیدم در حجره در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه میخواهی من چیزی دینی خواستم
شیخ مرا بخشید بعده پشیمان شدم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم صاحب سیر العارفین میگوید که در فوائد الفواد
از ایشان نقل است که گفت چون بشرف ارادت گنجشکر مشرف گشتم در آن ایام بخانه وی عسرتی تمام بود
اکثر درویشان متعلقان ایشان را در هفته دو سه فاقه روی میداد و از برکت صحبت ایشان بمجلس را اتفاق
بودی مولانا بدرالدین اسحق هیزم آوردی و شیخ جمال هانسوی از جنگل ڈیله آوردی که برگی از درخت
کریل است و اکثر مردم آنجا او بسعر کلغاخته اچاری میسازند و مولانا حسام الدین کابلی آب می آوردند و دیگها یکی
بطبخ می نشست و من آن ڈیلها را همی پختیم و در کاسها انداخته برای افطار حضرت ایشان و درویشان میبردم و

دار الطعام گاهی نمک میسر میشد و گاهی نمی‌شد حکایات کمالات حضرت نظام اولیا بسیار عجایب بیان میشود این مختصر
گنجایش آن ندارد وفات او بعد طلوع آفتاب روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الآخر سنه خمس و عشرین و سبعمائه بود نقش
تاریخ شهنشاه دین در سیر العارفین است چون عمر بسن نود و چهار سالگی رسید قریب هشت ماه بول غالب شد شیخ
نصیر الدین محمود را بعد از نماز ظهر روز چهارشنبه خرقه و مصلا و تسبیح و کاسه چوبین و آنچه از شیخ خود یافته بود عطا کرد
و فرمود شما را در دهلی باید بود و جفا و قفای مردم باید کشید بعد ادای نماز عصر در روز مذکور برحمت حق پیوست و در آن
ایام خواجه امیر خسرو همراه سلطان غیاث الدین تغلق سوی بنگاله بود و بعد استماع این واقعه امیر خسرو ولی بی رخصت سلطان
بتعجیل تمام در غیاثپور رسید و روی گرد آلوده خود بمزار پر انوار آن بزرگوار مالیدن گرفت و لباس سیاه
پوشید و مجاور آن روضهٔ متبرکه ماند بعد سه ماه هم در آن روز چهارشنبه سنه خمس و عشرین و سبعمائه
نیز بجوار رحمت حق پیوست و مزار آن بزرگوار در پایان حضرت شیخ واقع است

ذکر آن آئینهٔ جمال و جلال حقانی آن مظهر نمایش لاانسانی آن صورت جانفش نمونهٔ تجرید و ترک آن قطب ابدال حضرت شیخ شمس الدین ترک قدس سره

وی از کبار خلفاء حضرت شیخ علاؤ الدین علی احمد صابر اند صاحب اقتباس میگوید بقول صاحب
سیر الاقطاب از حضرت گنجشکر نیز خلافت داشت وی را در طریق شانی بزرگ و کراماتی وافر و همتی
بلند و تجریدی بکمال داشت و از غایت تجرید اکثر لباس قلندرانه جرم پوشیدی و پیران این نقل متواتر
سلسله نسبت و چنین روایت کرده اند که شیخ شمس الدین ترک بن سید احمد ترک ابن سید عبد المومن از
فرزندان حضرت خواجه احمد یسوی بود قدس سرهما که نسبت وی بحضرت محمد حنفیه بن علی کرم الله
وجهه منتهی میشود و هم صاحب اقتباس الانوار می‌نویسد از مرآة الاسرار که چون شیخ شمس الدین بسن تمیز
او را اقربا بتحصیل علوم بدید آمد تا مدتی در دیار ترکستان کسب علم نمود و بعد از آن که از تحصیل علوم
فارغ گشت و کشود کار خود در آن نیافت در صحبت بود از آن بر آمده تجرید کلی اختیار نمود و بسر
صدق براه سلوک طریقت نهاده روانه شد و از ترکستان بطلب مرشد کامل بماورا النهر در آمد و اکثر
بزرگان او دریافت اما هیچ یکی از بزرگان نسبت انجا و بعشقی می‌یافتند لاجار قدم بطرف هندوستان نهاد و سیر کنان

بعد مدت بسیار در کلیر بخدمت حضرت مخدوم علی احمد صابر رسید. قدس سره بمجرد مشاهدهٔ جمال شریف مقدمات علمی
که حجاب راه شده بودند فراموش کرد و بی اختیار سر در قدم حضرت مخدوم آورده شرف بیعت بهره مند
گردید و بفیض کلاه ارادت فائض گشت و بعد از ساعت حضرت مخدوم فرمود که ای شمس الدین
تو را فرزندی از خدا خواسته ام که سلسلهٔ ما از تو جاری شود الغرض حضرت شمس الدین ترک بعد ارادت
در خدمت مخدوم مشغول شد. روز بروز سلوک وی ترقی میکرد تا آنکه سیر سلوک تمام کرد و بمرتبهٔ تکمیل و ارشاد
رسید چنانکه بتربیت طالبان مشغول گشت. اکثر احوالات و خوارق عادات از وی ظاهر شدن گرفت
اما وی از غایت بلند پروازی بدین چیزها التفات نداشت آخر الامر حضرت مخدوم علی احمد صابر در آخر
حیات خود وی را پیش خوانده خرقهٔ خلافت و نعمتها که از خدمت حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر قدس سره یافته
بود بوی عطا فرمود و اجازت نامه بدست خود نوشته مرحمت نمود و اسم اعظم که سینه بسینه از پیران چشت
رسیده بود به تلقین فرمود بعد از ان وصیت کرد که چون من پرده شوم از سه روز زیاده اینجا نخواهی ماند حق
سبحانه تعالی ترا صاحب ولایت دیار پانی پت گردانیده است آنجا روی و در قصبه پانی پت سکونت اختیار
کنی و گم گشتگان آن دیار را هدایت نمائی و من همه جا ممد و معاون تو خواهم بود. بس التماس نمود که ولایت
شما حضرت حاضر است ارادهٔ من آنست که باقی عمر در جاروب کشی آستانهٔ حضرت صرف نمایم. حالا فرمان چنین است
که در پانی پت بروم آنجا شیخ شرف الدین بو علی قلندر میباشند مارا با وی چه طور صحبت بر آید فرمود
باک مدار که وی با آخر رسیده است بمجرد رفتن تو از قصبهٔ مذکور بیرون آید و بعد از چند روز از عالم فانی
نقل نماید و هم صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آرد که شیخ شمس الدین ترک قدس سره بعد یافتن
خلافت از مخدوم علی احمد صابر رخصت گرفته چند مدت نوکری سلطان غیاث الدین بلبن اختیار
کردند و کمال خود را در لباس اغنیا پوشیده میداشتند وقتی سلطان غیاث الدین بلبن بر سر یک قلعه
لشکر کشیده و قلعه را محاصره کرده مدتی بگذشت و آن قلعه فتح نمیشد تا شبی هوائی تند وزید و باران شدت
بارید چنانکه خیمهای لشکریان افتاد و سراجهای شمع و روشنی بمرد و آتش در هیچ جا نماند و در خوابگاه سلطان
هم شمع روشن نمانده بود و سقا آفتابه سلطان جست و جوی آتش میکرد تا برای وضوی سلطان آب گرم نماید

ناگاه از دور دید که در یک خیمه چراغ روشن است چون نزدیک آن خیمه آمد دید که درویشی تلاوت قرآن مجید
میکند پیش رفت لیکن از هیبت آتش نتوانست در این اثنا حضرت شمس الدین ترک سر برداشت و گفت ای سقا آتش
میخواهی ببر سقا چوبی روشن کرده بکارخانه خویش بیامد و ویرا از این واقعه قرار نبود وقت صبح مشک گرفته
بسوی خیمه وی روان شد چون نزدیک رسید ویرا در آنجا ندید برگشت و بر تالابی که بیرون لشکر بود رفت دید
که همان درویش وضو میکند او بگوشه بایستاد وی حضرت وضو کرد و نماز ادا نموده بسوی خیمه خود متوجه گشت
چون آن سقا مشک را از آب پر کرد آب را چنان گرم یافت گویا که از آتش گرم ساخته اند و او بدانست که این همه برکت آن
درویش است و شب دیگر سقا پیش از رسیدن وی بر آن تالاب رفت بطلب آب ایستاد آب را مثل یخ یافت شب سوم آن
سقا پنهان بنشست تا وی حضرت بیامد و وضو کرد و نماز ادا کرد و بخیمه خود رفتند بعده چون آن سقا
آب را باز دید گرم یافت مشک را از آن آب پر کرده پیش سلطان آمد و آنچه دیده بود جمله پیش سلطان
اظهار نمود سلطان سقا را همراه گرفته بر سر آن آب پنهان شدند تا وقت صبح وی حضرت بر سر آن آب رسیدند و وضو
ساخته نماز گذارده رفتند سلطان آب را دید که گرم است متحیر ماند و پیش از این هم دیده بود بعده تعاقب وی حضرت
نمود و دید که در خیمه خود تلاوت قرآن میکند سلطان دست بسته بایستاد چون وی از تلاوت فارغ شد سر برداشت
سلطان را بدید تعظیمش کرد و سلطان گفت که زهی سعادت من که مثل شما دوست خدا در زمان من موجود است
و این قلعه چرا فتح نمیشود هر چند وی حضرت دفع میکرد ولیکن سودمند نشد لاچار دست بدعا برداشت و فاتحه
خواند و گفت همین ساعت سواری کنید انشاء الله تعالی فتح شود و سلطان همچنان کرد و قلعه مفتوح گشت
سلطان نزد وی بملازمت اراده کرد وی حضرت بنور باطن دریافت همه اسباب اموال را همدر آنجا
بگذاشت و بخدمت پیر خود پرزور رسید چندگاه آنجا بماند و بعد از وفات مخدوم علی احمد صابر سه روز آنجا ماند
بعده موافق وصیتش متوجه پانی پت گشت و هیچ جایی و مکانی معین نکرد لاچار در سایه دیواری نشست و هم
صاحب اقتباس میکرد و از کتابی چنان معلوم گشته که چون حضرت شمس الدین ترک در پانی پت رسید سکونت
اختیار کرد روزی خادم وی حضرت شیخ بو علی قلندر را بصورت شیر نشسته دید خادم آنچه دیده بود
بخدمت وی حضرت باز گفت وی حضرت فرمود که و این چه اگر وی را بمان تمکن نیست سلام من با نزد

و بگو که شیر را نفرستم بیاید چون خادم نزد وی رفت بهمان شکل دید گفت که شیخ من سلام رسانیده است و گفته که شیر را
بسته می باید در حال شیخ شرف برخاست و بهمان صورت شیر به باگهوتی رفت باگهوتی نام جائیست بیرون
شهر جانب مشرق چون وی بشکل شیر در آنجا رفته نشست ازان سبب باگهوتی نام یافت تا حال زیارتگاه
خلائق است چون حضرت شیخ شرف در باگهوتی اقامت گرفت حضرت شیخ شمس الدین ترک باز خادم را گفت
که پیش وی برو و بعد سلام بگو که این شهر بتوابع و مضافات بمن مرحمت شده است خادم حسب الامر رفت
و پیام وی را بحضرت شیخ شرف در باگهوتی رسانید پس وی قدس سره ازانجا بجانب موضع بوده کهنده رفت که قریه
است از مضافات قصبه کرنال آنجا سکونت اختیار کرد و اگرچه گاه گاهی به پانی پت می آمد ولیکن اکثر
اوقات بوده کهنده می بودند چون حضرت شمس الدین ترک در پانی پت سکونت کرد تمامی خلائق رو بحضرت
وی آورده مرید شدند و وی سالها در ارشاد و تعلیم مشغول بود و هدایت مینمود روزی بر در حجره
با اصحاب نشسته علم حقائق و معارف بیان میکرد اتفاقاً شیخ جلال الدین پانی پتی که خرقه پوشیده و بر اسپ سوار
شده در آن کوچه میگذشت نظر وی بر حضرت و بر جمال وی افتاد خیلی مائل گشته بجانب اصحاب خطاب
فرمود که نعمت خود برجبین این خورد سالان می بینم چرا نگیرم این گفتن بود که شیخ جلال را اثر نظر آن آفتاب
ولایت افتاد بی اختیار از اسپ فرود آمده سر در قدم وی حضرت نهاد و وی حضرت سر او را
از دست حق پرست خود برداشته فرمود که باز بر اسپ سوار شده بگردان بر وی اسپ باز گردانید
پس وی حضرت بر دل او تصرف نموده بخود جذب کرد شیخ جلال همدرانساعت به بیعت مشرف
گشت و از نظر فیض اثر او فائض گشته کلاه چرمی که وی حضرت بر سر خود داشته بدست خود بر
سر او نهاد و فرمود که ترا اینهم دادم و آنهم دادم در مراة الاسرار است که شیخ شمس الدین در آخر حیات
خرقه خلافت بشیخ جلال الدین عطا نمود جانشین خود گردانید بتاریخ نوزدهم شعبان برحمت حق پیوست
و بروایت سیر الاقطاب دهم جمادی الثانی سنه ست و عشر و سبعمائه واقع شد و صاحب مراة
میگوید سنه وفاتش بنظر نیامده ولیکن بالجزم شیخ نصیر الدین اودهی بود دیگر خلیفه ایشان بشاه ترکی
در لاهور مشهور است و حضرت شیخ در اغلب شیر ربانی داده بود نام وی سلیم الدین است و چون

جوان اکثر بسواری شیر بیر سکر و بشاه شیر ربانی مشهور گشته صاحب ذوق و شوق و وجد و سماع بود و سوای
موقت نماز شب و روز مستغرق و بیخودی بر وی غالب بود وی بعد انتقال حسب الوصیت وی در سال
هفتصد و چهل و نه از احمدآباد مریدان جسد وی را بلاهور می آوردند چون بیرون شهر لاهور شب قیام کردند
فردای آن جنازهٔ وی را از انجا برداشتن نتوانستند پس در انجا دفن کردند معلوم شد که فرموده بود اگر جنازهٔ
که جنازهٔ مرا برداشتن نتوانند همانجا دفن کنند تا حال فقرای سلسلهٔ وی در لاهور موجوداند شیخ محمد صدیق
لاهوری خلیفهٔ شاه عبد الحق لاهوری و وی خلیفه شیخ عبد الجمیل المشهور شیخ شهنیان که قبرش درون باغبانان
پوره قریب از شیخ حسین است و وی خلیفه شیخ محمد عرفان و وی خلیفه حضرت شیخ شمس الدین ترک پانی پتی است
و در علوم شریعت و طریقت و فقر شانی عالی و مرتبه بلند داشت و روز را در تعلیم طالبان گذرانیده و شبها بارشاد طالبان حق
مشغول بودی و در حالت سماع مردمان را بنظر فیض اثر خود از کار دنیا بیکار نمودی در نهم ذالحجه سنه
دلو د در شهر لاهور وفات یافت شیخ محمد سلیم از خلفای کاملین شیخ محمد صدیق است صاحب عشق و محبت
و وجد و جذب و سکر بود و فقیر صاحب مقام عالی و در حالت سماع تا دو روز و سه روز بیخود افتادی مردم مشتاق
که طائر روح وی از قالب پرواز نمود در سیوم ذی الحجه سنه یکهزار و ... در لاهور وفات یافت و در میدان نخاس ... مدفون
گشت شیخ ابو الحیات ارادت بخدمت شیخ محمد سلیم داشت و از مشائخ کبار اهل الیقین بود و صاحب زهد و تقوی و
عبادت بود و تا آخر عمر در هدایت ظاهر و ارشاد باطن مشغول بود در شانزدهم ذالحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت
بعد عمر یکصد و بیست و پنج در لاهور وفات یافت ذکر شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی رحمة الله علیه در اخبار
الاخیار است اشهر و اعظم خلفای شیخ نظام الدین اولیاست و صاحب سر و وارث احوال او و ولایت دهلی بعد از
شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقه او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود و هم از وی نقل است
که روزی با میر خسرو که محرم خلوت خاص شیخ نظام الدین بود التماس کرد که از وی بخدمت شیخ عرض کنند که من
در اوده میباشم و از سبب ازدحام خلق مشغول نمیتوانم بود اگر فرمان شود در صحرا بیاد خدا تعالی به فراغ خاطر عبادت
کنم امیر خسرو را معهود بود که بعد از نماز خفتن بخدمت شیخ رفتی و نشستی و آنچه گذشته بودی نقل کردی در آن وقت عرض
شیخ نصیر الدین محمود گذرانید شیخ فرمود او را بگوی ترا در میان خلق میباید بود و جفای خلق میباید کشید و مکافات بیدل و عطا

حال بیس مولانا عبد الکریم شیروانی برایه و بزودی تحصیل نمود و بعد رحلت العزیز بخدمت افتخار
الدین محمد گیلانی از هر علمی نصیبی کامل در گرفت و در صحبت یکسالگی ترک و تجرید نمود و بمجاهده نفس و
مجاهده نفس اشتغال داشت و شصت سال تا پیرانه‌سالی آنجا با یک دو درویش میگشت و نماز با جماعت او را
فوت نشده بود اکثر افطار از برگ سنبهالو بودی و در چهل و سه سالگی از آنجا بدهلی آمده مرید حضرت
شیخ نظام الدین محمد بداونی شد و مدتی در خدمت وی حضرت بسر برد چنانکه همه درویشان و بعضی اولیاء الله
محمود گنج شکر نقشبند از بجمیع قلوب مشایخ بود قوله یاران حق کسوت نگاه دارید تا فردا قیامت شرمنده
خدا تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم نباشید جفا کشید و وفا کنید تا گندم نما و جو فروش نباشید روزی بعد ادا
نماز ظهر از جماعتخانه بحجره خاص تکیه نموده بودند ایشان را هرگز دربان نبود خادم ایشان خواهرزاده مولانا
زین الدین علی بود او نیز در خلوتگاهی حاضر بودی و گاهی نبودی درین مشغولی قلندری بیباک ترابی نام در خلوت
ایشان درآمد و کاردی زده زخم بعد چون بسیار [illegible] حضرت ایشان را از استغراق بجا نرسیده در آن
حجره ناودان بود خون مبارک ایشان از ناودان آمد بعضی مریدان چون آن حال بدیدند اندرون دویدند دیدند
که قلندری ناپاک زخمهای کاردی میزند و حضرت ایشان دم نمیزدند مریدان خواستند که آن بدبخت را ایذا رسانند
حضرت شیخ نگذاشت و فرمود که هیچکس مزاحم نشوید قاضی عبد المقتدر تهانیسری که از مریدان خاص حضرت ایشان بود
و شیخ صدر الدین طبیب را و حضرت شیخ زین الدین علی را بحضور خود خوانده سوگند داد تا کسی آن قلندر را آزار ندهد
و بست تنکه قلندر را انعام فرمودند که مبادا در وقت کارد زدن بدست تو آزاری رسیده باشد سبحان الله در عالم
تسلیم و رضا چه نهج داشتند بعد از آن تا سه سال در قید حیات بودند در هشتم ماه رمضان شب جمعه و درین سن که از
کل هشتاد حاصل آید خواستند که طائر روح پاک را از قفص قالب پرواز دهند مولانا زین الدین علی عرض نمود
که مخدوم اکثر مریدان شما صاحب حال و اهل کمال اند یکی را اشارت شود که بجای شما بنشیند تا این سلسله
گسسته نگردد فرمودند بر نام درویشان که با ایشان حسن ظن داشتند نوشته بیار تا ملاحظه نمایم مولانا نوشته گرفت
رفت سه دفعه تذکره ایشان تقویم نموده اعلی و اوسط و ادنی بنظر گذرانید بعد مطالعه فرمود که مولانا این ایشان
غم دین خود بخورند چه جای آنکه بار دیگری بردارند بعد از آن وصیت فرمودند که در وقت دفن خرقه حضرت

آورده اند صاحب اخبار الاخیار میگوید که نقلست که روزی بعضی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا در زمان پیری و
ضعف شیخ نصیر الدین محمود در مجلس سماع بر خاست و گفت خلاف سنت است گفتند از سماع منکر شدی و از مشرب
پیران گشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث میباید بعضی این سخن بخدمت شیخ رسانیدند گفت شیخ محمود راست میگوید
شیخ را صدق معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که وی میگوید و هم وی گوید در جوامع الکلم مسطور است
که روزی بندگی شیخ نصیر الدین محمود را در خانقاه برین بیت ذوقی بکمال گرفت بیت جفا بر عاشقان
گفتی نخواهم کرد هم کردی * ظلم بر بیدلان گفتی نخواهم راند هم راندی * مولانا شاعر رساله پرداخت و ذکر این محل تمام
در آن رساله کرده یعنی که این بیت هیچ حقیقت نمیتوان برد و اگر جور و جفا است بخداوند عز و جل نسبت کردن کفر است
و مثال آن بچند کلمه جمع کرده بر مولانا معین الدین عمرانی برد و نسبت بر گرفت پیش شیخ فرستاد شیخ آن را دید و مولانا
معین الدین را بخود طلبید این رساله بدست او داد و هیچ نگفت و دستار و دراعه پوشانید و باز گردانید روز دیگر سماع بود
بندگی خواجه برین بیت بسیار سیر قصیده اضطراب میکرد رباعی با طبل مغانه دوش بیباک زدیم *
عالی علمش بر سر افلاک زدیم * از بهر یکی مغبچه مخوانه * صد بار کلاه توبه بر خاک زدیم * بعد از آن اسرار
بالهای بام رفت و نشست و فرمود مغبت را بطلبید مولانا معین الدین از دست رفت و پیش ایشان توبه کرد و گفت نادان
مولانا بودم که این احتجاج بر این بود در این سخن مولانا گفت باز گرد یا اینکه مولانا در خانقاه بیاید روز دو فوت شد هم وی گوید
آورده اند که سلطان تغلق شیخ محمود را ایذا کردی و در سفر همراه خود گردانیدی گویند که وقتی او را
جامه دار خود گردانیده بود و او این همه را بموجب وصیت پیر خود تحمل کردی و دم نزدی وقتی تغلق برای
وی طعام فرستاد در آوندهای زر و نقره و باعث این جز ایذا نبود یعنی اگر طعام من نخورد همین را ماده
ایذا سازم و اگر بخورد گویم در کاسه زرین خوردی نامشروع کردی شیخ بخیلی از کاسه زرین برآورده بر دست
نهاد و بر زبان نهاده بخورد بد اندیش خائب و خاسر ماند در سیر العارفین است آن گزیده حضرت معبود احد
نصیر الدین محمود در مشائخ کبار ممتاز بود جد بزرگوارش عبد اللطیف یزدی و پدر بزرگوارش یحیی نام داشت
که تولد او لاهور بوده ولد شیخ محمود اوده و لقب وی نام پدر ایشان خواجه یوسف بن یحیی بن عبد اللطیف
یزدی است و پدر او را در نه سالگی گذاشت والده او در تحصیل علوم ظاهری همتی بلیغ نمود و در ابتدای

حضرت شیخ نظام الدین قدس سره بر سینه می نهند و عصا بر پهلوی لحد می نشانند و تسبیح حضرت پیر بر انگشت سبابه می پیچند و کاسه چوبین
زیر سر می نهند و نعلین چوبین پیر در آغوش می نهند و مصلا بالای تا پای می گسترانند حاضران آن وقت بوصیت حضرت
عمل نمودند سید محمد گیسو دراز حضرت را غسل داد و ریسمان بافته آن پلنگ که بر آن غسل داده بودند بر آورده بگردن
خود انداخت و گفت خرقه ما همین بس است آری الحمد سید مذکور را قبولیتی که روی نمود از برکت آن بود و همان تاریخ
مذکور سنه سبع و خمسین و سبعمائه و بقولی ستین تاریخ شمع جمع صوفیان وفات یافتند رحمة الله علیه ذکر شیخ
سراج الدین عثمان المشهور باخی سراج از مشاهیر خلفای نظام الدین اولیاست قدس سره آنچه از سلاسل
مریدان درین دیار مشهور است از سلسله او و سلسله شیخ نصیر الدین محمود است وی از عنفوان شباب که هنوز موی
ریش آغاز نشده بود در حلقه ارادت شیخ در آمده بود و در سلک خدمتکاران پرورش یافته بود بعد چند سال
برای دیدن والده بمقام لکهنوتی که الآن بگور مشهور است رفت و باز بخدمت پیر رسید و در وقت عطای خلافت
یاران شیخ عرض نمود که اول درین درجه کار علم است و او را چندان نصیبی از علم نیست مولانا فخر الدین زرادی
عرض کرد که او را در شش سال عالم سازم بعد از ان در خدمت مولانا فخر الدین تعلم کرد و مولانا زرادی او را
تصریفی تصنیف کرد و او را عثمانی نام نهاد و بعد از ان پیش مولانا رکن الدین کافیه و مفصل و قدوری و مجمع البحرین
تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سره سه سال دیگر تعلم کرد و بعضی کتب از کتابخانه شیخ که وقف
بود و جامها و خلافت نامه که از خدمت شیخ یافته بود با خود برد و بان دیار رجال ولایت خود بیار است
و در باب او نفس شیخ چنین رفته بود که او آئینه هندوستان است نقلست که او بعضی جامها را که از خدمت پیر یافته
بود دفن کرد و بر آن گوری ساخت و در وقت رحلت وصیت کرد که مرا پایان گور جامها دفن کنند بعد از نقل او
همچنین کردند خلفای او در دیار گور مشهور اند مقام او نیز در آن دیار است رحمة الله علیه در ملفوظات شیخ حسام الدین
مانکپوری می نویسد که درویشی شهر دردی مهمان شیخ سراج عثمان اخی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ
جامه از تن بر کند و بر بستر افتاد و آن درویش تمام شب بنماز مشغول بود چون بامداد شیخ بر خاست و بی وضوی شب
نماز کرد درویش گفت عجب کاری که تمام شب در خواب بودی و نماز بامداد بی وضو کردی شیخ او را تواضع بسیار نمود
و فرمود شما بر گنبد تمام شب کاری کردید و ما کالائی داریم و دزد در پی آن کالا است نگاهبانی می کردیم

شیخ اخی سراج

اگر عاشق بمسجد در نیاید + دل عاشق همیشه در نماز است + ذکر شیخ صدر الدین حکیم از اجله خلفای
شیخ نصیر الدین محمود است و منظور نظر شیخ نظام الدین نیز شده گویند که پدر وی سوداگر بود او را تصانیف است
فصیح و متین مشتمل بر معارف و حقائق و او را در صنعت طب مهارت تمام بود نقل است که یکبارگی او را پریشانی بوده بود
تا برای یکی از ایشان که بیمار بود علاجی بکنند چون علاج او موافق افتاد و بیمار ایشان صحت یافت او را
خطی نوشته دادند تا بسگی که در فلان کوچه شهر افتاده میباشد بنماید او خط را آورد و سنگی که نشان داده بودند
بنمود چون سنگ آن خط را بدید روان شد و بسر زمینی رفت بایستاد و زمین را کافت و گنجی که در زیر آن زمین
بود نشان داد از آنجا که علو همت درویشانست او را بدان گنج التفات نیفتاد و قبر او در قلعه دهلی علائی است
ذکر شیخ کمال الدین علامه صاحب مناقب المحبوبین از مخبر الاولیاء و آداب الطالبین و مجالس حسنه و مرآت ضیائی
ذکر پسران مولانا فخر الدین منیر پسر شیخ کمال الدین ابن عبد الرحمن پسر برادر عم زاده و خواهر زاده و مرید و خلیفه
شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی بودند و خلافت از حضرت شیخ نظام الدین اولیا هم رسیده است نقل است بعد یافتن خرقه خلافت
در احمد آباد گجرات خلق خدا را در حلقه ارادت خود در آوردند بس ایشان در دهلی آمده تا زیست به تهذیب مخلوق مصروف
بودند نسب ایشان با امام حسن رضی الله عنه میرسد لقب ایشان بکثرت علم علامه گشت و در سیر العارفین است که حضرت
نصیر الدین محمود را در خطه او خواهری بود از ایشان بزرگ او نیز رابعه عصر بوده او را دو پسر بودند یکی
مولانا زین الدین علی و دوم مولانا کمال الدین خادم شیخ مشار الیه گاه گاهی از حضرت شیخ خود رخصت گرفته
بجانب خطه او ده برای مرمت خاطر همشیره متبرکه خود می آمدی و بار بخدمت پیر خود در دهلی می آمدند انتهی مولانا
شیخ کمال الدین شادی نکردند حضرت شیخ نصیر الدین محمود خال ایشان گفت کدخدا شوید تا نسل جد ما از صلب شما
باقی ماند بعد از آن فرموده شیخ خود کدخدا شدند و سه پسر از صلب ایشان پیدا شدند اول ایشان شیخ نظام الدین
و ثانی شیخ نصیر الدین خلیفه محمد گیسو دراز و اولاد او در گلبرگه است و قبر او هم در آنجا است مقام پدر خود بودند و شیخ
کمال الدین در بست و هفتم ذی قعده سنه ست و خمسین و سبعمائه وفات یافتند و قبر ایشان در دهلی کهنه نزدیک
قبر خال خود شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی است و در اخبار الاخیار است شیخ زین الدین خواهر زاده و خلیفه و خادم
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است ذکر او در مجالس و ملفوظات شیخ شرف یافته است مولانا داود مصنف چندائن است

سر مبارک ویست و ہیچ او در اول چندین کردہ است قبر او در گنبدیست کہ پایان گنبد شیخ نصیر الدین محمود در ضمن
حظیرہ ہمین واقع است انتہی و بقولی قریب گنبد پدر اقبیر شیخ کمال الدین است و گرد آن کتہرہ سنگ سرخ است
اولاد و خلفاء ایشان در احمد آباد و مندو و گجرات سکونت داشتند ذکر سید محمد گیسو دراز سید محمد بن یوسف الحسینی
الدہلوی خلیفہ راستین شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی است جامع است میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و
رتبتی منیع و کلامی عالی دارد و او را میان مشائخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقی مخصوص است در اوائل
حال در دہلی تشریف داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبولی عظیم یافت اہل آن دیار ہمہ منقاد و مطیع او گشتند و ہمدر آن
دیار از دنیا انتقال فرمود او را سید گیسو دراز گویند و وجہ شہرت او بدین لقب مرا آنچہ شنیدہ است آنست کہ روزی او
با چندی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود برداشتہ بود و در وقت برداشتن گیسوی سید بسبب درازی کہ داشت
در پالکی بند شد و او بسبب رعایت ادب و استغراق عشق و محبت سر بر آوردن گیسو مقید نشد و ہم بر آن وضعی کہ واقع
شد مسافت بعید قطع کرد و بعد از آنکہ شیخ را از معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صنعت او آفرینہا کرد
و ہم در حال این بیت فرمود ؎ ہر کو مرید سید گیسو دراز شد + واللہ خلاف نیست کہ او عشقباز شد + خدمت سید را
ملفوظات است مسمی بجوامع الکلم کہ بعضی از مریدان او کہ او نیز محمد نام دارد جمع کردہ در آنجا می‌نویسد فرمودند حب
آفتی دارد و عشق را دو آفت است یکی ابتدا و دوم آفت انتہا آفت ابتدا آنست کہ چندان درد عشق و غم طلب
معشوق بروی طاری شود کہ او را محیط گردد و مدتی بر این بر آید تا او را در آن لذت کامل دست دہد و ہیچ راہ
وصول محبوب بروی نگشاید بداند کہ جز از درد و غم نقدی دیگر نیست ہمبران ماند بعد مرور ایام درد و غم طبیعت
او شود و عادت گیرد و ذوق درد نماند نہ دولت وصول میسر شود و ذوق الم از حرقت ہمچنین ضائع شود و سرگردان گردد و بیچارہ
خود بماند ہیچ از وی باوی نماند عاقبت او بہ خسران حرمان باز آید نعوذ باللہ منہا و آفت انتہا آنست کہ چون بوصال معشوق
رسد مشغول بلذت وصال گردد و حرقت فراق و الم ہجران از وی بر دو دبعہ مرور ایام وصال عادت و طبیعت
او گردد ذوق وصال ہم برود و مطلوب از حالتین جز ذوق و خوشی و راحت محبوب نیست و حالی بیند و ذوق
و فراق حقیقت الم او چہ کار آید برود سرگشتہ شود ہیچ از وی باوی نماند عشق برود و مہجور ماند ذوق جمال محبوب
گردد نعوذ باللہ منہا اگر چہ وصال ما شد ذوق کجا بدان راحت گیرد و وصال چہ کار آید اما عشق بر خوردار است

که حالت ابتدا مشغول بلذت فراق و ذوق الم و حرقت هجران باشد و در انتها چندانکه وصال او زیاده گردد خود
او مزیدتر شود و طلب زیاده گردد و درد بر درد افزاید ذوق درد نماید اینجا عاشق را گریز که عاقبت او بهجر شود از عشق
برخوردار و حظ کامل گیرد اگرچه عارفان این را نقصان گویند اما ذوق اینجاست لیکن نقصان آنکه نظر بر کمال و پایه
کنی فرمودند در عوارف میگوید که کامل را ذوق سماع نباشد اما این کاملی است که آفت انتهای عشق بر وی
او را از وجد عاقبت بر وصول گیرد بعد اعتیاد ذوق رفت و سرد شد انتهای ممدوح که آفت بدو نرسیده
باشد آنست که درین بیت اشارت میکند ع عجبی نیست که سرگشته شود طالب دوست + عجب اینست که من واصل
و سرگردانم + فرمودند حالت ممدوح در سماع آنست که از خود نشود و با خود باشد هرچه کند و گوید داند لیکن حالت
او را فرو گرفته باشد که از آن حرکات و سکنات که در آن وقت از وی صادر میشود امتناع نتوان آورد و خیال
مرد غصه شود در حالت غضب و سماع وقتی بیهوشی هم آرد لیکن آنحالت ممدوح نباشد مقصود در سماع جمع هم و توجه دل
بر یک چیز است و خالی کردن از هرچه نه آن یک چیز است پس آنحالت بیخودی مباین و فوت این باشد هر آئینه ممدوح نبود مخدوم
در دنیا در سنه هشتصد و بیست و پنج برفت از دنیا ذکر شیخ علاء الحق والدین بن سعد لاهوری بنگالی خلیفه
شیخ اخی سراج الدین است در ابتدا حال از اغنیا و اکابر وقت بود و بغایت معظم در آخر سلک مریدان شیخ نظام الدین منسلک شده
فقر و ایثار و اختیار فرمود گویند که چون شیخ اخی سراج بانعمت خلافت از پیش شیخ نظام الدین یافته بود خواست
که بجانب وطن اصلی متوجه شود بخدمت وی التماس کرد که در آنجا شیخ علاء الدین مردی دانشمند و عالی جاه است مرا
با وی چگونه بسر آید فرمود غم مخور که وی خادم تو خواهد بود در آنجا چنان شد که شیخ فرموده بود شیخ را خرج عظیم بود اما باوجود
استغنای ظاهر نداشت و در باغ که از بزرگان ایشان حاصل آن هشت هزار تنکه نقره بود کسی گرفت پنج و شش
بر زبان بیاورد و بخلق بخششها بی اندازه میکرد و میگفت که عشر عشیر آنچه مخدوم من داشت در از خرج ندارم قبر او در پنڈوه
است وفات او در سنه ثمانمایه ذکر شیخ فتح الله او دهی خلیفه شیخ صدر الدین حکیم است در اوائل حال از علمای دهلی
بود سالها در مسجد جامع دهلی که پائین منار شمسی است بر مسند درس و افادت جا داشت و در آخر مرید شیخ صدر الدین حکیم
شد و بسلوک این طریقه مشغول گشت گویند که وی ریاضات بسیار کشیده بود و لیکن نفحه از آن عالم بمشام
حال او نرسیده بود شکایت این حال پیش شیخ برد فرمود که ترک تدریس کن و کتابها را از ملک خود بدر کن و همچنان

گرد همگر کتابی چند که بسمت نفاست و لطافت موسوم بود از زیر خود نگاه داشت هنوز فتح باب معرفت در توقف بود
تا آنکه یک بار از خود جدا کرد و او را دیدند که بر لب آبی نشسته اجزای شست و از چشم او میریخت تا لوح ضمیرش از نقش ماسوی
پاک شد و در بدل آن علم باطن یافت حضرت قطب عالم در مکتوبی مینویسد ایشان سه روز پیوسته در سماع بودند
نماز پنج وقت ادا میکردند بعد سه روز چون فرود آمد یاران عرض کردند که سه روز گذشته پرسیدند نماز ادا گشت
گفت ادا گشت بعده شیخ محمد عیسی را که خلیفه ایشان بودند پرسیده فرستادند این نماز جایز است یا نه شیخ محمد عیسی در
جواب نوشتند که نماز همان نماز است که حضرت مخدوم گذاردند اما جهت رعایت شرع باز باید گردانید شیخ قاسم
اودهی دهلوی از مریدان اوست رساله او مسمی بآداب السالکین رحمة الله علیهما در وی مینویسد درویشان مصلا
و تسبیح و شانه و عصا و مقراض و سوزن و ابریق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتابه و کفش و نعلین که بمریدان
و یاران میدهند هر یکی دلالت بر معنی دارد مصلا دلالت بر استقامت طاعت میکند و تسبیح دلالت میکند بر جمعیت
یعنی خواطر پریشان که مزاحم وقت او بود بجمعیت مبدل و منحصر گشت چنانچه دانهای متفرق جمع شده
است شانه نشان خیر است یعنی شر ازو دفع شود و عصا دلالت میکند بر آنکه تکیه مریدان یکی باید که دارند حق
حقیقی است و مقراض دلالت میکند بر قطع علائق و بر قصر آمال و سوزن دلالت میکند بر پیوند صورت
و معنی اما سوزن را بی رشته ندهند « سوزن و رشته از پی پیوند « آن بدو این بدوست حاجتمند
و ابریق و کاسه دلالت میکند بر رعایت فقرا و مهمانان بآبی و نانی و نمکدان و طشت و آفتابه
دلالت میکند بر کندروی یعنی کندروی پیران حواله او شد و کفش و نعلین دلالت میکند بر ثبات قدم
و اگر شانه بکسی دهند در جامه یا کاغذی پوشیده دهند که آلت مفارقت است و چون کارد بکسی دهند باید که در نیام
کرده بدهند و خربزه یا گوشتی همراه او کنند و سبو و ابریق و مثل آن آب پر کرده دهند و چون شانه دهند شانه دار ان
کنند جانب دندانهای باریک در وی شانه دار کنند که در کار جدائی موی ابلغ است یعنی چون سبب تفریق و جدا است
دورتر باشد بهتر است ذکر شیخ سراج الدین که ایشان قائم مقام و مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ کمال الدین علامه
مذکور بودند و خلافت از شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی نیز یافته‌اند عالم بودند بعلوم ظاهر و باطن که مولانا احمد
تاگوری شاگرد ایشان بودند و شعر هم میگفتند چنانچه این شعر ایشانست شعر بار دیگر هم همین گوید سراج قبله ما

ذکر شیخ سراج

ت الاوری یار + در بست و یکم جمادی الاول شب پنجشنبه سنه سبع عشر و ثمانمائة وفات یافتند و در پیران پتن نهر واله در حظیره
پیر نور ره المشهور برکات پور خانقاه ایشان است در صحن آنجا خانقاه گنبد قبر ایشان است پنج پسر عقب گذاشتند اول شیخ معین الدین
مجذوب عقب نگذاشتند ثانی شیخ علم الدین که قائم مقام ایشان بودند و اولاد کثیر داشتند ثالث شیخ مجد الدین والد نصیر الدین ثانی مرید
و خلیفه پدر بزرگوار خود بودند و هم اولاد کثیر داشتند و طریقهٔ ایشان ازیشان جاری است وفات ایشان بیست و دوم شوال
اتفاق شده و در گنبد مرقد پدر بزرگوار خود مدفون گشتند رابع شیخ سعد الدین خامس شیخ محمد عقب نگذاشتند و مرید شیخ رکن الدین
کان شکر بودند ذکر شیخ نور الحق و الدین المشهور بشیخ نور قطب عالم فرزند و مرید و خلیفه علاء الحق است از مشاهیر اولیاء هندوستان
است صاحب عشق و محبت و ذوق و تصرف و کرامت نقل است که جمیع خدمتهائی فقراء خانقاه پدر خود از جامه شوئی و آب
گرم کردن او میکرد و اول خدمت پائی خانه بوی حواله بود و اتفاقا درویشی را درد شکم بود قبل از رفتن بپائخانه آمد و شیخ نور بمعهود برای
برداشتن آن رفته بود و تمام نجاستها بر جامه و اندام او افتاد و شیخ علاء الحق آنجا میگذشت و او را باین حالت دید خوشحال
شد و فرمود که حق خدمت بجا آوردی حالا خدمت دیگر بکن و در رفیق العارفین که از ملفوظات شیخ حسام الدین مانکپوری است
که شیخ نور الحق قدس سره تا هشت سال در خانه پیر خود هیزم کشی میکرد و وقتی اعظم خان برادر بزرگ که وزارت داشت او را باین
حالت دید گفت قاضی نور همه نعمتهائی شما غارت گردید و هم وی میگوید که شیخ نور الحق فرموده که مشائخ چشتیه بود و
منزل قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و بعدد اسماء الهی پیران پانزده منزل تعین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد
منزل اول حاسبوا قبل ان تحاسبوا منزل دوم من استوی یوماه فهو مغبون منزل سیوم عبادة الفقیر نفی الخواطر بدین عملها
کار سالک تمام گردد ان شاء الله تعالی و هم میگوید که شیخ میفرمود نهایت ریاضت این است که هر وقت دل را بجوید ملازم
حق سبحانه باید چه در خواب چه در بیداری چنانچه طفل چون محبت خبری خواهد کند بعد انتباه همان خبر را طلبد
شیخ نور قطب عالم را انکو با نسبت بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل درد و محبت و انچه کلمه از مکتوبات ایشان است
ـه راه نا این ست او منزل دور + مرکب لنگ و بار سخت غیور + غیرت حق آن اقتضا کرد که غیر در میان نگذاشت تا هر که
نظر او بر داخت او را گداخت و نیز در مکتوبات است قرار درویش در بیقراری و عبادت درویش از غیر حق بیزاری مشغولی بغیر
حق گرفتاری و طاعت بی استغراق باطن بیکاری و ظاهر آراستن کار بی خون جگر خوردن بزرگواری و روضه او
در شهر شده است و وفات او در سنه هشتصد و سیزده است ذکر شیخ محمد عیسی که از کبار مشائخ جونپور است و از اصحاب قاضی

راه خداست صاحب مقامات علیه و احوال سنیه مرید شیخ فتح الله اودهی است و الد او شیخ احمد عیسی از اکابر دهلی است
در قرانی که از آمدن امیر تیمور بصوب دهلی افتاد اکثر از اکابر بجانب جونپور شتافتند و او نیز در آن خیلیان بود و شیخ محمد عیسی در آن زمان
هفت هشت ساله بود و هم در صغر سن بمقتضی سعادت ازلی و استعداد جبلی مرید شیخ فتح الله شد و وجود آن با شارت پیر متین
ملک العلما قاضی شهاب الدین تلمذ کرد و شرح اصول بزدوی که قاضی دارد و بتقریب او نوشته است و بعد از فراغ
از تحصیل علم ظاهر در خدمت شیخ بتصفیه باطن مشغول شد و شغل باطن بروی بغایت استیلا یافت بحدیکه مسکن گزیده
که بر در حجرهٔ او نوختی بود سالها گذشته که شیخ را از آن خبر نبود تا روزی برگهای آن درخت بر جای نشست او افتاده
بود پرسید که این برگها از کجاست آنزمان معلوم کرد که درینجا درختی بوده است و از بسکه سر در مراقبه داشته بود امکان
بهره کردن او برآمده بود و زنجدان السینه رسیده روضه او در جونپور است **ذکر شیخ علیم الدین**
ایشان مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ سراج الدین بودند و هم از سید محمد گیسو دراز خلافت داشتند
ششم صفر روز چهارشنبه سنه تسع و ثمانمائه بقولی سنه احدی و تسعمائه وفات یافتند و در گنبد برابر قبر پدر خود
مدفون گشتند و آن گنبد در پتن نهرواله است که بلدهٔ قدیمه ولایت گجرات است بسیار کبار در آنجا مدفون اند
سرزمین آن عشق خیز و محبت انگیز است انوار برکت و ولایت از دیوارهای آن هویدا ذکر سید شمس الدین طاهر
سیدی بزرگ بود در ولایت نیمور توطن داشت کبیر السن بود عمر او بصد و پنجاه رسیده بود مرید شیخ نور قطب عالم
بجناب خواجه معین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین بوادی عمر بگاه در کوههای اجمیر آب منی را آب در
نینداخت چه بول و غائط در شهر بی طهارت نه در آمدی و در دروازه شهر سکوت کردی و اگر در شهر در آمدی
طهارت کامل کردی چون وضو گران شدی زود بیرون رفتی تا مبادا نقض وضو شود رحمة الله علیه ذکر
حسام الدین مانکپوری مرید و خلیفه شیخ نور قطب عالم از اعیان مشائخ وقت خود بود عالم بود بعلم شریعت
و طریقت او را ملفوظاتیست مسمی رفیق العارفین بعضی از مریدان او جمع کرده است در آنجا می نویسد فرمان شد
مریدان بنسبت پیران بمثابه پیوند اند از جامه ولیکن مرید صادق حقیقی که در گفته پیر رود و مثل پیوند سفید است
بر جامه سفید بنشستن جامه شسته شود و هم سفید گردد همچنان که هر فیضی که به پیر رسد به وی هم رسد و هم رجوع دارد
گیرد و کسیکه بگفته پیر نرود مرید رسمی است او همچو پیوند سیاه است بر جامه سفید اگر فیض پیر یابد هم رسد

اما او را چندان نفع نباشد و برخورداری کم بود فرمان شد سالک از ذکر عاشق گردد و از فکر عارف عرفان آشنا ست
بفیض الٰهی ناگاه رسد و لیکن بر دل آگاه رسد پس سالک منتظر میباید تا از پردهٔ غیب چه گشاید فرمان شد سخن گزاف کجاست
یا دست یا نور دست یا پرتو نور دست فرمان شد درویشی بر درویشی رسید درون خانه بود ناگاه این درویش گفت
الله صاحبخانه آستینی بر روی زن خود کشید و پرده کرد زن او را از سر اینکار پرسید گفت در آن زمان که او آمده
بود بیگانه بود خبر از خود نداشت چون او بعد گفت بیگانه شد با خود باز آمد رحمة الله علیه ذکر شیخ بهاء الدین
جونپوری از مشاهیر مشائخ آن دیار است مرید شیخ محمد عیسی است در ترک و تجرید و صدق و ورع قدمی داشت
گویند که بزرگی صاحب نعمت شیخ حسین نام از دولقه گجرات بشوق دریافت صحبت شیخ محمد عیسی بجونپور آمده بود
شیخ بهاء الدین در آن ایام طالب علمی صالح و قابل بود بصحبت او افتاد و این شیخ حسین علم کیمیا میدانست چون
شیخ بهاء الدین را دید که جوانی فقیر و مستحق است روزی دل او بر وی بسوخت گفت ترا همراه ما بصحرا می باید آمد
بصحرا رفت و کیمیائی بعمل آورد و بوی بداد که صرف مایحتاج خود مکن تا اگر باز احتیاج شود با ما بگوی که برائی تو
دیگر بکنیم شیخ بهاء الدین عرضداشت نمود که بنده را از شما امید کیمیای دیگر است این کیمیا بکار من نیاید شیخ را از وی
دل خوش شد در تربیت باطن او بیفزود تا وقتیکه مدت ملاقات شیخ حسین با شیخ محمد عیسی باخر رسید و با نعمت خلافت
و خرقه تبرک از شیخ یافت بجانب دولقه مرخص شد شیخ بهاء الدین دست بدامان شیخ آورد و التماس ارادت و بیعت
نمود او گفت پیر تو درین شهر است و از ما ترا همین مقدار صحبت نصیب بود بعد از مدتی شیخ بهاء الدین را دل بملازمت
شیخ محمد عیسی کشیده بعلاقهٔ ازلی سابقه در معتقدان او در آمد و مرید شد و نعمتها یافت و هنوز به بیعت
خلافت مشرف نشده بود که وقت رحلت شیخ در رسید فرمود بهاء الدین خرقه خلافت تو پیش [illegible]
است که از مانکپور تشریف خواهد آورد در زمانی که موعود بود راجی سید حامد بجونپور رسید و شیخ
بهاء الدین نیز باستقبال او بر آمد هم در لقیا اولی خرقه پوشانید و خلیفه ساخت وفات شیخ بهاء الدین
در سنه ذکر شیخ محمود و راجن ایشان مولانا مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ علم الدین بوده اند و خرقه
خلافت سهروردیه و شطاریه از دست شیخ قاضن پوشیده اند و خرقه چشتیه از دست میر سید محمد گیسو دراز
و شیخ ابو الفتح هم داشتند و نیز از دست شیخ عزیز الله متوکل و از رکن الدین کان شکر خلیفه زاهد چشتی

خرقه چشتیه پوشیده و خلافت سلسلهٔ مغربیه از احمد کهتو یافته و ذکر احمد کهتو و شیخ عزیز الله متوکل و شیخ قاضن
در اخبار الاخیار مرقوم است در روز جمعه بیست و دوم صفر سنه تسعمائه وفات یافتند و در احمدآباد گجرات
مدفون گشتند شیخ ابو الفتح علائی قریشی مرید و خلیفه سید محمد گیسو دراز است جامع بود میان علم ظاهر و باطن
و بزیارت حرمین شریفین رسیده و کتاب عوارف المعارف را پیش حضرت سید گذرانیده و مشاغل خلافت تعلیم
یافته او را مصنفات است مثل تکمیل و خود مشاهده در تصوف و غیره قبر او نیز بکالپی است شیخ ابو الفتح جونپوری
مرید و شاگرد جد خود است قاضی عبد المقتدر را و نیز بر طریقه جد خود فاضل و دانشمند بود و بر حکم وصیت او بدوام
در پی افادهٔ علوم مشغول با تصحیح بود و بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی شعری دارد و در ابا قاضی شهاب
الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه بحثها بود و شیخ ابو الفتح اول در دهلی بود در واقعهٔ صاحب قران امیر تیمور با بعضی
دیگر اکابر بشهر جونپور رفت و قاضی شهاب الدین همراه ان واقعه بدانجا رفته است تاریخ ولادت شیخ ابو الفتح چهارم
ماه محرم سنه اثنین و سبعین و سبعمائه وفات او یوم الجمعه الثالث عشر من ربیع الاول سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه
رحمة الله علیه ذکر شیخ جمال الدین جمن ابن شاه المقلب بجمن بودند مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ محمود
راجن بودند و نیز خلافت از برادر عم زاده پدر خود شیخ کبیر الدین ثانی داشتند المعروف بشیخ خواجه که خلافت از جد خود
شیخ مجد الدین میداشتند و شیخ جمن پدر خود و شیخ راجن را از احمدآباد گجرات نقل کرده و در بیرون پتن نهرواله بر حوض اعظم
خان جهان دفن کردند صاحب مناقب مذکور گوید که ابی مجد الاولیا همچنین شیخ نصیر الدین ثانی را از انجا بر آورده همانجا
دفن کردند و همچنین مجالس حسنیه شیخ جمن در سنه اربع و تسعمائه وفات یافتند و قبر ایشان در نورپور پادشاه پور بر دریای
سابرمتی است و صاحب کتاب مرآت ضیائی در چانپانیر گجرات میگوید و در کتاب گلزار الابرار است که در انجا نقاه
در چانپانیر میداشتند کفار ایشان را بتاریخ نهم ربیع الاول سنه نهصد و هشت در آنجا شهید کردند و هم همانجا
دفن کردند تاریخ وصال شهید خنجر تسلیم عمر جاودان دارد اولاد ایشان در قصبه پیرم گاؤں احمدآباد سکونت میداد و بعد ایشان
عالم بودند بعلوم ظاهر و باطن اهل وجد و سماع ذکر شیخ الاتقیا حسن محمد نام وی نیز جمال الدین است القبو
مناقب مذکور کنیت ایشان ابو صالح است عالم بعلم ظاهر و باطن بودند و صاحب تصانیف چنانچه تفسیر محمدی و
حاشیه تفسیر بیضاوی و حاشیه بر نزهة الارواح و غیره از تصنیفات اوست و حضرت محمد غوث گوالیاری

دیگر از ابرار ذکر ایشان آورده اند دور فرزاد پس فرخ شاهی است که شیخ محمد ابو صالح المشتهر حسن محمد
بن شیخ احمد المشتهر بیابخیو بن شیخ نصیر الدین ثانی در عمر دوازده سالگی مرید عم قرابتی خود شیخ جمال الدین
جمن شده و کار کرد و خلافت یافت و هم در عمر شش سالگی از پدر خود شیخ احمد باجازت و خلافت مشرف گشته
بود و هم شانزده سالگی تحصیل علم ظاهری کردند ولادت ایشان در سنه نهصد و بست و سه عمر شریف پنجاه
و سه سال بوده و وفات ایشان قبل از ظهر بست و هشتم ذیقعده سنه یکهزار و هشتاد و یک بقولی نهصد و هشتاد و دو واقع شد
و در بلده مولد خود احمد آباد گجرات محله شاه پور قریب قبر والده مشفقه خود مدفون گشت و ایشان در وقت
فوت شیخ جمن پسر ده ساله بودند بعد فوت شیخ خود تا مدت چهل و یکسال و بعد انتقال پدر خود چهار و
و در حیات والد خود بست و هفت سال بر مسند ارشاد و ارشاد بر بستر ان بود ذکر شیخ محمد نام
ایشان شمس الدین است و لقب ایشان محمد و قطب مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود حسن محمد بودند ولادت ایشان
در بلدهٔ احمد آباد گجرات در سنه نهصد و پنجاه و شش واقع شده و در روز یکشنبه بست نهم ربیع الاول سنه یکهزار
چهل و یک وفات یافتند و در بلدهٔ مذکوره مدفون گشتند و چهار پسر در عقب گذاشتند اول شیخ سراج
الدین و دوم شیخ عزیز الله و سیوم شیخ حسن محمد و چهارم شیخ محمود تاریخ بود چشتی محمد اکبر انقضا و اصل
حق محمد چشتی و خلفا بسیار داشتند و از آنجمله مشهور تر نبیره ایشان شیخ یحیی مدنی بن شیخ محمود است
ذکر شیخ یحیی مدنی ایشان مرید و خلیفه جد بزرگوار شیخ محمد بودند نام نامی ایشان محی الدین و لقب
شریف یحیی مدنی کنیت ابی یوسف است عالم بودند بعلم شریعت و طریقت چنانچه تفسیر حسینی به چهل و دو نسخه
که در آن چهل و دو کتاب است از تصنیفات ایشانست و از اهل وجد و سماع بودند ولادت ایشان در احمد آباد
گجرات بتاریخ نهم ماه رمضان روز پنجشنبه سنه یکهزار و ده واقع شد قطعه چو سلطان الولایت شیخ یحیی +
که بروی از خدا احمد آفرین باد + تولد یافت در تاریخ مسعود + سعادت ذات پاکش را قرین باد + عمر شریف
هفتاد سال رسیده بود و آخر عمر چهارده سال در مدینه منوره گذرانیده بود و هم در مدینه طیبه در بست و هشتم
صفر سنه یکهزار و یکصد و بست و دو رخت سفر بستند و زیر قبه حضرت عثمان غنی رضی الله عنه مدفون گشتند و در کتاب
مفتاح الکرامات که از تصنیف مرید محمد فاضل بن فیروز ایشانست ملفوظات و احوال ایشان مرقوم است و در

معارج الولایت فی مدارج الهدایت بیان احوال ایشان مفصل ست و از اکابر خلفای ایشان شیخ کلیم الله جهان آبادی
بوده‌اند که ذکر ایشان خواهد آمد ذکر راجی حامد شاه مرید شیخ حسام الدین مانکپوریست بزرگ بوده و صاحب نسبت و دست
حال صحیح و صفای باطن نقل است که در زمان شمس الدین التمش شهاب الدین که از اجداد او ست ارشاد
کرده به دهلی قدوم آورده بود بزرگان ایشان معزز و مکرم بوده‌اند در زمان مردم آمد و بر ایشان اسم راجی غالب آمده
و او نیز در اوائل حال در لباس سپاهیان بود در آخر بصحبت شیخ حسام الدین رسید و ریاضت شاقه کشید صفای
باطن و حضور وقت نصیب او گردیده وی از علم ظاهر بقدر ما یحتاج کفایت کرده بود ولیکن دانشمندان اسیر حلقه
ارادت او بودند قبر او در مانکپور ست شیخ حسن طاهر مرید راجی حامد شاه است و از پسر وی راجی سید نور نیز
نعمت خلافت یافته والد او شیخ طاهر از ملتان بطلب علم بهند یار افتاد و مدتی در بلده بهار سکونت کرده بیشتر مده
حقانی بتحصیل علم نموده هم در بهار شیخ حسن از عدم بوجود آمده هم در اثناء تحصیل علم در طلب دامن گیر حال
او شد و بصحبت درویشان افتاد چون آوازه مشیخت و بزرگی راجی حامد شاه در میان خاص و عام افتاد شیخ حسن
بدیدن سید بطریقه امتحان رفت و هم در لقیه اولی در سلسله او آمد اول کسیکه از علماء در حلقه ارادت سید در آمد او
بودی که از مشائخ جونپور ست و او را رسائل است در طریق سلوک و علم توحید چون سلطان سکندر معتقد او شده قدوم
او از اینجانب التماس نموده و سابقه اشتیاق بزیارت مشائخ دهلی داشت طلبیدن سلطان سکندر موکد اینحال شد اول در آگره
آمد مدتی در آنجا بود بعد از آن بدهلی رسید و در کوشک لجی منڈل که برج حصار سلطان محمد تغلق ست با اهل و
عیال سکونت کرد و همدر آنجا وفات یافت و قبر او و اکثر از اولاد او هم در آنجا است و ذکر او در اخبار الاخیار مفصل
مسطور است و ذکر پسر ایشان محمد حسن خیالی بعد ذکر شاه قطب که مزارش در مراد آباد ست ضمنا خواهد آمد وفاتش
در بست چهارم ربیع الاول سنه تسع و تسعمایه ذکر آمدن مشائخ خانواده نقشبندیان خواجه محمد بهاء والدین
نقشبند رحمه الله در نفحات است ولادت ایشان در محرم سنه ثمان و عشر و سبعمایه بوده در عهد عزیزان خواجه علی رامیتنی
بنابر آن نزول وفات حضرت عزیزان در شهور سنه احدی و عشرین و سبعمایه بوده باشد رحمة الله علیهما مولد و منشا
ایشان قصر عارفانست که دهی است بر یک فرسنگی شهر بخارا از طفلی آثار ولایت و کرامت از بشره مبارک ایشان
هویدا بوده در نفحات است نام ایشان محمد بن محمد البخاری ست ایشان را نظر قبول بفرزندی از خدمت خواجه محمد بابا سماسی

چشتیه نظامیه

چشتیه نظامیه

نقشبندیان خواجگان

است و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر کلال چنانکه گذشت اما بحسب حقیقت ایشان اویسی بوده اند و تربیت
از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی یافته اند چنانچه میفرمودند که شبی در غلبات جذبات به سه مزار متبرک
از مزارات بخارا رسیدم بهر مزار چراغی دیدم افروخته و در چراغدان روغن و فتیله تمام اما فتیله را اندک حرکت
میبایست داد تا باز روغن بیرون آید تا تازگی برافروزد و در مزار آخرین متوجه قبله نشستم و در آن توجه غیبتی افتاد
مشاهده کردم که دیوار قبله شق شد و تختی بزرگ پیدا شد و پرده سبز در پیش وی کشیده و گرداگرد آن تخت
جماعتی خواجه محمد بابا سماسی را در میان ایشان شناختم از آنجماعت یکی مرا گفت بر تخت خواجه عبد الخالق
غجدوانی اند و آنجماعت خلفاء ایشان انگاه آنجماعت گفتند گوش دار که خواجه بزرگ سخنانی خواهند فرمود
از آنجماعت درخواستم که بر خواجه سلام کنم و بجمال مشرف شوم پرده برگرفتم پیری نورانی دیدم سلام کردم
جواب دادند انگاه سخنانی که بابتدای سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد با من در میان آوردند گفتند
آنچراغها با تو نمودند اشارت و بشارت است ترا باستعداد و قابلیت این راه اما فتیله استعداد را
حرکت میباید آورد تا روشن شود و اسرار ظهور کند و دیگر فرمودند و مبالغه نمودند که در احوال قدم
بر جاده امر و نهی نهی و عمل بعزیمت و سنت بجا آوری و از رخصتها و بدعتها دور باشی و دائما احادیث
مصطفی را صلی الله علیه وسلم پیشوای خود سازی و متجسس اخبار و آثار رسول الله صلی الله علیه
وسلم و صحابه کرام او رضی الله عنهم باشی و گفتند بعد از آن متوجه نسف شوی بخدمت
امیر کلال چون بموجب فرموده بنسف رفتم و بخدمت امیر سید کلال رسیدم خدمت امیر الطاف نمودند
و مرا تلقین ذکر کردند و بطریق نفی و اثبات بطریق خفی مشغول ساختند و چون در واقعه مامور
بودم بعمل بعزیمت ذکر علانیه عمل نکردم کسی از ایشان پرسید اگر کرد درویشی شمارا موروث است یا مکتسب
ایشان فرمودند که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم
باز ایشانرا پرسیدند که طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای طریقه
شما بر چیست فرمودند خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی میفرمودند که در آیت
یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله اشارت بآنست که در هر طرفة العینی نفی این وجود طبعی میباید و اثبات

معبود حقیقی می باید بود و بغیر معبود حقیقی نبود بسر حد توحید میتوان رسید اما بسر حد معرفت رسیدن دشوار است و هم در رشحات است
در خدمت امیر کلال علیه الرحمة در مرض آخر خود اصحاب را بمتابعت خواجه نقشبند اشارت فرموده اند و در آن محل
اصحاب از حضرت امیر سوال کردند که خواجه بهاء الدین در ذکر علانیه متابعت شما نکردند امیر فرمودند
هر عملی که بر ایشان میگذرانند بنا بر حکمت الهی است و اختیار ایشان در میان نیست سخن خلفاء خواجگان اگر ترا
بی تو بیرون آورده اند مترس و اگر تو بخود بیرون آمده بترس وفات ایشان در شب دوشنبه سیوم ربیع
الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه واقع شده رحمة الله علیه ذکر خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی
سره در نفحات است نام وی محمد بن محمد البخاری است از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین بوده است و حضرت
در ایام حیات خود حواله تربیت بسیاری از طالبان با ایشان میکرده اند و میفرموده اند که علاء الدین
خیلی بار بر ما سبک کرده است لاجرم ولایت و آثار آن علی وجه الاتم الاکمل از ایشان بظهور پیوسته است
و بیمن صحبت و حسن تربیت ایشان بسیاری از اولیا از پایگاه بعد و نقصان به پیشگاه قرب و کمال رسیدند
و در مرتبه تکمیل و کمال یافتند و میگویند صد هزاران قطره خون از دل چکید + تا نشان قطره زان یافتم + از
مشائخ کبار زیارت کننده بمامتقد از فقیر تقریر اند گرفتن که صفت آن بزرگ را شناخته است و همان
صفت توجه نموده و در نقصیت در آمده اگرچه قرب صوری را در زیارت مشاهد مقدسه آثار بسیار است
اما در حقیقت توجه بارواح مقدسه را بعد صوری مانع نیست و در حدیث نبوی که صلوا علی حیثما کنتم
بیان و برهان این سخن است وفات وی بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بستم رجب سنه اثنین و
ثمانمائه بوده است رحمة الله علیه ذکر خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی اسراره در رشحات است ایشان
خلیفه دوم حضرت خواجه بزرگ بهاء الدین اند در مبادی احوال که خواجه محمد پارسا آغاز ملازمت حضرت خواجه کرده بودن
روزی در اثنای مجاهدات بدر خانه خواجه آمده بودند و بیرون در منتظر ایستاده اتفاقا کنیزکی از خانه
خواجه از بیرون در آمده حضرت خواجه از وی پرسید که بر بیرون کیست وی گفت جوانی پارسا که بر در منتظر
ایستاده خواجه بیرون آمده فرمودند شما پارسا بوده اید از امروز باین لقب مشهور شده اند و در نفحات است
نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است ایشان از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند و حضرت

نقشبندی

نقشبندی

خواجه در حق ایشان فرموده اند و بحضور اصحاب خود با ایشان خطاب کرده که حق امانتی که از خلفاء خاندان
خواجگان قدس الله اسرارهم باین ضعیف رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده است آن امانت را بشما سپرده ام
چنانکه برادر دینی مولانا عارف سپرد قبول میباید کرد و آن امانت را بخلق حق سبحانه میباید رسانید ایشان تواضع نموده اند
و قبول کرده اند و در مرض اخیر در غیبت ایشان در حضور اصحاب در حق ایشان فرموده اند مقصود از ظهور ما وجود
او است او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ام اگر مشغول میشود جهانی ازو منور میگردد و در محلی دیگر
بر نج نظر موهبت و بر اکرامات بخشیدند تا هرچه گوید آن شود و در محلی دیگر فرموده اند هرچه او میگوید حق تعالی
آن میکند بحکم حدیث صحیح ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره میگویم بگوی او نمیگوید و در محلی
دیگر او را تلقین ذکر خفی فرموده اند و او را اجازت داده اند تعلیم بموجب آنچه از انفاس دقائق و حقائق آداب طریقت
و تعلیم آن الی غیر ذلک من التشریفات التی لا تعد و لا تحصی چون در محرم سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه به بیت
الله الحرام و زیارت بیت علیه الصلوة والسلام از آنجا بیرون آمدند و از راه نسف بتشیع ایشان ترمذ
و بلخ و هرات بقصد دریافت مزارات متبرکه روان شدند چون بکیفیه صحت و عافیت و سلامت در رفاقت
بمکه محترم رسیده اند و ارکان حج تمام گذارده اند ایشان را مرضی عارض شده است چنانکه طواف وداع در
عماری کرده اند و از آنجا متوجه مدینه شده در راه اصحاب طلبیده اند و املا فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
جاءنی سید الطائفة الجنید قدس الله تعالی سره فی حجرتی یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجة سنة اثنین
و عشرین و ثمانمائة عشیة بعد العصر من تلک الحجة المبارکة زادنا الله تعالی برکتها و برکاتها و نحن [illegible]
و انا بین النوم و الیقظة فقال رضی الله عنه فی زیارته و بشارته القصد مقبول فحفظت هذه الکلمة و
سررت بها ثم استیقظت من الحالة الواقعة بین النوم و الیقظة الحمد لله علی ذلک و بروز چهارشنبه
بست و سیوم بمدینه رسیده اند و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشارتها یافته و آنچه فرموده املا طلبیده اند تا آن
زیادت کنند چون مطالعه کرده اند فرموده اند که همینها است و زیادت نوشته اند پنجشنبه را از حضرت حق سبحانه
اند مولانا شمس الدین [illegible] محمد رومی و اطبا [illegible] بر ایشان نماز کرده اند و شب جمعه را آن منزل مبارک
نزول فرموده اند در چهار قبه شریفه امیر المومنین عباس رضی الله عنه دفن کرده شده اند و شیخ زین الدین

الخوافی رحمه الله تعالی از مرمر سنگی سفید تراشیده آورده است و لوح قبر ایشان ساخته و آن را بر سایر قبور ممتاز ساخت
و حضرت خواجه ما را سوال کردم که طریقت بچه توان یافت فرمودند بمتابعت شرع و دیگر بعد المحافظة علی الامر الاوسط
فی الطعام لا فوق الشبع ولا الجوع المفرط و در تقلیل المنام علی طریق اعتدال المزاج کوشیدن علی الخصوص
احیاء بین العشائین و قبل الصبح بحیث لا یطلع علیه احد بتوجه در خود **ذکر خواجه علاء الدین غجدوانی**
رحمه الله تعالی و از نفحات حضرت خواجه عبید الله فرموده اند که خواجه علاء الدین غجدوانی از اصحاب
خواجه بزرگ بوده و خدمت خواجه ویرا بصحبت خواجه محمد پارسا فرموده بودند و استغراق تمام داشتند و بغایت
شیرین سخن بود و گاه بودی که در میان سخن خود غائب شدی وقتی که خواجه پارسا بسفر مبارک رفته
اند ویرا نیز برده اند یکی از اکابر سمرقند گفته که از حضرت خواجه درخواست کردم که خواجه علاء الدین بسیار
پیر و ضعیف شده است از وی سفر نمی آید اگر ویرا ازین سفر معذور دارند دور نمی نماید خواجه فرمودند که
باوی هیچ کار نداریم جز آنکه چون ویرا می بینیم از نسبت عزیزان یاد می آید از نفحات مولد ایشان غجدوان و قبر
مبارک ایشان در ختل است که از محروسه است قریب عیدگاه بخارا در بالای تل مدفون است **ذکر آن غریق**
بحر وصال و آن بیرون از قیام رجال منزه از عوارض کثیف آن ناظر جمال و
هو معکم آن جلیس مسند حق الیقین قطب العالم حضرت جلال الحق والدین قدس سره از محبان و محبوبان این طایفه بود
شان عظیم و لطف عمیم و حالت مستقیم داشت و آنقدر بر ریاضات و مجاهدات بر خود نهاده بود که از غایت شدت
جوع نفس اماره بصورت موهوم متجسم شده از بدن مبارکش جدا افتاده و در استقامت او هیچ فتوری راه نیافت
و وی در کشف و کرامات منظور وقت بود و در تربیت مریدان دستی قوی داشت و بیک نظر سفلیان را از
ناسوت بمشاهده جبروت و لاهوت مشرف میساخت و بعالم بیرنگ آشنا میگردانید و خلیفه و جانشین حضرت
شمس الدین ترک است و اسم شریفش خواجه محمد بود و لقب وی جلال الدین و نام پدر بزرگوارش شیخ محمود و نسب
شریف وی بحضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه میپیوندد و وی حضرت ولی مادر زاد بود و از ایام طفلی تحت
جذب الهی گریبان گیر وقت وی بود اکثر به صحرا نهادی و مشغول بغیر خدا ماندی و آخر حال چندان استغراق
در ذات مطلق بود که هرگز از غیر خبر نداشت مگر در اوقات نماز خمسه مریدان خبردار میساختند و سیاها اکثر می شنید

اعراس مشایخ کرام بنموده و در مجلس وی اجتماع خلایق و علما و مشایخ آن عصر بسیار میشد و همگی مردم زمانه وی قدس
سره روی توجه و اعتقاد بوی میداشتند و مجلس انکار سماع وی میکرد و در تصنیفی است مسمی به زاد الابرار از بسی
حقائق و معارف روی درج کرده و وی چهل سال مسافرت کرده و مکرر حج حرمین شریفین بجا آورده و از بسیار مشایخ
کرام و اولیا عظام نعمت یافته و کمالات وی از اینجا قیاس باید کرد که مثل مخدوم شیخ احمد عبد الحق که جمیع مشایخ
دهلی و آنچه در آن دیار دریافته بود و دست تصرف هیچ یکی بر وی نیفتاد و آخر از کمند شیخ جلال الحق والدین افتاد
و در دام تربیت او در شیخ یافت در اخبار الاخیار نقل است که شیخ احمد عبد الحق مرید شیخ جلال الدین پانی پتی شد
مریدی از مریدان شیخ مهمانی کرد و شیخ احمد را نیز طلبید و در آن مجلس بعضی از محظورات شرع نیز حاضر بود وی چون
این حال را معاینه کرد فی الحال تبری کرد و بعد از آن ساعت طاقتی که از شیخ جلال یافته بود باز گردانیده
و او سر به بادیه نهاد و راه گم کرد و در آنجا درختی بود بالای آن درخت بر آمد و کسی را دید که بجانب او
می آید از درخت فرود آمد و بجانب آن کس رفت و پرسید که راه کدام است ایشان گفتند که راه بردن
شیخ جلال الدین گم کردی گفت همچنین است گفتند همچنین است و دانست که ایشان رسولان حق اند باز گردید
و از اعتراض که کرده بود توبه کرد و از سر انابت آورد صاحب اقتباس الانوار می آرد گویند پدر شیخ
جلال الحق بغایت مردی عالیشان و صاحب دولت بود و در قصبه پانی پت سکونت داشت و شیخ
جلال الحق جمال داشت و از دولت پدر اسراف در لباس و بساط و غیره میکرد و عیش بی دغدغه میراند و بخشش
بی اندازه میفرمود می آرند که وی منظور نظر شیخ بوعلی قلندر قدس سره بود و حضرت شرف الدین از
ایام طفلی وی را بغایت دوست میداشت و بخانه وی برای دیدنش هر روز میرفت و هم وی از سلطان الاقطاب
می آرد که روزی حضرت شاه شرف بر سر راه نشسته بود که حضرت شیخ جلال بر اسب سوار از پیش بگذشت
حضرت شرف چون وی را بدید گفت زهی اسب و زهی سوار از این سخن حالت شیخ جلال گشت از اسب فرود افتاد
گریبان چاک کرده رو بصحرا نهاد و مدتی بسیاحت گذرانید و هم صاحب اقتباس میگوید که منقول است از شیخ عبد السمیع
دانشمند مفتی پانی پتی که روزی حضرت جلال نشسته بود که پیرزنی ضعیف کوزه خالی گرفته برای آب
میرفت چون نظر وی بر حضرت بر وی افتاد گفت که هیچکس نداری که آب آورده بدهد وی عرض کرد اگر

میبود یا مرا طاقت بودی که اجوره بکشی و او بهر آب طلبیدن شیخی چرا این محنت بر خود اختیار کردی وی حضرت
کوزه از دست او بگرفت در سر چاه رفته و کوزه از آب پر کرده در پیش خود نهاد و بمناجات در آمد و دعا
کرد که حقتعالی درین آب برکت کند پس از آن تا زنده بود از همین آب از آن کوزه خرج میکرد و مطلقا کم
نا زیست باز محتاج آوردن آب نگردید منقولست روزی کیمیاگری بخدمت یکی از فرزندان وی آمد و از غرور
فاقه ایشان بدید گفت که کیمیا از من بیاموز مخدوم زاده حقیقت حال بخدمت حضرت بازگفت وی حضرت
تف بر دیوار حجره انداخت پس تمام حجره از طلا بنظر در آمد حضرت وی فرزند را گفت که وی را بگوی این کیمیای
سعادت بیاموز و هم وی از سیر الاقطاب می آرد که وی حضرت برای نماز جمعه بمکه میرفت و با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نماز جمعه میگذارد روزی بخاطر گذشت اگر اجازت فرمایند گاهی در پانی پت و گاهی در مکه بگذارم بعد
فراغ نماز آنحضرت علیه الصلوة فرمود که شیخ جلال همانجا مرید فرزند من سید محمود را نماز همانجا میگذارده
باش بعد از آن وی حضرت روز جمعه با برهنه سر در خدمت سید محمود میرفت نماز جمعه ادا مینمود و سنه وفات وی
حضرت بیجم ذیقعد سنه خمس و ستین و سبعمائه است و بقولی مراة سیزدهم ربیع الاول و عشر و ستین و فواتش
بنظر نیامده ولیکن متعاصر سلطان محمود بن محمد بن فیروز شاه بود و سلطان محمود مدت بیست سال و دو
سلطنت دهلی کرده بتاریخ پنجم ذیقعده سنه خمس و عشر و ثمانمائه در گذشته و عمر شریف شیخ جلال الحق
والدین از یکصد و یا هفتاد سال متجاوز بود و شیخ شبلی آن تاریخ شیخ جلال الدین پانی پتی خلیفه پدر بزرگوار خود
است عالم بود بعلوم شریعت و طریقت و حقیقت و در تفرد و تجرید و تفرید شانی عظیم داشت و از دنیا و اهل آن
محترز میگویند هر دو پای وی بمرضی لنگ بود اما از غایت شوق و ذوق در وقت شنیدن سرود در سماع
و تواجد بود وی روزی مانند تندرستان در عین سماع برخاسته وجد میکرد و درین اثنا شیخ او در
عم وی هر دو دست بگرفته فرمود که شبلی از برخاستن تو در خیال خلق میگوید که شبلی الحال تندرست گشته
وی با سماع اجمعی بنشست باز تا حیات خود گاهی بتواجد برخاست نقلست روزی با افغانان که مریدان
وی بودند فرمود که از خدا تعالی خواسته ام که تیر شما گاهی بخطا نرود روزی شخصی از افغانان تیر
باسمان پرتاب کرد و بگفت که بر آسمان چه چیز هدف تیر ما خواهد شد چون تیر بر زمین آمد دید که پیکان

تیر از سر مار گذر کرده است حیران بماند و دانست که کرامت اولیاء حق است و در سنه هشتصد و پنجاه و دو وفات یافت

شیخ بهرام چشتی مرید و خلیفه صاحب جمال شیخ جلال الدین پانی پتی است در عهد جوانی بعد عطاء خرقه و خلافت در قصبه برناوه متوطن شد چون دریای جمن قریب قصبه بدهولی آمد ساکنان قصبه مذکور که مرید حضرت شیخ بودند بخیال خرابی قصبه از طغیانی دریا استغاثه بخدمت شیخ در آوردند حضرت شیخ بهرام را نوشت که تا حیات خود در بدهولی باشد و دریا را از خرابی قصبه باز دارد پس شیخ بهرام در بدهولی رفت و بر کناره دریا ماوا گرفت و عصا بر زمین زد و بماند و دریا از آنجا بفاصله دو فرسنگ دور افتاد شیخ بهرام تا زنده بود در آنجا بود و قبر وی هم در آنجاست بعد عمر یکصد و بیست و پنج در سنه هشتصد و پنجاه و چهار وفات یافت و مشهور است هر مریضی که در روضه وی می آید بی‌شک شفا یابد ذکر مولانا یعقوب چرخی رحمة الله علیه در رشحات است ایشان از کبار اصحاب خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین اند و عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی و در اصل از چرخ اند که دهی است در ولایت غزنین و قبر ایشان در هلفتو است که یکی از دیه های حصار است ایشان فرموده اند که پیش از آنکه بملازمت خواجه پیوندم با ایشان محبت تمام داشتم و بعد از آنکه از اکابر علماء بخارا اجازت فتوی گرفتم عزیمت آن کردم که بوطن اصلی مراجعت نمایم روزی مرا بخواجه نمود که ملاقات افتاد تواضع بسیار کردم گفتم که گوشه خاطری با من دارید فرمودند که این زمان که عزیمت کرده نزد ما آمده گفتم دوستدار خدمتم فرمودند که از چه جهت گفتم از آن جهت که بزرگید فرمودند که دلیلی بهتر از این میباید شاید که این قبول شیطانی باشد گفتم حدیث صحیح است که هرگاه حق سبحانه بنده را بدوستی گیرد دوستی او را در دلهای بندگان خود اندازد ایشان تبسم کردند و هم حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره در بعضی از مصنفات خود نوشته اند که بعنایت حق داعیه طلب در فقیر پیدا شد بفضل الهی بصحبت خواجه بزرگ کشید در بخارا ملازمت ایشان میکردم و بکرم عمیم ایشان التفات میافتم بیقین حاصل شد که ایشان از خواص اولیا اند بعد از واقعات کثیره تفاءل بکلام الله کردم این آیت بر آمد که اُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدٰهُمُ اقْتَدِهْ و در آخر روز در فتح آباد که مسکن این فقیر بود متوجه مزار شیخ سیف الدین الباخرزی نشسته بودم که ناگاه بیقراری در باطن پیدا شد قصد حضرت خواجه کردم چون بقصر عارفان رسیدم حضرت خواجه

را بر سر راه منتظر دیدم تلقی باحسان نمود بعد از نماز صحبت داشتند و هیبت چنان مستولی شده بود و مجال
نطق نمانده درین اثنا فرمودند که در اخبار است اَلعِلمُ عِلمَانِ عِلمُ القَلبِ فَذٰلِکَ عِلمٌ نَافِعٌ عِلمُ الاَنبِیَاءِ
وَالمُرسَلِینَ وَ عِلمُ اللِّسَانِ فَذٰلِکَ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَی ابنِ آدَمَ امیدست که از علم نصیبی بتو رسد و فرمودند که در خبر است
اِذَا جَالَستُم اَهلَ الصِّدقِ فَجَالِسُوهُم بِالصِّدقِ فَاِنَّهُم جَوَاسِیسُ القُلُوبِ یَدخُلُونَ فِی قُلُوبِکُم وَ یَنظُرُونَ فِی
هِمَمِکُم و ما مأموریم بخود کسی را قبول نمیکنیم امشب که اشارت شود اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم
و آن شب چنان بر من صعب گذشته که بعمر خود شبی چنان نگذرانیده بودم که در فکر آن بودم که این در من بقبول
بگشایند یا رد کنند چون نماز بامداد بایشان گذاردم فرمودند مبارک باد که قبول کردند و فرمودند
که درین سفر مولانا تاج الدین دشت کولکی را دریابی که وی از اولیاء الله است بخاطر آمد که بوطن خود میروم
بلخ کجا و دشت کولک کجا بعده متوجه بلخ شدم اتفاقا ضرورتی پیش آمد که از بلخ بدشت کولک افتادم
اشارت خواجه مرا یاد آمد و صحبت مولانا را دریافتم و بعد از دریافت مولانا رابطهٔ محبت من بخواجه
قوت گرفت باز به بخارا بملازمت خواجه مراجعت کردم و بخاطر افتاد که دست ارادت بخواجه دهم
در بخارا امجد ولی بود که بوی عقیده داشتم بر سر راه نشسته بود باوی گفتم دوم گفت زود برو و در پیش خود
خطوط بسیار بر زمین کشید با خود گفتم این خطوط را شمار کنم اگر فرد باشد دلیل بر حق است که اِنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ
فَردٌ یُحِبُّ الفَردَ چون شمار کردم فرد بود بیقین تمام بخواجه رفتم و ارادت گفتم و مرا وقوف عددی تلقین
کردند و فرمودند تا توانی عدد فرد را رعایت کن و اشارت بآن خطوط فرد کردند در نفحات است که وی
از اصحاب خواجه علاء الدین عطار نیست بلکه از اصحاب خواجه بزرگ اند و بخواجه علاء الدین صحبت
داشته اند و مرید خواجه بزرگ اند و بعد از وفات خواجه بزرگ بصحبت خواجه علاء الدین رسیده
اند و از وی آرند که میفرمودند که اول بار بصحبت خواجه بزرگ رسیدم فرمودند اما تو در صحبت خواجه
علاء الدین خواهی بود بعد از آن من بولایت بدخشان افتادم و خواجه علاء الدین بعد از وفات خواجه
بزرگ بصغانیان آمده بودند و آنجا متوطن شده بودند کسی پیش من فرستاد که خواجه بزرگ فرموده بودند
که تو در صحبت ما خواهی بود پیش ایشان رفتم و مادام در حیات ایشان در صحبت ایشان بودم و خواجه

ناصر الدین عبید الله بصحبت ایشان رسیده اند فرمودند مرا داعیه خدمت مولانا یعقوب چرخی بند است
متوجه ولایت صغانیان شدم و بمشقت بسیار رسیدم چون بصحبت ایشان شدم بر روی ایشان اثر
بیاضی که موجب نفرت طبیعت میباشد بود و با من در لباس درشت گوئی ظاهر شدند و نزدیک بود گفتند
که نزدیک بود که باطن من از ایشان منقطع شود و مرا این تمام حاصل شده مغموم شدم و بار دیگر بمجلس رسیدم
بر من محبوبی ظاهر کردند و لطف بسیار نمودند و در موقت که خواجه این سخن میفرمودند بنظر این فقیر بصورت عزیزی
برآمدند که مرا رابطه ارادت و محبت تمام نسبت وی بود و چندیگاه بود که از دنیا رفته بود و فی الحال خلع
آن صورت کردند مرا تصور آنست که شاید آن صورت همین در خیال من بوده باشد بعد از آن از بعضی مرا ایشان
شنیدم که وی هم آنرا مشاهده کرده بودند و عقیده این فقیر آنست که آن خلع و لبس صورت بشعور
و اختیار ایشان بوده و اثبات این معنی را که از خدمت مولانا یعقوب نقل کرده اند مولانا یعقوب
میفرمودند که طالب که بصحبت عزیزی می آید چون خواجه عبید الله میباید آمد چراغ مهیا ساخته و روغن
و فتیله آماده کرده همین کو کردی با آن میباید و شب رحمة الله علیه در پنجم صفر برحمت حق پیوست

ذکر آن محو جذبات جلال آن ربوده نفحات جمال الخورشید ولایتش بنقاب آن ماه

هدایتش بحجاب آن غریق و شهود ذات مطلق قطب ابدال مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سره در خیالاتی
است مرید شیخ جلال الدین پانی پتی است درویش صاحب تصرف مظهر خوارق عادات و کرامات و صاحب شوق
و ذوق و سکر و حالت فقر و تجرید بوده است و نظر مؤثر و تصرف غالب داشت مقام ردولی است و مرقد او نیز در آنجاست
صاحب اخبار الاخیار و اقتباس الانوار از انوار العیون نقل می آرند قطب العالم شیخ عبد القدوس گنگوهی در رساله ملفوظات
و مقالات ایشان مینویسند که شیخ العالم هفت ساله بود چون مادر او از برای نماز تهجد برخاستی وی نیز
برخاستی بطریقی که مادر را خبر نبودی و برادیه خانه بنماز مشغول شدی چون مادر را خبر شدی بسبب
مهربانی که داشت منعش کردی محبت حق غالب بود با خود گفت که مادر رهزن است که مرا از عبادت حق
باز میدارد سر در عالم نهاد و در طلب حق در آمد و گویند که اندر آنچه وی بسفر بیرون آمد دوازده
ساله بود و برادری بود شیخ تقی الدین نام در دهلی سکونت داشت دانشمند بود در خدمت او آمد بقصد

تعلم کرد شیخ تقی الدین بیا چیزی از علم ظاهری آموخت و وی نمیخواند و میگفت که مرا علم معرفت حق بیاموزید مرا بان
علمی که شما می آموزید کار نیست برادر او را دید پیش دانشمند و فرهنگی برد و گفت این بچه را بیر بخواند میگوید مرا علم آموزید و من آنچه
می آموزم در وی در نمیگیرد شما او را پند دهید تا بگرید شما در وی کار کند ایشان نیز کتاب بحرف پیش آوردند وی گفت
مرا با این کار نیست مرا علم خدا بیاموزید که من خدا را دوست ندارم همه در حال وی حیران بودند بعد از آن صحبت برادر ترک کرد
و بکار خود مشغول شد و هم در رساله مذکور است که برادر او شیخ تقی الدین خواست که او را تزویج کند چون از این قصه آگاه
شد پیش آنجا غیبت رفت و گفت که من غنیم مرا دختر نباید و قوله که بنده خدا باشد از جهت نیکی پرسید و از بلا او خبیر نیز آن
بنده خود باشد نه بنده خدا و هم در رساله مذکور نقلست که اندر آنچه وی در طلب حق میگشت بملازمت شیخ نور قطب عالم رفت
با خود چیزی نداشت برگ گیاهی برد در پیش شیخ نور نهاد و گفت بابا صفاست شیخ نور فرمودند با عزت نسبت
ساعتی با وی ملاقات خواست و لی آنکه بیکدیگر تکلم واقع شود برگشت و نام شیخ نور شیخ نور الحق است که ذکر وی
بالا گذشت و هم صاحب اخبار میگوید شیخ عبد القدوس در انوار العیون مینویسد که درویش چون صفا یابد یکی بطور حق
در وی بود پس غیر نماند وی از شیخ نور متحیر ازین مرتبه بود و شیخ در جوابش عزت فرمود که در تنزل فرد است
از انست پس وی خبر مطلوب از شیخ نیافت و باز گشت انتهی کلامه از آنجا در شهر بهار آمد در آنجا دو دیوانه بود
یکی را شیخ علاء الدین میگفتند و وی سر برهنه ماندی و دیگری را شیخ لنگوتی که لته و رحش داشت و جانب پس می بست
بود وی از ایشان بی نشانی از مقصود راه نیافت و از اغنیرگی که از بی نشانی مقصود راه یافته بود در آن هم
دیوانه شد و در طلب میغرزد و از آنجا در شهر اوده رسید و با شیخ فتح الله اودهی ملاقات کرد و طریق شیخ طریق ارباب
بود و مشرب وی عشق و محبت و صحبت بر نیامد با خود گفت احمد از زندگان خبر مقصود نیافتی باری در صحبت
مردگان باش تا مگر بوئی از آن علم بیابی چند سال در مقابر بیابان آن شهر با یاد وی یا هو گویان میگشت باز
گفت احمد اکنون بمیر و هم در زندگی در قبر در آی قبری بدست خود کاوید و در آمد و مدت شش ماه در آن قبر مشغول
شد و هم در رساله مذکور نقلست که شیخ العالم قدس الله سره اندر آن آنچه بحرارت عطش طلب در طلب بر رفت
که کبریت احمر است و سینه او بحر اخضر است چنانچه گفت شعر پیر که کبریت احمر آمده است، سینه او بحر اخضر
آمده است، از شوق و جد کمال و ذوق لایزال همه گرد عالم میگردید و نشان آن اکسیر نمییافت تا گاه در مقام پانی پت بدولت پابوس حضرت شیخ

جلال الحق والدین خاص شد قطب الاولیا حضرت شیخ جلال الدین شیخ العالم را بفرمان حضرت صمدیت و جناب
حضرت احدیت قبول فرمودند طاقیه از سر خود کشیده بر سر شیخ العالم نهادند و فرمودند که حلم زبان او چندان است خسر کرده
که در بحر نگنجد و در بقر نیاید بعده شیخ العالم را بعضی مریدان شیخ جلال مهمانی کردند و از بعضی محظورات هم آوردند
شیخ العالم را چون نظر بر محظورات افتاد در حال تغیری نمودند و هم در آن وقت طاقیه که از شیخ جلال یافته بود باز
گردانیدند و روان شدند و سه بار دیده نهادند و راه گم کردند و در آنجا بر درختی بار رفتند و کسی او را دیدند ناگاه آن کس [illegible]
پرسیدند که راه کدام است گفتند که راه بر در شیخ جلال الحق والدین گم کردی پرسیدند که همچنین است گفتند همچنین است
تا سه کرت سوال جواب شد و غائب شدند دانستند که ایشان رسولان خدا اند بر خود فرمودند که ای محمد
مقصود تو جز بر در شیخ جلال نیست بازگشتند و توبه کردند در زیر پای شیخ خود افتادند شیخ ایشان را از کنار خود گرفتند
و فرمودند که ای عبد الحق امروز تو مهمان من باشی شیخ العالم سر بر زمین نهادند شیخ جلال خادم را فرمود که هر
جنس طعام که ممکن باشد و از هر جنس محظورات که مستعمل باشد موجود کن بعده چون طعام موجود شد شیخ العالم را طلبیدند
بخادم فرمودند که آنچه موجود کرده بیار الغرض از هر جنس طعام که موجود بود آوردند و بعضی محظورات هم آوردند
شیخ جلال الحق والدین از مطلع مقصود شهود مشهود و معتبر الی الله و مبرا فی وحده [illegible] شیخ العالم را از خود فرمودند
که ای عبد الحق هر آنچه را که از حضرت احدیت و حدانی بر آن آوردند دست مزن [illegible] اعتراض مکن
شیخ العالم را بجز این اشاره نظر بر جمال احدیت حق افتاد و در زبان ایشان اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ
اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ جاری شد و انوار تجلی بعد نور السموات والارض بر دل شیخ العالم تاختن آورده تا شیخ العالم از خود
بیخود شدند و در عالم حیرت افتادند و مدتی در زاویه خانقاه شیخ جلال نشسته شب و روز میگریستند و از طعام
ما سوا الله بیزار بودند بعده شیخ جلال بر سر وقت شیخ العالم آمدند و فرمودند ای عبد الحق چه بیخبری خبردار کن تا
بهوش باز آیی تا شیخ العالم از کمال درد و عطش باطن از دل سرد نفس کشیدند و بیچ اختیاری افتاد و میفرمودند تا عاقبت
شنیده ام که هرچه بخورم از کجا و کرا بخورم و بکه روی آرم و از که اعتراض کنم و فارق پاک و ناپاک چون شوم چون
شیخ جلال کرات و مرات میفرمودند شیخ العالم عرض کردند اگر قدری نان [illegible] ماخر یافته شود بخورم شیخ جلال
نان برنج [illegible] شیخ العالم را خورانیدند و فرمودند ای عبد الحق خدا [illegible] پاک [illegible]

پاک پاک را همیشه پاک دارد یعنی متوکل و متوجه بحضرت پاک پاک باش و خود را و حال و کار خود را از ناپاک
پاک دار تا جز پاک هیچ نماند و آنگاه بدانی و ببینی که در دو جهان جز حضرت پاک هیچ نیست و هرگز نباشد آنگاه شیخ
العالم را تسکین باطن آمد الحمد لله علی ذلک یکی مرید از سلسله مریدان شیخ بدر الدین در ذکر ایشان کتابی
تصنیف نموده اندر آن مینویسید که شیخ بدر الدین خلیفه حضرت شیخ نصیر الدین محمود قریب موت خود شیخ احمد عبد الحق
ردولی امانت سپرده و فرمود که فرزندم شیخ نصیر الدین خورد سال است وقتیکه مستحق و قابل این امانت گردد تمامی
او را تسلیم نماید بسبب گم شدن اول آخر کتاب نام و نشان کتاب و مصنف معلوم نگردید بعد فوت پدر خود بمقام ردولی
آنمخدوم زاده در ایام طالب العلمی برای وصول آن امانت مأمول بود که تا آنگاه درویشی بکسوت قلندرانه و لباس
مجردانه و چهره سینه و بر و کلاه بر سر نهاده بدر خانقاه ایستاده و همراهش یکی خادم بخیال نام دست بسته نمود
و مخدوم زاده در عین سبق بود چون اندرونش را برین هیئت دید از نور باطن فهمید که آنخداوند رسید
زود برخاسته و دوید و مواجب تعظیم بجا آورده بر مسند عزت بنشاند و بشناخت و نظر بر تحصیل امانت انداخت
چون اتباع و ایشان را متوجه بجانب قلندر دید در سبق تأخیر فهمید گفت که بخوانید و بعد از فراغ باستماع کلمات همراه
تا مساغ پردازید پس آنجناب مراعات جانبین میکوشیدند یعنی بظاهر بسوی سبق اشتغال داشت و بباطن
التفات نظر بسوی آنخداوند اثر گماشت سخن کوشش معلم انتظار برین درویش را در خشم آورد و غصه بجانب
خبوبه جلالیت بر مرکه شیخ احمد عبد الحق نظر تیز قهر آمیز بر آن استاد انداخت هم در لحظه بفنای نجود ساخت
آن استاد فی الحال بر زمین افتاد پس این مخدوم زاده برخاست و ملعت امانت سپرده پدر خود یقین متعین گشت قلندر
پرسید که ما را امید اید و میشناسید و وصیت پدر تفویض ودائع یاد دارید ایشان گفتند آری میشناسیم که شما شیخ احمد
عبد الحق ساکن ردولی هستید بجهت تسلیم امانت من تشریف آورده اید آنحضرت خوشدل گشتند و خشم را فرو نشاندند
بعده مخدوم زاده از برای افاقت استاد التماس استغفار کرد شیخ احمد مشک آب بروی آورد و آمولانا فی الحال
بهوش آمد و برخاست و بر کرامت اولیا عقیده محکم ساخت همدرینمیان هر نعمتی و امانت که مودع بود مخدوم زاده
زود سپرد و بروایتی چهل روز در طبره ردولی بخانقاه آنمخدوم زاده اقامت کرده آنچه از ودائع و امانت بود
بتدریج تفویض نمود بعده بوطن خود مراجعت فرمود و نقلست که چون آن شیخ احمد عبد الحق حق بحقدار سپرد

بود دانشمند را بطریقه العین از هوش می برد غلغله کرامت و دبدبه عظمت شیخ احمد در افواه عوام جمهور اتفاق
خلق بلده راپڑی و نواح آن بزیارت شیخ مخدوم در ایستاد و افغانان و تنیایان نیز بدیدارش مشرف گشتند
و نوجوانان بقطب خان که حاکم آن مقام بود التماس نمودند که این جماعه را مرید شیخ احمد کناند او هرچند پند بیان
کرده گفت سود نکرد و بضرورت آن برادرزادگان را با طبقهای پر از زنیار و دیگر نذر و نیاز پیش آن مخدوم
برد و اظهار اعتقاد معروض نمود مخدوم فرمودند که من برای سپردن نعمت این فرزند رسیده ام و من نیز از اینجا
خوشنود برخاسته ام شما را نشاید که از پیران آبائی و اجداد خود روی گردانید پس آن جماعه را همراه خود پیش شیخ
نصیر الدین برد و کلاه و مقراض تا آن پسر را اشارت کرد که بر سر اینها مقراض رسانید و اینها را فرمود که شما خود
را از زیر قدم مخدوم زاده انگکنید همچنان کردند و مخدوم زاده آنها را مرید ساختند و شیخ احمد بوطن خود متوجه گشتند
نقل است در رساله مذکور شیخ المشائخ شیخ بدر الدین که خلیفه شیخ صدر الدین حکیم بودند و با شیخ داؤد پیر شیخ العالم
و شیخ بدر الدین که سجاده ایشان او را در مقام برناوه بود و حالا در مقام راپڑی است توصل و قریبی
خویشی بود و محبت و مودت تمام داشتند و شیخ داؤد اکثر اوقات آنجا می بود الغرض شیخ بدر الدین وقت
سفر آخرت پسر خود شیخ نصیر الدین را که صغیر بود جامه و اجازت دادند و از جهت امانت باطنی حوالت شیخ العالم
کردند و فرمودند که درویشی از هندوستان خواهد رسید نام او شیخ احمد است نعمت باطنی ترا نصیب از او خواهد شد
این نصیحت کردند و رحلت فرمودند بعده شیخ نصیر الدین بر سجاده پدر خود نشستند بعد از آن بسبب غوغای مغلان
در راپڑی رفتند و در آنجا از دانشمندی که علم نی با پایان داشت علم تحصیل کردند و شیخ نصیر الدین هم دانشمند
شده بود الغرض روزی شیخ العالم فرمودند که ای بختیار تکیه بند روان شو به بینیم تا فرزندان شیخ بدر الدین
چه می کنند شیخ العالم در راپڑی به شیخ نصیر الدین رسیدند ملاقات کردند بیکدیگر نشستند و با شیخ نصیر الدین
در خواندن کتب مشغول شدند و سبق آغاز کردند حضرت شیخ العالم فرمودند ای شیخ نصیر الدین پدر تو هم
همین میخواندی و هم بدین علم مشغول می بودی شیخ نصیر الدین سخن پدر خود شیخ بدر الدین یاد آوردند و بخاطر
خود گفتند شاید این همان درویش باشد که پدرم وقت رحلت مرا حوالت او کرده بودند بعد شیخ نصیر الدین
تعظیم تمام کرده پیش شیخ العالم با ادب تمام نشستند و لب فرو بسته ساکت شده بود و فکر می کرد دیگر بیهوشی آن دانشمند در دست

بالا گذشت چون آن دانشمند بهوش آمد دستار در گلو انداخته در پای شیخ العالم افتاد و گفت ای شیخ تا امروز آنچه از شما معلوم شد
هیچ گاهی ازین خبر نداشتم و در هیچ کتابی مقصود ندیدم چندین عمر در تحصیل علم و در شغل نفسانی صرف کردیم فایده ازین
مقصود حقیقی راه نیافتیم که امروز از دولت شما مشرف شدیم چون آن دانشمند چنین حال شد شور در تمام شهر افتاد
که چنین شیخی کامل و اصل محقق رسیده است بعده شیخ العالم چهارپائی طلبیدند و در خانقاه شیخ نصیر الدین غلطیدند و نشانه بود
چهارپائی غلطیده ماند و چشم از باطن بظاهر منکشف شد بعده وزیر شیخ العالم برخاستند قطب خان حاکم آن مقام معتقد شد و خواست
تا ارادت آرد با استماع خبر ارادت قطب خان در خانه شیخ نصیر الدین غم و اندوه پیش آمد بخت یار بحضرت شیخ العالم عرض کرد که ای
پیر دستگیر در خانه شیخ نصیر الدین ماتم میشود چرا که قطب خان میخواهد مرید پیر دستگیر شود و این ماتم در اوشان که چون قطب خان
مرید شیخ احمد خواهد شد مارا که خواهد پرسید حضرت شیخ العالم فرمودند ای بخت یار ایشان نگر مدار الغرض قطب خان بعد از نماز شام
مرید شدن آمد و یک اسب فتوح آورد شیخ العالم فرمودند علی الصباح خواهی آمد بخت یار را فرمودند اسب را بفرست و نزد شیخ
گانرا برسان بخت یار همچنان کرد باز علی الصباح چون قطب خان آمد حضرت شیخ العالم فرمودند ای قطب خان آنچه من گویم
قبول خواهی کرد عرض کرد هر چه حکم شود بر جان است در آن وقت شیخ نصیر الدین پیش روی حضرت بودند وقت
نعمت ازان بود شیخ العالم فرمودند ای قطب خان مرید شیخ نصیر الدین شو و می اندکی سرنگون شد شیخ العالم
فرمودند ای قطب خان کلاه شیخ نصیر الدین کلاه این فقیر است فی الحال کلاه شیخ نصیر الدین بر سر قطب خان دادند
و اورا مرید شیخ نصیر الدین کردند و فتوحی دیگر که او آورده بود شیخ نصیر الدین بشیخ العالم دادند و ازین سبب نعمت
ظاهر و باطن شیخ نصیر الدین شد که چون شیخ نصیر الدین را شیخ العالم اجازت دادند و کلاه ایشان کلاه خود فرمودند
آنگاه شیخ نصیر الدین بر مانده فایده ولایت برآمد و بمقصود حقیقی رسید و هم دنیا و دین حوالت کردند و الی
یومنا هذا در خانه شیخ نصیر الدین سوم کرسی رسیده است و دولت دنیاوی بسیار است و امید است که تا انقراض عالم
خواهد بود نقل است که شیخ العالم بیشتر اوقات این سخن میفرمودند که چه تماشاهی است که طفلان نامراد با
یکدیگر در میان ایشان عشاق صفت مسرت و حدت می باشند و عاشقان اهل وحدت تماشای جهان اند
و نیز فرمودند که کبوتر بازی سید نکرده و والله اعلم که مراد ازینجا چه بوده که مریدان از پایه اعتقاد و صدق بلغزند و دیگر
[illegible] فواید مقصود [illegible] و سر [illegible] زدن و بعضی میدانند که دریا ها فرد

میفرمود از وی نمی آرند و میفرمودند که نظامی شاعر ناقص بود که گفت ع صحبت نیکان ز جهان دور گشت ٭
خوان عسل خانه زنبور گشت ٭ زیراکه صحبت مصطفی صلی الله علیه وسلم چنانچه صحابه را بود همچنان ارباب حال را
و محبان فنا و الجلال را اکنون هست حضرت قطب عالم شیخ عبد القدوس گنگوهی در مکتوب صد و ثبات نوشته اند که هم نسبت
شیخ احمد عبد الحق را این محویت و قرب بجمال بر دوام بود لیلاً و نهاراً حضرت مخدوم را همین نظام و بجمال محویت بود
ظاهر چنانکه می آرند حضرت مخدوم قریب چهل پنجاه سال در مسجد جامع جمعه گذارده اند و جای آن درست نمیدانستند هر بار
می پرسیدند مسجد جامع کدام طرفست و چون در راه میرفتند یکی پیش میشد و آواز بلند اسم حق میگفت و بیاد آن
میرفتند میگفتند با سمت آواز در محویت باین سان میرفتند و هم صاحب اخبار الاخیار می آرد که وی میگفت ذات
پاک حق بی نام و بی نشان است اما اگر اسمی از اسمای آن ذات پاک را اطلاق میکنیم بهتر و بزرگتر از اسم حق نباشد که
معنی اسم حق سزاوار همه کمالات و ثابت بذات است پس اطلاق اسم حق بر ذات پاک را اطلاق بر وجه کمال
باشد و حضرت شیخ عبد القدوس در رساله انوار العیون در توجیه این نقل بعضی سخنان موافق اصطلاح ایشان
آورده و چنین گویند که اکثر مریدان او باین کلمه جان داده اند و در خانقاه او از غیب همین آواز می شنیدند
شیخ جمال گوجری وی مریدی بود در اوده با شیخ احمد عبد الحق مصاحبت داشت شیخ احمد گفته است که
کمتر بانیه و مسافرت کردم با شیخ سلیمانی ملاقات شد الا در اوده یک بچه را دیدم باشارت شیخ
جمال گوجری گرد و هم نقلست که در آن ایام که شیخ در اوده بود سگ ماده همراه داشت وی بچه زائید شیخ بر
ولادت او کرد و همه اعیان و اکابر و امرای شهر را مهمان ساخت روز دیگر جمال گوجری شکایت کرد که
شما تمام شهر را طلبیده بودید ما را نطلبیدید گفت جمال الدین میزبانی سگ بود سگان را طلبیده بودم که آن شما
حقیقت و طالبیها ... تو از جمله آدمیانی ترا نخوان طلبیم و هم از صاحب اخبار نقلست که در خانه او پسری
بود عزیز نام و در روزی که متولد شد ذکر حق بر زبان راند بطوریکه همه حاضران آنرا از وی شنیدند
و خوارق عادات بسیار از وی ظاهر میشد روزی از وی خارقی ظاهر شده بود و مردم غوغا کردند
فرمود که چه غوغاست در حضرت با غوغای شما بدا گفت و بیرون آمد و در گورستان رفت و مکانی را اختیار کرد
و گفت اینجا قبر عزیز باشد عزیز را بعد از آن مرضی حادث شده در دو سه روز از عالم بگذشت شیخ

بختیار مرید شیخ احمد عبدالحق است و محرم اسرار و احوال او و در سفر و حضر با وی یکجا بود و از مریدان او
کم کسی بود که در عنایت و قرب شیخ مشارک او بود وی غلام سوداگری بود هر صباح در خدمت شیخ
آمدی و بایستادی تا بعد شش ماه نظر عنایت بحال او افتاده است و بیخود شد و در آن بیخودی یک صیحه
بر آمد که احمد این چنین نعمت داده است و بندگان خدا را محروم میگذاری وی را قدری آب نوشانید
و از مستی بهوشیاری آورد و فرمود بختیار بر مولی خود برو مولی چون حال او چنان دید او را آزاد کرد
و بختیار را آتش عشق و محبت چنان غالب شد که یکدم قرار نداشت گویند که شیخ شرف الدین پانی پتی در عالم اسرار
با شیخ احمد عبدالحق سفارش بختیار کرد و گفت احمد ترا هیچکس در عالم چنانکه تو هستی نمیشناسد مگر بیچاره بختیار
از خانمان دل بر گرفت و از جونپور بردی آمد و در خدمت شیخ مشغول شد و هر چه از فتوح میرسید و معاملۀ خلوص
محبت بود بجا آورده هم از اخبار نقل است که روزی شیخ احمد پسر خود را شیخ عارف بطلبیدن بختیار
بفرستاد شیخ عارف بر در او رفت و آواز داد وی میخواست که با زن خود مجامعت کند در اثنای آن بود
که دخول کند فی الحال زن را بگذاشت و بخدمت پیر شتافت گویند که بختیار را شهوت جماع با کمال بود
و در تقاضای آن بیطاقت شاید که این طلب از جهت امتحان او بود تا در آنوقت مطاوعت کند یا نه و
روزی پیش شیخ آمد و گفت که قصد تجارت دارم چه فرمان میشود فرمود برو اما تا مادر ای یا مرو تا دریا
ولایت این فقیر است گویند که وی هیچ نخوانده بود اما ببرکت صحبت شیخ بعلم معرفت عالم بود و هر چه گفتی از
کتاب الله و سنت رسول الله بیرون نگفتی رحمه الله تعالی در اقتباس است سلسلۀ نسبت حضرت شیخ احمد عبدالحق بجنید
و اسطه با امیر المومنین عمر رضی الله عنه منتهی میشود و جد شیخ داود قدس سره یکی از فرزندان عمر فاروق بن
خطاب رضی الله عنه با سعد و چند از مردم قبیلۀ خود در حادثۀ هلاکو خان از ولایت بلخ بهندوستان رسید و علاءالدین
خلجی پادشاه دهلی بخواه او را الصوبۀ اوده نموده بنابر آن قصبۀ رودولی سکونت اختیار کرد شیخ داود بیعت
ارادت بشیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی داشت و تربیت از وی یافته بود اما شیخ داود دل خود را بکشف اهل صورت
پنهان میداشت و هم صاحب اقتباس الانوار از انوار العیون می نویسد که حضرت شیخ احمد میفرمود هر که در راه
من گذر کند آتش دوزخ بر وی حرام باشد و یک صوفیه مراد از دایرۀ مشرب این طایفه است و مراد از

آتش دوزخ شرک و فراقست یعنی هرکه در حلقهٔ ارادت من درآید آتش دوزخ که مراد از شرک و فراقست ازان
نجات یابد پس یقین که واصلان حق را آتش شرک و فراق حرام است کمالات و تصرفات ولایت وی قدس الله
تعالی سره زیاده از احاطهٔ تحریر بیرون است چون درین مختصر گنجایش آن نمیدیدیم زبان قلم را ساکت گردانیدیم
وفاتش پانزدهم جمادی الثانی سنه سبع و ثلثین و ثمان مائه در زمان سلطان ابراهیم شرقی واقع شد و الله اعلم رحمة
الله تعالی علیه **ذکر خواجه عبید الله** ادام الله تعالی برکات وجوده علی مفارق الطالبین در رشحات است
خواجه محمد الشاشی جد اعلی پدر حضرت ایشان بوده اند و در اصل از بغداد اند و بعضی گویند از خوارزم و شیخ عمر
باغستانی از ده باغستان بوده اند که از کوه پایهای تاشکند است و شیخ جد اعلی مادری حضرت ایشان اند
و نسبت شیخ بپانزده واسطه بعبد الله بن عمر بن خطاب امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنهما و از کبار اصحاب شیخ مخدوم
حسن بلغاری بوده اند و ولادت حضرت ایشان در ماه رمضان سنه ست و ثمان مائه بوده است بعضی از عزیزان
و اعمام حضرت ایشان میفرمودند که بعد از ولادت حضرت ایشان تا والدهٔ ایشان از نفاس پاک نشده اند
و غسل نکرده ایشان پستان وی نگرفته اند و چهل روز شیر وی نمکیده حضرت ایشان میفرمودند که یکساله بوده
ام میخواستند که سر مرا تراشند موی ساخته بودند که ناگاه فوت امیر تیمور افتاد و مردم بر هم زده شده اند
چنانچه آشها که می پخته اند فرصت نشده است که آنرا بخورند دیگها خالی کرده اند و بجوه برآمده و دران
ایام آبا کرام حضرت ایشان در باغستان بوده اند حضرت ایشان را از سه چهار سالگی باز نسبت آگاهی بجانب
حق سبحانه حاصل بوده است میفرمودند که در طفولیت بمکتب آمد شد میکردم دل من همه وقت بحق سبحانه حاضر
و آگاه میبود و مرا دران وقت اعتقاده چنان بود که همه مردم عالم خرد و بزرگ برین وجه اند میفرمودند که تا
من بحد بلوغ شرعی نرسیدم ندانستم که مردم را غفلتی میباشد رشحه روزی حضرت ایشان در معنی آیت
انا اعطیناک الکوثر میفرمودند که در تفسیر این آیت چنین گفته اند که دادیم ترا کوثر یعنی شهود احدیت
در کثرت پس سالک این شهود مقام اوست هر آئینه هر ذره از ذرات کائنات او را آئینه ایست که دران جمال
وجه باقی مشاهده میکند بیان کیفیت ملاقات حضرت خواجه مولانا یعقوب چرخی حضرت ایشان میفرمودند که در ان
که بهری میرفتم بجبل دختران رسیدم باندکانی که در رباط نشسته بودند فهم کردم که بطریق خواجگان قدس الله ارواحهم

نقشبندی

مشغولست پرسیدم که این طریقه از کدام عزیز بشما رسیده است گفت عزیزیست در بلخ چون که ایشان از مولانا یعقوب
چرخی میگویند بعد از آن بملازمت مولانا شتافتم چون بولایت چغانیان رسیدم بعضی در روی حی چغانیان
غیبت مولانا کردند بسبب شنیدن آن سخن مرا تشویش عظیم در دل پیدا شد ملاقات ایشان بواقع شد آخر الامر با خود گفتم چندین
مسافت قطع کردی نیک نباشد که ملاقات نکنی چون رفتم و ایشان را دیدم بسیار التفات نمودند و چون
روز دیگر رسیدم بسیار بغضب و بخشونت پیش آمدند بخاطرم آمد که بسبب استماع آن غیبت است بعد از ساعتی
بلطف پیش آمدند و عنایت بسیار نمودند و دست دراز کردند که بیا بیعت کن طبیعت برگرفتن دست ایشان
اقبال نکرد از آنجهت که بر پیشانی ایشان سفیدی بود مشابه برصی که موجب نفرت طبیعت میشد ایشان گرانی
طبیعت مرا دریافتند و دست خود را بتعجیل کشیدند و بطریق خلع و لبس تبدیل صورت خود نمودند بصورتی
ظاهر شدند که اختیار از دست من رفت نزدیک شدم که بیخودانه بر خدمت مولانا بچسپم باز ایشان دست خود
را دراز کردند و فرمودند که خواجه بهاء الدین دست من بودند و فرمودند که دست تو دست ماست هر که
دست تو گرفت دست ما گرفت دست خواجه بهاء الدین بگیر بی توقف دست مولانا یعقوب را
گرفتم بعد از تعلیم طریقه خواجگان بر وجه نفی و اثبات که آنرا وقوف عددی گویند مولانا فرمودند که آنچه
از حضرت خواجه بزرگ بما رسیده است اینست اگر شما بطریق جذبه طالبانرا تربیت کنید اختیار شماراست بعضی
از اصحاب مولانا پرسیدند که طالبی این زمان به طریقه گفتن چگونه بود فرمودند اختیار شماراست اگر
بجذبه تربیت کنید مولانا فرمودند که طالب اینچنین بیاید که پیش مرشد آید مجموعه امور مهیا کرده بود همین
موقوف اجازت بود اوراتوت هرچه گویند هست و هم صاحب رشحات میگوید حضرت ایشان میفرمودند
که مولانا انصاف میدادند میفرمودند طریقی که از خواجه بزرگ بما رسیده است ذکر است اگر کسی بطریق
جذبه میتواند تربیت کردن بسیار خوبست میباید کرد حضرت ایشان میفرمودند که چون از مولانا اجازت
خواستم طریقهای خواجگان قدس الله ارواحهم تمامی بیان کردند و چون بطریق رابطه رسیدند فرمودند
در گفتن این طریقه رخصت نکنی و مستعدان را بسانی رشحه میفرمودند که معنی لا اله الا الله پیش بعضی که ابتدا اسم فراست
من هیچ آن تواند بود که لا اله نیست اله که عبارت از مرتبه الوهیت است یعنی ذات مع الصفات الا الله

گر ذات بحت صرف یعنی اکمل آن معنی را باز خود و دوربینی نباید دید زیرا که در زمان جلوه دل از اغیار مشهود
جز ذات مقدس شیخ نیست و آن نسبت مبتدیان خواجه عبد الخالق قدس سره است فهم من فهم با
ورد کردم اگر ما را دو کس نیست و همین معنی مشعر شوند که مبتدیان طریق خواجه بهاؤ الدین اقدس سره در
اول قدم چاشنی از غیبت و حاصل است از نسبت مذکوره نمودند هر در کوچه ما میگردید کاری کنید که کسی
از شما نفعی گیرد بهر وجه که توانید خود را گم کنید و سعی نمائید که شهود واحدیت در کثرت حاصل شود
کتاب سبحات از کمالات و کلمات حضرت ایشان بسیار است حاجت به بیان نیست قول که حقیقة الذکر
عبارة عن تجلیه سبحانه لذاته بذاته فی عین العبد من اسم المتکلم و در سبحات است فرمودند اگر پرسند که توحید
چیست بگو تخلیص دل و تجرید او از آگاهی بغیر حق سبحانه اگر پرسند وحدت چیست بگو خلاصی دل از
از علم و شعور بوجود بغیر حق سبحانه اگر پرسند اتحاد چیست بگو استغراق در هستی حق سبحانه اگر پرسند
وصل چیست بگو نسیان شهود نور وجود حق سبحانه اگر پرسند فصل چیست بگو جدا کردن سر از غیر
حق سبحانه اگر پرسند سکر چیست بگو ظاهر شدن حالی بر دل که نتواند که پوشیده دارد چیزی را که
پوشیدن آن بهتر پیش از … واجب است و فاتش در سنه خمس و تسعین و ثمانمائة واقع شد دیگر آن قبلهٔ
وصل و شهود آن خارج از فتور … و مود آن لسان حق و ترجمان معارف قطب وقت رای شیخ المشائخ
حضرت مخدوم شیخ عارف قدس سره در اخبار الاخیار است شیخ عارف پسر شیخ احمد عبد الحق است
و صاحب سجاده او موازنه چهل سال عمر یافت با هر طائفه سری داشت و همه کس از و راضی بودند و هم
از وی نقل است که هر پسری که شیخ احمد را میشد نمی زیست روزی منکوحه شیخ شکایت کرد که از شما یک پسر
نصیب ما نشد هر پسری که می آید حق گویان می آید و بعضی بسبب رحمت حق میمیرد شیخ گفت که یک فرزند
بر من هست بتو خواهم داد اما هنوز پخته نشده است اول در سفر روم او را پخته گردانم بعد از آن بتو تسلیم کنم
بشرط آنکه او را هیچ نگوئی و در رضای او باشی بعد از چندگاه پسری متولد شد شیخ عارف نام نهاد
شیخ عارف را پسری است شیخ محمد نام و شیخ عبد القدوس مرید این شیخ محمد است رحمة الله علیهم اجمعین صاحب
اقتباس الانوار میگوید حضرت قطب عالم شیخ عبد القدوس گنگوهی در انوار العیون مشعر است که ازین طائفه که نزد

حضرت شیخ عارف قدس سره می آمد میدانست که وی در مشرب ماست و هر شخصی که در مدت عمر یکبار
ملاقات بوی حضرت کرده بود میگفت که چنانچه حضرت شیخ عارف با من محبت میداشت و شفقت مینمود به هیچ برادر خود نمینمود
و هم وی گوید حضرت قطب عالم در انوار العیون میفرمایند که حضرت شیخ احمد عبد الحق با اهل خانه گفت که من تقصیر
بدرگاه حق بسیار گستاخی کرده چند مرتبه رسولان حق بجهت من آمده اند و من هر بار را بجواب دادم که تا از
کار خیر پسر خود فارغ نمیشوم نمی آیم اما در گهوری هوشیار باش و گوش بکن و شیخ عارف را از غایت شفقت
گهوری میگفتند پس روزی وی حضرت شیخ نور الدین که خلیفه سید موسی بود و بخدمت ایشان نیز
اخلاص داشت گفت که دختر خود را در عقد نکاح پسر من در آوری وی قبول کرد وی حضرت با جمعی مریدان
همراه شیخ نور الدین جانب خانه وی روان شدند تا امروز از این کار فارغ شوم چون بدر شیخ نور الدین رفت
نشستند وی اندر خانه رفت و تمام کیفیت با اهل خانه خود باز گفت وی نیز قبول کرد چون این خبر بقاضی
شمس خسر شیخ نور الدین رسید وی مرد دستگاه بود و این امر قبول نکرد و گفت ما را با این روستا چه مناسبت
خصوصاً چنین درویشی که در یک کلبه آتش دارد و در یک کلبه آب وی حضرت بفراست دریافت که قاضی این امر
قبول نمیکند و حاضر نمیشود و غیرتی در باطن حضرت ایشان راه یافت و تیری بجانب وی انداخت در حال
قاضی را خون از شکم جاری شد و پیش حضرت آوردند تا دعا کرد خون از شکم وی بند شد العرض شیخ نور الدین با اهل خانه
مشورت کرده نسبت دختر خود با پسر حضرت مقرر کرد و در فکر بود که چند روز مهلت میباید تا اسباب کار خیر دختر مهیا
کرده رخصت کند بنا بر آن چند دختر از پیش وی حضرت آورد و گفت که مخدوم ما اینها دختران مهلتی میخواهند
تا سیر بخورانیم و خوشی کنیم وی حضرت از راه شفقت شش ماه مهلت داده بخانقاه خویش متوجه گشت چون
از کار خیر شیخ عارف فراغ گشت قاضی شمس را باز همان مرض عود کرد باز بخدمت حضرت آوردند در نوبت سیوم
بعد از چند روز قاضی وفات یافت از حضرت شیخ عارف دو دختر و یک پسر محمد نام بود بوجود آمد بقول مرآة
الاسرار شیخ عارف بعد از نقل پدر بزرگوار خود پنجاه سال حق سجاده گری نگاه داشته و امانت پیران چشت را
بخلف خود شیخ محمد سپرده در پرده شد اما سنه وفاتش بنظر نیامده و در ردولی عرس ایشان هفدهم صفر معمول است
شیخ پیاره از خلفای ایشانست و مرقدش قریب روضه وی است ذکر مولانا محمد زاهد وخشی رحمة الله علیه بر آئینه ضمیر

این جمع کرامات خواجگان نقشبندیه رحمهم الله نقش بست که از احوال مولانا محمد زاهد بنابر آنکه مولانا درویش محمد و مولانا
خواجگی امکنگی این کتاب را خالی نباید گذاشت و انیقول مولف زبدة المقامات که میگوید که عنقریب احوال
این اکابر و خلفای ایشان در کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی بتفصیل مرقوم کرده ام از آن او زود که ملاحظه
کتاب مذکور نمایم الغرض بجستجوی آن کمر سعی بربستم و رفتم نشانی نیافتم بجز آنکه نایاب است و این بار ازدم ناگاه
بعون الله تعالی عزیزی چند اوراق کهنه حاضر آورده و الحمد لله منه و کرمه مصنف هر دو کتاب
مذکورین خواجه محمد هاشم است او در کتاب نسمات قدس مینویسد بر دل اخلاص منزل همی آمد که احوال
اکابر متاخرین این سلسله شریفه را که بعد از روزگار صاحب رشحات الی یومنا هذا رهنمای طالبان حق بوده
اند از کتب و رسائل فراهم آورده کتابی مرتب کرده اند فرزندان شیخ ما باستر ضای والد عالی مقدار این
حقیر را بجمع مقامات حضرت ایشان امر فرمودند بعنایت الله سبحانه آن کتاب اختتام پذیرفت اگرچه
احوال حضرت ایشان که بعد از اتمام این کتاب در مدت بعید انصرام پذیرفت در مقامات بتفصیل
رقم یافته بود اما این کتاب را نیز از اجمال آن خالی نگذاشت و هر نکته از نکات لطیفه و هر کلمه از کلمات شریفه
که درین کتاب رقم یافته بود آنرا به تتمه تعبیر نموده این کتاب را از نوجه نسمات القدس من حدائق الانس نام کرده شد
چه هر نکته روح افزا که از انفاس نفیسه این بزرگان رسیده بنسمتی است از نسمات قدس که بریاض قلوب یاران انس
انس وزیده روح الله سبحانه ارواح الطالبین بنسماتهم آغاز ذکر مولانا محمد زاهد وخشی و وخش موضعی
است از مضافات مملکت حصار آنرا وخشوار نیز خوانند از بعض اصحاب فرزندان حضرت مولانا
خواجگی امکنگی قدس سره شنوده ام که مولانا محمد زاهد از اقربای حضرت مولانا معظم یعقوب چرخی رحمة الله
سبحانه بوده اند و تلقین اذکار و تعلیم اطوار اکابر این سلسله علیه از بعض اصحاب کار کرده حضرت مولانا یعقوب
که در آن حدود بوده اند گرفته وقت را بصفا معمور میداشته اند چون آوازه تربیت و ارشاد حضرت خواجه احرار
آویزه گوش روزگار شده مولانا محمد زاهد دلق عزلت و قناعت را از سر کشیده متوجه آستان حضرت خواجه گردیده اند
بیت زاهد بهشت و خلوت و دامن پاک کشید چون از بهار دامن صحرا بهشت شد ؛ کذا وجدت فی رسائل بعضهم رحمهم الله
تعالی گویند حضرت خواجه با ماچرگ که موضعی است قریب شهر سمرقند او را نزول فرموده اند بر خاطر ایشان در رسید باعث این

استقبال جهت روات مولانا یعقوب علیه الرحمة می آید زیرا که شیوهٔ صوفیهٔ متقدمه علیه است که هر چند
بنهایت بزرگی برسند بجماعتی که این نسبت از برکات صحبت و خدمت ایشان یافته اند بیشتر فروتنی می نمایند
و همچنین بفرزندان آنها بل بانها که یک گونه انتسابی ایشان را باجماعه بود و کما فی الخبر الصحیح من احب شیئا
احب محبوبه و ما تشبه به و ما یتعلق به بمناسب همین معنی است آنکه حضرت ایشان قدس سره بتقریبی نگارش فرموده اند
قسمه در آنکه عالم را کسی عین او سبحانه داند و ازین راه واله و گرفتار عالم بود آنقدر محبت کاین نیست که از وی داند
و مخلوق او و تعالی شناسد و بمجرد این انتساب او را دوست دارد و لهذا بیت بجهان خرم از آنم که جهان خرم از وست
خوشدلم از همه عالم که همه عالم از وست * بالجمله مولانا در یافت خدمت آنحضرت هم آغوش سعادات و
کمالات گردیده وقایع سابقه و معاملات حاصله را بسمع شریف رسانیده و بزوائد فوائد این راه و
دقائق سیر الی الله و فی الله مجاز و ممتاز گردیده اند پس از روزی چند رخصت مراجعت یافته و بوطن
شتافته باختفا و استتار تمام گذرانیده اند امتثال امر حضرت خواجه را بعد دو سه چند از طلاب تلقین ذکر
و فکر این طریقه فرموده تربیت نموده اند و در همان بلده سفر آخرت گزیده تربت ایشان نیز آنجا است
این فقیر از مولانا محمد سعید که ذکر احوال او عنقریب آید انشاء الله سبحانه شنیدم که گفت از حضرت مولانا
خود استماع دارم که فرمود آن دم که سلطان محمود والی بدخشان و حصار بمحاربه برادر بزرگتر خویش متوجه
سمرقند میشد و حضرت خواجه احرار قدس سره در منع از آن کارزار با و نامه نوشته بودند و او بمنع نرفته
رفته بود خدمت مولانا محمد زاهد رحمه الله را منکشف گردیده که دست تصرف حضرت خواجه است
سلطان محمود را بر شکست بناگاه ذکر آن واقعه مولانا را بر زبان آمد تمامی آنرا بحاکم وخش که از هوا
خواهان سلطان محمود بوده رسانیده آنحاکم انواع خشونت بمولانا نموده کتابتی مبنی بر شکایت آنجناب
بسلطان فرستاده و در آمدن حامل آن نامه بسمرقند همان بوده و بر آمدن سلطان از آن بلده منهزماً همانجا آنحاکم
از ایشان عذر خواست و مرید شده بقولی در غره ربیع الاول سنه نهصد و سی و شش وفات یافت و دومی
پسر خواجه یعقوب چرخی بود و در جلد اول حضرات القدس ذکر وی مفصل مذکور است ذکر آن پیشوای
جمیع اهل کمال آنسیراب از رشحات ذوق و وصال آن گم گشته در بحر ذات حضرت شیخ محمد قدس سره

وی خلف راستین و خلیفه و سجاده نشین پدر بزرگوار خود شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق بود و [illegible]
امیر اهم بود وی سر حلقه باده نوشان جام توحید و سر دفتر درویشان تجرید و تفرید در فقر و فنا و مشاهده ذات
مطلق مستغرق [مشهود] بود و اقتباس است که حضرت شیخ رکن الدین فرزند شیخ عبد القدوس گنگوهی در لطائف قدوسی
میفرماید که ارادت پدر بزرگوار من چنان بود نخواستند که بجای دیگر بیعت کنند چون که حضرت شیخ محمد هم نسبت
بپدرم بود لهذا التفات بوی نمی نمود هر بار این خطره می آمدی روح حضرت شیخ احمد عبد الحق حاضر گشتی و
با پدرم میفرمودی که تو از آن مائی هیچ جا مرو و پدرم سکوت میکردی آخر چون این معامله ترقی یافت پدرم دانست
که بنده از آن ایشان هستم اما بحسب ظاهر بیعت میباید کرد چون این خطره غالب شد روح حضرت شیخ بجسم ظاهر گشت
و گفت که هنوز ترا شبه باقیست ما مرده و دور نه ایم هیچ جائی مرو که تو از آن مائی اگر خطره بیعت ظاهری داری
بنبیره من محمد بیعت کن بعد از آن پدرم مرید حضرت شیخ محمد شد وی تعظیم و احترام پدر مرا بسیار میکرد
و هم وی در لطائف قدوسی میفرماید که پدر مرا مقید عیال شدن اراده نبود حضرت شیخ محمد بجهد تمام عقد
نکاح پدرم با همشیره خود بست او حضرت شیخ محمد در خاطر داشت که دختر دوم خود را بشخصی دهم که حضرت
شیخ احمد بجانب او اشاره فرمایند بعد چند گاه پدرم او خواب دید که بحال سماع پایش شکسته شده است و حضرت
شیخ احمد میفرماید که ای ام کلثوم این فرزند را در کنار خود انداز و پرورش کن چون بیدار شد تعبیر خواب
چنان کرد پای شکسته از آنست که بر سجاده نشیند و بر در غیر حق نرود و درویش کامل گردد مراد از
پرورش آنست که دختر خود بوی تسلیم کنم و پدرم در آن ایام جامهائی تمام خانه حضرت پیر دستگیر
خود را در رنجعه میشست و هر فرزند که پیدا میشد بانگ در گوشش وی میگفت چون حکایت تزویج
در میان آمد پدرم عرض نمود ما کلوخ دست شما هستیم خواه بشکنید خواه بدارید حضرت شیخ محمد فرمود اگر
ارادت حقتعالی تزویج شما رفته باشد چنین محل کجا یابید که عجوزه خواهر من است آن دختر شیخ عارف بن شیخ احمد
است پیر و الدین سکوت کرد چون نبشته ازل بود شب کار خیر آمد پدرم در خانه تجرد مست چار ضرب ذوقی و آب
گشتی مشغول بود مردمان از آنجا گرفته بردند جامهای خوشبوی پوشانیدند زنان سرائیدن آغاز نمودند
پدرم را حال و وجد غالب آمد جامهائی خوشبوی پاره ساخت و گفت نیت طاقتیم که با غیر خدا جفت نگردیم

زوجیت وشهوات بوار ناشناسیم + خلائق ام کلثوم مادر دختر را ملامت کردند و گفتند که دختر خود را چرا
بدیوانه بسپاری وی جواب داد که نوشته ازلی چنان بود چه توان کرد و هم وی در لطائف قدسی می‌نویسند
که چون آخر عمر حضرت شیخ محمد را مرض موت پیش آمد پسر کلان خود شیخ الاولیاء عرف بده را یاد کرد و در آن
ایام شیخ پدر من در شاه آباد بود و کسب فضائل میکرد حاضران عرض کردند که در شاه آباد است از روح
حضرت شیخ احمد با پدر من فرمود که فرزند شیخ بده را زود در ردولی برسان وی بموجب امر باطن
حضرت شیخ احمد بسرعت تمام شیخ بده را بردولی آورد آنوقت حضرت شیخ محمد قدس سره در حالت
نزع بود گاهی در استغراق ذات احدیت بیخود میشدند باز چون بهوش می‌گشت میفرمود که سبحان الله فهم کردم
پدر بزرگوار من پرسید که چه فهم کردید گفت توحید مطلق فهم کردم باز چون وقت مفارقت روح قریب رسید
استغراق غلبه نمود پدر عالیقدر من معروض داشت که اینوقت هوشیاری مردان حق است آنگاه فرمود که از
طرف ما خاطر جمع باشید اکنون جز ذات حق در سینه ما نمی‌گنجد برخاست و صندوق تمام نشست و خرقه و جمیع امانات
پیران چشت قدس الله تعالی اسرارهم معه اسم اعظم که از پدر خود حضرت شیخ عارف تعلیم یافته بود حواله پدر من نمود
و آنچه گفتنی بود وصیت کرده جانشین خود گردانید باز پدر من التماس نمود که برفتن شما من غریب خواهم ماند و مرا
طاقت مفارقت ذات بابرکات شما نیست فرمود که بابا ترا چه اندیشه است تو از جمله اولیاء حق هستی و مقام با
تست هر کجا خواهی باش من از تو جدا هرگز نیستم و تربیت فرزند خود شیخ بده حواله تو کرده ام اگر خواهی که بمقام
مراجعت نمائی وی را از اسرار باطن کماینبغی محرم ساخته و نعمت پیران بوی عطا کرده بنیابت خود در مقام
من بگذاری چون حضرت شیخ محمد قدس سره این وصیت تمام کرد خوش و خرم بعالم بقا رحلت فرمود پدر من مخدوم
را بنعمت باطن بهره ور ساخته بنیابت خویش در انجا نشاند و صاحب اقتباس میگوید که در اکثر نسخه معتبر لطائف
قدسی دیده شد که شیخ محمد امانت پیران چشت معه سجادگی حواله فرزند خود شیخ بده کرده در مرده و همین قول
صاحب مرآة الاسرار است که حضرت مخدوم شیخ الاولیاء عرف شیخ بده بعد از وفات پدر خود شیخ
محمد قائم مقام وی شد و سنه وفات حضرت شیخ محمد هیچ جائی بنظر در نیامد رحمة الله تعالی
ذکر مولانا درویش محمد رحمه الله تعالی مولانا درویش محمد خواهرزاده مولانا محمد زاهد بود

و والد و مرشد مولانا خواجگی امکنگی روح الله روحهم از علم ظاهر نیز بهره تمام داشتند عزیزی گفت
از ایشان رساله دیده ام در اثبات آنکه هستی حق سبحانه وجود مطلق است سخت نیکو و مولانا امیر علی هروی
رحمه الله تعالی در رساله خویش منقبت ایشان را چنین برنگاشته حضرت مولانای اعظم و قطب دائره التوحید
فی العالم حضرت مولانا درویش محمد امکنگی ایشان کسب کمال در خدمت خال بزرگوار خویش نموده اند
و بعد از انتقال خال بزرگوار خویش نائب باستقلال ایشان بوده و پیش از خلال گرامی بر شیوه خمول و
گمنامی میگذرانیده گویند در بعضی قرای بلده کش که بشهر سبز نامور است به تعلیم اطفال اشتغال مینموده
بآئینی که هیچ کس را بر احوال ایشان اطلاعی نمیبود مگر روزی یکی از مشائخ ترک را بدانجا عبور و مرور
واقع شده بمشام مکاشفت استشمام حال مولانا فرموده گفت ازینجا بوی مردی می آید و اشارت
بمولانا نموده * بیت * تو گوئی مشک خوبی توام آمد * که از صد پرده صیتت عالم آمد * حضرت مولانا
خواجگی قدس سره میفرمودند که بیشتر باعث اشتهار والد بزرگوار ما آن شد که روزی درویشی نزد
ایشان مدحت بزرگی و حالت شیخ نور الدین محمد خوافی که از اکمل خلفای شیخ حاجی محمد خبوشانی
بود قدس سرهما نمود مر ایشان را از آنجا طلب ساخته فرمودند بابا این شیخ بسیار بزرگ ظاهر میشود اگر بدین سعادت کامگار
گشته بصحبتش رسید روزی چند نرفته بود که شیخ مذکور بآن نواحی تشریف آورد چون شیخ بدیار والد
ما رسید فرمود امشب جهت شیخ ناشتی بسر شیر آلوده کنید تا فردا انشاء الله سبحانه نزد ایشان رویم
چنان کردند فردا بی تکلفانه با جامهای شوخگین با [illegible] مذکور بمجلس شیخ در آمدیم شیخ نیز با طاقیه و
پیرهن بی تکلفانه نشسته بود والدم را سخت معانقه نمود پس عمامه و فرجی خویش طلب فرمود و در پوشید
و مراقب بنشست والد ما نیز نشسته بودند مراقب بودند * بیت * خلوت [illegible] قوم اندر انجمن جمع اند بدان
لب بدوختند از هر جا سخن خواهد شدن * آنگاه والد ما رخصت خواستند شیخ قدمی چند مشایعت نموده
تواضع تمام در وداع بجا آوردند بعد از وداع ما شیخ از مردم آنجا پرسیدند که طالبان این راه را چه
اینعزیز نیامده است مردم گفتند آن مرد شیخ نیست فقیر است مکتبی میدارد پس شیخ نور الدین
فرمود سبحان الله مردم اینجا خویش نابینایان بوده اند که بخدمت اینچنین درویشان استفاده نمی خواهند

بعد از استماع این سخن آمده شد. مردم مصیبت اوقات واله باشند و از این سخن تنگدل بوده‌اند و مضمون
کلام فاروق اعظم رضی الله عنه وَابْتَغُوا الرِّزْقَ فِی خَبَایَا الْاَرْضِ گشته و کار زراعت پیش داشته‌اند و کارهای لازم
آن را خود می‌کرده‌اند و بر قیام مولانا خواجگی از غایت انکسار و دید قصور حال فرموده‌اند که این‌ها
همه مردم مسکین و فاضل بوده‌اند چون نوبت بما رسید فضیلت نماند و مسکنت و یکی از اجداد خود نقل
حکایت کرده‌اند که عالم بوده متورع و متوکل بوده و مزارع بسیار بود که در اثنای زمین اندن یا تخم نشاند
بدرس طلبه علوم می‌برد و آن تخم خواندن بر زمین آن ایشان می‌انداخته صبیه آن عزیز در عقد بزرگ زاده بود
که رعایت جانب تقوی نمی‌نمود هرگز آن عزیز بخانه آن رفتی و از شراب و طعام او تناول ننمودی تا روزی
که آن بزرگ زاده در گذشت آن روز بخانه او بنماز جنازه حاضر گشت حاشیه گلیم را گردانیده بر خاک نشست
و گفت ای فلان غفر الله لک معامله نکردی که توان در کنار گلیم نشست بعد از روزی چند جهت صبیه
خود لباسی فرستاد و گفت غسل بر آرد و این لباس را پوشیده بخانه ما بیاید تربت مولانا در سغرا است که قریه است
از توابع کش قبولی نور توزدهم محرم سنه نهصد و هفتاد در سغرا از سفر آخرت کردند خواجه میرک
گنبد سبزی رحمه الله از احفاد فخر الدین بدال بوده که از بوده‌اند ساداتست رحمه الله و از
خلفای بزرگ خدمت مولانا درویش محمد قدس سره و له حیرت و انکسار و خشیت تمام داشت در گنبد سبز
میوه که قریه است از قرای تابعه سمرقند بود حالانیان و حضار شد که بمانجا از دنیا رفت و مدفنش آنجا است پیر او ویتر
خواجه محمد صابر او نیز از اصحاب صاحب مولانا درویش محمد بوده و با نجناب قرابت صوری نیز داشت و
سالهای بسیار بمولانا بسر برده بود رحمه الله سبحانه مولانا شیر محمد او نیز مولانا درویش را از یاران
قدیم بود و صاحب احوال عظیم شیخ صلوتی او را صلوتی از آن گفتندی که وی روزهای جمعه
ببازارها و دوکانها رفته مردم را بدان داعی اعلام صلوة کردی او نیز از اصحاب مولانا درویش محمد بود و
صاحب جذبه و شکستگی تمام در سمرقند سکونت داشت چون مولانا خواجگی بسمرقند مشرف شده‌اند بیشتر احوال منزل او
فرود می‌آمده‌اند در آن سنه مردم آنجا در جهان مشهور بود که شیخ صلوتی صحبت خضر علیه السلام داشت مؤید
این نسبت آنکه عزیزی از مریدان منظور شیخ قاسم خالدی علیه الرحمه با فقیر میگفت که روزی در خدمت شیخ خود

نقشبندی

نقشبندی

نقشبندی

از پیش مسجد شیخ صعلوقی میگذشتم شیخ صعلوقی بر بام مسجد بود چون شیخ ما را بدید سلام کرد و گفت حضرت
خضر شما سلام رسانیدند رحمهم الله سبحانه و گران سباقی خمخانه اسرار آن سرشار باده
بی خمار آن غزال صحرای الوهیت آن شهباز هوای هویت آن آشنا سای رموز معراج آن قطب عالم شیخ
عبدالقدوس اسماعیل الحنفی صفی گنگوهی خواجه محمد هاشم در کتاب زبدة المقامات که در احوال حضرت
حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی تالیف کرده است مینویسد قدس سره شیخ عبدالقدوس قدس سره از
شیوخ مشهوره هندوستان است و از کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین است که در اصول و فروع
علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع
کثیر با وجود کثرت جذبات و تواتر غلبات در اتباع سنت سنیه بغایت متقن بود و در التزام عزائم امور
دینیه سخت متمکن از رسائل الهیه مسمی بانوار العیون مرتب علی سبع فنون که در هر فن اسرار و الابر
صحائف املا آورده در فن نخستین بنگاشته که هر چند ارادت من مخدوم شیخ محمد است لیکن بیشتر
فیوض من از باطن جد او شیخ احمد است قدس سرهما و ستائش او در آن فن بسیار فرموده و نیز آنجناب از درویش
قاسم اودهی که از بزرگان سلسله سهروردیه و چشتیه است اجازت خلافت داشت و جز آن کتاب مکتوبات
رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت زیبائی و دلربائی حضرت ایشان یعنی حضرت مجدد قدس الله سره
التعالی ابرار اخر حال شیخ حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و بیخودی بر آنجناب مستولی میشد و استغراق
غلبه داشت یکی در آنحال از دختران پرسید فرمود دل را بذکر بسیار کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان
بر من غلبگی مینماید و مرا از من می رباید از فرزند شیخ احمد که ثالث بود می آید که می گفته و بر این نسبت خاتمه
یافته که نخست فرزندان را بکمالات صوری آراسته ساختند و آنگاه بمجاهدات و ریاضات انداختند بنهایت تربیت
رسانند از زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنوده ام که در آن ایام که فرزندان شیخ در دهلی گرم تحصیل بودند
اگر ایشان را از اشتیاق دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بحضرتش نوشتندی که اگر امر عالی در ورود یابد
بتقبیل آستانه مستعد کردیم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب تسویف و تعطیل تحصیل علوم است ما را
نزد ایشان باید شد و با آنهمه کبر سن و ناتوانی خود بدهلی آمدی و شیخ را صحبت میسر بود که هر یک در حال و قال

تمثیل بوده و ایضاً حضرت ایشان قدس سره از والد ماجد خود روایت کرده بودند که چون شیخ ما عبد القدوس
قدس سره از وطن خود بدهلی آمدی و خبر آمدن ایشان بآنجا رسیدی بدیدهٔ او شدندی کذلک قوالان و مطربان
نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود و سماعش در غایت شورش و گرمی در ضمن سماع سخنان
مستانه از وی سر میزد وقتی در دهلی در محفل عظیم که علما نیز حاضر بودند متواجد بر خاست و در میان گفت
منصور را نادانان کشتند چون این کلمه بکرات در رقص بر زبان راند یکی از فحول علما حاضر بی‌آرام
شده نام یکی از اعاظم علمای آنوقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان توان گفت که چون اوئی
در میان ایشان بود و شیخ همچنان بشورش گفت من همانرا میگویم من همانرا میگویم با آنعالم گفت شیخا چون مثل
اوئی را نادان توان گفت که چون بآنعالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاهر شد
آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر حق است این چیست سیاهی که از دوات آنحضرت نقش الله ظاهر
گشت شیخ بانه گرم تر از پیشتر بجوشید و گفت که زهی نادان که سیلان حق در جمادی ظاهر شود و در آن نه
و هم حضرت ایشان قدس الله العزیز نیز بدین تقریب فرمود یکبار شیخ بدهلی آمده بود و شیخ حاجی عبد الوهاب
بخاری که از اولاد سید جلال الدین بخاری بود و صاحب علم و حال تفسیری نوشته بود و نزد شیخ فرستاد
شیخ بگشاد آیهٔ تطهیر اهل بیت سرور کائنات علیه و علیهم الصلوات و التحیات بر آمد که شیخ عبد الوهاب
درین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مامون الخاتمه اند و عاقبت ایشان علی الیقین بالخیر شیخ عبد القدوس
بکیاران نوشت که هذا خلاف مذهب اهل السنة و الجماعة و کتاب را باز فرستاد برین سخن روزها میان علماء
آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد که شیخ عبد القدوس گفت قدس الله سره انتهی شیخ
عبد الحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار مینویسد شیخ عبد القدوس قدس الله سره صاحب علم
و عمل و ذوق و حالت و حلاوت و وجد و سماع بود اگرچه بظاهر دست بیعت از شیخ محمد گرفته اما
وی معتقد و عاشق شیخ احمد عبد الحق بود و بروحانیت او مشغوف او را کتابیست مسمی بانوار العیون
مرتب بهفت فن در فن اول مناقب شیخ احمد قدس سره و باظهار اعتقاد و بندگی با وی بسیار نموده و شیخ
عبد القدوس را پسران و خلفا بسیار اند و از جمله مریدان او شیخ بهور [illegible] بود در اوایل حال بحرفت

زنگریزی مشغول بود چون او آخر او را جذبهٔ الٰهی فرا گرفت و مسلمان شد و مرید شیخ عبد القدوس گشت و احوال
درویشان بمقتضی فطرت ذاتی در وی پیدا شد و از جملهٔ خلفاء وی شیخ عبد الغفور اعظم پوری بود
بزرگ بود و صاحب واقعات و کرامات گویند در خواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوی تلقین نمود اللهم صل
علی محمد و آله بعدد اسمائک الحسنی رحمة الله علیه شیخ عبد القدوس در رسالهٔ قدسیه معنی گرسنگی میگوید
بدان الهمک الله تعالی که گرسنگی بر دو نوع است سفلی و علوی سفلی جمیع حیوانات راست
که چون روح حیوانی با طباع اینجهانی امتزاج یافت و به پیکر وجود در مرتبهٔ مرکبات که عبارت از کلمات تامه اند آمد
انتساف سبب قیام وجود در مقام بود و حرارت در باطن او بظهور پیوست و محتاج غذا گشت و تواتر اشتها
آتش گرسنگی حیوانی و غذای او آب و طعام و خاشاک و امثال این از عالم سفلی عروج نیابد که از خبائث است و بهائم
و مقام صور مختلف بهائم و علوی امام جملهٔ خاص و عام است که چون بحر محض بود و از محض غیب این مقام خاص
از عالم جنبش بی جنبش در جنبید هویت حق ظهور یافت و در میدان حضرت احدیت تجلی انتساف یافت که
عبارت از الله احدیت و تجلی بسیار و انوار و اسرار بیشمار همه صفات کمالات از جمال و جلال از
کریمی و رحیمی و ستاری و جباری و قهاری و رزاقی و خلاقی و رحمانیت و ربوبیت عز و جل از اینجا موج
بر اوج زد و بر حسب استعداد مظاهر که لون الماء لون انائه نور الله و روح اضافی و نبی الله
و رسول الله و ولی الله اینهمه اسماء اوست بمظاهر مختلف خویش فانجام که من الله بوفق آنست و این
از مقام احدیت و این مقام روح انسانی و عالم جبروتست و این مقام قرب او عالم معیت است
و این مقام اگرچه تجلی هست اما از سطوات مقام جوار فایده تمام نیافت باز در مقام تجلی انتساف عالم
عقول پدید آمد و آن عالم ملکوتست و مقام روح نفسانی است و درین مقام اگرچه فایدهٔ ظهور
که نفس معرفتست بظهور پیوست اما مقام تقدس و میدان تسبیح و تهلیل است و این نشان قید بود
وما منا الا له مقام معلوم پس عشق مظهر پذیر نگشت و فایدهٔ کمال معرفت که مقام عروج منتهی است
بروح است بظهور نه پیوست باز در مقام تجلی انتساف عالم اجسام پدید آمد اینجا ظهور تمام ایجاد شد
و عالم عشق موج بر اوج زد چنانکه کنت کنزا حیرت در حیرت افتاد و اینجا نقطهٔ اول و آخر در مظهر انسانیت

ظهور یافت و بعروج ﴿وَاَنَّ اِلٰی رَبِّکَ الْمُنْتَهٰی﴾ که بحر محض وجود صرف بوده است شتافت بدان سبب که
جوش شوق عشق مقام «فَاَحْبَبْتُ» که در کنج ذات بحر صفات در مرتبهٔ محض وجود با خود داشت بیرون
انداخت معلومات را بعلم برد و علم را با معلومات در سر ذات که بحر صفات است برد و ذات را بمجالی صفات
و اشت و صفات را کسوت ذات ساخت وحدت در کثرت گردانید و کثرت را کسوت وحدت پوشید
وحدت در کثرت و کثرت در وحدت و غلط در صحت و صحت در غلط و غائب در حاضر و حاضر در غائب
انداخت حسن و قبح بر رود قدم در صحرای وجود برآراست ﴿اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی﴾ علم برافراشت
﴿فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ﴾ منش همه داشت تا بدان سبب ﴿نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ الَّتِیْ تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ﴾
جوش بر آورد و شور و فغان در کون و مکان انداخت و مار از دیار عاشقان بر خاست تا هر کی
بر استعداد مظهر از نوعیت الم ﴿ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَیْبَ فِیْهِ﴾ بر جان جهان تاخت و چنگ بدامن محبوب
و مطلوب خود زد و نسبت معنی آن گرسنگی که در معده بشر و در دنیا داده است و آن تیز تر
و گرم تر از آتش دوزخ است که گرسنگی کثیف را لطیف سازد و مقید را مطلق نشاند انسانیت
رحمانیت بر آید که از گرسنگی مردم بخدا تعالی تواند رسید و این خاصیت در حیوان دیگر نهاده اند
اگرچه گرسنگی دارد که از مجرد سفلیات اند ملائکه دارد اگرچه از علویات اند اما آتش گرسنگی ندارند
لاجرم از مقام خود تجاوز نتوانند کرد و این کار آتش است بازو و محبت و عشق است اکنون بدانکه
گرسنگی را سه مقام است مقام اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب و طعام است مقام دوم
را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و خاشاک غیرت است و مقام سیوم را آتش
محبوب و معشوق خوانند که غذای او حسن و جمال و اوصاف کمال است ان الله جمیل و یحب
الجمال بیت عاشق حسن خود است آن بی نظیر* حسن خود را خود تماشا میکند* انتهی در مکتوب
می نویسند که یکی از مریدان او را از خواطر فاسده پرسیده در جواب نوشته تبهات رسیده بودند از بلای
سخت و ابتلای عام که هیچ ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از آنجا که بشر بودند و گذر بدین
جسر مجازی داشتند اما فرق آنست که یکی را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او بدان با خود

و او بدان با خود نگردد بلکه بسبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خسران مبتلا گردانند و او بدان
با خود نگردد بلکه بسبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه حال نامردان اینجا قیمت مردان و نامردان
ظاهر گردد و کم للحرب رجال و للطعن والشهادة رجال و للقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد و دیگر آنست
وانکه کاسه لیسد و ثرید خورد و دیگر و نیز صاحب زبدة المقامات می‌نویسد در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار خود
خاتمه کار سخن کرده جا بجا می‌نویسند حضرت ایشان قدس الله سره العالی از جناب او نقل کردند که با وجود علو مرتبت
احوال در رعایت عوام امور دینیه آنپایه بود که وقتی امام مسجد او پیدا نبود و برادرزاده او شیخ عبد النبی
واپیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از وقفه ظاهر گردید شیخ نماز را باز گردانیدند و بخشم تمام گفت
احداث را منع نمائید که امامت نکنند و نماز مردم را فاسد سازند ندانسته اند که موصول با صله خود حکم
یک کلمه دارد که قطع آن درست نیست و وقفه میان آنها روا نه انتهی کلماته القدسیه انتقال آن حضرت از دار
بملال بسالیست که شیخ اجل مبین است و تربت شریفش در قریه گنگوه است که بساحل دریای
جمن قریب کرنال است رحمه الله سبحانه انتهی مکتوب هفتاد و ششم بجانب رکن الدین و قاضی عبد الرحمن
در بیان معنی آیه و لیعبدوا الله مخلصین له الدین مطالعه نمایند درین آیت معنی بسیار است و اسرار بسیار که
جامع تمام کتاب الهی و کلام سبحانی است اما آنچه در فهم توانسته شد در قلم آمد یعنی عبادت کنند
بر زمین نیستی و مهر بر یقین و شهید و زمین عبادت از مقام عدم است یعنی از وجود بعدم روند و فانی گردند
تا بحق رسند بغیر مشغول نگردید که لا غیر الا بالغیر و هو الاشارة بالشرک و الشرک بالغیر پس حقتعالی بقول
و اعبدوا الله بیان فرمود که خود را از میان بردارید تا شرک بر خیزد با وجود حق وجودی نباید که لا تشرکوا به شیئا
نفی عموم شرک است بعموم اشیاء یعنی شرک تعلق بوجود غیر دارد پس غیر را بردار و هیچ غیر را
شایسته وجود مدار تا از شرک نجات یابی و براه حق بدرگاه حق شتابی و موحد گردی و مومن شوی
آنگاه دانی که و اعبدوا الله چیست عبادت فرمود الله را و الله اسم ذات است جامع صفات در
این اسم هیچ وجود را جز وجود حق جل و علا وجودی نیست که وجود تعلق صفات دارد و اینجا التفات
بصفات حرام است که چشیدن حظ و نصیب است و آن شهود هواست و هو الاشارة افرایت من اتخذ

الهه بتوانی انکار ازین مواهب ازینجا گفته اند که عبدالرحمن و عبدالرزاق در جهان بسیار یابی اما عبدالله
یکی نیابی که فانی از خود باقی بحق است او بخود نیست او بحق است پس او نیست حق است اذا تم الفقر
فهو الله از وخبر میدهد سبحان الله دانی که چه گفته است وچه اسرار سفته میشود عرف من عرف رمزی
از بیان واعبدوا الله شنیدی اکنون گوش دار بقوله تعالی مخلصین له الدین مخلصین حال افتاده لاجرم
گوئی باز واعبدوا الله را بحال اخلاص پیچ علیه شیئا و هست و اخلاص آنست که در عبادت عقیده استوار دارد
و عبادت از ماسوی الله پاک و دور داری چون التفات بغیر و غیر نماند اخلاص درست آید و حال
عبادت را شاید له الدین پیش آید که چون مر خدائی راست دین چه چیز مر غیر خدا را است ای اهل یقین واعبد
ربک حتی یاتیک الیقین همین امر است که در یقین جز حق روانه و منیت دین و جز این پس بسیار اند و دین مر خدا راست
لله ملک السموات والارض این این بسکند تا فهم کراست خوش گفت این بیت تا تو می باشی جدو بینی همه
چون شوی فانی احد بینی همه مکتوب صد و پنجم بجانب شیخ جلال تهانیسری مسطور بود اذا تم الفقر فهو الله
تعالی مراد از کدام فقر است و هو عائد بسوئی چیست مقرر خاطر اخوی باد المراد بالفقر ههنا الاحتیاج
بالله والاعتماد علی الله والانقطاع عما سوی الله والسیر الی الله والسکون مع الله بلا علاقة
والضمیر عائد الی مفهوم الکلام والتقدیر اذا تم الفقر فالذی یتم به الفقر الله تعالی کما قال الله تعالی
وان الی ربک المنتهی یعنی چون درویش در طلب حق برآید و کار بجائی رساند که از غیر حق بکلی انقطاع گردد
مستغرق و محو شود بنوری لا متناهی رسد که کرانه ازل و ابد را محیط بود و هیچ کیف بدو راه نبرد آن نور
ملک حق سبحانه بود لائق چشیدن آن نور است که ذره از ذرات عالم نیست که آن نور را از آن نیست آن را
آگاه نیست وجود عالم از آن نور است و فناء عالم بدان نور است و آن نور حقیقت عالم و حقیقت نبی آدم
است مصطفی صلی الله علیه وسلم در مقام صفا اینجا فرمود در حق عام من عرف نفسه فقد عرف ربه
و در حق خود خاص من رانی فقد رای الحق انا الحق منصور و سبحانی طیفور ازین نور است عزیز من چون
فقر تمام شود غیر بکلی برخیزد و درویش در میان نماند اگرچه صورت بشری در میان بود اعتباری
ندارد آنچه معنی است آن اعتبار دارد والعبرة للمعنی لا للصورة اینجا مصطفی صلی الله علیه وسلم

وقتی گفتی انی لست کاحدکم و وقتی دیگر خود را بشر خواندی و انما انا بشر مثلکم گفتی و بصورت میان خلق با خلق ماندی و کسانی که مصطفی را صلی الله علیه وسلم بصورت دیدند بمعنی ندیدند بدین شکایت از حال ایشان آیت و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون آمد و آنانکه مصطفی را صلی الله علیه وسلم همان بشر دیدند و همان بشر گفتند فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا لاجرم چون درویش در میان نماند و از کون درگذرد خدا ماند جل جلاله خدا همیشه باشد اما درویش در پندار بود اکنون از آن پندار بیرون آمد و دید بیقین که بود و نیست که وجود همان حق است و غیر عدم مطلق من الشجرة ان یا موسی انی انا الله اینجا دم زند غیر بهم زند فالمعنی اذا تم الفقر فی الفقیر فهو الله تعالی ای لیس الفقیر بل هو الغنی والغنی هو الله فالمعنی الفقیر اذا تم فقره بالله فهو المتخلق باخلاق الله ولیس هو الا هو ولیس هو الا الله ولا سواه بخدائی خدای چون مس زر بر . ولیکن بسیار زر را بشمار زر صراف او را بقیمت و حکم زر گیرد اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری اولیا را خدا داند خیانکه باید دیگری نداند کار تا جائی رساند که ملک مقرب در روح مطهر در حیرت افتد الانسان سری وصفتی اینجا معلوم شود که حیثیت و هم حضرت قطب عالم شیخ عبد القدوس در نوع مکتوب مینویسند که این فقیر گوید نظم درویش نیست آنکه بخسپد خورد چو خر

سر حق بود از روح پاک‌تر درویش هرچه هست تجلی جود او از عرش برترست ز کرسی فراخ‌تر
درویش را مقام همه عز و کبریا فهم بشر چه گنجد ازان وصف نامور درویش غوطه خورده بدریا و فرد حق
درویش گشته فارغ ز بود از خشک و تر درویش نیست آلوده و نابوده مستوی دل در حضور دائم مرکاش همنشینه تر و در و
در عبادت دائم بر راز و شب درویش نیست آنکه بخسپد خورد چو خر در مکتوبی میفرمایند نه آنکه بنده

ناچیز محض بود و نه آنکه بنده خدا شود ولیکن در صفا خود خود جائی رسد که از دی خودی بر خیزد و هیچ دوئی باوی نماند و مکتوب نود و پنجم بجانب قاضی عبد الرحمن مسطور است که معنی آیت ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله بیان فرمایند مقرر باد هر که از خانه بشریت مهاجرت سوی شهر احدیت کند و مشتاق حضرت صمدیت گردد و هنوز در

راه بود که هزاران منازل راه بدرگاه بود که هرچند فنا و عدم پیش می آید راه از مالوفات بشریت
بیرون می آید و سوی دوست حیران و سرگردان میرود و متعطش بجمال حبیب میگردد و اگر بکعبهٔ
مقصود رسید و بمشاهدهٔ خدا و رسول مشرف گشت فقد وصل الحبیب الی الحبیب او را و ندو
بدولت ابدی بر تخت سرمدی اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ بنشانند
و اگر درین مهاجرت پیش از وصول بکعبهٔ مقصود از جهان رحلت نمود فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهٗ عَلَی اللّٰهِ
ای تحقیق ظهور اسد علیه علی ما هو مراده و در مکتوبات حضرت قطب عالم اسرار و نکات بسیار دیده شد
این مختصر گنجایش آن ندارد که تحریر گردد صاحب مرآة الاسرار میگوید که حضرت قطب عالم بارشاد حضرت شیخ
احمد عبد الحق سیر سلوک تمام نموده بمرتبهٔ تکمیل و ارشاد رسید حضرت شیخ احمد دیرا در عالم روحانیت
فرمود ترا ولایت بالا دست دادم پس حضرت قطب عالم بعد از چند روز در سن ست و تسعین و ثمان مائة
در ابتدای زمان سکندر بن سلطان بهلول لودهی بموجب درخواست عمر خان کاشی که یکی از امرای
سلطان سکندر بود و بخدمت ایشان اعتقاد داشت با جمعه فرزندان از ردولی نقل کرده در قصبهٔ شاه آباد که
بنواحی دهلی بود سکونت نمود و شهرت بسیار یافت مدت سی چند سال تا ایام سلطنت سکندر
و سلطان ابراهیم لودهی در شاه آباد اقامت داشت چون در سنه نهصد و سی و دو ظهیر الدین محمد
بابر بادشاه از توران در هندوستان در آمد و تمام هندوستان را در تصرف خود آورد و بسبب
کثرت سکونت قوم افاغنه قصبهٔ شاه آباد را ویران و خراب ساخت در آنوقت حضرت قطب عالم با عیال
و اطفال در قصبهٔ گنگوه متوطن گشت صاحب اقتباس میگوید حضرت شیخ رکن الدین فرزند حضرت قطب عالم
در لطائف قدوسی میفرماید که چون والد بزرگ در شاه آباد آمدند برادر کلان شیخ حمید الدین ده یا
یازده ساله بود و بعد از یکسال در قصبهٔ شاه آباد پنجم جمادی الاول در سنه سبع و تسعین و ثمانمائة این فقیر
رکن الدین تولد شد و همه برادران سن بخیر شیخ حمید الدین در قصبهٔ مذکور متولد شدند و شیخ حمید الدین در ردولی متولد
شده بود و هم وی می نویسد که ذات حضرت هر چند خوارق عادات و کرامات بسیار داشت اما هیچگاه باختیار خود خوارق ظاهر نکرد

وگاهی بصحبت شوق بعضی مخلصان حضوری نظاره میکرد و هم وی مینویسد که مولانا چندین گاه استاد
این فقیر بوده‌اند و مرید حضرت قطب عالم بودند. برای شستن جامها طرف آب کندی میرفت ناگاه
عورتی صاحب جمال در نظر آمد قدم مولانا بلغزید خطره فاسد چنان شد که محل خلوتست با جودت [illegible] فعل نامشروع
وقوع شود ناگاه حضرت والد را عصا در دست گرفته در عین دریا بالای آب ایستاده دید مولانا ازین ماجرا
و شرمنده گردیدند چون مولانا پیش آمدند حضرت تبسم کردند و فرمودند باک نیست پیران بمحافظت اند صاحب
مرات مینویسد که حضرت قطب عالم زندگانی دراز یافت از وقت سلطنت بهلول لودهی تا زمان سلطنت
سلطنت نصیر الدین محمد همایون بمسند ارشاد مقیم بود و سلاطین آنوقت بخدمت وی اخلاص تمام
داشتند چنانکه مکتوبات بنام محمد بابر بادشاه و محمد همایون نوشته‌اند در موجود است تحریر حروف گوید
دیده‌ام در پند و نصیحت نوشته‌اند و غرض خود هیچ در میان نیاورده‌اند حضرت شیخ رکن الدین در لطائف قدسی
مینویسد در سنه اربع و اربعین و تسعمائة یازدهم جمادی الآخر روز دوشنبه عرس حضرت شیخ احمد عبد الحق
بود همان روز حضرت قطب العالم را تپ لرزه پیدا شد روز جمعه فرصتی حاصل شد نماز جمعه ادا نمودند
بعد از نماز باز تپ شروع شد چهار روز دیگر باز تپ آمد روز سه شنبه وقت چاشت بتاریخ بست سیوم ماه مذکور
سنه مسطور جان بمشاهده دوست سپرد و لفظ شیخ اجل مخبر از سال وفات حضرت اوست و بقول صاحب
اخبار الاخیار و مرات الاسرار در سنه خمس و اربعین و تسعمائة و مدت عمر وی رحمه الله تعالی هشتاد و چهار
سال بود از انجمله سی و پنج سال در رودولی کسب کمالات نمود و سی و پنج سال در شاه آباد اقامت داشت
و چهارده سال در مقام گنگوه ارشاد نمود و در پرده شد منقولست که در مرض موت هیچ تفاوت
در عبادت ظاهر نشد. با آنکه محویت بر کمال بود در زمانی بمقدار هشتاد کرات تجدید وضو کرد و تحیة الوضو ادا
کرد در آخر کار برای وضو اشارت فرمود و تحریمه دوگانه بست و رکوع و سجود باشارت کرد همان
ساعت جان بحق تسلیم کرد فرزند شیخ رکن الدین میگوید که بعد از غسل کفن پوشانیده این فقیر دست
بر سینه نهاد و حرکت دل و جریان ذکر یافت چنانکه در حیات بود و هم وی گوید پدر بزرگ من از اولیا
بودند تلاوت قرآن وظیفه داشتند و مسائل شرعی همیشه مطالعه میکردند و نماز اشراق و چاشت

فی الزوال و تهجد فوت نکردندی و وقت وضو سخن دنیا نمیگفتند تا تمامی نماز فرض و سنت و نوافل ادا می نمودند و صاحب شغل باطن و کشف بودند کرامات و کمالات و خوارق عادات حضرت قطب العالم در کتاب مرآة الاسرار و اقتباس الانوار و لطائف قدسی و غیرها مشروح اند و درین مختصر گنجایش شرح و بیان آن نیست و علم و فضل از تصانیف وی حضرت مثل انوار العیون و رساله قدسیه و مکتوبات وغیره بر ظاهر است ذکر حضرت مولانا خواجگی امکنگی قدس الله سره حضرت مولانا خواجگی امکنگی رحمة الله اقتباس نور کمال و فروغ اکمال از بیضای باطن اذکا می والد ماجد خویش مولانا درویش محمد بود و جمال این نسبت از سیمای استعداد و هدایت و ارشاد او زیب و زینتی دیگر یافت از بدایت حصول کمال تا مدت سی سال بر شیوه خجسته والد بزرگوار در تستر احوال میکوشید اما چون حضرت حق سبحانه جهة تربیت طالبان خویش میخواست که او را از زاویه اولیای عزلت با انجمن اولیای عشرت آرد در آخر مامور بارشاد خلق شد مردمان از امرا و فقرا در خواب واقعه وی را دیده بملازمتش شتافتند و از صحبت او بسیار خفته دلان از خواب غفلت بیدار شدند سودائیان این تجارت یوسف صحبتش را خریدار آمدند و بسیار فضلا در ربقه ارادتش درآمدند از جمله آن فضلا ست مولانا درویش محمد علیه الرحمة که از منظوران حضرت مولانا بود و صاحب تقوی و صفا و از اعاظم تلامذه مولانا محمود گیلانی زیاده از چهل سال در بلدهٔ معظمه بلخ افاده علوم عقلی و نقلی نمود و کتب معتبره تصنیف و تالیف نمود و در حدود هزار و بیست و پنج یا چهار از جهان درگذشت حضرت مخدوم مولانا خواجگی را بر جادهٔ عزلت قدمی بس استوار بود و از ایشان خصت بر کنار او در حجره مسجد بخانقاه نبود و از غایت تمکین در مجلس او رقص و سماع و خروش را راه نبود وقتی یکی از مجالسانش التماس نمود که چه باشد اگر مثنوی مولوی رومی قدس سره مذکور محفل عالی میگردیده باشد فرمود هر روز از مشکوة حدیثی چند مذکور مجلس میشود و شک نیست که ذکر احادیث نبویه علی قائلها الصلوة والتحیة به از حدیث دیگران است یکی گفته گر سوره خمس بعد از ادای صلوة خمس چهار بار در مجلس شریف مقرر گردد می شاید فرمود چه لازم است که چهار مقرر گردد هر که خواهد بطور خویش بشر انخواند دیه قصور احوال و تغافلی بود که روزی

یکی معروضه داشت که راه مسجد بلندی دارد و از کبر سن آنجناب نیز اضعف تن معلوم نیست اگر نماز عصر و مغرب و
عشا را بیک آمدن گذارده بمنزل تشریف برند انسب مینماید که در آمدن و رفتن بقدریکه آمد و شد
در نمازهائی که میگذاریم همین آمدن و رفتن است چیزی دیگر مفهوم نمیشود و نیز از این نسبت علیه و سیمای عشق
و فنا از جمیع اطوار ایشان هویدا بود و نیز شگفتگی و تواضع بر همه مسلمانان از بوستان کردار ایشان
پیدا اگر مهمانی بمنزل شریف ایشان رسیدی با وجود کبر سن خود بنفس نفیس بخدمات او پرداختندی
و با آنکه از نحافت دستهای مبارک می لرزید خود نیز و مهمان سفره آورده بینداختندی و بسیار بودی
که از حال مرکب و خدام مهمانان نیز خود خبر میگرفتند بالجمله صاحب خلق عظیم بودند و بر جاده
طریقه خاصه حضرت خواجه بزرگ و خلفای ایشان مستقیم عمر شریف را بدین آئین بحدود
تسعین رسانیده بودند تا در شهور سال هزار و هشت بهشت بهشت خرامیدند پیش از انتقال ازین دار
فانی باندک ایام مکتوبی بحضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند که بعد از اظهار اشتیاق و تمنای لقا
بسیار این دو بیت در آن مندرج بود بیت زمان تا زمان مرگ یاد آیدم * ندانم کنون تا چه پیش آیدم *
جدائی مبادا مرا از خدای * دگر هر چه پیش آیدم شایدم * بقول درست دوم شعبان برحمت حق
پیوست نسمه حضرت خواجه ما قدس سره در یکی از مکاتیب شریفه بتقریب فائق منزل وجود و
عدم و وجود فنا نگارش فرموده اند جناب ارشاد مآبی مخدومی قبله گاهی مولانا خواجگی قدس
الله سره در اشارت بفنای اتم این بیت میخوانده اند بیت مدح و ذمت گر تفاوت میکند *
بنگری باشد که او بت میکند * میفرموده اند تا تیر مدح و ذم باید که آن توجه و شکستگی که بجناب
حق سبحانه است مزاحم نشود تا فنای اتم گویند بعد از نقل این کلام حضرت خواجه ما قدس سره
نوشته اند که ازینجا معنی آن سخن که از خواجه بزرگ قدس سره مرویست که وجود عدم بوجود بشریت
عود کند اما وجود فنا هرگز عود نکند مفهوم میشود و نسمه ها هم حضرت خواجه قدس سره در یکی از رسائل
خویش بتقریبی از خدمت مولانای خود نقل فرموده اند که آنجناب از والد شریف خود و نیز بیک
واسطه از مولانا اسمعیل رحمهم الله نقل کرده اند که در ذات بحث تجلی هیبت من خوارقه یکی از

خوارق حضرت مولانا قدس سره اشتهار کالشمس فی وسط النهار است نصرت یافتن باقی خان است بتائید
وهمت آنجناب بر پیر محمد خان موضح این آنکه بعد از موت عبدالله خان و پسرش والی ماوراء النهر پیر
محمد خان شد که از اقربای خان مذکور بود و چون تخیم سلطان که از نسل عبدالله خان حاکم هرات بود از
ترالکمه شهادت یافت برادرش باقیخان مع پدر و جمعی برادر و برادرزادگان بماوراء النهر شتافت پیر محمد خان
حکومت سمرقند را بانجماعه تفویض نمود و بعد از روزی چند از انجماعه او را هراسی در خاطر آمد قصد
قتل و قمع آنها را با لشکر گران از بخارا بسمرقند شد آنجماعه بسفارش حضرت مولانا التماس ترحم نمودند و
گفتند ما همه این سلاطین برادران نژاد بسمرقند تنها ساخته ایم و اطاعت او اختیار نموده او
نیز با ما باین کفاف قلیل بسازد مولانا بلشکر پیر محمد خان خود رفته انواع نصایح و التماسات نمودند و
چون ادبار نصیب روزگار او بود نپذیرفت مولانا بخشم تمام بازگشت و باقیخان را فرمودند ای فرزند از قلت
عسکر خویش مندیش و این کریمه برخواندند کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ و دست اعانت
بر پشت او نهادند و فوطه مبارک بر کمر او بست گفتند توکل بر خدای عزوجل کرده خود را بر لشکر دشمن زن
ماوراء النهر ترا مبارک باد سلطان ... از آن عنایت و بشارت دل یافت و با آنکه لشکرش بسه چهار هزار
نمی رسید مستعد مقابله پنجاه هزار کس گردیده روان شد حضرت مولانا با جمعی از درویشان خویش در
تای اورفته بر کناره شهر در کهنه مسجدی مستقبل مراقب نشست و زمان زمان سر برآورده میپرسید که
خبر چیست تا آنکه خبر رسید که باقیخان ظفر یافت و پیر محمد خان براه عدم شتافت و همه مردم آن اطراف
این را کمر بستند آنگاه مولانا از انجا برخاسته بمنزل آمد درویشی از مخلصان آنجناب باین قرابت
عنایت حکایت کرد که شبی حضرت مولانا بجائی سوار میرفت و من برهنه پای با چند از خادمان در عنان
میرفتم ناگاه خاری بر پای من خلید در خاطر گذرانیدم اگر پای افزاری عنایت شدی چه نیکو بودی
حضرت مولانا بر آن مشرف شده فرمودند ای برادر تا خاری بپای نخلد گل بدست نیاید لمولوی بیت گنج
بی مار و گلی بی خار نیست + شادی بی غم درین بازار نیست + و نیز از کبار مصاحبان فرزندان مولانا شنودم
که سه تن از طلبه علم چنانکه عادت این طائفه است بتنهائی بخدمت رسیده اند یکی را در دل آن بوده که اگر ایشان کرامت

است فلان طعام بما ضیافت کنند و دیگری را در خاطر آنکه فلان میوه بیارند و ثالث را مطلب آنکه در آن مجلس فلان
پسر صاحب جمال نیز حاضر سازند مولانا آمد و تن را که مرادات مشروعه داشته اند مراد ایشان را سانیده تا لغو
را تخصیص نموده فرموده اند که درویشان اگر حالات و کرامات یافته اند بمتابعت شرع یافته اند
از ایشان نامشروع نباید طلبید بعد از ان بعموم خطاب نموده فرمودند که امتحان از ابنیت امر مشروع
هم نزد این طائفه بد بود ذکر حضرت مخدوم شیخ عبد الاحد والد حضرت شیخ احمد مجدد قدس الله سرهما
صاحب زبدة المقامات می آرد نسب حضرت مخدوم بعمر بن خطاب میرسد رضی الله عنه شیخ عبد الاحد
بن شیخ زین العابدین بن شیخ عبد الحی بن شیخ محمد بن شیخ حبیب الله بن امام رفیع الدین بن شیخ سلیمان
بن یوسف بن اسحاق بن عبد الله بن شعیب بن احمد بن یوسف بن فرخشاه بن نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله الواعظ اکبر بن ابو الفتح بن اسحاق بن
ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه شهاب الدین علی الملقب بفرخشاه الفاروقی
الکابلی از اجله امرا و اعاظم وزراء سلاطین غزنویه بوده و گویند که از سلاطین کابل بوده نخستین نزیل
هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و شهدر این گوهست که نسب علی رف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر
قدس سره الانور نیز بوی اتصال میگردد و امام رفیع الدین مذکور جامع بوده میان علم ظاهر و باطن و
نسبت سید جلال الدین البخاری نموده و بموجب اقامت بدیار سرهند ان بوده و حقائق آبادی سرهند
و تعمیر قلعه و عمارات از کتاب مذکور باید جست مختصر آنکه در زمان فیروز شاه اهل قریه برای درخدمت
جلال مخدوم جهانیان که فیروز شاه مرید وی بود التماس نمودند که بنابر عشر سیلاند بعد مسافت بدهلی را
تما بگوئید که شاه آبادی شهری در آن نزدیکی نماید حضرت مخدوم را در عنفوان جوانی تحصیل علوم
ربانی بناگاه بید طولانی شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت مظهر النفوس شیخ عبد القدوس
قدس سره برد و آنجا بجمند ارادت او در آمده تلقین ذکر و تعیین اطوار فرا گرفت چون با شیخ الهمام
سکونت بر آن آستان و طلب مصاحبت آن درویشان نمود شیخ رضا بدان نداده و فرمود که قدم
عزیمت بتحصیل علوم دین شریعت نهاده بازگرد و آنرا باختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل امعا مله

اگر همت بنده که درویشم بعلم را چندان نکمی نیست چون مخدوم این بشنود ملاحظه کرد پس شیخ بنمود
و گفت ترسم که چون پس از اتمام علوم بدین عتبه علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم
شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم رکن الدین شو و از وی بجو آنچه میجویی حسب الامر بر تحصیل علم
مراجعت فرمود قضارا پیش از تمامی تحصیل مخدوم عمر گرامی شیخ اورخت بتمامی کشید پس حضرت
مخدوم بعد از فراغ علوم از منقول و مفهوم و پس از مراجعت سیر بعضی بلاد بحکم آن اشارت بشتافت
بهمگی نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش و ملاحظه علو استعداد طالب و فناکیش طریق
عنایت سپرد و نظرات تربیت درباره آنجناب بکار برد چون از فوائد خویش بهره ور گردانید خرقه
خلافت پوشانید از قادریه و چشتیه بتلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه بغایت عالی
در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که نگارش نموده اند در کتاب مذکور مسطور
آغاز آن همیت که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم بشری لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوکب
المجد من افق العلی صعدا قطعه بشری تراکه دولت اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد و نقاب از رخ گشود +
در آسمان عزت شمسی بر آمده + نوری از آن بتافته اندر جهان نمود الحمد لله الذی خلق آدم علی صورته و
کرمه بخلافته و اجری تلک السنة بین انبیائه و اولیائه کتبه فی سنه تسع و سبعین و تسعمائة وفات مخدوم در
سبع بعد الالف الهجری واقع شد عمر شریفش هفتاد و هفت بود ذکر شیخ رکن الدین در کتاب
مذکور است فرزند دوم و خلیفه اول حضرت شیخ عبد القدوس است که بعد از پدر بر سجاده ارشاد نشست
و از سید ابراهیم الایرجی القادری نیز طریقه قادریه را اخذ نموده خرقه خلافت یافت شیخ رکن الدین
صاحب احوال و اطوار علیه بود و تصانیف شایسته دارد از آنجمله است مرج البحرین محتوی بر اسرار علم
دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است و یکی از مکاتیب او بخط شریف حضرت مخدوم دیدیم که بیکی از
محرمان راز نوشته و اما بنعمة ربک فحدث لله الحمد و المنه که در دیده شهود نمانده بجز خدا معهذا
خز افلاس و عجز نیستی و جبر حیرت و درماندگی کیش نه انتهی سه قطعه از دریا جدائی سکینه + بر سر گنجی
گدائی سکینه + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات سکریه والد خویش تحقیقاتست نسمه از انجمله است

آنکه والد ماجد شیخ روزی در اثنای سماع بر زبان رفته بوده که خدای داند ما کیستیم
اگر گویی خدای نداند شاید شیخ رکن الدین می‌نویسد مراد از علم الٰهی تعین علمیست اجمالی یا تفصیلی
که بوحدت و واحدیت معبر اند سیر شیخ ما در آنوقت فوق تعین علمی بوده عزیزی این سخن را محمل
مجدد و مذکور ساخت فرمود این محمل از شیخ رکن الدین خالی از تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان
او رحمهم الله بسیر فوق تعین علمی قائل نیند و شیخ عبدالقدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بودند و غیر ایشان
فوق این تعین نیست که سکر از حال و قال بر سخیر د شیخ رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه از جهان رخت بجهان
بسته مضجع او در مزار اخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پدر شیخ عبدالنبی شهید صاحب کتاب
سنن الهدی رحمه الله که در شاه آباد آسوده انتقال شیخ احمد در سنه اثنی و سبعین و تسعمائه بوده بالجمله
عبارت زبدة المقامات است صاحب اخبار الاخیار می‌آرد شیخ عبدالقدوس را اولاد بسیار شده و پسران
همه عالم و متعبد و متلبس بلباس مشائخ و از میان ایشان شیخ رکن الدین مردی متبرک بود و بمشرب فقر و محبت موصوف
بر قدم والد خود قدم می‌نهاد ذکر آمد در میدان جاهدوا فی الله القتیل صمصام شوق افی
سبیل الله در مقام ذوق و شهود حضرت شیخ جلال الدین ابن محمود قدس سره صاحب زبدة المقامات میگوید
چون حضرت مخدوم شیخ عبدالماجد را بحضرت شیخ فانی فی الله شیخ جلال تهانیسری رحمة الله علیه محبت
تمام پیرگی صحبتهای شائسته و مجالس شگرف روی داده مجملی از احوال این بزرگ نیز لازم است شیخ جلال
تهانیسری از اعاظم خلفای حضرت شیخ عبدالقدوس رحمهما الله و از علم ظاهر نیز بهره تمام داشت و استغراق
و استهلاک تمام تا گویند بسیار بوده که برای افاقتش جهة ادای نماز مریدان آمده با واز بلند حق حق
گفته اند تا از سکر بصحو می‌آمد حضرت ایشان از والد ماجد خود نقل کردند که میفرمودند ایام احتضار
حضرت شیخ جلال سر در پا کشید از آنجهت اضطراب و شورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
تا نزده روز اندکی بهوش آمد نظام که از اعاظم خلفای او بود از انحال تنگدل شده گفت مخدوما این چه
حالت شیخ در آنحالت بجوش در تمام این بیت برخواند شعر قومی ز وجود خویش فانی + رفته ز حروف
در معانی + حضرت ایشان چون این حکایت اینجا رسانیدند گریه در گلوی مبارک گره شد و قطرات از چشم مبارک

رد آن گشتند. و مدتی یکبار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را رسائل مفیده است تبرکاً بیک نسخه از رسالهٔ
ارشاد الطالبین اکتفا نموده نسخه می نویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا ندارند
و از آن مترقی شوند و مقید بچیزی نگردند بریده و رمیده از همه جهان باشند و جهان تاز باشند و آن نسبت که
ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت احتراز کنند و اینها را ضمیمه دانند بلکه جان کنند و خون خورند
و گم شوند و پیش از مرگ بمیرند و بحق پیوندند اینجا اکثر مدعیان اهل سلوک و جهال صوفیه راه خطا کردند و گمراه
شدند العیاذ بالله من ذلک و حکی عن السلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرموا الوصول لتضییعهم الاصول
والاصول رعایة الشریعة والطریقة و آنچه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم الشرعیة امور حسنه
لکن شأن اهل الطلب شأن آخر نسبت بر زوائد نوافل گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض و سنن رواتب
منحصر بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهی ایضاً حضرت ایشان قدس الله سره حکایت
کردند از والد خود فرمودند یکبار شیخ جلال الدین بشیخ رکن الدین فتح پوری گفت که این کلام صاحب تعرف را که عارف
از رویت مشاهده او سبحانه درین نشاء چه بچشم سر و چه بچشم سر جز ایقان بهره ندارد در میان نهاد
شیخ جلال گفت این سخن مبنی بر ستر اسرار است انتهی توجیه شیخ رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان
فرمودند که من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق داده اید فرمودند سالها گذشته
بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین است و بس چنانچه هر کس از خود بیابد
چه شهود و رؤیت می طلبد مشاهده مغایرت میخواهد و حکی شیخ جلال عمر دراز یافت بعد از نود و پنجسالگی در سنه
تسع و ثمانین و تسعمائة باخرت شتافت و در بلدهٔ خود مضجع یافت صاحب اخبار الاخیار می نویسد شیخ جلال الدین
تهانیسری الکابلی مرید و خلیفه شیخ عبد القدوس است از مشاهیر مشائخ وقت بود عالم بود و عامل و مستقیم و شیخ
کامل از اول عمر تا آخر بطاعت و عبادت و درس و وعظ و ذکر و سماع و ذوق و حالت گذرانیده سن
طویل یافته بود و بر حفظ آداب و نوافل و رعایت اوراد و اوقات تا آخر حیات مستقیم نقلست که او را
میسری فوت کرده بوده را آنچنان گاه که در مغیبت او داشت سماع نکرد تا آن ورد بعد داللهی
مختلط نگردد و شعر یک نباشد اکثر مکتوب شیخ عبد القدوس بنام اوست و او را نیز مکتوبات است بر طرز مکتوبات شیخ

پیربات رحمه الله في رابع عشر من ذي الحجه سنه تسع وثمانين وتسعمائه وهو ابن خمس وتسعين سنه رحمة
الله علیه در اقتباس الانوار است حضرت شیخ جلال محبوب ترین خلفای حضرت قطب العالم بود واصلش
از بلخ بود و مسکن وی تهانیسر است و سلسله نسبت پدری و مادری وی بحضرت عمر فاروق منتهی میشود
رضی الله عنه و نام پدرش قاضی محمود بود و در سن هفت سالگی قرآن حفظ کرده و در هفده سالگی
اکثر علوم را تحصیل کرده فتوی میداد و سبب آمدن وی بخدمت حضرت قطب العالم از پیران منقول
متواتر چنان منقول است که حاکمان قصبه تهانیسر مرید حضرت قطب عالم بودند چون وی حضرت
بطریق سیر در قصبه مذکور تشریف بردند خبر آمدنش بشیخ جلال رسید در آنوقت وی مدرس علوم ظاهری
اشتغال بکمال داشت و از سماع و سرود وغیره نفرتی تمام روزی از حاکمان که مرید حضرت بودند
پرسید که ما شنیده ام که پیر شما آمده است در رقص و سماع مشغول است ما میخواهیم که بوی ملاقی شویم
و جمله مرتکب این امور منهیه میبینیم الکنون آن پیر رقاص را سلام ما بگوئید آنها سلامش بخدمت حضرت
رسانیدند وی حضرت فرمودند شما سلام ما نیز برسانید و بگوئید که آن پیر رقاص خود میرقصد و
دیگران را میرقصاند روزی وی حضرت بشغل باطن مشغول بوده هاتفی غیبی آواز داد که جلال را بتو
بخشیدم او را در حلقه خویش در آر و بجمال ما آشنا گردان حضرت قطب عالم در حال برخاست و بسر
شیخ جلال بر آمد سلام کرد و بگوشه نشست و دید که طالبان علم گرد او حلقه زده نشسته اند چون شیخ جلال
از تدریس فارغ شد و طالبان رخصت شدند پیش شیخ جلال بجانب حضرت قطب عالم متوجه شده پرسید
میان فقیر شما از کجا ئید وی حضرت گفت که من همان فقیر رقاص ام و نظر حق بین بسویش انداخت بمجرد
نگاهی تمامی کتب علم ظاهری و نقوش غیر و غیریت را از باطن او بسوخت بر فور حال شیخ جلال
بگشت و دست بسته ایستاده شد و عرض نمود که این کتب نفیس حیف باشد که بسوزند وی حضرت فرمود
که از شرار ذات کتب علم صفات باقی نخواهد ماند و تو هنوز باین حرف سیاه تعلق داری باز تصرفی قوی
بر دل شیخ جلال کرد در حال وحدت حقیقی در آئینه اش رونما گشته ظلمت کثرت از آئینه دل او در گذشت و جمال
حق را در ذات وی حضرت آشکار دید بی اختیار دست داده و دامن وی قدمش محکم زد و لیکن از بیعت صوری

ومعنوی بجا آورد وی حضرت کلاه چهار ترکی از سر مبارک خویش فرود آورده بر سرش نهاده و برا
از تعلقات فارغ ساخت و بشغل نفی و اثبات تلقین کرده بخلوت و مجاهده اشارت کرد بعد مدت در رفته نور
رفته آواز و لرزه و بیهوشی در تمام اندامش که مقدمهٔ ظهور الهامات ذاتیه و صفاتیه اند استیلا نمود بعد
از آن اثر کی بیخودی هم سر کشید و حقیقت حال را بخدمت پیر دستگیر معروض داشت انتهی میگویم در چند مکتوبات
مثل اینچنین واردات و واقعات و حالات بخدمت حضرت شیخ قدس الله تعالی اسراره معروض داشته اند
حضرت شیخ قبلهٔ ما بندگان از استماع اینخبرهای فرحت اثر شیخ جلال منشرح و منبسط گشته جوابات با صواب نوشته اند
را از اسرار شریعت و طریقت و حقیقت در جای اشارتاً و بازجایی صراحتاً واقف گردانیده اند چنانچه
در جواب او را و بالا مینویسند که در مشرب من یاران میان دو سه سال باین دولت عظمی فائز میگشتند شما را
دیر کشید آری هر چند دیر است آهوی جنگ شیر است و یک مردان پخته می شود خوش و خرم باد خوف را بخود
راه ندهند دلاور باشند و در جای مینویسند همت در کار است و جای گویند مبارک باد و نیز در جواب شیخ
جلال مینویسند مسطور بود که گاه وقت اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا وَ
قَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا سید اما الیقین نمیگردد و گاه وقت یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا
هست یا نیست مقرر باد چون وقت بر رود شیخ است تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا طبع
هر چند پوشیده است جوشیده است عشق پوشیده نماند دیگ جوشیده نماند کف از دهن بر فگند عاشق ناچار
دم زند در کار باش و اسرار باش و محرم کردگار باش شعر محرم دولت نبود هر سری * بار مسیحا نکشد
هر خری * الخ و همصاحب اقتباس میگوید شیخ جلال حقیقت حال را بخدمت حضرت قطب عالم نوشته بود
وی حضرت نوشت از خلوت بیرون آید و خود را نزد ما رساند که کار تو تمام شد چون شرف پابوس
حاصل کرد همان وقت امانت پیران و خرقه و خلافت حواله کرد و نایب مطلق و خلیفه برحق خویش گردانید و بعد
جلوس جلال الدین محمد اکبر بادشاه روز دوشنبه دوم محرم سنه نهصد و هشتاد و هجری بجهت دفعه فتنه مرزا محمد حکیم برادرش
لشکر بجانب صوبه پنجاب کشید و منزل در تهانیسر انداخت شد بخانقاه وی حضرت رفته ملازمت نمود و از واقعات
واردات و حالات وی چند است که درین مختصر نگنجد ذکر حضرت خواجه محمد الباقی بالله قدس الله تعالی

سره العزیز صاحب زبدة المقامات میگوید والد بزرگوار خواجه محمد الباقی قاضی عبد السلام است که از ارباب
فضل و صفا بود و از بزرگی ایشان همواره مصداق فلیبکوا کثیرا ولادت حضرت خواجه در بلده کابل بظهور پیوست
فی حدود سنه احدی او اثنی و سبعین و تسعمائه در روزگار صبا سیمای بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بود
گاه در آن ایام تمام روز در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند در تحصیل علوم رسمی شاگردی جامع
علوم مولانا صادق حلوائی که از علمای آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بماوراء النهر
شده اند و باندک روزگار از سمو فطرت بدرس آن علامه ایشان از بین الاقران امتیازی پیدا آمده و از
فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک این راه در آمده اند لیکن از
ذکای فطرت دانش ایشان پایه بلند داشته چنانکه یکی صادق القول گفت روزی حضرت خواجه در بدایت
ترک تحصیل علوم رسمیه در آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفل یکی از افاضل در آمدند بتقریبی آن فاضل گفت اگر
خواجه روزی چند دیگر بسر مطالعه علوم بودندی تا مولویت ایشان بکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت
خواجه فرمودند مراد از کمال مولویت چیست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن صعب البصر دانند در میان آرند امید که تشفی تمام
حاصل آید الغرض حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار برنائی بود جوش مناسبت این راه
گاه بصحبت باریافتگان محفل لِی مَعَ اللّٰه میرساند تا آنکه در بلاد ماوراء النهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است
بسیاری از کبار مشائخ آن عهد را دریافته اند و بعضی بعروس توبه و انابت نیز هم آغوش گردیدند چنانچه
بیانه منقولا عن کلامه الشریف هم در آن وقت در زمان گذار ایشان بهندوستان اوفتاد بعض اقران
ایشان که در آن دیار صاحب جاه بودند خیرخواهی صوری بر آن داشت که ایشان نیز در زمره ارباب عسکر و خدم
اما اندر انجا که روزی ایشان دولت دین و توانگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات
الهیه در کنف خلت خویش بگرفت تا بدیجاییکه برد و چون جلوه تقدیر همچنین خواست که نخست دل ایشان را بیکی از
دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری
بوقوع پیوست ع کان خال بخر دانه این دام نبود + وهم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب

محبت و معرفت بنظر ایشان در آمد بنا بر آن بشکر الهی شوق حصول احوال این طایفه گریبان دل ایشان
بگرفت صاحب کتاب مذکور گوید درویشی با این دلریش گفت از زبان در افشان ایشان که فرمودند بر سر مطالعه
کتابی از کتب اکابر بودیم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بربودند گشت شمار روحانیت حضرت خواجه بهاء الدین قدس
سره بتلقین ذکر و القاء جذبات بنواخت آیین همت بر ایشان افشانده تشمر دامان طلب نموده همگی در سراغ ارباب الیقین
در آمدند بالجمله حضرت خواجه ما در جست و جوی سالکان و مجذوبان سعیها بظهور رسانیدند و بسا پاک دلان از اولیا
بلا و یافته بهره ها گرفتند در سیاحت بصحبت یکی از عظمای مشائخ سلسله رسیده خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند
و تفصیل سلوک فرمایند استخاره نموده اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز ظاهر شده فرمودند
حاصل سلوک بتفصیل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده بتفصیل سلوک نمودن تحصیل
حاصلست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال خویش چنین برنگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی بملازمت حضرت
خواجه عبید الله کرده شد بار دیگر توبه در ملازمت شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانواده حضرت خواجه احمد
یسوی بودند کرده شد بار دیگر بصنیع و انتصار فقر در بندگی حضرت امیر عبد الله بلخی مد ظله تجدید توبه رسید
مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن موهبت الی یوم القیام بماند القصه در خواب بشرف ملازمت
خواجه بهاء الدین قدس سره صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش بهر
دستی می انداخت عاقبت بعضی از مجاذیم فرمودند او کرنمی که متعین بآنحضرت رسالت میرسید نتیجه منید ا
تعطش بر آن وقت که از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شد و مدت دو سال در آن ذکر و مراقبه و اوراد سلسله
العزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود که در نیکلک قریب چهل سال میدان لا اله قطع نکند بسر الا الله
نخواهد رسید ساده لوحیها بر آن میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بها انصوب عبادت قناعت نماید
هر چند که در میان اشارات غیبیه و سلوک طریقه دیگر ظهور میکرد قدم استوار را از جا بر نمیداشت و در زمین گرم برزگ
دار ان الطبقه تخم و فیها ما تشتهی الانفس میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار بالا
عین ما رأت ولا اذن سمعت سیراب گرداند بالآخر بکشمیر رسیده شد و بملازمت حضرت شیخ بابای والی قدس الله
سره العالی اتفاق افتاد از برکات نظرش بهره مند شده الحمد لله والمنه که آن نظرات نیز فتح باب قبول

قبول آمد چون حضرت شیخ از سلسله نقشبندیه نیز مجاز بودند و مستعد او طالب متوجه تسخیر آن
بزرگوار نفحات ربانیه از دریچه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار نعمت
مشحونه حضرات خواجها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات ممنون گردیدند و تلقینات نمودند و
و بمین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره غیبت وسعتی پیدا کرده و راه روش نقشبندیه
چنانچه دست داد تا آنکه بجذبه عنایت ایشان بخدمت مخدومی حضرت مولانا خواجگی امکنگی
قدس سره رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت مصافحه بدست آورد و بطفیل آنحضرت داخل خواجگان
نقشبندیه و خلفاء ایشان در سلک نیازمندان این درگاه در آمده شد انتهی کلامه الشریف و بقول صاحب
کتاب مذکور است از فحوائ این منقبه دلنشان و از ایشان بدایت احوال که باندکی از آن لب گشودیم
چنان مستفاد گردید که حضرت خواجه ما اویسی بودند و تربیت از روحانیت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و حضرت خواجه بهاء الحق والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات
آن بزرگواران کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر چاره نیست بماوراء النهر
رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند و نیز بقول صاحب کتاب مذکور است یکی از صاحبدلان صادق
القول که آنوقت حاضر بوده باین حقیر حکایت کرد که من نیز از آن مقتدیان مخصوص آن مقتدای انام
بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را چنانکه رو بسوی قبله است همچنین بهمه جهت بسوی دیگر
جانب نیز رو بامی نگرند از مشاهده این حالت بزمین رعشه افتاد تا بهوش تمام نماز را باخر رسانیدم و این
دیده بودم معروض داشتم تبسم نمودند و از افشای آن منع فرمودند با وجود حصول حالات و
کمالات و رجوع طلاب بآستانه ایشان حضرت خواجه از بس همت عالی و تفرید و الابرار شیخت و
تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزانرا که ازین سلسله بزرگ در دیگر بلاد
آن دیار بر مسند ارشاد بودند دریافته و از فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند در آن
سیر بصحبت مولانا آکه شبرغانی قدس سره نیز رسیده بعضی از احوالات حاصله را بسمع ایشان رسانیده
از مولانا خسینها دیده اند و از انجا متوجه سمرقند شدند از راه بسوی بعضی و بستان هندوستان

مکتوبی برنگاشته اند که آن در مکتوبات ایشان مسطور است و اولش این بیت است بیت من از محیط
محبت نشان همی دیدم * که استخوان عزیزان بساحل افتادست * در اثنای آنکه متوجه بلدکی
از بلاد ماوراء النهر بوده اند مولانا اعظم خواجگی امکنگی همه واقعه بر ایشان ظاهر شده فرموده اند
ای فرزند چشم ما بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت بر زبان رانده
بیت میگذشتم ز غم آسوده که ناگه بکمین * عالم آشوب نگاهی سر راهم بگرفت * چه مولانای
متبرک بزرگوار در آنوقت در دیار از کبار مشایخ این سلسله علیه نقشبندیه بوده اند و معمر بودند
خاصه خواجه بزرگ چون کوه مستقیم و نسبت ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسد
و وجه ارادت ایشان بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکنگی بوده و ایشان را ارادت
بجناب زبدة الاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری داشته اند بحضرت قطب الاخیار خواجه احرار
رحمهم الله وتتمه صاحب کتاب مذکور میگوید چون امید است که عنقریب احوال این اکابر و خلفای
ایشان در کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی بتفصیل مرقوم گردد اینجا بهمین مقدار اکتفا
نموده آمد بالجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور رسیده اند نهایت
عنایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع احوال بلند ایشان سه شبانروز لیلاً و نهاراً
در خلوت با ایشان صحبت داشته اند و بعضی از فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله
سبحانه و بتربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید بار بهندوستان شوید که
این سلسله علیه آنجا از شما رونقی تمام پدیدار آید و مستفیدان عالیمقدار انجا از یمن تربیت شما
بروی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دیگر قصور احوال عذرها در میان نهاده اند
حضرت مولانا از الحاح باز نمانده اند و راه استخاره نیز موافق فرموده مولانا کشوده عزیزی از
اقربای مولانا که از حاضران آنوقت بوده گفت چون بعضی یاران قدیم الخدمت صاحب النسبه حضرت
مولانا شدند که حضرت مولانا خواجه را درین چند روز صحبت خلافت و اجازت کامله داده بر
کشور هندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند

که یاران شنیده اند که کار این جوان را اتمام کرده نزد ما فرستادند جواب این نمود که نزد ما تصحیح احوال خود
نموده لاجرم هر که خیال آن پیداشد چنین بود و پس حضرت خواجه بارها آن آسا بطالع تشنگان بیابان هندوستان
شتوجه آن گشاده بوستان گردیدند و زبانه بزبان حال مضمون این مقال را مترنم گشت ❁ شکر شکن
شوند همه طوطیان هند + زین قند پارسی که به بنگاله میرود + چون بهند وستان رسیدند سالی در بلده لاهور
بماندند و با علما آن بلده شیفته صحبت ایشان شدند لیکن از آنجا که شهر دهلی البقعه ایست دار الاولیا
بیت الفقرا آنجا آمده در قلعه فیروزی که سرمنزلیست لغایة دلکشا و مشرف بر دریا و مشتمل بر مسجدی
در نهایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند تا زمان ارتحال ازین دار ملال بجای دیگر
انتقال نفرمودند صاحب زبدة المقامات کرامات و کمالات و کلمات حضرت با خواجه الباقی از مردم
ثقات که آنها خود از حضرت خواجه دیده بودند بگوش خود شنیده بر نگاشته اند چند انست که در مختصر نگنجد
نسیمه از انجمله است آنکه شیخ تاج الدین حکایت کردند که روزی در جماعت نماز در پهلوی ایشان بودم
در میان نماز آثار گریه ایشان احساس نمودم بعد از نماز گریان بحجره رفتند من نیز بحجره در آمدم و همچنان
گریان یافتم بعد از ساعتی پرسیدم که سبب این گریه چه باشد گفتند ازین بگذر و ما را بدین در نجگذار
پس الحاح نمودم فرمودند در عین نماز که معراج مومن است روح من در طلب مطلب و پرواز نمودند و گریان
نمود و در جستجوی آن چند آنکه مقصد در روشت این مرغ پر و بال زد بدست نیامد ناچار حیران و گریان
خود را در قفص قالب انداخت در سنه هزار و دوازده بروز شنبه بست و پنجم جمادی الثانی یا بگر
از روز شنبه گورمانده بود که جهرا ذکر اسم ذات مشغول شده اند و همچنان الله گویان بعمر چهل
سالگی جان بجان آفرین سپرده رضی الله تعالی عنه ذکر خواجه محمد عبد الله که بخواجه
کلان اشتهار دارند در رشحات فرزند نخستین حضرت خواجه عبید الله احرار بودند و آراسته
بانواع اوصاف بعلوم ظاهری و باطنی و دانشمند و متبحر بودند و در علوم نقلی و عقلی درجه کمال
داشتند و در حقائق علوم کتاب و سنت هر وجهی دقیق النظر و حدید البصر بودند که هیچ دقیقه از نظر
حقیقت بین ایشان پوشیده نمیگشت و با وجود تبحر در علوم ظاهری از نسبت باطنی حضرت

ایشان بغایت بهره مند بودند و بعضی مخادیم که بملازمت ایشان مدد اهتمام کرده بودند از تصرفات
و خوارق عادات ایشان حکایت میفرمودند حضرت ایشان خدمت خواجه کلان را تعظیم بسیار میکردند و پیشتر
از آن که نسبت فرزندی بجا آمد فقیر مشرف بملازمت خواجه کلان رسیده بود و ایشان در ظهور شاهبیگ خان
از سمرقند بجانب هندوستان فرار نموده رفتند و آنجا رحلت بدار القرار فرمودند بعد از فوت خواجه کلان را
بتاشکند آورده اند و در جوار مزار شیخ ابو بکر قفال شاشی در زیر پای والده خود مدفون اند پوشیده
نماند که حضرت خواجه کلان را از صبیه سید تقی الدین محمد کرمانی پنج پسر و دو صبیه بودند پسران خواجه نظام
الدین عبد الهادی و خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الحق و حضرت خواجه کلان را بعد از صبیه حضرت سید
منتقی دیگر بصبیه خواجه محمد پسر خواجه نظام الدین برادر خواجه عصام الدین که او از اولاد صاحب
هدایه بوده اند و عقد شده بود و از صبیه وی نیز سه پسر و دو صبیه داشتند پسران خواجه عبد العلیم و خواجه
عبد الشهید و خواجه ابو الفیض و نیز حضرت خواجه را از ترکیه خادمه یک پسر دیگر بود خواجه محمد یوسف
رحمة الله علیهم خواجه کلان در سنه نهصد و یازده وفات یافت **ذکر خواجه عبد الحق صاحب**
سلاسل انوار میگوید خواجه عبد الحق بن خواجه عبد الله ملقب بخواجه کلان ابن خواجه عبید الله احرار
قدس الله سرهم صاحب حالات و مقامات بوده و خرقه از پدر و جد خود داشته و بزیارت حرمین شریفین
توفیق یافته و بهندوستان در عهد همایون بادشاه آمد میرزا کامران مرید او بوده از وی حضرت منقبت
است میگفت که چون بمکه رسیدم بعزم طواف حرم شریف که میرفتم از خادمان آنجا بی ادبیها مشاهده
نموده بخاطرم خلید که از اهل ایمان این چنین در خور نیست روزی طواف بعد صلوة بتلبیه مشغول بودم ناگاه
بگوشم آواز رسید که اینجماعه خانه زادان درگاه ما اند احتراز بهتر از اعتراض و ایشان مشهور اند
بمحیی الدین احراری در سنه نهصد و پنجاه و نه در سمرقند وفات یافتند صاحب نسمات القدس در ذکر
مولانا خواجگی کاسانی بحکم شوق و شورش فراوان اقتضاء وقت و زمان و استعداد مناسب
طالبان بعضی اموری که رخصت متعلق است باین سلسله نقشبندیه الحاق نمود چنانکه استغفار که بر
سبیل خفیه بعد از نماز عصر لازم محاسبه یومی این طریقه است آنرا بجهر آورد و بدرد و سوز و نیاز و گداز

تمام با تکلام آوازه بلند شنید و از صحابه می بسر برهنه کرده ابیات بر در مسجد آمده بودند و باز تهجد را

از انفراد بجماعت قرار دادند از بعضی اطوین بشورش خرد و سماع بر آکه اکابر این طریقه بیلا خط احمد است

عزیمت از آن جهت بوده تجویز و تعمل بر آن برگشاد و چون یحیی از فرزندان خواجه محمد عبید الله

که روایت مشهوره خواجه عبد الحق باشند بانجناب رباب رنگال این حیثها شاجره نمود مولانا روح الله

روحه جز بکلمه المامور معذور لب نکشود و نیز ملبسی تمام گفت طریقه خواجگان با طریقیست جامع صحو و سکر و

سکون و اضطراب و جهر و سر و رخصت عزیمت همه ورد آنها هم جهر خواجه علی رامیتنی و امیر سید کلال وارد و هم

خفیه خواجه بهاء الدین و خواجه احرار بعضی گویند بشورش تمام بخود فراده گفت میخواهیم در گوشه نشسته سکوت

مجانی داشته باشم که خلقی از و گرم باشند **ایضاً** منقولست که میفرموده اخفا نسبت بمبتدی و متوسط

است نسبت بمنتهی اظهار است لاجرم تا امروز منتسبان این طریقه وی اند حضرت مولانا پدر را

ایشان بمخدوم اعظم نامور اند **ذکر خواجه محمد یحیی بن ابو الفیض** بن خواجه کلان بن کو

از عم خود خواجه عبد الحق داشتند خداوند اخلاق رحمانیه و صفات ربانیه بوده در مصباح الکونین

است محمد یحیی بن ابو الفیض صاحب کمال و عارف کامل بوده اند و در اخبار الاصفیا احوالش مسطور

مفصل و دوازدهم ربیع الاول در سنه تسع و تسعین و تسعمائة فوت کردند و بر کناره دریائی جمن بیرون

بلده اکبرآباد مدفون گشتند. **ذکر امیر عبد الله احراری** قطب وقت خود بوده اند و مرید خال خود

محمد یحیی بن ابو الفیض احراری بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبر شاه بمنصب پانصدی

بوده اند و منصب و حکومت دهلی داشتند در آخر عمر بنظامت و صوبه داری برهانپور ممتاز بوده اند وفات

بیست و دویم ذیقعده رو داد و قبر ایشان قبر پیر وی خواجه محمد یحیی بر کناره شرقی دریائی جمن

مقابل راج گهات شهر اکبرآباد واقعست راقم بزیارت ایشان رفته بوده دیدم که در تربت شرقی خواجه محمد

یحیی آسوده اند و در تربت غربی خواجه امیر عبد الله سر خود را مقابل سینه پیر خود نهاده آسوده اند

و تربت سیوم نیز باین طرز است حال آن معلوم نیست و این طریقه دفن مسنون نیست چنانچه در روضه منوره

آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت شیخین رضی الله عنهما مدفون هستند **ذکر امیر ابو العلی اکبر**

آبادی ابن سید ابو الوفا حسینی بن عبد السلام ابن عبد الملک بن عبد الباسط ابن امیر تقی الدین
کرمانی قدس الله اسرارهم است که امیر تقی الدین از جمله سادات عظام و اولیای کرام مشهور دوران است
و از جانب مادری سبط خواجه فیضی بن ابو الفیض ابن خواجه محمد عبد الله ابن خواجه احرار است و در سنه
نهصد و نود هجری ولادت ایشان در سرائی بارتله که از دهلی یکمنزل بجانب لاهور واقع است بظهور
آمد و جدش امیر عبد السلام سبط خواجه محمد عبد الله بن خواجه احرار در زمان خلافت اکبر بادشاه از
سمرقند بهندوستان آمده در بلده فتحپور به بادشاه ملازمت حاصل نموده اقامت داشت باز مراجعت
نموده بزیارت بیت الحرام رفته و همانجا وفات یافت پسرش امیر ابو الوفا مذکور در بلده مذکور
وفات نمود نعش وی را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلی بعد وفات والد خود
بخدمت خواجه محمد فیضی بن ابو الفیض مذکور که پدر مادر ایشان بودند تربیت یافتند و خواجه موصوف
در عهد محمد اکبر بادشاه همراه راجه مانسنگه که متعین صوبه بنگاله بود بفوجداری بردوان قیام داشتند چون
خواجه موصوف شهید شدند راجه مان منصب سه صدی ذات و سه هزار سوار بنام ایشان
تفویض ساخت و اکثر حضرت ایشان میفرمودند که بزرگان در خواب میفرمایند که آنچه وضع اختیار کرده ای
بر وضع ما باش بعد از ان یک بزرگ سر مرا بدست خود تراشید و بزرگی قمیصی مرا پوشانید و
بزرگی دستار مغلئی بدست خود گرفته نزد من آورد بخاطر نماند که بر سر من نهاده یا نه القصه در اوائل
سلطنت شبی جهانگیر بادشاه از تیراندازی و تکیه اندازی پیش که ایشان بضرب تیر یکره ثانی لیمو را که
میان مشعل و شاخه ربودند بغایت بهجت برجست و پیاله شراب داد ایشان نخورده رفتند و از دربار برون
آمدند و این بیت میخواندند بیت این همه طمطراق کن فیکون * ذره نیست نزد اهل جنون * چون بادشاه را از مستی افاقه
شد مکافات آن نموده گوشواره مروارید مصحوب میر عبد الحی مرحمت فرمود و اضافه منصب عنایت کرد ایشان
اقبال نفرمودند پس آنچه مال و متاع بود بملازمان خود را داده و ترک هوا و حرص دنیا نموده باجمیر رفتند و از انجا
باکبرآباد آمده دست بیعت بعم بزرگوار خود امیر عبد الله که پدر خسر ایشان بودند دادند بعد وفات حضرت
امیر ابو العلی قدس الله سره بر مسند ارشاد نشسته بیشتر بوجد و سماع می پرداخت و گاه گاهی وقت استیلاء جذبه

میخواندند این بیت ~ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد * و از
کشف و کرامات ایشان که در کتاب حجة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه تر یکی این است
که روزی امیر ابوالعلی با یاران نشسته بودند که ناگاه جوگی با قفس شارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی بگیرند
بیارند یاران همچنان کردند آنحضرت وضو ساخته دوگانه وضو ادا کرده قطره چند آب وضو بران
قفس زدند بمجرد آن شارک از قفس بر آمده بزنی زیبا و رعنا متمثل گردید چون استفسار حالش کردند
معلوم شد که دختر یک هندوی بود و این جوگی برو مبتلا شده بقوت سحر او را شارک ساخته با خود میداشت
و در شب باز او را بحالت اصلی آورده حظ نفسانی خود مینمود آنحضرت زن را فرمودند اگر براهی همی
رفتن خانمان خود خواهی رسانیده شود گفت بمقدر من چنین بود حالا میخواهم که در کنیزکی شما باشم بعد
از ان زن و جوگی هر دو مسلمان شدند والله اعلم بالصواب آنحضرت زن را بعقد نکاح جوگی دادند
و نام آن جوگی صوفی علی نهادند و هم یکی از اهل ابعد گردید قبر او در جوار مزار آنحضرت موجود است
و نوشته اند که امیر ابوالعلی از مدتی عارضه سوزاک داشتند لنحر الامر بغلبه و استیلاء آن صاحب فراش
شدند در چند روز پیش از رحلت طعام و آب ترک کرده بودند وفاتش بروز شنبه وقت صبح نهم صفر
سنه ۱۰۶۱ یکهزار و شصت و یک هجری بوقوع آمد مدت عمر شریف هفتاد و یک سال بود مزار لطیف
در اکبرآباد بیرون شهر بمسافت یک کروه بطرف شمال بزمین سلطان گنج واقعست و چهار دیواری
وسیع دارد و هر سال بروز عرس زائران در آن مقام جمع می آیند و فیض میربایند تعویذ قبر شریف
از سنگ مرمر است و بر آن سبحان ربی الاعلی کنده است و بر طرف بالین یک لوح از سنگ مرمر نصب
است و بر آن ابیات تاریخ وفاتش تصنیف میر افضل احراری منقوش است و قبر ایشان بغلط کج
شده بود و ایشان را هم موافق همان وضع کج کردند چون بعده قبر را کشادند نعش شریف را موافق قطب
یافتند و سر بجانب قبله چنان منحنی شده بودند که گویا ساجد شده اند این همه بیان از مصباح التواریخ
و تاریخ آفتاب‌نما نوشته است از رساله سید امیر ابوالعلی است فنا بسه است فنا فی الافعال فنا فی الصفات
فنا فی الذات و آن عبارتست از دیدن و دانستن سالک ذات خود را و تمام عالم با ذات حق اینچنین که

سپید نیست که من منم عالم عالم است تحقیق اند و به طلبند که حق است و یقین اند و تصور کنند که حضرت حقتعالی
از مرتبهٔ اطلاق تنزل الجمال فرموده بدین صور و اشکال مختلفه و متنوعه ظاهر شده است و همه اوست و غیر او
موجود نیست فائده . رکن قول لا اله عبارتست از نفی کردن و هم ماسوا که متمکن شده است و الا الله عبارتست
از اثبات کردن وجود مطلق که همه جا سار یست انتهی گویند چون حضرت میر ابو العلی در اجمیر بمزار حضرت
خواجه بزرگ معین الحق و الدین چشتی رسیدند قدس الله اسرارهما خواجه بزرگ ایشان را در معامله باطن توجه عظیمی
دادند و بر مثل رخصت سماع اجازت فرمودند و حضرت امیر اول مفیض اند و راز روح خواجه بزرگ گشتند
و ثانی از عم بزرگ خود کیفیت حالت رقص و وجد در سماع بزرگان این سلسله بیتابی و بیقراری و شیفتگی و آشفتگی و درد
دارد و کیفیت نسبت ایشان از فیض چشتیه و نقشبندیه مرکب است مدار کار ایشان به پاس انفاس با پاس قلب که وقوف
قلبی از دست نه دهد است و نام سلسله بنا را انجیال آنکه حقوق نعمت طرفین تلف نشود ابو العلی تسمیه یافتند
راقم در سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک در اکبر آباد رفته بود تا زمان توقف آنجا بر مزار پر انوار ایشان هر روز جمعه
فیض اندوز از نسبت باطن ایشان میگردید ذکر آن نسیم صبح وصال آن قتیم مقام جلال آن مخصوص
بعنایات رسول عربی آن متصرف ولایت شرقی و غربی آن متعلم مکتب خانه ام الکتاب آن معلم مدرسه یهدی الیه من اناب
آن مدرس ملک شریعت انتظام قطب دائره کائنات شیخ المشائخ بندگی نظام قدس سره مجرا اسرار و معدن
حقائق و معارف بود عشقی کامل و شوقی وافر و وجدی صادق و حالتی قوی و همتی بلند داشت در اقتباس
الانوار است و وی قدس سره حنفی مذهب و چشتی مشرب و فاروقی نسب بود برادر زاده و داماد و مرید و خلیفه و
جانشین حق قطب الاقطاب حضرت شیخ جلال الملة و الدین تهانیسری بود و بعد از وفات وی حضرت بر مسند ارشاد
متمکن گشت و نام پدر بزرگوارش شیخ عبد الشکور بود و مسکن وی قصبه مذکور است و پدر وی حضرت نیز از شیخ جلال
خلافت داشت و چشمه علم لدنی چنان در باطن حضرت شیخ نظام قدس سره جوش زده بود که حقائق بلند و دقائق دلپسند
از زبانش سر میزد و وی حضرت از علم رسمی از استادان ظاهر هیچ نخوانده بود اما از مکتب خانه ازلی ربی علوم و حکایات
داشت که احاطهٔ آن بعلم آلهی است و تصانیف وی حضرت مثل و شرح لمعات مکی و مدنی در رسائل حنفیه و بیان
هفت باطن وجوه قرآن و ریاض قدسی تفسیر و جزو اخیر از قرآن و غیر ذالک هر یکی از آنها کنوز معارف مقتبس

از مصباح الولایت است، و وی قدس سره بسیار معانی را بسطر تدرشی صفحه ظهور نقش بسته اند و حقائق و معارف از مشکوٰة نبوت
و معادن حقائق مقتبسه باشی از مقام کمالات نبوت و حقائق و معارف شیخ ابن عربی باشی از مرتبه کمالات ولایت منتقل
متواتر از پیران این فقیر بثبوت پیوسته است منقول از صاحب اقتباس است که چون حضرت شیخ نظام الدین امیٹھی قدس سره
شرف طواف کعبه معظمه و زیارت روضه منوره آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دریافت شرح لمعات مکه
تصنیف فرموده آنرا بسمی مکی گردانید و شرح دیگر در مدینه منوره تدوین نموده و این را موسوم بمدنی ساخت و در وقت
نوشتن این هر دو شرح وی حضرت در خلوت می‌نشست و خادم را بر در خلوت خانه میگذاشت تا کسی را از آنجا راه
ندهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در معامله باطن لمعات را بوی تعلیم میفرمود و اسرار معانیش بر وی افصح ساخت
و وی قدس سره آنچه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حقائق و معانی لمعات تعلیم یافته بود آنرا بکتابت مملو
در شرح ساخته مکی و مدنی و گویند که بجانب سطری از آن لمعات که در وقت قرات پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد وی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشاره فرموده بودند آن سطر را وی قدس سره تاب زر احاطه کنانیده
بود آن نسخه لمعات تا الی الآن نزد بعضی فرزندان وی قدس سره موجود است و هم صاحب اقتباس گوید که در
بعضی از کتب بنظر این فقیر چنان در آمده که یکی از مریدان حضرت شیخ نظام الدین قدس سره میفرماید که سخنان
حقائق و معارف که از زبان وی حضرت سر میزد مریدان و خلفاء آنرا می‌نوشتند و کتابی میساختند چرا که
وی حضرت امی بود و در معانی چنان استغراق داشت که حرفی نمی‌شناخت و چون مریدان وی معارف و اسرار
که از زبان وی قدس سره سر می‌آمدند در قالب عبارات و الفاظ در آوردند و پیش وی حضرت میخواندند و وی
حضرت جزو را بدست او شان گرفته بانگشت اشارت میکرد که ازین جمله تا آن سطر خط بکشند و باقی را
بخوانند چون مریدان حروف مشار الیه را خط زدند و باقی را میخواندند از اول تا آخر ربطی یافت و عبارت باین حکم که
بر آن خط میزدند متعلق میبود زیرا وی حضرت صاحب ذوق بود و در وقت عروج در مشاهدات
ذات چنان بر وی طاری گشته بود و هر کس که منظور نظرش میگشت در اول وهله بشهود ذات حق تعالی مشتبه و لهذا ملقب
بشیخ ولی تراش اشتهار یافته بود و چون حضرت شیخ نظام الدین بحلقه ارادت حضرت جلال الدین تهانیسری
قدس سره آمد بموجب امر پیر و مرشد خود در ذکر جهر نفی و اثبات و اسم ذات و لعوت ملبند و با رعایت ملاحظه

و بواسطه استغفال روز بروز حجب نورانیه و ظلمانیه که کنایت از تعینات روحیه و جسدیه است
ایشان را بصیرت پیش بینی حواس نشین گرفت و انواع حالات و اقسام انوار بر دلش وارد میگشت و تمنی این داشت
که باین چیزها ملتفت نمیگشتند و هردم مشتاق و جویان حضرت لاتعین و لاکیف بودند بنابران بخدمت پیر
دستگیر معروض داشت اگر حکم شود بموجب حضرت شیخ احمد عبد الحق در حجره را بخشت و گل مسدود ساخته
در خلوت شش ماه بنشینم یا بمطلوب برسم یا در خلوت بمیرم حضرت شیخ جلال قدس سره تحسین کرد و فرمود کار
طالبان همین است پس شغل سه پایه تلقین کرد و خلوت فرمود و گفت نه بار اسم ذات در یکدم بخوانند و آهسته
آهسته ترقی نمایند هر روز در یکدم واگر زیاده میسر نیاید کم از دویست بار نگویند حضرت شیخ نظام قدس سره
در حجره را مسدود ساخته شغل مذکور را رفته رفته در یکدم سه صد و بروایتی چهار صد بار رسانیدند حضرت
شیخ نظام در وقت نشستن خلوت عرض کرد که نماز بجماعت از من فوت خواهد شد حضرت شیخ جلال گفت
تکبیر گفته نماز مشغول شوی جماعت میسر خواهد آمد چون وی حضرت بوقت ادای فرض تکبیر گفته نماز مشغول
میگشتند ملائک بصورت انسان متمثل گشته اقتدا بوی میکردند بعد از سلام نماز از وی غائب میگشتند القصه
وی حضرت بموجب امر پیر دستگیر مجاهده شدید پیش گرفت بعد از یکماه تجلی صوری بر وی حضرت داد و بعد
ازان حضرت شیخ جلال فرمود اکنون ترا حاجت خلوت نیست و برائی ارشاد مریدان امر فرمود منقول است که حضرت
شیخ جلال الدین جمیع مریدان و خلفای خود را در حین حیات خود بحضرت شیخ نظام سپرده بود چون وفات وی حضرت شد
صیت کمالات وی در عالم منتشر گشت نور الدین محمد جهانگیر بادشاه را بخدمتش اعتقاد پیدا شد و چون سلطان
خسرو بن جهانگیر بادشاه بتاریخ هشتم ذی الحجه در سنه یکهزار و چهارده هجری از سال اول جلوس پدر خود با
سه صد سوار از اکبرآباد براه تهانیسر گریز نمود بجهت دیدن حضرت شیخ نظام قدس سره رفته بود بعضی حاسدان
کذابان بعرض شاه رسانیدند که حضرت شیخ نظام خسرو را نوید سلطنت داده است بنابران اعتقاد نور الدین در حق
ایشان بکفر و الحاد و نشست بجانب جمیع اولیاء حتی رسوخی او را بود از وی حضرت نیز گشت و رنجیدگی پیدا
کرد وی حضرت از هندوستان عذر خواست و بدار الاسلام بلخ هجرت فرمود و در حقیقت برائی ارشاد و تکمیل مریدان
آنجا مسکن نمود در حین حیات خود امانت پیران و خرقه خلافت و سجادگی حواله نبیره حضرت قطب عالم شیخ عبد القدوس

بندگی حضرت شیخ ابو سعید گنگوهی نموده بجانب قصبهٔ گنگوه رخصت فرمودند و بعد از چند مدت مردمان
بفیض ولایت خویش مستفیض ساخته جان برمشاهدهٔ دوست درباخت و در پرده شد وفات وی حضرت
در سنهٔ یکهزار و سی و پنج و بقولی هزار و سی و شش هشتم رجب روز جمعه برملیح واقع شده و مرقد وی نیز در شهر بلخ مخصت
و اولاد وی بسیار بود و همه بزرگ و صالح و پسر کلان شیخ محمد سعید مقرمیبی از بلخ بهندوستان آمده و در قصبه
تهانیسر وطن قدیم اقامت گرفت چنانچه فرزندان وی در آن قصبه تا امروز موجود اند و مرقدش نیز در انجا است
و برادرش شیخ عبدالحق در قصبهٔ کرنال سکونت اختیار کرد و اولاد او نیز در آن قصبه تا الی الآن سکونت میدارد و مرقد
او نیز در کرنال است و بعضی از فرزندان حضرت شیخ نظام قدس سره بلکه اکثر از میان در بلخ هستند و بخدمت
روضهٔ پدر بزرگوار خود قیام میدارند صاحب خزینة الاصفیا از معارج الولایت مینویسد که شیخ نظام الدین
العمری التهانیسری التصنیفات بسیار اند چنانچه شرح سوانح امام غزالی و شرح لمعات قدیم و جدید و تفسیر
نظامی و رسالهٔ حقیقت و رسالهٔ المجید و غیره از تصنیفات وی است و شیخ را در سلسلهٔ چشتیه مذهبی خاص و مشربی مخصوص
است که در سخن تصوف تابع هیچکس نیست بلکه آنچه خاص بر وی مکشوف شده در کتب و رسالهٔ خویش بقلم آورده وفات
شیخ در سنه یکهزار و بیست و چهار در بلخ واقع شده و از خلفاء کبار ایشان ابو سعید شیخ گنگوهی است و سید علی غواص
است که خود در روز بارها بسیرش شیخ عبدالکریم از خلفاء وی اند و دیوان مخزن الاسلام در حقیقت غوث
مینویسند وقتیکه حضرت شیخ بعالم شد سید علی غواص مرید گردید بعد خدمت بسیار خلافت و خطاب غوص یافت
و در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل در ملک یوسف زیان وفات یافت از اولیاء کامل و مکمل بود
سماع بی مزامیر میشنید و بسیاری از افغانان را بحق رسانید و شیخ جان الله است که طریقهٔ وی تا حال از
مولوی غلام مصطفی وزیرآبادی در لاهور جاریست ذکر حضرت ایشان اعنی حضرت شیخ احمد
مجدد الف ثانی قدس الله تعالی سره العزیز صاحب زبدة المقامات مینویسد چون این قطب ربانی و غوث
آنی قدس الله سره بظهور آمد با طلوع این آفتاب ولایت مدانچه از تقریر شریف حضرت ایشان که تخمین مفرمودند
و نیز این بنده از معمران اقربای ایشان شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در صد و سنه احدی و سبعین
و تسعمائه وقوع یافته که کلمهٔ خاشع بیان آن سال سعادت قرین است در بلدهٔ شریف سرهند بوده که از اماکن معروف

مشهوره رفیع انوای مملکت هندوستان است و مرکز آن دیار برکت آثار و هم در ایام طفولیت
هرکه ایشانرا میدید متفطن میگردید که یگانهٔ زمانها خواهند شد و کمال ایشانرا از احوال و اقوال میگفتند
و حضرت شاه کمال قادری انظار خاصه در حق ایشان مرعی میداشت تا گویند در ایام کودکی والدهٔ ماجده
از غایت بی آرامی ایشانرا بخدمت شاه برده التماس دعای صحت نمود حضرت او علیه الرحمة بخنده
و خوشی تمام بر زبان راند که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد
شد چون حضرت ایشان هفت هشت ساله بود بدبستان شدند باندک روز حفظ قرآن مجید نموده بتحصیل
علوم نزد والد خویش مشغول گشتند و چند روزه بمنتهی تمام روی داده بیشتر علوم را نزد پدر بزرگوار
خود و اندکی را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار خواندند و بعضی کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب
کشمیری علیه الرحمة گذرانیده بودند و نیز حضرت ایشان اجازهٔ تفسیر واحدی را با جمیع مولفاتش
و نیز تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش و صحیح بخاری را با جمیع مولفات او و حدیث مسلسل را
از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله روایت و اجازت یافته بودند و نیز قول صاحب
کتاب زبدة المقامات است حضرت ایشان قدس سره از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن محمد القاسم
النعمانی البدخشانی عفی عنهما اجازت دادند این کتب مذکوره را با حدیث مسطور در اول شهر
رجب سنه هزار و سی و شش در بلدهٔ سرهند الحمد لله علی ذلک بعد از استماع نمود حدیث مسلسل مذکور را
از حضرت ایشان مخدوم زاده خواجه محمد سعید سلمه الله به نکتهٔ زیبا اشارت نمود و آن این بود که
فرمودند در حصول حدیث رحم و برحم مسلسلا بالاولیة بحضرت ایشان ایمائیست بآنکه آنحضرت
در مقولی از مکاتیب در رمزهائی خود خویشتن را از فرقهٔ در معاملهٔ خود اشارت نموده اند فهم من فهم چون حضرت
ایشان از استفادهٔ علوم معقول و منقول فروع و اصول فارغ شدند حسب استعداد افاده میشدند
و مر طالبهٔ علوم را از برکات خویش بهره ور گردانیده در آن ایام که ایشان باگره تشریف برده
بودند چون مدتی بر آن گذشت والد ماجد ایشان از شوق دیدار این فرزند با وجود کبر سن و بعد مسافت باگره آمدند چون
والد ماجد ایشانرا با ایشان الفت تمام بود همیشه بصحبت ایشان مشغوف بودند و معارف و حقائق علوم دینی و اسرار حقیقی در میان میگذرانید حضرت ایشان نیز مدتی ازان

بسفر مذکور بوطن مراجعت نمودند ملازم صحبت والد بزرگوار شدند و بهمگی اقتباس انوار آن بزرگوار
حتی المقدور بر گردیده و فوائد باطنیه کثیره از ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب بتصریح آن نموده
اند از انجمله است آنکه در فقره نخستین از رساله مبدء و معاد نوشته اند که این درویش را نسبت انابت
بپدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود عبدالقدوس رحمهما الله سبحانه
و حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد بزرگوار حاضر بودم در آن سکرات و غمرات ناگاه بر زبان
مبارک راندند که سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ ابن عربی دانسته استفهام
معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند نه شیخ ما شیخ عبدالقدوس گفتم آن کلام کدام است بعد از ساعتی
خاموشی فرمودند آن سخن این است که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت کونیه خاک در چشم حق بین
می اندازد و دود و دوی بحور میسازد بعد از آن معروض داشتم که مرا بر امری دلالت نمایند و وصیت فرمایند که
بدان باشم فرمودند که ترا بر همین سخن وصیت میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد
ما را بر زبان شریف میگذشت محبت اهل بیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوٰة و التحیة را در حرز
ایمان و حسن خاتمه مدخلیتی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فرا یاد ایشان دادم فرمودند الحمد لله
والمنة که سرشار آن محبتیم و غرق آن دریای نعمت

الٰهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

حضرت حق سبحانه جناب مخدوم را مطابق تعالیم شیخ عبدالقدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود
حضرت ایشان فرزند چهارم اند حضرت ایشانرا همیشه شوق طواف بیت و زیارت روضه رسول
صلی الله علیه وسلم بی آرام میداشت لیکن چون والد ایشان باکبر سن رسیده حیات بودند ایشانرا
از خدمت والد دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگ
بسرای باقی انتقال فرمود و بعد از انتقال والد بزرگوار حضرت ایشان در سال هزار و هشت متوجه سفر
بیت الله شدند چون بدار الاولیای دهلی رسیدند مولانا حسن کشمیری که از فضلای آشنای
ایشان که از مخلصان حضرت خواجه باقی بالله بوده حضرت ایشانرا دلالت بدریافت حضرت خواجه
باقی بالله نمود چنانکه آنعالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر مسند کمال و ارشاد در تکمیل ولایت

باین نعمت و ضمن مکتوبی بنگارش فرموده اند نیست فقیر را در ادای شکر نعمت دلالت شما اعتراف بالقصور
وارد و در مکافات آن احسان شما معترف بعجز این همه کار و بار مبتنی بر آن نعمت است و این مدد داد
مربوط باحسان بی توسل شما آن بخشیده اند که کم کسی چشیده از خواص عطایا آنقدر عطا فرموده اند
که اکثر را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم
و معارف و تجلیات و ظهورات همه را از منهای راه عروج ساخته بمنازل قرب و وصول رسانیده اند
لفظ قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب ثمه و لا وصول و لا عبارة
و لا اشارة و لا شهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا احاطه و لا سریان
و لا علم و لا معرفة و لا جهل و لا حیرة ؎ چگویم من از ان مرغ نشانه + که با عنقا بود هم آشیانه +
ز عنقا هست نامی پیش مردم + ز مرغ من بود آن نام هم گم + و آنحضرت بشوق تمام متوجه دریافت حضرت
خواجه شدند و گفتند توشه این راه حجاز به از آن چه باشد که ازین مقتدا ذکر و مراقبه این عزیزان نقشبندیه
را اخذ نموده بعد آن باشم چون رفته بدست بوس حضرت خواجه مشرف شدند حضرت خواجه بایشان عنایت
و مهربانی بسیار نموده از اراده ایشان پرسیدند عزمی که در پیش داشتند بعرض رسانیدند با آنکه شیوه
مرضیه خواجه نبوده که کسی از طلاب دلالت را اخذ طریقه خویش نمایند یا از مثل این سفر مسکوت خانقاه
خود اشاره فرمایند اما از عادت خویش تجاوز نموده فرمودند چند روز اوّل سفر مبارک که در پیش دارید اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل یکی یا هفته چه مانع است حسب الامر اختیار نمودن هفته نموده در
آن هفته بملازمت آنجناب دو هفته میرسیدند و در روزی بر آن گذشته بود که از آثار تصرف و کشش حضرت خواجه
شوق انابت اخذ طریقه حضرت خواجگان بزرگوار بر حضرت ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجه معروض داشتند
آخر چون حضرت خواجه شنیدند بی تأملی ایشانرا در خلوتی طلبیده بذکر دل دلالت نمودند و توجهات عالیه بکار
برده که همدران لحظه دل ایشان گویا شده و آرام و حلاوت و التذاذ تمام روی نموده و یوما فیوما بل
آنا فآنا ترقیات عالیه بظهور پیوسته تا دیده اند آنچه دیده اند بحکایتی نیاید من کلامه بشوق طواف خانه کعبه
داشتند در اثنای راه وصول بصحابت خانه میسر شد برای در یوزه ضیا از روضه منوره مصطفی

صلی الله علیه وسلم مشرف شدند و در میان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضه مطهره محصل گشت بالجمله آنچه در دو ساله
بعنایت الله از یمن نظر و تربیت خواجه باقی الله در حق حضرت ایشان بظهور رسیده مجملی از آن اینکه هم حضرت
ایشان خود بتقریب تحریض طالبی بوی برنگاشته اند تبرکاً ایراد نموده می آید و آن اینست قوله این
درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوند جل و علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت
پناه شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی از خلفای کبار خانواده حضرت نقشبندیه قدس
الله تعالی اسرارهم بوده اند رسانید و ایشان درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند و
بطریق معهود توجه نمودند ما التذاذ تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک روز
کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بغیبت رو نمود و در آن بیخودی یک دریای
محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ سایه در آن دریا می یافتم و این بیخودی رفته رفته استیلا می
پیدا کرد و به امتداد کشید و گاهی تا یک پهر روز میکشید و گاهی تا دو پهر و در بعضی اوقات استیعاب شب
مینمود و چون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن
منع فرمودند و نگاه داشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مر افنا باصطلاح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند
بکار خود مشغول باش بعد از آن فنای فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی
می بینی و متصل می یابی عرض کردم که بلی فرمودند که معتبر در فنای فنا آنست که با وجود دیدن اتصال بی
شعوری حاصل شود و در همان شب فنای فنا باین صفت حاصل شدم بعرض رسانید و حالیکه بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم
و گفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم بعد از آن نوری که محیط همه اشیا است ظاهر
گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهود
است جل سلطانه اما در پرده نور و نیز فرمودند که انبساط که در آن نور می نماید در علم است بواسطه
تعلق ذات جلشانه باشیای متعدده که بالا و پست واقع شده اند منبسط مینماید نفی انبساط باید نمود
کرد بعد از آن آن نور سیاه منبسط رو بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید و موهوم شد
آن نقطه را هم نفی باید کرد و بحیرت باید آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زائل شد و بحیرت انجامید

نه در آن موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است
و نسبت نقشبندیه عبارت ازین حضور است و این حضور را حضور بی غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ خند کردن
طالب است و در سلاسل دیگر اذکار و اوراد از پیر تا بران عمل نماید و بمقصود برد و این درویش را این نسبت
عزیز الوجود بعد از دو ماه چند روز از ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این نسبت
فنائی دیگر که آنرا فنای حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را
از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خردله قدری نبود و بعد از آن خود را و هر فرد عالم را بلکه هر
ذره را حق سبحانه دیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فرادی فرادی عین خود دیدم و خود را عین همه اینها
تا آنکه تمام عالم را در یکذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم
بلکه اضعاف عالم را در آن گنجائش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم منبسط که در هر ذره سرایت است
و صور و اشکال عالم در آن نور مضمحل و متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم
چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام است
بعد از آن صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم دیدم و هر ذره را حق می یافتم
بی تفاوت و بی تغییر همان ذره را موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد و درین اثنا عبارت فصوص که از
پدر بزرگوار علیه الرحمه شنیده بودم بیادم آمد که فرموده است ان شئت قلت انه ای العالم حق و ان
شئت قلت انه خلق و ان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز
بینهما این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود
کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود
عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت
ببعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض توجه شریف حضرت ایشان
بعد از دو سه روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات

و افعال و آثاری که از موجودات موهوم هویدا شده از حق سبحانه یافتیم و این صفات و افعال را اثر وجود موهوم محض یافتیم و در
خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالات را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد
الجمع همین است و نهایت سعی تا اینجا است بیش ازین آنچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود
دائم مرتبه را مشائخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهی کلامه الشریف شرح تمام و کمال این اجمال از کتاب مذکور
بالا باید جست و انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در سال هزار و بیست و چهار از هجری شده بود و
و آفتاب عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود و تتمه در زبدة المقامات است که حضرت مجدد قبل از دو
سال وصال خود که سنه هزار و سی و دوم بود بزیارت روضه شریفه خواجه معین الدین چشتی قدس
سره رفته بودند مدتی محاذی صدر آن صدر الاولیا مراقب نشستند چون بر آمدند فرمودند که حضرت
خواجه اعطاف و اشفاق بسیار نمودند و سخنان و اسرار در میان آمد و در میان خادمان آن لطائف الانوار
آمده پیش حضرت ایشان مشرف شده قبرپوش متبرک که حضرت خواجه را قدس سره که در هر سال
یکبار تازه میکردند و آن تقدمه را یکی از مشائخ کبار بفرستادند آن روز آن قبرپوش را بود آورده نزد
حضرت ایشان آورده معروض داشتند که شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بادب تمام قبول نمودند
و آنرا بخادم سپرده آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباس از من دیگر بحضرت خواجه بود الا جرم
آنرا بما لطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باشی **ایضا** شیخ طاهر لاهوری از کبار اصحاب حضرت ایشان نسبت
بعرض اقدس رسانید بعد از آن وصل عریانی آشکار گشت مکالمه و محادثه نیز وقوع یافت بعد از آن جهل و
نکرت صرف روی نمود و حالا نه وصل است و نه فقد و نه طلب است و نه غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست
نه اثباتا و نه نفیا **ایضا** شیخ حسن برکی در یکی از عرائض بعضی اصطلاحات صوفیه را پرداخته تنها
پیچیده بود و در آخر آن نوشته که معارفی که این بی بضاعت را تسلی میدهد معارف شرعیه است گویا هم
حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که موصل است بشهر مقصود و نشانه است از ان شاه بی نشان و همین
بیت نقد العین است که شعر ما بسفر میرویم عزم تماشا که است * ما برادر میرویم کز همه عالم وراست *
حضرت ایشان از اعتراضات او سخت گران آمده نوشتند که اعتراض ساز از نافهمیدگیست

زنهار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی بترسید ملاحظه بزرگان ضرورست اگر در تحقیقات و مخترعات مدعیان سخن کنند گنجائش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لابد راه آنجا سخن گفتن نامناسبست

ایضاً حضرت مجدد در جواب عریضه شیخ حمید بنگالی می‌نویسند مانند که بعضی از اغلاط صوفیه است که هرگاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که افضلیت آنها ثابت است دید یقین مقام این سالک فوق مقامات آن بزرگوار نیست می‌باید بلکه اشتباه گاه است که نسبت با انبیا واقع شود عیاذاً بالله منشاء غلط جمعی را آنست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولا عروج تا آن اسما است که مبادی تعینات وجود ایشانست و باین عروج اسم دلالت تحقق می‌شود و ثانیاً عروج در آن اسما است و از آن اسما الی ما شاء الله تعالی اما با وجود این عروج مأوای و منزل هر کدام ایشان همان اسم است که مبدا تعین وجود اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اگر در همان اسما یابد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسم است و عروج و هبوط از آن اسما بواسطه عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم از آن اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله از آن که آن توهم یقین سابق را زائل گرداند و در افضلیت انبیا بر و صیت اولیا اشتباه پیدا آرد و این مقام از مزل اقدام سالکان است در این وقت سالک را که اکابر از انتهای عروجات فی نهایت فرموده اند بفوق و فوق رسیده و نیز ملتمس داند که آن اسما که مبدء تعین ایشانست و او را نیز در آنجا امکانی طبعی است که او دون آن اسما است و آنزل آنها چه افضلیت هر شخصی باعتبار آن اسم اوست که مبدا تعین او گشته بعضی جماعه در وقت عروج چونکه از آن اسم که مبدا تعین برزخیه کبری بفوق گذشته اند و توهم کرده که برزخیه کبری در میان حائل نمانده است و از برزخیه کبری رسالت پناه مراد داشته اند و در این مقام شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر میدانند که ارفعیت لوای او از لوای محمد صلی الله علیه وسلم نیست بلکه از ممنوج لوای اوست علیه السلام که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است و مدرین جواب از فتوحات مکیه همین حقیقت مسطورست

ایضاً مخدوم‌زاده خواجه محمد معصوم فرمودند که ایشان را در واقعه دیده پرسیدم که سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم

که الهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و مثل این بنده مسکین بنالند ایزد تعالی
نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را پیش من فرستاد دیدم که ضعیف
قبر چون گذشت فرمودند که ابا اقل قلیل و گویا مولانا محمد هاشم خادم که از مخلصان قدیم
هست حاضر است و بخدمت سر پا ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل بر سبیل تواضع میگویند
والا این هم نشد ذکر آن روح جسم ولایت آن شمع قصر هدایت آن عروج از
بلند همتی هادم نعره هل من مزید قطب ارشاد شیخ ابوسعید قدس سره در مرات الاسرار است
که شیخ ابوسعید بن نور الحنفی نبیره حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی است قدس الله اسرارهم
مادر وی دختر شیخ جلال الدین تهانیسری بود وی چند مدت جمال حال خود را در کسوت
سپاه گری پوشیده میداشت بعد از ان عشق غلبه کرد و معشوق جلوه داد ترک و تجرید کلی نموده
بخدمت شیخ جلال الدین تهانیسری پیوست و مرید شد و چون وی حضرت نهایت ضعیف
و پیر فانی شده بود بلکه از تعین شیخت بی تعلق گشته کارخانه مشیخت را به شیخ نظام الدین بگذاشت
و هم شیخ ابوسعید را بوی سپرد پس حضرت شیخ ایشان را ذکر جهر بطریق نفی و اثبات تلقین نمود و دوام
مداومت لیلاً و نهاراً فرمود حضرت شیخ ابوسعید بحسب فرمان مرشد خویش شیخ نظام الدین تهانیسری
خود را شب و روز بذکر جهر مشغول میداشت بعد از مدت مدید و مجاهده شدید و ریاضت مزید انوار
ملکوت و جبروت و جمال و جلال دیدار و نمایان گشتند وی چون همت عالی داشت سرمه ما زاغ البصر
و ما طغی در چشم کشید شیدائی جمال ذات میخواست و بجانب این انوار اصلا ملتفت نمیشد و دم
هل من مزید میزد و طلب شهود لاکیف میداشت یعنی طالب نور ذات بود چون حضرت شیخ نظام الدین
سفر بلخ کردند و آنجا اقامت نمودند شیخ ابوسعید قدس سره شب و روز در مفارقت وی قرار و آرام
نداشت و ذکر و شغل فراموش کرده در صحرا سراسیمه وار میگشت شبی در روضه قطب العالم بندگی عبد القدوس
گنگوهی قدس سره از درد مفارقت وی میگریست ناگاه ندا از قبر وی حضرت بر آمد که ابوسعید اگر طلب
خدا داری پیش نظام به بلخ برو که حامل نسبت ما در وقت وی است حضرت شیخ ابوسعید تاب

و روز دیگر در روضه حضرت بماند و هر شب همین ندا می شنید شب سیوم حضرت قطب العالم بصورت شخصی
متمثل شده نزد وی آمد ولیکن وی ندانست که کدام است حضرت قطب العالم با وی گفت من ترا در
بلخ برسانم پس دست وی بگرفت و بر اسپی سوار کرده بجانب بلخ روان شدند و در تمام منزل همراه
وی می بود چون منزل نزدیک می رسید پیشتر رفته مکانی دلکش مقرر کرده وی را فرود می آورد و در آن محل
درختهای خوب چشمهای جاری و درختان زیبا و مردمان خوش و اطعمه و شراب مهیا می یافت و تمام
شب در آن مقام بحضور می گذرانید و همگی ساکنان آنجا همه شب بخدمتش قیام می داشتند و بهمین طریق
تمامی راه قطع کرد چون بلخ از وی سه گروه ماند حضرت قطب العالم در معامله شیخ نظام فرمود
که فرزندم شیخ ابوسعید بطلب حق پیش تو آمده است در تربیت سعی بلیغ نمائی و امانت او که با تست
حواله اش کنی تا نوعی از حق با ادا کرده باشی و باستقبال وی بیرون روی و تعظیم تمام آوری
تا سه روز موافق امر نبوی ضیافت بجا آری بعد از آن چندان تعظیمش بنمائی که تکبر و انانیت
او زیاده گردد و چندان اهانت در وی فرمائی که نفس خوار و ذلیل گردد چرا که اندکی انانیت در وی
باقیست چون حضرت شیخ نظام را افاقت روی داد بموجب فرمان باطن حضرت قطب العالم شرائط
استقبال و تعظیم و ضیافت کماینبغی بتقدیم رسانید چون شیخ ابوسعید را با شیخ نظام ملاقات شد
حضرت قطب العالم از نظر وی غائب گشت المعروض حضرت شیخ نظام بعد روز چهارم شیخ ابوسعید را
در خلوت برد تمامی مقوله حضرت قطب العالم بوی باز گفت و فرمود آن شخص که در روضه دست تو
گرفته و در همه راه انیس تو بوده و ترا این جا رسانید حضرت قطب العالم بود بعد از آن شیخ نظام
حضرت شیخ ابوسعید را شغل بهو کم و سه با تلقین فرمود ولیکن بورزش سه پایه تنها امر فرمود و گفت
که کشائش کار تو در همین است ذره ذره در گردن این امر مشغول باش و بشغلی دیگر التفات منما بندگی
شیخ ابوسعید مدت دوازده سال شب و روز در ورزش این شغل مشغول بود و شهود ذات لا کشف
روی نمود وی بتجلیات صوریه و مثالیه مسرور نمی شد و جویان مقام قلندری بود چنانکه شرح عشق
قلندر آنکه فوق از وصل جوید # پس از دوازده سال حقیقت حالش حضرت شیخ نظام عرض کرد

که معلوم شد که وصول بذاتی نصیب این بیچاره نیست و در کمال حضرت مرشد نقصانی نه این شغل را
حسب طاقت خود بنهایت رسانیده ام اکنون هرچه فرمان شود بر آن عمل نمایم حضرت شیخ نظام
فرمود باعث عدم وصول تو اعمال و اشتغال نیست و ترا العجب انگنده است اکنون دوای درد تو
آنست که نفس خود را بذلت در دهی پس سگی چند که فرزندان حضرت شیخ نظام برای شکار داشته
بودند باو سپرد چون چند مدت وی را در خدمت و محافظت سگان بگذاشت بسیار از عجب و غرورها
برخاست روزی حضرت ایشان بر بالاخانه نشسته بود باران بسیار باریده بود در کوچها و صحرا
گل و لای بسیار مینمود در آنحال شیخ ابوسعید سگان را بجانب صحرائی برد ناگاه سگان دیگر در آمدند
این سگان حمله کردند و دویدند بر آن و بندگی شیخ ابوسعید از قوت حمله آنان بیفتاد و ریسمان آنها
از دست نگذاشت کشان کشان در آن گل و لای پس آنها غیر بدیده میرفت و تمامی جسد و لباسش ی از آن گل و
لای آغشته شده بود در آن وقت در دل وی گذشت که خداوندا یک بنده تو شیخ نظام است که همه
عالم خاکپای وی را سرمه چشم خود ها میسازند و یک بنده من که بدین خواری گرفتارم همان ساعت
از عنایت حق عمودی از نور سرخ از عرش تا ثری بر فوی جلوه گر گشت بعد از آن عمود نوری انبساط
گرفت تمام افراد عالم را محیط شد پس آن نور هم در آن آن بصورتی لطیف نورانی متمثل گشته بوی گفت
که موسی سوال رب ارنی برای رویت من از من کرده بود که بزخم لن ترانی مجروح گشت و محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم در شب معراج مارا دید که در عالم کون آمده از آن بنورانی اراه تعبیر فرمود و ترا
این دولت رایگان یعنی مفت نصیب شده غنیمت شمر حسرت مخور چون بندگی شیخ ابوسعید از آن
خارستان گل و لای این گل بشگفت حضرت شیخ نظام که در آن حین بر بالاخانه خویش بود بر آن
امر مشرف شده بیاران خاص که در آنمحل شرف حضور داشتند خطاب کرده فرمود ببینید که پسر زادهٔ
مرا بکدام عمل وصول حق حاصل گشت و در خارستان گل مقصود بشگفت و عشرت دو جهانی بر
آمد پس بعضی مردم را فرستاد تا وی را از آنجا برداشته در خانقاه آورده بر چارپائی بغلطانیدند
چون بندگی شیخ ابوسعید را افاقت روداد تمام روداد خویش پیش حضرت شیخ نظام بعرض رسانیدند

آنحضرت خیلی خوشوقت شد و فرمود که حوالی مشرب ولایت محمدی که ابتدائی لاهوت مطلق است و انتهایش عین بی‌رنگی
محمدی که آخر لاهوت است و لی مع الله وقت مخبر از آنست ثابت نموده با مراحل و درجات اکنون حقیقت اینکار را بگذار و شغل سه پایه
مسعود و اشتغال نمای بعد از آن بندگی شیخ ابوسعید باز باین شغل اشتغال ورزیده و تا مدت بسیار جد و جهد بسیار
نمود چونکه آن لذت مشاهده مذکور در رگ و پی و استخوان وی سرایت تمام داشت ویرا از مقام ترقی شدن
نشد و هر چند که سعی بسیار نمود بر آن مقام که حضرت شیخ بآن اشاره فرموده بود نرسید حقیقت حال بخدمت
وی معروض داشت آنحضرت فرمود که اکنون علاج مرض تو آنست که همه ریاضت را بگذاری و با سایش و
آرام و سیر خوردن و آشامیدن و غیر ذلک مشغول باش اگر دوست بر جد و جهد تو رحم بفرموده
روی مطلوب اصلی که از انتهائی مقامات محمدیت نموده شاید که بر کاهلی تو نظر کرده بمحض عنایات
ذاتی خویش بر تو این در بسته بگشاید پس بندگی شیخ ابوسعید بموجب فرمان پیر همچنان کرد تا چند مدت
بر همین حال بگذرانید شبی شخصی چیزی از قسم سرود با لحن خوش بگفت آن در دل وی چنان اثر کرد
که ویرا از وی بربود و در آن زمان نوری از بوارق ذات بر دلش بتافت و نمونه از جمال لی مع الله
جلوه نمود و در همانساعت از نظرش مستور گشت چون اندکی از آن حال فرو شد بجناب حقتعالی عرض نمود
که خداوندا اگر اینحالت واقعه را بتمام مرا بوی هر وقتی که دل بخواهد کی میسر آید فرمان شد وقتی که تو
بمیری چون وی حضرت بلا واسطه از معشوق حقیقی مامور گشت آمادهٔ مرگ شده در حال برخاست و
بشغل سه پایه باشد و مد و تحت و فوق و جمیع شرایط دیگر بشدت تمام مشغول گشت و قصد کرد که
دم را هرگز نگذارد تا آنکه بمیرد چون یکپاس بر این طریق بگذشت نور عالم اطلاق بحیثیت مطلقهٔ خود
بر وی ظهور نمود و رخت هستی او را تاراج ساخت و سر لی مع الله نقد وقت آمد و مقید مطلق گشت
و عبد رب چنانکه دیوانه مسعود قطب وقت حضرت شیخ مسعود قدس سره بآن اشارت کرده بیت
رفت ز مسعود یک جمله صفات بشر چونکه همه ذات بود باز همان ذات شد و چون بر شیخ ابوسعید
سر عالم اطلاق ظاهر گشت ویرا از تقیید رهانید و برنگ اطلاق اتصاف داد و عقل جزوی او را تاراج
نمود و در آن هنگام بسبب بی اختیاری دم وی بقوت تمام رها شد و بضرب دم پهلوی مبارکش بشکست

وتمام شکم وی از خون پر شده و آن حضرت دو شبانروز مغلوب الحال ماند در شب سیوم اندکی افاقتش روی
نمود و دید که پهلوی وی شکسته است و تمامی شکمش پر از خون شکرانه حق بجا آورد و گفت الحمد لله که پهلویم در
راه دوست بشکست و جانم فدای او شد از جانب حق بواسطه فرمان شد که ای ابوسعید چون تو جان خود را در راه ما
باختی اکنون من ترا از سر نو زنده میسازم و بر صحت میرسانم بگیر این دوا از دست من و دهن خود بکشا وی حضرت
دهن خود بکشاد و دید که دست غیب دوا در حلقش بریخت چون آن دوا در شکم وی قرار گرفت بر فور تمامی خون
از شکم رفت و پهلوی او درست گشت و اندکی از اثر جراحت باقی مانده بود و از جانب حقتعالی بخوردن گوشت مرغ
مامور شد وی حضرت بامر حق چند روز گوشت مرغ خورد و صحت کلی یافت چون حضرت شیخ ابوسعید همه احوال
خود من و عن بخدمت حضرت ایشان عرض نمود آنحضرت فرمود که هنوز ملکه حضور باوصاف نشده است روزی چند
در مجاهده باش تا حقیقت سیر نزولی بر تو جلوه نماید چنانکه کیفیت سیر عروجی را مشاهده کردی وی در مرتبه دوم
حضرت وی را امر مراقبه هوا امر فرمود چون وی در مراقبه هوا مشغول گشت جسم وی صفت روح گرفت
بلکه عین نور تنزیهی گشت پس حضرت شیخ نظام قدس سره بندگی شیخ ابوسعید را قدس سره جمیع امانت پیران
با خرقه خلافت و اسم اعظم حواله نموده نائب کل و جانشین خویش گردانیده بجانب قصبه گنگوه که وطن آباد
اجداد وی بود رخصت فرمود و در مرآت الاسرار است الغرض حضرت شیخ ابوسعید از خدمت
شیخ نظام قدس سره مامور رخص گشته در قصبه گنگوه آمده بر مسند سجادگی قرار گرفت لیکن خود را در لباس
گمنامی مستور میداشت چون حضرت شیخ محمد صادق بشرف بیعت مشرف گشت غلغله ولایت وی
در اطراف عالم افتاد و طالبان از هر دیار روی ارادت بر آستانه وی آوردند و جم غفیر از فیض
تربیت وی بهره وافر برداشته و تولا بونی نموده بدرجه تکمیل و ارشاد رسید و وی عمر دراز یافته بود
و در گنگوه مدفون گشت و سن وفات وی بنظر نیامده و وی پنج خلیفه داشت شیخ محمد صادق گنگوهی
شیخ ابراهیم رامپوری شیخ محب الله اله آبادی شیخ ابراهیم سهارنپوری شیخ خواجه بانی پتی رحمة الله علیه
وعلیهم اجمعین

ذکر حضرت خواجه محمد معصوم رحمة الله تعالی علیه

صاحب زبدة المقامات مینویسد خواجه محمد معصوم فرزند ثالث حضرت ایشانند ولادت ایشان در

حدود سنه هزار و یازدهم شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد از تولد او بچند ماه بملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم و دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشرب است و نیز آنحضرت در مکتوبی که بجناب شیخ الله داد نگاشته اند از فرزندی محمد معصوم چه نویسید که وی بالذات قابل این دولت هست یعنی قابلیت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و نیز بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق است **بیت** چون زلیخا گر سپندان تا بعود * نام جمله چیز یوسف کرده بود * آنگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر اند و نساء و صبیان و رجال در اوفار فیوض متساوی ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ حضرت ایشان همیشه بنا بر مشاهده بلندی استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده میشد نظر عنایت شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در همگی استعداد او مودع میبود میبودند و میفرمودند که چون علم مبداء حالست از تحصیل آن چاره نبود از ینجهت تحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت مینمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند تا با زود از تحصیل این علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگر چه در ضمن تحصیل قالی در تحصیل حالی و تنویر بال نیز گرم میبود اما بعد از فراغ ازان بهمگی خود متوجه این گردید تا بعنایت الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره های فراوان گرفت بل مخلصان امید وارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن اشارتی بمرتبه قطبیت یافته بان مرتبه والا برسند و آن واقعه اینست که بعرض اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور منور است و آن نور در هر ذره از ذرات عالم ساری

است چون آفتاب اگر آن فرو رود عالم ظلمانی است حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب
وقت خویش مثنوی و این سخن را از من یاد دار الحمد لله حمداً کثیراً که مؤلف کتاب مذکور گوید مخفی نماند
که این مخدوم‌زاده را غایة الاطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن مقامات که داخل در مکتوبات
گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات از زبان مبارک آنحضرت شنوده‌اند و بعضی را از آنها
در بیاض خاصه خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم میدانستند باکثر آنها علم
بخشیده بودند و بنقل [بعضی] اجازت فرمودند و بعض از آن در احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافته و
برخی از آنها چنانست که اشارا برآن نباید از بعض آخر که تو آن اظهار نمود و این برکات یگانه تبرکاً [منقبه]
بتحریر می آید مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة آنست که هیچی و
مسافتی که میان آن بقعهٔ قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ حجابی و مانعی میان آن هردو مقام
نمیماند گویا آن بقعه فنا و بقائی بجنت پیدا میکند فافهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه وسلم ما بین
قبری و منبری روضة من ریاض الجنة این قسم روضه اخص خواص است دیگر آنرا از نورانیت ایمان
اگر پرتوی از جنت در آن بقعه بهم رسد باید حیاتی که منشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز مستلزم حس و
حرکت و حیاتی که ببرزخ متعلق است محض حسی است بی آنکه مادی حرکتی بود حق سبحانه حکیم مطلق است
موافق هر محل حیاتی داده است و در برزخ از حس چاره نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد حرکت هیچ در کار نیست
علم که عبارت از انکشاف است دو قسم است قسمی است که با انکشاف احاطه بود و قسم دیگر آنکه محض انکشاف باشد
علمی که بممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بواجب متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را
ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه آنست که کیفیت در درک نمی آید و رؤیت اخروی
شامل قسم ثانی از علم است که آنجا محض انکشاف است بی آنکه کیفیتی معلوم شود و چگونه معلوم شود که
در آن حضرت کیفیتی نیست تعالی شانه در مقام رضا که فوق مقام حب است دو اعتبار است اعتبار
اول رضای حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه اعتبار ثانی فوق اعتبار
اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضای عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه

۵ب روزی حضرت ایشان کریمه اِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ را خوانده فرمودند علمای کرام از
استنساخ استنساخ ملک مراد میدارند و سنا و را مجازی میگویند امام را روزی در حین تکرار این آیه بر دل
گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقی خواهد بود و متوجه شدم مشهود گشت که در آن
مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت است مخدوم زاده گویند من معروض داشتم که آیا استنساخ امر
مخصوص ببعض اشخاص است یا عام است فرمودند مخصوص بمخصوصان است که میان او تعالی و ایشان
اموری میگذرد که نمیخواهد که ملک را بر آن اطلاع دهد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاۤءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ سر آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کراماً کاتبین را دور میدارد
شاید که همین باشد رحمة الله علیه در مفتاح التواریخ است میلادش در سنه سبع والف و عمرش اثنی و سبعین و
وفاتش در سنه تسع و سبعین والف است **ذکر آن مرهم مجروحان تیغ فراق راحکیم حاذق**
قطب وحدت شیخ المشائخ بندگی شیخ محمد صادق بن شیخ فتح الله گنگوهی الحنفی قدس سره برادر
زاده و خلیفه مطلق و جانشین بر حق قطب الاقطاب بندگی شیخ ابوسعید گنگوهی الحنفی بوده در ذوق
سماع و درد و سوز عشق نظیری نداشت در اقتباس الانوار است سبب ارادت آوردن شیخ محمد صادق
در خدمت شیخ ابوسعید بنقل متواتر از پیران ما چنان بثبوت پیوسته که چون شیخ ابوسعید از خدمت شیخ
نظام رخصت گرفته در قصبه گنگوه آمده بر مسند ارشاد بنشست ولیکن خود را از اغیار پوشیده میداشت در
آن ایام شیخ محمد صادق نوجوان بود و جمال باکمال داشت روز عید جامهای فاخره پوشیده
بسلام عم بزرگوار خود بندگی ابوسعید بیامد وی حضرت بحاضران مجلس خود فرمود که نور ولایت چون
را در جبین این پسر که تابان می بینیم و همه را ان ساعت دل وی را کمند جذبه باطن کشیده در حال در دل
شیخ محمد صادق ارادت پدید آمد و بخدمت وی حضرت ارادت آورد وی حضرت او را بشغل نفی
و اثبات و اسم ذات امر فرمود پس فی الفور بموجب امر وی حضرت شب و روز بورد و ذکر مشغول
گشت چون مادر و پدر وی قدس سره بر این امر اطلاع یافتند گفتند شیخ ابوسعید پسر ما را نیز همچو خود
از کار دنیا بیکار و معطل میگرداند چون این خبر بشیخ ابوسعید رسید وی حضرت بشیخ محمد صادق گفت

که پدر و مادر تو چنین میگویند ارادت تو چیست وی گفت که بنده را چه اختیار اراده من آنست
که حضرت پیر دستگیر آن اشارت نمایند و من جز ذات بابرکات شما چیزی دیگر از دنیوی و اخروی نمیخواهم
بلکه رویت حقتعالی اگر هم بصورت حضرت پیر دستگیر خواهد شد خواهم دید والا آنرا نیز نمیخواهم انتقول
مثل قول حضرت گنجشکر است که فرموده اند اگر خداتعالی مرا در روز قیامت جمال باکمال خود بصورت
پیر من خواهد نمود خواهم دید والا چشم بدآنسو نخواهم کشود و همچنین حضرت سلطان المشائخ فرموده اند
چنانچه مولوی محمد اسمعیل شهید رحمة الله علیه که باسترضای جناب مخدوم سید احمد صاحب قدس الله
سره کلام ایشانرا از زبان فارسی در آورده کتابی پرداخت د موسوم بصراط المستقیم ساخت در هدایت
ثالثه کتاب مذکور که در بیان حب عشقی است مینویسند افاده سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است بمر
شد خود استقلالاً یعنی نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض حضرت حقسبحانه و واسطه هدایت است او
بلکه بحیثیتی که متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده اگر حق جل و علا در غیر کسوت
مرشد من تجلی فرماید هر آئینه مرا ابا و التفات در کار نیست انتهی راقم گوید مصنف درینجا طریق ثالث وصول
الی الله تعلیم میفرمایند که آن فقط رابط القلب بشیخ خود است بقول مولانا شاه ولی الله که طرق الوصول
الی الله ثلثة وثالثها الرابطة بشیخه و بقول حضرت مجدد و ذکر تنها بی رابطه موصل نیست و رابطه تنها بی
التزام ذکر موصل است تفصیل این سخن در مسئله تصور شیخ گذشت انتهی الغرض چون حضرت شیخ ابوسعید
قدس سره دانست که شیخ محمد صادق در اعتقاد و محبت صادق است و در طلب مولی مستحکم و راسخ است
فرمود با شیخ محمد صادق از مادر و پدر خود آزادی درخواه تا ترا حق خود بخشند و در راه خدا واگذارند
پس بیچارگی شیخ محمد صادق بموجب امر پیر دستگیر بخدمت مادر و پدر رفته استرضاء ایشان نموده از حق آنها
ذمه خود فارغ ساخته بالکلیه بمجاهده در ریاضت مشغول گشت چون مدت او را بسعی و مشاهده گذشت
و واقعات ملکوتیه و جبروتیه بروی ظهور ننمود چون حوصله وسیع و همتش بلند افتاده بود بجانب این
تجلیات التفات نمینمود و جویای شهود حضرت لاکیف ولا مثال بود روزی از درد نایافت مطلوب
حقیقی پیش پیر روشن ضمیر حضرت شیخ ابوسعید قدس الله سره شکایت کرد و گفت مرا شغل بهیچ گم وسیله تا

تلقین فرمایند شاید که بدین دو کلید سعادت مقصد او بر من بگشاید و جمال مطلوب رو می نماید بندگی
شیخ ابوسعید فرمود که بابا محمد صادق هر محنتی که در راه خدا کشیده ام همه آنرا بنام تو کردم
انشاء الله تعالی ترا روزی فتح باب مطلوب حقیقی خواهد شد پس حضرت شیخ ویرا شغل ہو نگم و
سه پایه و امثال آن که چنین تلقین فرمود و گفت چند مدت سه پایه را بکار برد و بار محنت و مجاهده بر
خود بنه پس حضرت شیخ محمد صادق در ورزش سه پایه لیلاً و نهاراً اشتغال نمود و از حرارت طلب مطلوب
یکدم نمی آسود که ناگاه سلطان عشق بر دلش بتاخت و جلوهٔ نسبت محبوبی نقد وقت وی گشت
و از رسوم بشریت و صفات انانیت در وی چیزی باقی نگذاشت چون حضرت شیخ محمد صادق
باذن شیخ ابوسعید قدس الله سرهما بر مسند سجادگی قرار گرفت صیت ولایتش از قاف تا قاف
رسید نور هدایتش عالم را محیط گشت خلائق روی نیاز به آستانه حضرت آوردند و خلقی کثیر
بفیض تربیت وی بمرتبهٔ تکمیل و ارشاد رسید و بیشتر عزیزان بدلالت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم بخدمت رسیده شرف بیعت یافتند و بمرتبهٔ هدایت و ارشاد رسیدند و می حضرت شیخ
محمد صادق میگویند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ردای نور بمن عطا فرمود و گفت این ردا
مخصوصیت و کبریا در خلافت و نیابت مطلقه من است حق این نیکو نگاه داری که مثمر دوام شهود ذاتی مختص
مقام شیخیت و ارشاد که از لوازم کمال نبوت است باین رو داشت و حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه تیغی از نور
خالص بمن بخشیدند و گفت که این تیغ تصرفات ولایت مطلقه است که بتو دادیم و در حاشیت شیخ
ابوسعید آئینه از نور سرخ و سفید در غایت صفا لمعان مرا عنایت نمود و فرمود که این آئینه
صورت عالم کلی است که بتو مرحمت نمودیم و ارادات و واقعات و کیفیات کشفیات بندگی شیخ محمد صادق
در ترکیب ورزش شغل ہو نگم و سه پایه در اقتباس الانوار مفصل مرقوم است این مختصر گنجائش آن
ندارد محمود ابن محمد عالم مقولات سید السادات حضرت شیخ ابراهیم الحسنی الحسینی القدوسی
مرادآبادی را قدس سره در قید کتابت آورده رساله کشف الاسرار نام نهاده مولف رساله مذکور بسیار مقوله
چهار دهم میفرمودند که وقتی در آنحدت شیخ آدم بنوری غفر الله له در قصبه پائل بطریق سیر آمده بود بتقصیر

همراه ایشان بود روزی در آن قصبه در مسجدی همراه یاران ایشان نشسته بودم که یکایک مردی
که نور هدایت و اثر ولایت بر جبین مبارک او مبین بود و از لباس جنت اساس حلهای بهشت بوی می آمد
با جمال کمال منور بنور عنایات ایزد متعال چون آفتاب که از مطلع انوار بر آید از عروج هوا نورانی نمودار شد که
مثل شهاب ثاقب از هوا می آمد تا بر در آن مسجد از هوا فرود آمد و توجه بمن فرمود و از دیدن جمال با کمال آن آفتاب
معانی مست و مدهوش شدم هر چند نزدیکتر می آمد حال من متغیر میشد تا که جمیع عالم از نظرم پوشیده شد مگر آن روی
زیبایش بعد از ان بخطاب دلکش و کلام جان بخش مرا مخاطب ساخت که فلانی تو در اینجا چرا نشسته تو
از ان مائی اینجائی تو نیست برخیز و بیا همراه ما شو چنانکه گوید **بیت** در دیر را زدم من ز درون ندا بر آمد
که بیا بیا عراقی تو ز خاصگان مائی + گفتم شما کیستند فرمودند چشتی ام گفتم اسم شریف حضرت چیست فرمودند
ناظر محمد و در ظاهر نام آنحضرت محمد صادق بود لیکن هر ولی دو نام دارد یکی در ظاهر نزد خلق و دوم در باطن
عند الله نام آنحضرت ناظر محمد بهمان نام خود در البتو و چونکه بعد ادراک شرف ملازمت آنحضرت روزی در
یاران مذکور بود که مقرر است که هر ولی را نام میباشد یکی در ظاهر نزد خلق و دوم در باطن عند الله
شنیده ایم که نام حضرت پیر در باطن چیست پس باری در وقت خلوت با آنحضرت بهمین عبارت التماس
نمودم و سوال کردم که نام حضرت در باطن چیست فرمودند ناظر محمد پس بحکم آن محبوب ربانی برخاستم
تا همراه آنحضرت شوم چون آنحضرت روح پاک منزه از قید آب و گل بود چنانچه از هوا آمده بود همان
طور باز بهوا عروج نمود و برفت و من چون مقید بقید آب و گل بودم نتوانستم که چون پروانه بر شمع
جمال آن آفتاب معانی پرواز نمایم و همراه آنحضرت در هوا در آیم قدمی چند بر زمین عقب آنحضرت
برفتم چون بدر مسجد رسیدم چوبی که بر در مسجد برای دفع چهار پایان و غیره نهاده بودند بر آن چوب
زور بار سینه میکردم و هوش نداشتم که آنرا از دست دور کنم یا بزیر و بالای او شده بروم یاران
چون این معامله دیدند دانستند که بیخبر است دویده مرا گرفتند و بدرون مسجد نشاندند بعد ساعتی که
بهوش باز آمدم چنان هوشیاری روی نمود که گوئی آن جذبه در سرم نبود جز گریه و زاری کاری رو
نمود و در آرزوی دریافت ملازمت آن دریای معانی مثل ماهی بیتاب ماندم از شیخ آدم مخصدت

شده بهر جا و بهر شهر و طلب آن ذات پاک دویدم بعد چند روز رفته رفته در قصبه گنگوه رسیدم
در سواد قصبه شریف شخصی از زراعت خود ایستاده دیدم از آن کس پرسیدم که درین شهر کسی درویش
صاحب کرامت هست گفت آری درویشی هست بسیار بزرگ اهل نعمت هست خدارسیده بلکه دیگران را
بخدا رساننده باز پرسیدم در کدام سلسله است گفت چشتی است از این خبر خوش شدم باز پرسیدم که چیزی از
کرامت ایشان شنیده باشی گفت روزی حضرت ایشان با جماعه یاران بسیر صحرا و شکار سوار شده
بودند گذر بر سر این فقیر بر همین زراعت افتاد و سلام گفتم جواب سلام دادند و فرمودند که فلانی تو هم همراه
ما بیا گفتم حضرت سلامت من زراعت خود را قدری آب رسانیده ام و قدری زراعت باقی را آب
رسانم فرمودند آنقدر زراعت را که آب نداده اند خشک بگذارید و آب ندهید بنام ما بگذارید انشاء الله
العزیز وقت برداشتن غله زمین که آب نداده اند از زمین آب داده دو چند خواهد شد آخرش در رکاب
آنحضرت شدم و باز از آن وقت آنرا آب ندادم وقت برداشتن غله زراعت آب ناداده از غله زمین آب
داده دو چند شد پس از آنجا روی سوی خانقاه آنحضرت آوردیم چون بر در خانقاه علیا رسیدیم دیدیم که
بهمان شمائل که در قصبه پائل دیده بودیم بهمان وضع نشسته اند چون نظر بر آن جمال با کمال انداختم مژده دریافت
دولت دیدار خوش وقت شدیم و بمجرد دیدن بشناختم و چون ذره رقص کنان بپای بوس آن آفتاب
هدایت و ولایت بشتافتم همون وقت این فقیر را بسمائی تلقین ذکر و شغل در خلوت طلبیدند وضو تازه کرده در حضور
آنحضرت حاضر شدیم بشفقت و مهربانی تمام فرمودند که فلانی در خاندان ما اول طالب حق را سه روز روزه
میفرمایند اگر تواند طی کند والا باندک افطار نماید و در هر روز کلمه تهلیل و استغفار و درود سه هزار گانه بار بخواند
بعد سیوم روز آخر شب غسل نموده پیش مرشد بیاید تا مرشد او را در خلوت پیش خود با ادب بنشاند و بهر ذکر که لایق
حال او مرشد داند تلقین فرماید ما شما را ازین همه بخشیدیم و نیز در ذکر نفی و اثبات اول معنی شریعت میفرماید بعد
که پاره استعداد بهم رسد معنی طریقت میفرمایند بعد از آن بهمین دستور معنی حقیقت اجازت میدهند
ما شما را در اول مرتبه بهر سه معنی اجازت دادیم بعده بذکر جهر مشغول کردند تا مدت دوازده
سال در آن خانقاه اقامت ورزیدیم و بتلقین و ارشاد مرشد و مربی کامل و مکمل بواسطه آن ذات عالی

صفات سلوک طی می‌نمودیم روز بروز سال بسال از عنایت حضرت ذو الجلال و از توجه صحبت بابا
آنحال دری از درهای حقائق و معارف بابا بر خود کشودیم تا آنکه بانتهای عرفان رسیدیم و بشرف جامع
پیران مشرف شدیم **ایضاً مقوله ہفدہم** من مقولات شیخ ابراہیم مرادآبادی میفرمودند که روزی
وقت مغرب یاران حلقه ذکر ساختند فقیر نیز داخل ذکر بود که ناگاه آواز سرود بگوش شنیدم مست و
مدہوش شدم و برخاستم و بر سر آتش رسیدم و بہر دو دست آتش بر سر خود میریختم اما یکسر موی من
نسوخت حضرت ایشان را ازین واقعه غیرت در گرفت و در غضب شدند فرمودند آنچه تاکنون میکند و هیچ
ناگفتنی است مانده است اگر آنهم بگوید فی الفور متہم شرع شوید و من در حق این مرد بسیار شفاعت نمودیم و نشستم
استعداد برداشت وقت ندارد این فرمودند و باز رفتند و بمجرد رفتن آنحضرت آن حال از من فرو شد
تا مدت چهار ماه آنحال عود نکرد دانستم که حضرت ایشان از من سلب کردند ازین واقعه نزدیک بهلاکت
رسیدم روزی حضرت مخدوم‌زاده شیخ داؤد چون حال من متغیر دید پرسید که سید ابراہیم چهره تو متغیر
مینماید باعث چیست گفتم حضرت سلامت ازانوقت که آتش بر خود میریختم وقت خاص از من رفته
است معلوم میشود که حضرت پیر آنوقت مرا سلب کرده اند فرمودند آری چنین است که آنحضرت
سلب کرده اند گفتم حضرت سلامت در خاطرم می‌آید که بر درختی بلند رفته خود را بر زمین زنم
و یا در چاهی و یا بغاری افگنم تا ہلاک شوم فرمودند که من فلانی چنین کار نکنی صبر باید کرد من سفارش
شما بخدمت حضرت پیر میکنم تا وقتی صاحبزاده التماس نمود که حضرت سلامت فلانی عرض میکند از
آنوقت که بی اعتدالی نمودم از گرانی خاطر شریف وقت خاص مرتبه جبروت الہی از من رفته است
یقین است که حضرت پیر سلب کرده اند فرمودند آری شیخ داؤد چنین است صاحبزاده التماس نمود
که حضرت نعمت داده باز میستانند فرمودند بابا چه کنم که او تاب وقت ندارد سر الہی را افشا میکند
ازینجهت پیران ما قدس سره تا مدت دوازده سال بلکه زیاده ازین مجاہدات و ریاضات شاقه
فرموده اند تا وسعت حوصله کم استعداد برداشت وقت و حفظ مراتب حاصل آید آنگاه بر حال
طالب متوجه میشوند و اسرار و انوار الہی باو می‌بخشند و من در حق این مرد بسیار شفاعت کردیم مخدوم‌زاده

باز التماس نمود که حضرت طالب صادق است مبادا خود را ہلاک کند فرمودند بابا در حق طالب دریغ ندارم لیکن طالب را استعداد ضبط حال و حفظ مراتب ضروریست که احکام شرع شریف برجا ماند و از رد صاحب شرع شرمنده نشوم شیخ داؤد التماس نمود که حضرت سلامت ہرگاه چنین مرتبه عالیه طلب میفرمایند استعداد دادن چقدر کار است ہم مرحمت فرمایند چون صاحبزاده مبالغه نمودند حضرت پیر مهربان شدند و فرمودند که شیخ داؤد رحمت باد و برخوردار باش که در باب فقرا حسبة لله چنین مبالغ باید شد خوب برای خاطر شما امشب وقت نماز مغرب بیرون می آییم مارا یاد خواہید نمائید انشاءالله العزیز سید ابراہیم بمقصد خود خواہد رسید چون وقت مغرب شد مخدوم زاده التماس نمود حضرت قطبی غوثی فرمود سید ابراہیم را الطالبید شخصی پیش من آمد و گفت شمارا حضرت پیر میطلبند بمجرد شنیدن نام آنحضرت برخاستم و بخدمت آنحضرت رسیدم بدیدن این فقیر فرمودند فلانی است گفتم آری حضرت تبسمی در جبر تمام فرمودند تو جائی که نشسته بودی ہمان جا باش بجای خود باز آمدم در ہمان ساعت شخصی بسرعت باز رسید و گفت شمارا حضرت پیر میطلبند بخدمت حاضر شدم باز ہمان طور تبسمی در جبر تمام فرمودند برو جائیکه نشسته بودی ہمانجا بنشین باز رفتم ہمانجا ماندم باز مردی رسید و گفت شمارا حضرت پیر طلب میکنند مرتبه سیوم چون بخدمت رسیدم از لطف و مهربانگی تمام بسوی من نگریستند و فرمودند فلانی بنشین بمجرد قصد نشستن که ہنوز زانو بر زمین نرسیده بودند که ہمان وقت رفته باز آمد و مرغ جانم بہوای مشاہده جمال حقیقت بپرواز آمد دیده جهان تاز و بکوی دوست سر فراز آمد شب در آنحال مستغرق ماندم وقت سحر از ان معامله باز آمدم صاحبزاده فرمودند فلانی چه خبر است گفتم حمد بیحد خدا را و شکر بیپایان که وقت رفته بر من باز آمد

ایضاً مقوله بست سیوم میفرمود که وقتی حضرت پیر دستگیر در تانونه بلای زیارت بزرگی که روزهای عرس بود تشریف برده بودند فقیر نیز همراه رکاب سعادت بود و مجلس سماع برپا شد قوالان سرود کردند و سازها نواختند از شنیدن آوازهای خوش گوناگون از خود رفتم و بدست پیوستم و در تواجد در آمدم مست و مدہوش شدم و رازہا بر زبان آمد من عرف الله کل لسانه درکار گذشت و از غلبه آنحال حفظ ظاہر نماند و نگاہداشت تربیت شرع شریف بر من گران آمد نعره سبحانی ما اعظم

شنائی زدم بعد تنزل وقت که هوشیار می افتادم تمام روی نمود حضرت پیر فرمودند که فلانی بسیار باید بخدمت آنحضرت حاضر شدم فرمودند فلانی لاف کلان بنه رگ زده بود دید بارهی بگوید شمارا چه حال روی داده بود واقعه روی داد را بخدمت بیان نمودم بسیار خوش شدند فرمودند مبارک باد اینمرتبه جبروت اعلی است که تشبیه فی التنزیه وتنزیه فی التشبیه در بیان اینست ومقام حق الحقیقة است که الهی ارنا الاشیاء کما هی سوال ازین مقام است مزید باد وهل من مزید باد اما صوفی را باید که در وقت افادت ملاحظه حفظ مراتب نگاه داشت آداب شرع شریف میکرده باشد تا آن ملاحظه در اوقات مشاهده انوار و اسرار الهی بکار آید که راز در باز انبهه وخود را ضبط نماید که تا از کلمات شطحیات مامون ومصئون باشد که کتمان اسرار الهی بر سالک عارف لازم و واجب است تا راز سلطان در گوش عوام نامحرم نااهل نه افتد که موجب فتنه وفساد است لهذا قالوا من وضع الحکمة بغیر اهله فقد ظلم گفتم حضرت سلامت در آنوقت من خود نبودم واز خود واز عالم خبر نداشتم که وحدت ساتر کثرت آمده و وحدت صرف جلوه گر بود چگونه نگاهداشت اینمعنی نمایم فرمودند آری چنین است امید واریم که از عنایات الهی بتدریج استعداد اینمعنی خواهد شد که در عین وقت حفظ مراتب کما ینبغی میسر خواهد آمد رزقنا الله وجمیع الطالبین وفات بندگی شیخ محمد صادق قدس الله سره بتاریخ هژدهم محرم الحرام ذا اعشر سنه وفاتش معلوم نیست ومرقد مقدس وی حضرت در قصبه گنگوه است و در مفتاح التواریخ است شیخ محمد صادق صاحب صدق ویقین بخدا وند استقامت وتمکین بوده پیوسته در تربیت مریدان بود در سنه اثنی وخمسین والف فوت گذشت وهشت خلیفه داشت اول شیخ داود که فرزند رشید بود دوم شیخ محمد خلف خورد از محتشمان صوفیه چشتیه بود وخلفا بسیار داشت سیوم شیخ ابراهیم مرادآبادی که مقولات او در ذکر وی حضرت نوشته ام وچهارم شیخ عبد السبحان سهارنپوریست پنجم شیخ عبد الجلیل آله آبادی است وششم شیخ جمال ساکن موضع کا چهوه است وهفتم شیخ مبارک مرید بندگی شیخ ابوسعید بود وتربیت وخلافت از وی حضرت یافته است وهشتم شیخ یوسف است واو نیز مرید بندگی شیخ ابو سعید بود وتربیت وخلافت از وی حضرت میداشت ونهم شیخ نظام تهانیسری را دیده بود قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر آن در خلوت کنت کنزاً محرم راز آن قایل لا احب الآفلین مانند خلیل الله

شیخ المشائخ بندگی شیخ داؤد قدس الله سره چون بندگی شیخ محمد صادق جمیع امانت پیران با اسم
علم وخرقه خلافت وسجادگی ونیابت مطلق حواله فرزند خود بندگی شیخ داؤد نموده جانشین خویش
گردانید به تربیت مریدان وطالبان امر فرموده دست خود را ازین کار کشید صاحب اقتباس الانوار
می‌نگوید صاحب مراة الاسرار احوال جمیع مشائخ سلسله قدسیه خلفا وفرزندان شیخ عبد القدوس قدس
الله سره در مرات الاسرار بسبیل اجمال نوشته وچون وی کتاب مذکور در وقت صاحب قران ثانی محمد
شاهجهان پادشاه تصنیف نمود بندگی شیخ داؤد قدس سره از انوقت گرفته تا زمان محمد عالمگیر اورنگ
زیب بر مسند ارشاد متمکن بوده بنابرآن از احوالات وی قدس سره درکتاب مرات الاسرار بنظر نمی
نمی‌نویسید که الحال شیخ داؤد بن شیخ محمد صادق صورةً ومعنیً قائم مقام پدر عالیقدر خود است حق تعالی
ذات بابرکات او را بجائی اباواجداد سالهای بسیار سلامت دارد بس صاحب مراة احوال بندگی شیخ داؤد
قدس سره را ازینقدر که مذکور شد زیاده ننوشته وهم صاحب اقتباس الانوار می‌نویسید روزی بندگی شیخ محمد صادق
قدس سره در نماز فجر در قعده اخری تشهد میخواندند وانگشت شهادت را بر داشت ونور از انگشت
مبارکش طلوع نمود واز مشرق تا مغرب محیط شد ودر همه عالم نگردید باز در انگشت وی آمده مستور گشت
بعد ازان وی بیار شوق شد از میانش روحانیت حضرت صلی الله علیه وسلم رونما گشت فرمود این نوریکه دیدی
نور ولایت فرزند تو شیخ داؤد است که سلسله هدایت وی از شرق تا غرب فرا گیرد وهمه عالم از نور وی
مملو گردد ووی سجاده نشین تو باشد باید که در تربیتش سعی بلیغ نمائی بندگی شیخ محمد صادق بموجب اشارة
انحضرت صلی الله علیه وسلم از همان وقت متوجه تربیتش بودند ودر لمحه ولحظه مراو را بجانب ترقیات جذبه
دالّه میفرمودند تا که در اندک مدت او را بمرتبه کمال وتکمیل رسانیدند وشیخ داؤد قدس سره را هر تجلی که
روی مینمود وی حضرت از غایت وسعت حوصله وبلندی مشرب بر آن قناعت نمیکرد وخلیل وار
لا احب الآفلین گفته قدم در طلب مشاهده ذات بیشتر می‌نهاد ونوجهات انی وجهت وجهی للذی را لازم
حال خود نموده نعره هل من مزید میزد وفریاد انا من المشرکین می‌بر آورد وداوقات خود را در ریاضت

ومجاهده واذکار و اشغال بموجب تلقین پدر عالیقدر خویش مصروف میفرمود چنانچه ابتدای روز وقت
صبح تا یکپاس بذکر جهر بطریق نفی و اثبات و اسم ذات اشتغال می ورزید بعد ازان تا نصف نهار در
حبس دم بانفی و اثبات و شغل بوقلمون مشغول میشد و وقت نیمروز چهار گهری قیلوله مینمود و چون
از خواب بیدار میشد نماز ظهر ادا کرده در حجره درآمده تا نماز عصر بشغل سه پایه و سیر وجود اشتغال میفرمود
بعد از نماز عصر تا مغرب بشغل صلوة وسطی قیام مینمود از نماز مغرب تا عشا بخدمت پیر دستگیر پدر روشن
ضمیر اخذ علوم لدنیه و معارف غیبیه مینمود و چون از عشا فارغ میشد با طهارت مستقبل قبله سر بجانب
شمال و پا بسوی جنوب نموده در انتظار شهود مطلق پنج یا شش گهری میغلطید بعد ازان برخاسته طهارت
کامله کرده چهار رکعت نماز تهجد ادا نموده بشغل سه پایه تا صبحدم مشغول میماند و اکثر اوقات از نیمشب کم و
بیش دم را حبس میفرمود و در وقت صبح میگذاشت وی حضرت در یکدم سه پایه را بطریقی که در وی اسم
ذات نه بار گفته دانه تسبیح می انداختند تا سیصد نوبت میرسانید که حیات وجودش باطل گشته عین تجرد ذات
لاکنا میگشت و تقیید باطلاق مبدل میشد وگاهی چون بخور و استراحت میفرمود تا وقتیکه خواب مستولی میشد
خود را بشغل غوثیه مشغول میداشت و هم با صاحب اقتباس الانوار گوید معی آرند که بندگی شیخ داود
قدس سره که در عهد صاحب قران ثانی محمد شاهجهان بدهلی برای زیارت پیران چشت قدس الله اسرارهم تشریف
آورده بودند و مرشدی و مخدومی حضرت شیخ سوندها قدس سره از دهلی بانی پت تشریف آورده
و بتقریب ملاقات محمد شاهجهان اتفاق افتاد و از انحضرت پرسید در طرق و سلاسل مشایخ کدامی
سلسله بهتر است و دران مجلس بسر یائی حضرت شیخ احمد سرهندی نقشبندی شیخ ابو سعید قدس سرهما
نیز حاضر بود حضرت شیخ داود قدس سره در سوال سلطان الطریقی جواب داد که در همه طرق افضلیت
طریقه خویش ثابت است بس از ان گفت همه کرم عاشق شمع اند ولیکن از ترس جان تاب سوختن ندارند
و پروانه در محبت وی چنان بی اختیار است که وجود خود در میان نمی بیند و بمجرد شهود ذات شمع خود را
فدای او میگرداند و بشرف اتحاد و یگانگیش مشرف میشود بخلاف کرمان دیگر که بوی یگانگیت
و اتحاد و بمشام جان شان نمیرسد یعنی سالکان چونکه در قید حفظ جان گرفتار اند بتجلیات صوریه

ومعنویه قناعت مینمایند بخلاف عارفی که پروانه وار هستی خود را در شعله انوار شمع ذات بحت سوخته
عین الله میگردد بلکه او مینمایند بحجر استماع اینجواب محمد شاهجهان را رقتی دست گرفت و گفت الحق هم چنین است
که حضرت ایشان میفرمایند صاحب رساله کشف الاسرار مینویسد در مقوله سی و دوم ۳۲ است
که میفرمودند حضرت شیخ ابراهیم مراد آبادی وقتی در میان مخدوم زاده حضرت شیخ داؤد و شیخ یوسف که از یاران
آنحضرت و عارف ربانی بوده در راه سلوک خیلی مجاهده مذاکره واقع شد مخدوم زاده میفرمودند که
اول قدم مرتبه ملکوت الهی که بر سالک کشف میشود از عرش تا فرش جمیع موجودات و کل کائنات را وجود واحد
میدانند و می بینند غیر و غیریت در نظر وی بالکلیه مرتفع میگردد و نیز کشف سیر آفاق و انفس معاً در یک آن واقع میشود
چون شیخ یوسف را باین نوع مرتبه ملکوت مکشوف نشده بود چراکه هر سالک را بوجهی دیگر موافق
استعداد وی این مراتب مکشوف میشوند در خاطر ایشان محال مینمود و قبول نمیکردند که اینقدر چگونه شود
بعد رد و بدل بسیار اتفاق برین فقیر افتاد که آنچه فلانی گوید مارا قبول است که او کاشف و عارف این امر است
است چون وقتی شیخ یوسف و ما یکجا شدیم شیخ یوسف گفت فلانی شنیده که شیخ داؤد چه میگوید گفتم بفرمایید
گفت میگوید که اول قدم مرتبه ملکوت الهی بر سالک کشف میشود از عرش تا فرش جمیع موجودات و کل
کائنات را وجود واحد میدانند و می بینند گفتم راست میگویند گفت شما از کجا میگوئید گفتم از خود میگویم که
عالم ملکوت بر من بدین نوع مکشوف گشته و بخدمت حضرت پیر گذرانیدم حضرت ایشان قبول داشتند
و پسند فرمودند که این سخن حق است باز گفت خوب این خود باشد اما کشف آفاق چگونه شود این خود
ممکن نیست و از جمله محالات است گفتم این را از زبان حضرت مخدوم زاده میشنوم آنگاه چیزی بگویم که
بر من این کشف نشده است چون مخدوم زاده شیخ داؤد و ما یکجا شدیم از صاحبزاده پرسیدیم که شیخ
یوسف چنان میگوید که مخدوم زاده میفرمایند که کشف آفاق در یک آن معاً واقع میشود اینچه طور است
فرمودند این نوع خاص حضرت پیر دستگیر است که بر حضرت ایشان شده است و دیگر کس را از یاران نشده
است و محال عقلی است گفتم حضرت چه طور شده بود بیان نمایند فرمودند که اول کشف انفس روی
داد و بعد از آن انفس آفاق بوجود آمد و بر آن نیز علم و شهود وحدت وجود حاصل بود در آنحال

کشف انفس نیز آفاق بود پس کشف آفاق متعاد ریک آن واقع شد گفتم راست میفرمایند ممکن هست
لیکن بغایت نادر و نازک وقت است هر کس قابل این نیست که برو وارد شود اما واقع اول در
خاطر شیخ یوسف نیامد و قبول نکرد پس خبر این مذاکره بحضرت پیر رسید وقتیکه از دولتخانه بیرون آمدند پرسیدند
که در میان شیخ یوسف و شیخ داود چه مذاکره بود عرض کردم که حضرت سلامت شیخ داود چنین میگویند
فرمودند شیخ یوسف چه میگوید گفتم قبول نمیکنند پس رخ بشیخ یوسف آوردند و فرمودند شیخ یوسف تو
درین چه اشکال داری گفت حضرت درین اشکال تمام است هیژده هزار عالم از عرش تا فرش چگونه یکجا
وجود نماید این واقعه در فهم من نمی آید فرمودند اینها اسرار الهی مدرک عقل و فهم نیستند تعلق بکشف و مشاهده
دارند و گرنه در فهم علما و فضلا که زیرکان بود اما یان روزگار اند می آمد تو خود یکمردی هستی فهم تو چه کار کند شیخ یوسف
گفت حضرت سلامت مثالی درین عالم برین واقع باید تا بدان فهم بکشاید فرمودند مثال این واقعه از
تخم شفتالو این درختی ست که از یک تخم برآمده و برین درخت هزاران شاخها ست و بر آن شاخها هزاران برگ است
و هزاران هزاران برگها و در هر برگها هزاران گل است و از هزاران گل هزاران ثمر برآمده اند پس این همه
شاخها و برگها و گلها و ثمرها هر یک را علیحده درخت نمیگویند بلکه مجموعه این را یک درخت میگویند همین
ظهور وحدت وجود است که از یک وجود هزاران اشکال و صور غیبی و اعیانی برآمده اند و در حال کشف
بحقیقت در نظر سالک همه راجع باصل خود میشود و غیریتی و غیر دانی کلی از نظر وی مرتفع و منقطع
میگردد چنانچه گوید بیت اینست کمال مرد در راه یقین ؛ در هر چه نظر کند خدا را بیند + پس از آن فرمودند
فلانی تو بگو واقع اول از مرتبه ملکوت را بهمان نهج که گذشته بود بیان نمودم شیخ یوسف اعتراض
کرد و گفت در آن وقت رنگ کونی هم در میان بود یا نه گفتم آری بود اما مغلوب رنگ حقیقت بود گفت
به بینید حضرت سلامت میگوید رنگ کونی در میان بود این چگونه شود حضرت پیر فرمودند
همچنین است که در کشف ملکوت رنگ کونی باقی میماند اما مغلوب و اگر رنگ کونی نماند و بالکلیه برخیزد
پس آن ملکوت نبود بلکه جبروت بود چنانچه ما در کتاب شهودیه خود در بیان این مرتبه نوشته ایم که تا
مجاز در میان است و از پوست نگذشته و بواسطه لفظ بمعنی نه پیوسته حروف بنور معنی منور نموده

در هر مرتبه توقف نشاید چون خلیل الله لا احب الافلین باید باز فرمودند پس ترا این مرتبه چون کشف شده

بود گفت حضرت سلامت برنگ تعین غیبی بصورت نسا که در غایت حسن و لطافت شده بود فرمودند

بیشتر بگو مرتبهٔ جبروت چگونه کشف شده بود گفت همون تعین غیبی بصورت نسا که در مرتبهٔ اولی زیاده بود فرمودند

پس حقائق اشیا بر تو مکشوف نشده که طریق خاص و یافت پیران ماست چنانچه برادرم شیخ ابراهیم را شده

است این کشف تو نه داخل وقت واقع است و نه داخل واقع بلکه داخل مراقبه است تو اسما هم

خوانده بودی گفت آری حضرت سلامت خوانده بودم فرمودند پس این یافت اسماست

نه یافت ذکر که ذکر یافت خاص دارد که بیان نمودیم ترا باید که از سر نو ذکر کنی و سلوک کنی که قسم حاصل

از معرفت که کشف حقائق اشیاست حاصل آید که عرفان همونست و حال عبارت از وست پس

فرمودند فلانی یعنی شیخ یوسف واقعهٔ لاهوت بگو چگونه بتو رو نموده بود گفت حضرت سلامت

چنانچه قطره بدریا میرسد و میان قطره نمیماند بلکه قطره عین دریا میشود فرمودند این چه وجود باری است

مقولهٔ سی و سیوم همدرین معنی حضرت شیخ ابراهیم میفرمودند که وقتی شیخ یوسف باین فقیر گفت

واقعهٔ لاهوت بر شما چه نوع واقع شده بود گفتم چنانچه دریای عظیم در قطره جوش زند و از ان سر بر

آورد و آن قطره نماند محو و متلاشی شود و همه دریا بیکران گردد چنانچه فرمایند بیت جوش زد در

قطره دریا غلغله در هم فتاد ÷ چون بگفتم غلغله بحری بجوش. در حباب ÷ شیخ یوسف این واقعه را قبول نکرد

چون بخدمت حضرت پیر گذرانیدم حضرت ایشان قبول کردند و پسند نمودند شیخ یوسف گفتم شما بگوئید

بر من چه و چنین شده بود گفت بر من چنین شده بود چنانچه قطره بدریا رسد و بدریا گم شود و دریا گردد

چنانچه گویند بیت چه قطره گشته اندر بحر ناچیز ÷ ز بحر هستی کی بود امکان تمیز ÷ گفتم هر دو صحیح باشند

گفت همچنین نیست تا که رد و بدل بسیار شد آواز بلند حضرت پیر مخدوم زاده شیخ داؤد را فرمودند مطلب

هر دو فهمیده بیائید صاحبزاده مطلب ما هر دو فهمیده در خدمت حضرت پیر رسیده التماس نمود که شیخ

ابراهیم میگوید که بر من چنین شده است شیخ یوسف قبول نمیکند و میگوید که بر من چنین شده است فرمودند با شما بر دو دیدیا

و بگوئید که شما هر دو درست میگوئید که این هر دو وجه میشود و اگر شیخ قبول نکند و پسند خواهد شما بگوئید که ما از حضرت قطبی

قطب العالم شیخ عبد القدوس قدس الله سره سند داریم پس این هردو دوهره بجواب
دوهره هیرت هیرت هی سکهی هون جهن کهی هراءی + پیا بون سمند رسون سوکت بهی
جاءی + وانجال شیخ یوسف و دیگر + دوهره هیرت هیرت هی سکهی هون رین گهی هراءی +
سمند رسما نابون هون سوکت هیر اجاءی انجال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
مرتبه عاشقی است و ثانی مرتبه معشوقیت و آن سیر الی الله است و این سیر فی الله است چنانچه بزرگی
سیفرماید بیت نزد مردان نیست کامل هر که در دریا برفت + غیر دریا هر که شد میدان که مرد کامل است
پس صاحبزاده شیخ داود بموجب امر آنحضرت تمامی احوال و قصه ایشان نمود باز شیخ یوسف قبول نکرد
وگفت هردو چگونه راست گو باشیم از دو مخاصم یکی خود خلاف گو میباشد باز چون مخدومزاده
هردو دوهره حضرت قطب العالم را خواند شیخ یوسف خاموش ماند رحلت وی شیخ داود بتاریخ ششم ماه
واقع شد ولیکن عرس وی اولاد دختر آنحضرت بتاریخ نوزدهم شعبان میکنند مرقدش در قصبه گنگوه است
وسنه وفات وی معلوم نیست ذکر محمد نقشبند فرزند دوم حضرت عروة الوثقی محمد معصوم اند لقب
ایشان شرف الدین حجة الله و کنیت ابو القاسم است ولادت ایشان شب دهم رمضان روز جمعه
سنه چهار واقع شد حضرت مجدد بحضرت ایشان میفرمودند که فرزند تو در کمالات الهی برابر من خواهد شد
فرزند اکبر حضرت مجدد خازن الرحمة محمد سعید میفرمودند چنین معلوم میشود که فرزند در ظاهر و باطن مثل پدر
وجد خود باکمال خواهد شد و قبل از بلوغ تحصیل علوم ظاهر بخدمت والد خود فراغ یافتند در اسرار فقه و حدیث
پایه اجتهاد داشتند خصوصاً در تفسیر معانی غریبه بیان مینمودند و سلوک باطن و تمام نسبت طریقه احمدیه از والد
خود حاصل کرده اند والد ایشان میفرمودند هرگاه ایشان نزد من می آیند دل بی اختیار به تعظیم ایشان
میخواهد یکبار بوالد خود معروض داشتند در این روزها بالهامات غریبه و خطابات عجیبه سرفراز میشوند انت
من اولیائی وانت من عبادی الصالحین وانت من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون والد ایشان
فرموده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مارا خلعت مرصع و تاجی مکلل سرفراز فرموده اند و این خلعت قطبیت
ارشاد و قیومیت بود الحمد لله که این خلعت شبانه مرحمت شد قطبیت ارشاد و منصب قیومیت شما مبارک باد

الحق که آنحضرت حجة الله نقشبند بکمالات عالیه ممتاز بوده‌اند و بسعادت زیارت حرمین شریفین مشرف
شده اند و مردم آنجا یار و هند و ستان از فیوض ایشان منتفع گردیدند و در سنه هزار و یکصد و چهارده وفات
یافتند تاریخ قطب ارشاد و معدن الخیر ذکر شیخ سیف الدین فرزند پنجم حضرت عروة الوثقی محمد معصوم
اند ولادت ایشان بسنه هزار و پنجاه و پنج واقع شد بعلم و عمل آراسته و در عنفوان شباب کامل و مکمل بودند
تحصیل علوم متداوله نموده از والد خود استفاده و جمیع مقامات احمدیه نمودند و بعنایات رسالت پناه بمرتبه
قطبیت فائز گردیده باجازت والد و باشارهای غیبی در بلده دهلی تشریف آورده اند محمد اورنگ زیب و
شاهزادگان و امرا را بخدمت ایشان ارادتی پیدا شد در امر معروف و نهی منکر کوشش بلیغ داشتند
حضرت ایشان ایشان را لقب محتسب الامة سرفراز ساختند و ایشان را شوکت ظاهر نیز بسیار بود
امرا و سلاطین قدرت نداشتند که بحضور ایشان بنشینند با آداب تمام دست بسته ایستاده میبودند و لباسهای
فاخره نیز میپوشیدند یکی را در دل انکاری آمده که ایشان تکبر بسیار دارند ایشان باشراف باطن
فرمودند تکبر ما ظل کبریای اوست جل جلاله یکهزار و چهار صد کس را موافق رغبت و فرمایش هر یک از
خانقاه ایشان هر روز دو وقت طعام عنایت میشد و در سنه هزار و نود و پنج وفات یافتند و در
بلده سرهند مدفون گشتند و در مقامات مظهری است شبی حضرت سیف الدین برای تهجد برخاستند آواز
نی بگوش ایشان رسید بیتابانه بخود افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمد فرمودند مردم ما را بیدار
میگویند بید روا نیشانند که بر تاثیر سماع صبر نمیتوانند نقلست که یکی از مردان شیخ در مجلس سماع رسید و آواز
سماع بگوش وی آمد تاب نیاورده بنشست و شورش را ضبط کرد فی الحال قلب وی بشگافت و بمرد شیخ ما
اینخبر فرمود که سماع مهلکست لهذا علمای دین سماع را حرام تصور کرده اند نقلست در خانقاه ایشان
هر روز چهار صد کس درویشان بجهت استفاده جمع آمده بودند موافق فرمایش هر یک طعام ها پخته میشد
و با وجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار اینطریق بر همت مرشد است یکی از ارباب این طریقه
خواست که تقلیل غذا نماید شیخ فرمود که در این طریقه حاجت تقلیل غذا نیست که بزرگان ما بنای کار
بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمره زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات و تصرفات است

وحاصل دوام ذکر و توجه الی الله و اتباع سنت و کثرت انوار و برکات عوام ظاهربین را نظر بر ظهور
خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را بامراد تصفیهٔ قلبی و نسبت مع الله با و همین است در خزینة الاصفیا
دیدم در هیئت که طعام دولتمندان بخود بودی و چون در مجلس اخلاص کردی منتظرانه نشستی بطوریکه
عاشق منتظر آمدن معشوق میباشد و اگر احدی از اهل محفل نام الله بزبان آوردی بغور سماعت
شیخ مدهوش گشتی و بر زمین مانند مرغ نیم بسمل غلطیدی در سنه یکهزار و نود و هشت وفات یافت
ذکر محمد زبیر فرزند اکبر حضرت ابو العلی پسر حضرت محمد نقشبند در وقت خود آفتاب طریقهٔ احمدیه
بودند ولادت ایشان بروز دوشنبه پنجم ذیقعده سنه یکهزار و نود و سه واقع شد لقب ایشان شمس الدین
و کنیت ابو البرکات و اسم مبارک محمد زبیر در ایام خوردی انوار ولایت از جبین ایشان ساطع در
بود در سن عمر استغراق قوی داشتند حافظ کلام الله عالم کثیر العبادت سلوک باطن از جد خود
محمد نقشبند نموده بتوجهات علیه آنحضرت در کمالات باطنی ختم المشائخ اولاد امجاد حضرت
مجدد شده اند و فیوض طریقه مجددیه در عالم بواسطه ایشان شائع شد و ایشان در وقت خود
قطب ارشاد بودند طالبی بخدمت ایشان عرض نمود میخواهم که تمام نسبت خاندان احمدیه در یک توجه بمن
عنایت فرمایند ایشان فرمودند این معمول نیست و تحمل بار نسبت الهی که واقع می آید تاب بشر کم است
وی درین الحاح کرد ایشان بتوجه تمام نسبت عالیه خود بر وی القا نمودند تاب نیاورد و روحش بیک ساعتی بر
از اصحاب ایشان یکی در حالت نزع بود او را از مرض خود دگرگون گرفتند شفا یافت روز موت ایشان وی
نیز مرد که قیام حیاتش بروح ایشان بود وفات ایشان در سالی که از قیوم اقطاب قدم رحلت نموده
است روز چهارشنبه چهارم ذیقعده واقع شد و عمر پنجاه و نه و مدت ارشاد سی و هشت سال بود حاجی
محمد محسن در رساله مقامات مظهری است حافظ محمد محسن که از اولاد شیخ عبد الحق محدث دهلوی از خلفاء
خواجه محمد معصوم اند و نیز از حضرت سید نور محمد در آن رساله منقول است که فرمودند روزی بزیارت
مزار پیر خود حافظ محمد محسن رفتیم مراقبه نمودیم در غلبت بیخودی مشاهده کردیم که بدن شریف سالم
است مگر پوست کف پای و کفن آنجا خاک اثر کرده بود وجه آن از ایشان باستفسار آمد

فرمودند شما را معلوم خواهد بود که سگ بیگانه بی اذن ما در جائی وضو نهاده بودیم که هرگاه مالک خود آید
حواله او خواهیم نمود یکبار قدم بر آن گذشته بودیم از شومی این عمل حالا که اثر کرده است الحق هرکه در تقوی
قدم منیر است قرب ولایت او بیشتر وفات ایشان یازدهم ذیقعده سنه هزار و صد و بیست و پنج هجری است

ذکر سید السادات حضرت سید نور محمد بداونی رحمة الله علیه در رساله مقامات مظهریست

عالم بودند بعلوم ظاهر و باطن فقیه کامل عارف مکمل کسب سلوک طریقه احمدیه از شیخ سیف الدین نموده
و بخدمت حافظ محمد محسن رحمة الله علیهما رسیده سالها تحصیل فیوض صحبت کرده بحالات بلند و مقامات
ارجمند مشرف شده اند استغراق قوی داشتند تا پانزده سال ایشان را هیچ افاقت نبوده مگر در وقت ادای
نماز در آنحال تخفیفی راه می یافت باز مغلوب الاحوال میشدند در آخر حال ایشان را افاقتی پیدا آمد بکمال ورع
و تقوی و اتباع سنت امتیاز داشتند و در متابعت ادب و عادات مصطفی صلی الله علیه وسلم
بغایت اهتمام میفرمودند کتاب سیر و اخلاق نبوی همواره پیش خود داشته موافق العمل می آوردند بیکبار
خلاف سنت پای راست در بیت الخلا نهادند تا سه روز احوال باطن قبضی روی نمود باز بتضرع بسیار
به بسط مبدل گشت در لقمه احتیاط اینک مینمودند بدست مبارک خود قوت چند روزه پخته وقت شدت
گرسنگی پاره از آن خورده بمراقبه می پرداختند از کثرت مراقبه پشت ایشان خم شده بود میفرمودند سی
سال است که تعلق طبیعت بکیفیت غذا نمانده در وقت حاجت آنچه میسر میشود میخوریم ایشان اجتناب دو
با خورش بدعت وابسته از کمال تقوی بیکی از فرزندان خود روغن و بیکی شکر عطا مینمودند طعام اغنیا هرگز
نمیخوردند که اکثر آن از ظلمت مشتبه خالی نیست یکبار طعامی از خانه دنیاداری بخدمت ایشان آمده
بود فرمودند درین ظلمت معلوم میشود این نقل صاحب رساله مذکور است یعنی میرزا صاحب را فرمودند
و از ردی نوازش حضرت ایشان ما را فرمودند شما نیز درین طعام غور نمائید با آنحضرت متوجه شده
عرض کردند یعنی میرزا صاحب که طعام از وجه حلال است مگر بسبب نیت ریا عفونتی در ان راه یافته
و نیز صاحب رساله مقامات مظهری گویند که میرزا مظهر جانجانان رحمة الله میفرمودند که مکشوفات ایشان بسیار
صحیح و مطابق واقع بود بلکه توان گفت که ما مردم را بدیده سر انچنان محسوس نمیشود که ایشان را بچشم دل

سعادتمند میگشت و تصرفات قوی داشتند برائی بر آمد حاجات مخلصان همت میگماشتند کم بودی که مراد
از طبق توجه شریف تخلف می‌نمودی اگر کتابی از خانه اهل دنیا بعاریت می‌طلبیدند تا سه روز مطالعه
آن نمی‌نمودند میفرمودند ظلمت صحبت آنها غلاف دار بر آن پیچیده است بعد از زوال ظلمت که از برکت
صحبت مبارک زائل می‌شد مطالعه آن میفرمودند قوله حضرت ایشان یعنی مرزا جانجانان رحمة الله علیه
را بخدمت ایشان محبت قوی بود بمجرد ذکر نام ایشان چشم پر آب میشدند میفرمودند افسوس که عزیزان
زیارت حضرت سید نکردند اگر ایشان را میدیدند بقدرت کامله الهی ایمان تازه مینمودند که بر خلق این
چنین ارباب کمال قادر است رضی الله تعالی عنه در یازدهم ذیقعده سنه هزار و صد و سی و پنج رحلت از دنیا
و ذکر آن کاشف اسرار عاشق پروردگار خلاصه روزگار زبده ابرار قدوه اکابر کبار
شب زنده دار صائم النهار سید عالی مقدار عالی وقار بندگی حضرت سید ابو المعالی انبهٹی قدس الله
تعالی سره انبهٹه موضعی است از مضافات سهارنپور صاحب اقتباس الانوار می‌گوید که وی ارادت
بخدمت بندگی شیخ محمد صادق گنگوهی قدس سره بسته بود و تربیت از فرزند ارجمند وی حضرت شیخ
داؤد یافته بود و در وجد و سماع توغل بسیار داشت و در مجاهده و ریاضت مستقیم بوده در فقر و فنا یگانه
روزگار و در خلق و تواضع عدیم المثال و در عشق حقیقی و مجازی بی‌همتا بود و مطایبه و ظرافت نیز تمام داشت
و عمری دراز یافته و تمام مدت عمر خویش را در استغراق باطن گذرانیده و همه از آن نقلست که وقتی در موسم
و وقتی موسم نیشکر در دهی که آنجا زراعت نیشکر و غیره کاشت نموده بودند رفته بود و وقت شب در موضعی که شیره
نیشکر در آن گرم می‌شد ماندند و بعد نیم شب تهجد ادا کرده بر دیوار احاطه آن موضع نشسته بود و در زیر آن نظر
آهنی بر دیگدانها نهاده بود و شیره نیشکر در آن جوش میداوند اتفاقا در آن وقت راننده شرکاوان کولهو
چیزی بزبان هندی باواز خوش میگفت و آن الفاظ اینست ~ توں جلیا جاکیا رات اندھیری کہہ
نہ کاکی کا را آدھی رات اندھیری ~ جوگی کیسی پھیری بمجرد استماع آن صوت وی حضرت را عالم
شوق و ذوق در گرفت و نعره هو بر آورد و از دیوار در ظرف بزرگ شیره افتاد و مردمان از هر طرف دویده
وی حضرت را از آن کشیدند دیدند که هیچ گزند از اندام مبارکش نرسیده و زخمی در هم آن مقام

در حضرت بیعت نمایند و بصدق تمام در حلقهٔ ارادت وی حضرت در آمدند و وی قدس سره شهرت بسیار
یافت و در تربیت مریدان اشتهار تمام داشت مرقد منور وی حضرت در انبهٹه زیارت گاه مردم خاص و عام است
مولوی محمد اکرم براسی در اقتباس الانوار احوالات حضرات چشتی تا حضرت شیخ داؤد گنگوهی رضی
از احوال خلیفه وی حضرت سید ابو المعالی نوشته اند چونکه مولوی ممدوح در سلک سلسلهٔ حضرت شیخ
سعد[؟] منسوب بودند که ایشان هم خلیفه وی حضرت اند منسلک است ازینجا عنان قلم به ذکر احوال ایشان و مریدان ایشان
منعطف نساخت لهذا یکی از مریدان واقف معارف بالله حضرت خواجه عبد الله در ذکر احوال حضرت
سید ابو المعالی و حضرت سید محمد سعید ترمذی عرف میران شاه بهیکه سید محمد سالم و
حضرت محمد اعظم و حضرت حافظ محمد موسی و خلفائی حافظ صاحب و مریدان صاحب مجال
نادون و مامون وی رحمة الله علیهم رساله مرتب نساخت و حوالهٔ بعض کتاب و زبانی بعض ثقات مینگارد جناب
مینوسید صاحب فوائد الفواد و سید لطف الله جالندری بزبانی صاحبزاده میان محمد باقر
قدس سرهما میفرمایند که حضرت مرشد جناب عالی سید ابو المعالی را همسایه بود و نهایت بد مزاج که بغیر تحقیر
اسم عالی بزبان نمی آورد همنشینان بارگاه عالی عرض کرده اراده ادب و تادیب نمودند مخدوم عالی
اجازت نداد و مدتی همبرین گذشت اخر الامر اجل او را در ربود و باستماع این واقعه وی حضرت گریه کردند
و تا هفت روز نخوردند و نه آشامیدند بنده عرض کرد و برای آن شخص حضرت چنان غم و الم میکشیدند مرحوم
کرد ناسوت دامن انبیا و اولیا را ملوث میسازد پس زائل شغل آن بغیر چنین کسان ممکن نیست حالا وی کل
ما دریده اند و صاف کننده چرک و آلودگی جامه این فقیر بود اکنون آن انواع را که توان زدود پس از الم
کشیدند ایضا در آن نقلست بزبانی شیخ عواد شیخ موسی ساکن سیوانه و از شاه غلام محمد مکرر مستمع
گردیده که زمانی حضرت مرشد آفاق را محویت رو داده بود و از عالم بیخبر بود تا مدت سه ماه یا دو ماه
اکل و شرب نفرمودند و در وقت نماز خادمان مجموعش مبارکش را جنبانیده آگاه میساختند وی حضرت
میفرمودند که مرا خبری نیست وضو کنانید و بر نماز ایستاده نمائید مدتی همبرین گذشت بعده حالت تحریر
روی داد هرگاه که وقت نماز میرسید نمی از خود آگاه گردیده وضو نموده نماز ادا میکردند بارها بیگانان

استفسار اینمعنی کردند که پیش ازین اینعالم ظاهر و وقت نماز از خاطر مبارک محو بود و اکنون آنگاهی تحصا
فرمودند الحال نماز صورت گرفته پیش نظر می‌آید حاضر میشوم و نزیش میگویید ما فرض خدائیم و سنت خیر سید با
که من سنت رسول علیه السلام ام موجب آیه فرائض و سنن نماز ادا مینمایم چندی بدینحالت بگذشت آخر محو
واستغراق بدرجه اتم رو داد تا دم واپسین ازینعالم اطلاع نداشتند از رساله مذکوره ذکر نقاوه
خاندان مصطفوی سلاله دودمان مرتضوی آن عنقائی وادی توحید شهباز میدان
تجرید غواص بحر تفرید حضرت محمد سعید بن بندگی عرف میران سید شاه بهیکه حسینی چشتی صابری رحمة الله
در رساله مذکور است صاحب نزهة السالکین مولوی سید علیم الله جالندری که یکی از خلفائی میر انجی است
می‌نویسد سید محمد سعید بن سید یوسف بن سید قطب الدین بن سید عبد الواحد بن سید احمد بن سید محمد سعید
بن سید شاه نظام الدین بن سید شاه عزیز الدین بن سید شاه تاج الدین بن سید شاه عز الدین بن نوبهار
بن سید شاه عثمان بن سید سلیمان کفار کش بن سید مخدوم سالار لشکر بن سید احمد زاهد بن سید
حمزه بن سید ابابکر علی بن سید عمر علی بن سید محمد بخته بن سید احمد بخته بن سید علی زهیر کاکی بن سید
حسین ثانی بن سید محمد مدنی بن سید ناصر ترمذی بن سید موسی حمیص بن سید حسین اصغر بن سید علی اوسط
زین العابدین بن سید امیر المومنین حضرت امام حسین بن امیر المومنین حضرت مرتضی علی بن ابی طالب کرم
وجهه آبا و اجداد میر انجی در موضع سیوانه که از دیهات قصبه کهنرام شریف است و کهرام از مضافات
شهر سرهند است سکونت میداشتند قصه‌یه جمع شاه علاء الدین ولی عهد کردن دوازده هزار سوار سید احمد
زاهد بن سید حمزه ترمذی مر پسر خود زید را باشاره آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آمدن به هندوستان
باشاره آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مقرر کردن محل سکونت سیانه را به نشان دادن آنحضرت صلعم
و جنگ کردن با سیانه نام برهمن که رئیس کفار و حاکم سیانه بود و شهید شدن زید بر موضع سیانه
و بعد ازان تاراج کردن سیانه را سید شاه سلیمان باشاره آنحضرت صلعم و سیوانه نام نهادن آن معمور
را در رساله مذکور مفصل مرقوم است القصه آبا و اجداد حضرت میر انجی در سیوانه سکونت داشتند و والد
بزرگوار وی حضرت از دست مخالفان شهید شده البده شریفه حرم حضرت بی بی ملکو نام بسبب حسد

برادری حضرت میر اجمی را بسن هفت سالگی از سنبوله همراه گرفته در قصبه کهیرام سکونت اختیار کرد
حضرت میر اجمی را برای تعلیم علم ظاهر بمکتبی نشانیدند و وی حضرت را بمقتضای همسالگی با هند و بچه آشنا
پیدا شد کودکان این معنی را دریافته وی را ملامت میکردند و میگفتند که با فقیر بچه الفت مناسبت و وی حضرت
بمقتضای غیرت طبانچه بروی آن بچه زدند که دو مروارید از گوشوارهٔ او شکست چون آخوند برین
ماجرا خبر یافت بسبب طمع دنیاوی دست بر دستگیر سالکان بادیهٔ طریقت را گرفته از مکتب بیرون کرد
وی باقتضای صغر سن با طفلان ببازی مشغول شد چند مدت همبرین گذشت تا روزی حضرت
شاه جلال برادر شاه فاضل مجذوب از فرزندان شاه قمیص قادری که برای تعلیم مریدان در کهرام تشریف آورده
قریب دروازه قصبه مذکور رسید که کودکان بازی میکنند و وی حضرت نیز درمیان اینها بود شاه جلال ایستاد و
یکیک را استفسار نمود و چون نوبت بحضرت رسید پرسید که این فرزند کیست گفتند که فرزند سید یوسف
است مجرد شنیدن این دست بر دوش وی حضرت نهاده بشفقت تمام فرمود که ای صاحبزاده این ایام
بازی نیست وقت شغل خواندن و نوشتن است در جواب گفت پیش ازین میخواندم چکنم که آخوند مرا از مکتب بیرون
کرد شاه جلال گفت که امروز برای شما مقام میکنم و آخوند را در تعلیم تو تاکید نمایم وقت شب چهار کس را از مریدان
خود فرمود که از خبرگیری خورد و نوش و پوشش و خرج کاغذ وغیره و مواجب آخوند صاحبزاده را بقصور نسازند و
بتاکید تعلیم وی تغافل ننمایند و بعده وی حضرت را طلبیده همراه خود طعام خورانیده قدری طعام آورده
فرمود که این را پیش والده خود ببرید وی حضرت گفت رزق وی حقتعالی است شاه جلال علی الصباح
شیرینی و کاغذ و لباس همراه خود گرفته و وی حضرت را از خواب بیدار ساخته دست و روی شسته
و لباس پوشانیده پیش آخوند بردند و فرمودند که نزد شما بسفارش آمده ایم آخوند گفت هرچه فرمایید بدل
و جان قبول است لیکن در باب شاه مهیکه سفارش نفرمایید حضرت شاه جلال بجلال آمد و گفت تو مرد
هستی که از فرمودهٔ پیر انکار نمودی آخوند بلرزید و بمعذرت پیش آمد و گفت بنده را چه مجال انکار
هرچه فرمایید عین سعادت خود میدانم آنگاه شاه جلال با خوند فرمود که پیش تو قرآن مجید و گلستان
و بوستان خواهد خواند و خلیفه مکتب خواهد شد و در گوش او گفت که این بچه زاده قطب زمان است تا باید

که صحبت او بجا نمی‌رسید اگر چه در تعلیم تغافل روا نداری از همانوقت خوندکار بکوشش تمام بتعلیم این
حضرت مشغول گشت تا در مدت قریب شش ماه کلام الله و هر دو کتاب مذکور خوانده بخلافت مکتب
منصوب شدند بعد چند روز برای تعلیم اطفال مکتبی علیحده مقرر ساخت چونکه قریب ایام جوانی رسیدند
شخصی از ساکنان کهرام عهدهٔ فوجداری یافته روانهٔ الفتح شد حضرت میرانجی را برای تعلیم پسر خود
همراه برد چون در آن موضع رسیدند شوق معرفت الهی در باطن ایشان حضرت ظهور نمود در الفتح درویشان
هر ملت و مذهب که می‌رسید طالب میگردیدند چون فوجدار مذکور بر این معنی اطلاع یافت گمان برد که شاید همراه درویشان رفته
شده بروند بار شرمندگی بروی والدهٔ ایشان پیش آید وی حضرت را بکهرام رسانید درویشی بینوا شاه
قاسم نام در موضع ملوهی که از کهرام پانزده کروه است سکونت میداشت میرانجی در آنجا رفته قریب یکسال بخدمت او
ماندند و همیشه گلخن آماده میساختند روزی شاه قاسم برای مسقف خانه خود شهتیر تراشیده بود قاسم زده دوا
درویشان را گفت شهتیر برداشته بیارید درویشان آنرا برداشتن نتوانستند وی حضرت میرانجی آنرا برداشته
بر دیوارهای خانه نهادند شهتیر قدری کم بود ببرکت ایشان برابر آمد چون درویشان تصرف ایشان
دیدند کلاه و خرقه پیش شاه قاسم بر زمین زدند و گفتند که این فقیر همیشه گلخن میکشید و از کلمات بینوائی خبردار
نبود اینچنین تصرف نمودند و ما تا حال محروم ماندیم ما را هم صاحب تصرف گردانید او گفت که شاه حقیقتدانی
است این شیخ و سیدزاده است و آبا و اجداد ایشان هم صاحب کمال بوده اند مرا درین هیچ دخلی نیست در آن ایام پیر شاه
قاسم در آنجا بود گفت ای قاسم مایان همچون حوض صغیریم و میرانجی چون دریای عظیم است از ما و شما سیرابی او
نخواهد شد باید که او را رخصت دهند تا بجائی دیگر طلب نماید و بمطلوب رسد شاه قاسم بحکم پیر وی حضرت را
رخصت فرمود حضرت میرانجی فرمودند که چند مدت بخدمت شما ماندم الحال جواب میدهید باید که این قدر عنایت
فرمایند که در پیش کدام بزرگی بروم اتفاقاً شاه بهاول از طالبان حضرت شاه ابو المعالی در آنجا حاضر بود
گفت ترا نزد کاملی برم که بمطلوب میرساند لیکن مرید را پیر شناسی باید حضرت میرانجی فرمودند که پیر را مرید
شناسی باید الغرض همانوقت شاه بهاول و میرانجی از موضع ملوهی باراده انبهیته شریف که مسکن حضرت
شاه ابو المعالی بود روانه شدند چون قریب انبهیته رسیدند شاه بهاول پیشتر بخدمت عالی رسید

جناب عالی فرمودند که رفیق را کجا گذاشته‌اید گفت پستر می‌آید میرانجی که بحقه کشتی پس مانده بود روز بعده مقصود
کرده می‌آید شاه بهاول از خدمت شریف برخاسته میرانجی را از اثنای راه همراه خود گرفته بخدمت حضور پرنور
بردو حضرت میرانجی پیش از ملازمت عالی در میان راه شاه بهاول فرمودند که پیر من بطرف پائین جا نشسته‌اند پائی
چون روبرو شدند جناب عالی فرمودند که بیا میران من رفیق تو کجاست یعنی حقه میرانجی عرض کردند و آن را
گم کرده‌ام و از آنوقت ترک نموده‌ام بعد از آن تلقین ذکر فرمودند رخصت مراجعت دادند بموجب حکم رخصت شده
تا به لوهی رسیدند و آنجا بیهوش شدند تا سه روز بیهوش ماندند و کف از دهان بیرون رفتند و چون بهوش آمدند
از آنجا بکهرام رسیدند و در مسجد محمد فاضل قانون‌گو سکونت کردند محمد فاضل برای وی حضرت هر روز
طعامهای لطیف می‌فرستادند و از خوردن طعام لذیذ ماندگی در عبادت و ریاضت فتور رو می‌داد بعده در مسجدی
که الحال نزدیک مزار شریف است اقامت اختیار کردند و مردی را فرمودند که مرا در عیال خود داخل گردان
و طعام هرچه باشد هر روز برای من بیاری طعام ترا از آنجهت اختیار کرده‌ام که کسب تو از وجه حلالست او
سعادت خود دانسته قبول کرد و یک تا نیم نان هر روز مقرر کرد اما بعد شش روز یا هفت روز یک نان بابت
ترکرده میخوردند تا صفای قلب بر وجه اتم روی نمود تا روزی حضرت جناب عالی و اینهمه بر فرش خشخش یعنی
کاه نشسته در ریش شانه میکردند یکبار موی از ریش جنبش افتاد حضرت میرانجی بکهرام بودند دیدند که یکموئی از ریش پیر جلیل
شانه بر خشخش افتاده است همان را برداشته اینهمه شده بحضور رسیدند و عرض نمودند که فلان روز یکموی محاسن
شریف بر فرش خشخش افتاده است حضرت جناب عالی میرانجی را همراه گرفته فرمودند آن موی کجاست حضرت میرانجی
از آنجا برداشته بنظر گذرانیدند مرشد عالی از آنجا که شیخ کامل و مکمل بودند و استعداد مرشد بکمال بلندی یافتند بگمان
بردند مبادا که بر چنین مکشوفات توقف کند فرمودند که میران این فقر نیست فقر چیزی دیگر است چون حکیم حاذق
باطن بجمیع انواع معالجات باطن اختیار کلی داشت مگر بر این اکتفا کرد تا سه روز یکمرغ مرغن بریان ساخته خورانید
تا صفای قلب که برخ بعروج رسیده بود نقاب خفا بر روی خود انداخت بعد از آن مرید سعید را رخصت کرد و فرمود
خود اشتغال باطن می‌کن پس حضرت باز بکهرام رسیده در یاد حق مستغرق گشت بعد چند مدت رقعه جناب عالی بطلب
رسید چون میرانجی بسبب کثرت مجاهده و ریاضت و قلت طعام و منام ضعیف شده بود در جواب نوشت

که الحال طاقت رفتن ندارم و در عرصه چند بخدمت شریف حاضر خواهم شد چون حامل رقعه را روانه کردند
نفس خود را ملامت نمودند چرا بر نوشته پیر عمل نکردی و توقف نمودی بعد از آن سعا پس حامل رقعه
روانه شده و در عرصه دو پاس و یک [؟] غروب آفتاب در انبهته رسیدند جناب عالی پرسیدند که کدام روز
از کهرام روانه شده ای عرض نمودند امروز قریب دو پاس روز از رقعه شریف مشرف شدم بسبب ضعف
کمال جواب ننوشتم و قاصد را روانه ساختم بعد از آن نفس خود را ملامت کردم و بعرصه دو پاس
بحضور رسیدم باز پرسیدند که دریای جیحون بچه طور عبور نمودی گفتند که بر روی آب گذر کردم
و پاپوشم هم تر نشده پس در همین جواب و سوال رخصت کردند و فرمودند که میران رعایت اسباب ضرور است
بعد از آن میر ایلچی در چند روز کهرام رسیدند و کشتی عبور نمودند و بکار خود مشغول شدند و در وقت
شب یک تخته بر چاه انداخته و بر آن نشسته یاد حق میکردند و نفس میفرمودند اگر در خواب غفلت خواهی ر
در چاه خواهی افتاد و از کوچها پارچه کهنه جمع کرده شب پاک میکردند و بروز میدوزند و زیب مینمودند
مدتی بر این گذرانیدند چون جناب عالی وقت رخصت فرمودند که میران تو تکلیف آمدن اینجا نخواهی کشید
که من نزد تو خواهم رسید بنا بر آن میر ایلچی باز بزیارت نرفتند حضرت جناب عالی موجب وعده خود تشریف بردند
و بر این کلاه و جامه و چادر عطا فرمودند میر ایلچی عرض کردند که بنده لیاقت این لباس ندارد فرمودند
من میگویم و تو عذر در میان می آری حضرت میر ایلچی برای امتثال امر عالی شاه ابو المعالی پوشیدند شکر آن
بجا آوردند بعد از آن از حجره برون آمدند و به تشریف خلافت مشرف ساختند حضرت مرشد نا و
مولانا و سیدنا میفرمودند سقف حجره شریف حضرت شاه ابو المعالی قدس سره کهنه شده بود
مریدان بر سقف میرفتند میگفتند درست نمیشود حضرت فرمودند لیکن بغیر از میران درست نخواهد شد
میر ایلچی در آن وقت در چله بودند چون پروانه طلبی لذا بارگاه شاه گردید حسب الطلب بیرون چله آمده
بحضور حاضر شدند حکم دادند که شما را برای سقف کوبی حجره طلب داشتیم حسب الامر میر ایلچی بر سقف حجره
رفتند گیاه از آن دور کرده گل انداخته و آب پاشیده در کوفتن آن مشغول شدند در هر ضرب که کوبه
بر سقف میزدند مقامی منکشف میگشت در رساله مذکور است صاحب نزهة الارواح سید علیه الرحمه

حسنی ماصل محالبندری که اجل خلیفه وی حضرت است میگویند که چون قریب بپانزده سالگی
رسیدم بخواندن مطول بخدمت سید کبیر مشغول شدم و دران زمان تدریس علوم رسمی میسر شده بود
بنابران بمطالعه کتاب عوارف مشغول میبودم میخواستم که بخدمت شیخی رسم که در طریقه سهروردیه
بود و اکثر معتبرین دلالت بر مشایخ چشتیه مینمودند عموما بر حضرت پیر دستگیر الغرض در همین تردد
خاطر میبود که شبی در خواب دیدم که خوب رویی پیش من آمد و گفت حضرت شیخ فرید گنجشکر مرا پیش تو فرستاده اند
و فرموده اند که بیا و حق اشتغال نمائی و تغافل مکن چون بیدار شدم دریافتم که مشایخ چشتیه مرا
بطریقه خود میکشند و آبا و اجداد من نیز درین سلسله ارادت دارند عزم کردم که در طریقه چشتیه بیعت
خواهم کرد و پرسیدم که درین زمان در سلسله چشتیه کدام شیخی هست اکثر اهل همه میگفتند که درین ایام
مثل سید بهیکه ندیده ایم و مناقب ایشان مذکور میساختند از استماع این سخنان کشش دل جانب
پیر دستگیر قوت میگرفت تا شبی در خواب دیدم که من و سید عابد فرزند سید ابراهیم مرحوم یکجا نشسته
ایم ناگاه وی را گفتم که من و تو برای زیارت سید بهیکه علیه الرحمه برویم گفت باشد پس روان شدیم
تا بصحرائی وسیع رسیدیم و حضرت پیر دستگیر در آن صحرا بر چارپائی نشسته اند و سر بجانب مغرب و ما
هر دو از جانب غربی آمده بفاصله هفتاد ذرعه تخمینا از چارپائی لحظه ایستاده بجانب مشرق
روان شدیم چون قد... ی مسافت رفتیم بسید عابد گفتیم که درویش را اگر دیده باز زیارت کنیم
که هنوز سیری حاصل نشده پس باز گردیدیم بمقام نخستین رسیده بمقابل چارپائی ایستادیم ناگاه حضرت
پیر دستگیر دست مبارک بمجرد برق خاطف دراز کرده دست راست من گرفته بسوی خود کشیدند تا [illegible]
بپایه چارپائی رسید حضرت پیر دستگیر فرمودند که این کوزه بگیر و وضو ساز وضو ساختن آغاز کردم
دیدم که وقت نماز عصر قریب است وضو تمام کردم ناگاه از خواب برآمدم دیدم که وقت تهجد است
وضو ساختم و در مسجد رفته نماز بجماعت گذاردم و پیش ازان هر چند سعی کردم که یکبار نماز فجر در وقت
گذارم میسر نشد از انروز از برکت حضرت پیر دستگیر بجماعت نماز فجر میرسیدم و وقت قضا نشده
سنه بعد ادای رسم بیعت بخود نشسته بود و شیخ محمد شاه کرمانی که از اکابر مریدان حضرت پیر دستگیر بود

هم در مجلس حاضر بود از حضرت سوال کرد که این بیت خواجه شیراز علیه الرحمة بیت بزیر دلق مرقع
چه دامنها دارند * درازدستی این کوته آستینان بین * چه معنی دارد و درازدستی درویشان چیست
فرمودند که دستهای درویشان دراز میباشند و بدور میرسند که فاضل جالندری اینمعنی را بخواب
دیده و دانسته است و از روی کرم تعبیر این فقیر بفاضل جالندری نمودند و تفصیل آن بیان کردند که این
را کجا طاقت آن بود که یکقدم راه رود من او را کشیده و بدست خود برداشته آورده ام چون اراده
قدم نهادن کردی من قدم او را پیشتر می انداختم و اشارت بآن کشیدن کردند که در خواب دست دراز
کرده این کس را بجانب خود کشیده بودند و بآن پیدا شدن انبساط که این درمانده راه در راه حادث شده
بود از شنیدن این سوال و جواب متنبه شدم که آنچه در خواب و بیداری گذشته از احاطه علم و قدرت
که متخلق باخلاق الله اند بیرون نیست ایضا نقل است و نیز در مجلس شریف ذکر آیه کریمه لا یمسه الا المطهرون
در میان آمد یکی از علما در آنجا نشسته بود گفت که در اینجا اخبار بمعنی انشا است و معنی آنست که مس
نکنند قرآن را مگر پاکان یعنی از حدث اصغر و اکبر حضرت فرمودند که اخبار را بر انشا حمل کردن چه ضرور چرا اخبار نگو
که مس نمیکنند قرآن او را ادراک معانی و پهلوی وی نمیکنند مگر کسانی که پاک اند از آلایشهای بشری و احقر را حاضر
ساخته فرمودند که فاضل جالندری آیا اینمعنی که گفته ام بموجب صیغه و ترکیب راست است و غیره فرمودند که من علم
صیغه و ترکیب و دیگر علوم نخوانده ام اما وقتی که در گفتگو در می آیم ارواح پیران همدم من میشوند و تلقین من
مینمایند بیان بسعادت بشرف ارادت و تلقین سید حلیم الله فاضل طولی دارد لیکن برخی از ان واجب دانسته
و خلاصه کرده نگاشته ام کرامات و خوارق عادات و واقعات و کشوفات مقامات و شوق و ذوق و شورش
عشق و ترک و تجرید و سیر الی الله و سیر فی الله و رسانیدن طالبان الی الله وی حضرت میران سید شاه بهیک
و اظهر من الشمس است عمر شریف بهشتاد و پنج رسیده بود وفات وی حضرت بروز دوشنبه پنجم رمضان سال یکهزار و یکصد و
از هجری در رساله مذکور است و در کتاب فوائد الفواد سید لطف الله جالندری منسوب خلیفه وی حضرت چهل و دو اند اول
خلیفه شاه محمد باقر فرزند ارجمند حضرت سید شاه ابوالمعالی دوم حضرت شاه نظام الدین خلف شاه محمد باقر که
بالا رحمة الله علیهم سیوم سید فاضل چهارم سید عبدالمومن پنجم شیخ نعمت الله ششم میان شاه اورنگ تحصیل

علم حدیث وغیره از شیخ خود نموده در قصبه نور پاتشاه مستقر شده اشتغال سیدنست و قبرش هم همانجاست
هفتم خواجه مظفر مخاطب بخطاب نواب روشن الدوله مظفر خان میا در وزیر عالمگیر بادشاه بوده قلعه
مسجد ساخته ایشان است هشتم شیخ امان الله شاه باجازت پیر در سرهند اقامت ورزیده بارشاد
اشتغال سیدنست و قبرش هم همانجاست نهم سید جواد دهم میان اله بنده یازدهم سید شاه محمد دوازدهم
سید مرتضی کروپری سیزدهم سید غلام الدین چهاردهم میان محمد شاه پانزدهم حاجی بیت الله شانزدهم
میان شاه شجاع نتال هفدهم میان کرم علی هژدهم میان محمد حیات نوزدهم خواجه عبدالله بستم میان
عبدالرحمن نست یکم میان عنایت الله پیر اخون فقیر اسم شریف حضرت عبدالکریم نست دوم میان غلام محمد
نست سوم میان مومن خان نست چهارم مولوی غلام حسین نست پنجم میان شیخ محمد نست ششم میان
افضل نست هفتم میان محمد اعظم نست هشتم شیخ چهجو نست نهم میان محمد طاهر سی ام میان محمد فضل
سی یکم میان محمد پیر جیوسی دوم میان الله بخش سی و سوم سید علیم الله فاضل جالندری سی و چهارم میان
محمد اشرف و بعضی از قوم هنود و مومن بوده چنانچه بابا بهولا ناتهه ولاله هرنرائن جهوهری سی و پنجم
صوفی صدیق سی و ششم میان محمد مراد سی و هفتم میان محمد جیون سی و هشتم میان محمد نام سی و نهم میان
محمد انور چهلم میان محمد موسی چهل یکم شاه لطف الله جالندری چهل و دوم حضرت سید محمد سالم
روز پنجشنبه نوزدهم ذی الحجه ... وفات یافتند بعده درویشان ... حضرت بود گفتند که در ...
و سادات سیوانه که مولد وی بود همراه اقربای وی شده گفتند بسیوانه برند و شیخ امان الله و دیگر
درویشان جمع شده با زد و ساد کهرام مشورت نموده بکهرام که وطن وی بود دفن کردند بعد یکسال بوقت
عرس خلیفه اول سید محمد باقر بر آن شدند که تابوت را بدائره برند درویشان معتبر را جمع ساخته فرمودند
شود هر چه اشاره شود بعمل آید صاحبزاده سید محمد باقر از شیخ امان الله پرسیدند که شما را چه معلوم شد عرض کرد که
بفقیر حکم شد که جای ما حوالی شاه پیر دستگیر ... تا قیام قیامت خواهند ماند جمعه از بعده
باتفاق گنبد تعمیر ساختند دیگر آن قدوه کاملان و زبده عارفان آل نبی و اولاد علی سید محمد سالم نوزدهم ذی الحجه
... از خلفاء ... رحمة الله علیها در رساله مذکور است و مولد و موطن ... قصبه ... مرید و خلیفه حضرت شاه ...

واز جل ونسل سادات است خلف رشید سید محمد رضا بن سید ابو محمد بن سید فتح الله بن سید عبید الله
بن سید عبد الجلیل بن سید عابد بن سید حاجی محمد حسین بن سید ابو سعید بن سید محمد عارف
بن سید امیر بده بن سید محمود بن سید محمد که از ترمذ خورد که سادات میباشند و ترمذ کلان
از توابع بخارا است در روپڑ ساکن شدند بن سید احمد بن سید سعید بن سید صلاح الدین
بن سید جعفر بن سید جمال الدین بن سید عیسی بن سید موسی بن سید حامد بن سید محمد بن حسین
بن سید شهاب الدین بن سید موسی بن سید جعفر بن امام عبد الله بن سید امام محمد باقر
بن سید امام علی اوسط زین العابدین بن امیر المومنین امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی کرم الله
وجهه **نقلست** زبانی حاجی محمد حیات که سید محمد اعظم از سید محمد سالم رحمة الله علیهما سوال
نمود که حضرت شیخ را اختیار است بهر صورتی که خواهد رو نماید این سخن راست است فرمودند راست
است و دست راست بر روی خود مالیده بعمر خورد سالگی نمودار شدند و باز دست مالیده بعمر جوان
و باز دست مالیده چنانکه بود ریش سفید نمودار شدند و پیشانی جناب سید محمد اعظم بوسید و فرمودند
که کسی درین زمان نیست که اینچنین سخن را استفسار نماید الحمد لله که ترا حوصله شدنی است **نقلست**
چون شوق و ذوق محبت الهی و درد عشق در دل آنحضرت پیدا شد بخدمت میرانجی رسیده و بیعت کرده مجاهدات
و ریاضات بسیار کشیده و در یاد حق چنان مستغرق شدند که تنها از خانمان جدا شده تا عرصه دوازده سال
پوشیده بودند و در فراق ایشان والدین وی از کثرت گریه نابینا شدند میرانجی چون این حال
دیدند از نور باطن دریافته آن حضرت را از کناره دریای شور باز آوردند و روانه روپڑ نمودند
چشم والدین ایشان بینا شدند و شادی ایشان بعمل آمدند وی حضرت انتظار مهمان بسیار
میکشیدند مراعات و خاطرداری با مهمان بغایت میکردند خلیفه اول وی حضرت سید محمد اعظم
دوم خلیفه حاجی محمد حیات آنجا گر ساکن موضع منسوجه وفات وی حضرت در هزار و یکصد و هفتاد
و پنج تاریخ وصالش شمع چشتیان مرقد شریف در روپڑ شریف قریب روضه حضرت سید ابن صاحب
که شاه ولایت آن دیار هستند و جد مادری وی حضرت بودند از مسجد بسمت شمال است رحمة الله

تعالی علیہا **ذکر مرزا جان جانان مظہر شہید قدس اللہ سرہ** در مکتوب اول
من جملہ مکتوبات خویش حضرت شمس الدین حبیب اللہ جناب مرزا جان جانان مظہر شہید قدس اللہ
سرہ میفرمایند برخوردار امکرر التماس تحریر نسب وحسب از فقیر کردہ اند چون فائدہ معتدبہا بر ان مترتب
نبود تغافل می نمودم الحال کہ سماجت از حد گذشت مجملی محرر میشود دریابند کہ بتحقیق سرمایہ وجود
فقیر در آغاز کف آبی ست و در انجام مشت خاکی و در عالم اعتبار نسب این خاکسار بہ بست و ہشت
واسطہ بتوسط محمد بن حنیفہ بہ شیر بیشہ کبریا علی مرتضی علیہ التحیۃ والثناء میرسد امیر کمال الدین نام
یکی از اجداد فقیر در سنہ ہشتصد ہجری بتقریبی از بلدہ طایف در مملکت ترکستان افتاد
و با صبیہ یکی از حاکمان آن حدودش کہ سر دفتر الوس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را
پسری نبود بعد فوتش حکومت آن ناحیہ تعلق باولاد ایشان گرفت وقتیکہ ہمایون بادشاہ
ممالک ہندوستان را از دست افاغنہ شور مستخلص گردانید ازان خاندان دو برادر مجنون خان
و بابا خان نام را کہ بہ واسطہ با میر مذکور میرسند ہمراہ آورد احوال این ہر دو در تواریخ اکبری
مسطور است و نسب مادری این بزرگان بخالو زادہ امیر صاحب قران میرسد و نسب فقیر بچہار
واسطہ بہ بابا خان منتہی میگردد و پدرم بجرم خان مذکور کہ در عہد اکبری مصدر بغی شدہ بود بعیار کم
منصبی گرفتار ماند و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاہ گذرانیدہ آخر بدولت ترک دنیا معزز
و مفتخر گردید و در خدمت بزرگی از خلفای طریقہ قادریہ استفادہ نمودہ در سال ہزار و صد و سی
ہجری انتقال ازین عالم فرمود و در سال ہزار و صد و سیزدہ ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر شانزدہ
سالگی گرد یتیمی بر رویم نشست و در سال بست کمر ہمت بستہ دست از دنیا برداشت و پای سعی
از سر ساختہ و راہ فقر گذاشت علوم متعارف در عہد پدر خواندہ بود و کتب حدیث در خدمت
حضرت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد اللہ ابن سالم مکی گذرانیدہ و قرآن مجید را
از حافظ عبد الرسول دہلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبد الخالق مستوفی سند کردہ و ذکر طریقہ نقشبندیہ
و خرقہ و اجازت مطلقہ از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدایونی رضی اللہ تعالی عنہ

که به دو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه میرسند گرفت و عمری تا بخدمت ایشان
بسر برده بعد وفات شان از مشایخ متعدده این طریقه استفاده نموده آخر بر آستانه فیض نشان
حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سندی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد
میرسند جبهه نیاز سوده مدتی خدمت ایشان کرده خرقه و اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه
حاصل نمود و تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از شصت سال بتربیت
طالبان خدا مشغول است خدا خاتمه بخیر گرداناد آمین و السلام حضرت شاه غلام علی صاحب در رساله
مقامات مظهری می‌نویسند میفرمودند بزیارت میر هاشم جالیسری رسیده ایم میگفتند پیر یا پنجهزار
ختم کلام الله نموده اند میر هاشم را الهام شد که وقت شما قریب شده مدفن شما خطهٔ کشمیر است
بطی ارض در کشمیر رفته انتقال کردند رحمة الله علیه بهمین صحبت بسیاری از بزرگان دریافته بنظر
عنایت ایشان رسیده اند در مفتاح التواریخ است میر غلام علی آزاد میگوید که مولانا رومی
پانصد سال پیشتر فرموده و کرامتش دانموده **بیت** جان درا دل مظهر درگاه شد
جان جان خود مظهر الله شد * عمر شریف قریب بصد رسیده بود الیضا مکتوب سوم
برسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی ما خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است
انیعنی چگونه راست آید که صوفی البته مومن است مخدوما بمذهب حضرات مجددیه حقائق ممکنات
مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات
در علم الهی ثبوتی پیدا کرده مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند
و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده بنا برین شر بحکمت
مصدر آثار از خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شر مینمایند و از جهت وجود ظلی کسب
خیر مخفی نیست که در عالم حس هرگاه شخصی بر مرآة متجلی اند انوار شمس نظر میکند بملاحظه اولی همان
انوار را می بیند نه مرآة را چرا که مرآة در شعشعان انوار مختفی و مستور گشته است و هرگاه بذات
نگاه کند بلحاظ اول بهمین تعین ذاتی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که نظر او بر ظاهر است پس نظر

صوفی بر مظاہر شریفہ و حسنیہ بر جہت وجود کہ دران مظاہر است و مصدر خیر شدہ است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاہ او بجہت عدم کہ ذاتی اوست و منشاء شر است خواہد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقاً عاری خواہد دید و خیر کمال عاریتی را کہ از جہت وجود کسب کردہ از آن خود نخواہد یافت ناچار خود را از کافر و دیگر اشیاء خسیسہ بدتر خواہد فہمید ازینجا معلوم شد کہ مقصود قایل این قول انست کہ صوفی کامل خیر و کمال را اصلا منسوب بخود نمیماید و مستعار میداند و ہمین است معنی فناء تام و حاصل شہود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جہت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جہت مرآتیت او کہ عدم است مستور میماند از دعوی انا الشمس سر بر میزند و ہمین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمۃ اللہ علیہ اگرچہ انجناب وجود خود معدوم دیدہ اما دران دید خطا کردہ از غلبہ سکر در جہت وجود و جہت عدم تمیز نتوانست و بسیاری از سالکان این راہ را اینچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمہ اللہ تعالی ببرکت حبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم حالات با کرامات حضرت ایشان از رسالہ مقامات و رسالہ معمولات و مکتوبات مظہری ظاہر و اظہر من الشمس میگردد نہ حاجت بتقریر و تحریر نیست تاریخ وفات عاش حمیداً مات شہیداً و بتقریب واقع وفات در دیوان خود میفرمایند

بیت بلوح تربت من یافتند از غیب تحریری ٭ کہ این مقتول را جز بیگناہی نیست تقصیری

حضرت حاجی رفیع الدین خان یکی از روسائی و بزرگان این شہر مراداباد بودہ اند و بنسب شیخ فاروقی و صاحب تصانیف و محقق بودند مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ اکثر جواب خط ایشان مینوشتہ بودند چنانچہ مجموعہ آنہا پر از مسایل رسالہ است مسمی بسوال و جواب و بسیار مشایخ صوفیہ و بزرگان دین را دیدہ بودند و صحبت یافتہ و شوق زیارت حرمین شریفین داشتند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدند و باشارہ آنحضرت بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شدند و ہر مکان و ہر مقام را تحقیق ساختہ و خانہ کعبہ را پیمودہ در سفر الحرمین نوشتہ اند در پانزدہم ذالحجہ سنہ یکہزار و دوصد و بست و سہ وفات یافت ایشان در رسالہ تذکرہ مینولیسند مرزا جانجانان اوصاف او از علم و عمل و اتصاف

آداب شریعت و طریقت و فصاحت لسان و بلاغت بیان محتاج تحریر نیست و با فقیر بسیار مهربانی و شفقت میفرمودند هرگاه بمراد آباد آمدی غریب خانه را بقدوم خود مشرف میساختی و یکبار هم اینجا اقامت فرمود و مضمون این چند بیت حمد و مناجات و نعت وی در مفتح مثنوی که شروع نموده بود تازه است بیت خدا در انتظار حمد ما نیست ؛ محمد چشم براه ثنا نیست ؛ خدا مدح آفرین مصطفی بس ؛ محمد خادم حمد خدا بس ؛ مناجاتی اگر باید بیان کرد ؛ به بیتی هم کفایت میتوان کرد ؛ محمد از تو میخواهم خدا را ؛ خدایا از تو عشق مصطفی را ؛ دگر لب وا مکن مظهر فضول است ؛ سخن زاندازه افزون شد فضولیست ؛ شب عاشورا از سال هزار و یکصد و نود و پنج بر دست بعضی از غوات لشکر نجف خان مقتول شد و آخر همان سال نجف خان هم زنده نماند و در سال دوم و سوم تمامی توابع و حواشی وی به تنگنای عدم ره سپر شدند و یکی از انها ساکن دیار و نافخ نار نماند باوصاف دلا انکه در افتاد بر افتاد ذکر شاه

قطب الدین الیشان مرید و خلیفه شیخ محمد زبیر خلف خواجه محمد نقشبند وی فرزند دلبند خواجه محمد معصوم و وی فرزند ارجمند ثالث حضرت شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی اند و در تذکره مذکور است پیش از ان با والد خود در سلسله دیگر نیز انتساب داشت عالم بود و بکتب حدیث بیشتر اشتغال داشت و به اکثر زبانها سخن میگفت و دایم الاوقات زبان وی بتلاوت قران یا خواندن درود مشغول می بود و حضر الفر و فوت آیندگان از ذکر بیکار نمیماند گاهی در سرهند می بود بر سر روضه پیر خود شیخ محمد زبیر و گاهی در شاه جهان آباد در جوار قبر خواجه محمد باقی بالله و از دنیا و اهل آن آزاد و متنفر نیست و با تکلف آشنا نبود آخر الامر در سال هزار و یکصد و هفتاد و سه که احمد شاه درانی دو تا مرتبه را قتل نموده شهر دهلی را غارت کرد . با مردم شهر که پیش از وقوع فتنه بر آمده بودند به کهمیر رفت و از انجا روانه حرمین شریفین شد زاد هما الله شرفا و بعد از حصول سعادت حج بیت الله و بمدینه سکینه علی صاحبها الصلواة والسلام رسید و سعادت زیارت سید انام علیه الصلوة والسلام حاصل نمود و بعد از چند روز فوت کرد و در بقیع برابر قبر خواجه

محمد یارسا مدفون شد و این هر دو قبر بر سمت گنج شمالی و غربی قبر امام المسلمین حسن مجتبی علیه
وعلی آبائه السلام واقع اند و به دو لوح سنگ رخام که بر بالین هر دو قبر منصوب است از دیگر قبور
ممتاز است اول ملاقات بن باوی در سال هزار و یکصد و شصت و هشت هنگام مراجعت
از لاهور در سرهند شده بعد ازان در دهلی و کمیهر بار بخدمتش میرسیدم و در تقبیع زیارت
قبر وی کردم و حافظ جمال که در رامپور بود و مردم بسیار باوی رابطه ارادت و حسن
عقیدت داشتند خلیفه شاه قطب الدین بود و در هزار و دو صد و نه فوت شده در رامپور
مدفون است رحمة الله علی جمیع عباده الصالحین **ذکر سید علیم الله فاضل جالندری**
در تذکره مذکور است مرید و خلیفه حضرت میران سید شاه بهیکه چشتی است و از علوم
شریعت و آداب طریقت قسطی کامل و نصیبی وافر دارد و فقیر یکبار بملاقات وی رسیده
است و از آیندگان جالندهر شنیده میشود که تا حال تحریر زنده است و سن شریفش
قریب بصد رسیده و مردم بسیار بوی ارادت دارند سلمه الله تعالی و هم در تذکره
مذکور است و سید بهیکه از اولیای کامل و عارفان عهد خود بود و حالی قوی داشت
و توجه وی را در مستر شدان اثری بلیغ بود و خوارق بسیار از وی بظهور می آمد رحمة الله علیه
و قبر وی در کهرام است یزار و یتبرک و یکی از مریدان سید بهیکه محمد نعیم است که در ٹهسکه
که دیهی است نزدیک کروه غوث تهانیسر اقامت داشت مردی بود صاحب شوق و وجد
و حال و مکان وی در انجا بسیار لطیف و منزه و مصفا و دلنشین بود و بعض تبرکات
شیخ وی در انجا بود که زیارت نموده شده و جام جهان نما ضمن است ذکر شاه محمد نعیم
که پدرش قاضی جونپور بود بعد وفات پدر بتلاش قضای موروثی در دهلی آمد و
با شاه بهیکه ملاقی شد شاه فرمود که قضا فانی است سعی بچیز باقی باید کرد پس
دست ارادت بدامن شان زد و به ریاضت مشغول گشت تا بمقصود رسید و نعره ها مینزد
و از نحو و معرفت انتهی و دیگر از خلفای سید بهیکه شاه عنایت است که در بهلولپور که آبادی است

بر کنار دریای ستلج نگروزه راه از سرهند سکونت داشت و هم در تذکره مذکور است اخوند فقیر
نام وی شیخ عبد الکریم است از احفاد شیخ عبد القدوس گنگوهی است به روه یعنی
افغانستان رفته وطن گزید و وی در انجا از کتم عدم بوجه وجود آمد و به اقتضای استعداد
جبلی در وطن و هم در هندوستان تحصیل علوم نمود و در پشاور و بلاد هندوستان و بغداد
و دیگر بلاد عرب سیاحت کرد و با مشایخ و فقرای ان عصر ملاقات نموده و در بهلول پور
که قصبه ایست متصل سرهند شاه عنایت را که خلیفه سید بهیکه چشتی بود دید و مرید شد گویند
سید بهیکه شاه عنایت را از آمدن وی خبر داده بود و تسبیح و ناسدان خود سپرده که
بوی خواهی رسانید و شاه عنایت سالها انتظار وی می بود و چون رسید بشناخت
و امانت سید بهیکه بوی حواله کرد و وی ریاضات شاقه کشیده و آخر الامر در بهلول پور
اقامت ورزید و متاهل شد و مردم بسیار به حسن عقیدت بروی رجوع کردند و استفاضه
علوم ظاهر و باطن مینمودند و بقدر استعداد خود از خدمتش فیض می بردند و وی بر طریقه
سلف صالح به سادگی و بی تکلفی زیست میکرد و اصلا با تکلف آشنا نبود و گویند در توجه
وی تاثیری بود بر حال هر که متوجه شده اثر آن زود بروی ظاهر شدی فقیر را باد و بار
در مرادآباد ملاقات شده در دوم ماه شعبان سال ششم از صد سیزدهم وفات یافت
رحمة الله علیه و بعد وی خلفای وی طریقه افاده و افاضه را جاری میداشتند کاتب الحروف میگوید
نوشته دیدیم حضرت شیخ عبد الکریم عرف اخون فقیر صاحب جیو میفرمایند از مشایخ
چشتیه ملاقات کردم پنجش خلیفه حضرت سید شاه بهیکه چنانچه میان فاخر اله و میان
لطف اله و ملا سید علیم اله و بی بی سلیمه دختر ایشان و یکی استاد رشید بهیکه که نام وی
حسن بود ملاقات کردم و رشید بهیکه ملاقات بحضرت شاه ابو المعالی بدست میان حسن
کرده و هر دو خلیفه حضرت شاه ابو المعالی بوده اند و تعلیم رشید بهیکه از میان حسن یافته
فقیر از همه دعا و اجازت نموده است رحمة الله علیهم نقل هذا از ثقات دوستان والد بزرگوار خود

شنیدم و صاحب زاده حضرت غلام حسین فرزند جناب اخوند صاحب با حافظ شاه علی حسین
مرید خود که ذکر هر دو شان خواهد آمد میفرمودند که چون پدرم بخدمت حضرت شاه منور الهٰباد
رسیدند و حضرت شاه منور کمان هر دو ابروی خود که از بس درازی عمر فروهشته بود بر داشته
و ناوک نظر از سینه ایشان گذرانیدند و فرمودند که ای اخوند دیر کشیدی و شغل تعلیم فرمودند
و کلاه که بزبان هندی ان را ټوپ میگویند مرحمت فرمودند چنانچه معمول کبار است و فرمودند که
روزی شیخ عبد القادر جیلی را قدس سره وضو می کنانیدم خطره گذشت که آب حیات
خورم تا عمرم دراز شود و شیخ محی الدین گیلی فرمودند که باقی مانده آب وضوء من کم از آب حیات
نیست چند قطره از ان آب خوردم عمرم بابا اخوند تا این زمان دراز گردید از کمال ورزش نقش
اسم ذات بر محل قلب ایشان سوراخی شده بود پنبه گرفته آب میچشیدند تا از ان سوراخ
بیرون نیاید حضرت شاه دولہ گجراتی که خلیفه غوث الاعظم بودند ایشان را همراه خود گرفته بخدمت
غوث الاعظم آوردند و ایشان خود را در خدمت غوث الاعظم مشغول داشتند طلاب سلسله
اخوند فقیر یک شجره طریقه قادریه بنام ایشان نزد خود میدارند و طریقه ایشان تعلیم میفرمایند و قبر ایشان
در الهٰباد و متصل خسرو باغ است الحمد لله شجره قادریه هم درین کتاب با تمام رسید ذکر آن

زبده ارباب ریاضات و مجاهدات نامتناهی و عارف اسرار و معارف
الهی مرشد اعظم سید محمد اعظم رحمة الله علیه ایشان مرید و خلیفه عم بزرگوار
خود سید محمد سالم بود مولد و موطن و مدفن وی رو پڑ شریف است که لطیف و دل
نشین شهریست بر کنار دریای ستلج بسمت شرق واقع است و گرد آن کوهها بسیار و سنگهای
سفید بی شمار و قریب ان شمله و سبالو واقع است و در رساله مذکور بالا است چون از علم ظاهر
و اکثر تصنیفات آن تسلی خاطر (عاطر) نگشت غلبه شوق و ذوق عشق الهی در سینه وی استیلا گرفت
بخدمت عم بزرگوار خود طریقه بیعت بجا آورده مجاهدات بسیار و ریاضات بیشمار کردند تا در
اندک مدت از برکت توجه پیر و مرشد از جمله خلفاء اعظم سید محمد سالم سید محمد اعظم از پیران

دوستار بشرف خلافت مشرف شدند و بر مسند ارشاد متمکن گشتند و تا زیست خود را بر کسی بلند
ندانستند و اهل عادت بود که اکثر اوقات بر در مسجد نشستی بودند اگر کسی مردم برادری یا غیران
برای نمک و روغن تلخ و ترکاری وغیره بگفتی فوراً از بازار خریده بیاوردی و هیچ غیرت حسب و نسب
خود خیال نکردی و عادتی بود که بوقت خوردن طعام قدری آب در نانخورش می انداختند
اگر کسی باعث آن می پرسید میفرمودند نانخورش خود را انگبار ساخته ام خود خورم دیگر را چه
نقلست مریدی دعوت کرده بود و نمک در طعام انداختن فراموش کرد وی حضرت
معه درویشان طعام خوردند و باز آمدند چون صاحب دعوت را معلوم شد منفعل شده بخدمت
شریف عذر ناکردن گرفت وی حضرت فرمودند که من فرق لذت نمک و مرچ نفهمیده ام وفات
وی حضرت در هزار و دو صد و بست و هفت واقع شد بعده چهار خلفا سلسله وی جاری
داشتند اول مرشد مرشد ما حضرت حافظ محمد موسی دوم سید بهیکه بن غلام محمد
بن سید محمد سالم سوم سید خواجه بخش ساکن نالگده چهارم صاحبزاده وی حضرت
محمد بخش رحمة الله علیهم **ذکر شیخ کلیم الله جهان آبادی** ایشان ابن شیخ حاجی
نور الله بن شیخ احمد بن حامد صدیقی بودند و صاحب مناقب المحبوبین مذکور از مخزن الاولیا یعنی
که نام پدر ایشان شیخ طیب بود و اصلش لاهور و در علم نحو و هندسه مهارت تمام داشت
در قران شاه جهان در دهلی آمده بسکونت ورزید و آبا و اجداد ایشان از خجند بودند که در
ترکستان است و ایشان از اصحاب و اجله خلفاء شیخ یحیی مدنی بودند تاریخ ولادت خود ایشان
در رقعات کلیمی بلفظ غنی نوشته مبین کرده اند که در بست و چهارم جمادی الثانی سنه یکهزار
و شصت بوده است و عمر شریف ایشان بهشتاد و هشت رسیده بود و صاحب تذکره مذکور
می گویند شیخ کلیم الله از کبار مشایخ زمان خود بود و از علوم ظاهر خصوصاً تفسیر و حدیث نصیبی
وافی داشت تفسیری نوشته مسمی بکلیمی مردم بسیار از وی مستفید بودند و خوارق عادات
از وی بظهور می آمد مرزا جانجانان مظهر رحمة الله علیه با فقیر نقل کردند که روزی من بملاقات

شیخ رفتم صحیح بخاری را درس میگفت وآن حدیث مذکور می شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است امروز شیطان را دیدم که بقصد وسوسه انداختن مردم آمده بود خواستم او را بستونی از ستونهای مسجد بربندم تا کودکان مدینه باوی بازی کنند دعای سلیمان یاد آوردم که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ترجمه گفت سلیمان علیه السلام ای پروردگار عطاکن مرا آن ملک و شاهی که راست نیاید هیچکس را غیر از من از وی دست بداشتم مرا گفتند بخاطر من گذشت اما شیخ بر بیان معنی الفاظ حدیث کفایت خواهد کرد یا فایده دیگر از ان استنباط خواهد نمود وآن فایده از کدام علم خواهد بود این خطره بخاطر گذشته بود شیخ رو بجانب من کرد وگفت ازینجا فایده از علوم صوفیه مستنبط می شود وآن آنست که اگر شخصی بر شخصی بوجهی تصرف کرده باشد شیخ دیگر را باید که بلاحظه شیخ اول درین شخص تصرف نکند گویند ایشان قریب ایام فوت خود از شاهجهان اباد این بیت بخلیفه خود خواجه مصطفی که مزارش در مراد اباد است نوشت بیت اگر بسیر چمن میروی قدم بردار ؛ که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست وی ازین بیت بر قرب اجل شیخ پی برده همان زمان از مراد اباد روانه شد شیخ را زنده یافت وچند روز در خدمت وی ماند وبدستور وی بمراد اباد باز آمد انتهی انشاء الله تعالی ذکرش خواهد آمد وبوقت انتقال این بیت میخواندند بیت غبار خاطر عشاق مدعا طلبی است تجلوتی که منم یاد دوست بی ادبی ست ؛ در روز چهارشنبه بست چهارم ربیع الاول سنه هزار ویکصد وچهل و دو رحلت کردند ذکر شیخ نظام الدین صاحب مناقب مذکور از مرآت ضیائی منقول که نسب ایشان بحضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی می رسد وساکن قصبه کاکوری ونقولی مکراون که از مضافات بلده لکهنو است بودند وبزرگان ایشان از ولایت آمده درانجا سکونت اختیار کرده اند وهم ازی از مخبر الاولیا منقول که موطن ومولد ایشان قصبه بکراون بود که متصل انبیه مسوبه اوده است چون شهره علم وتدریس شیخ کلیم الله جهان ابادی بسمع ایشان رسید برای طلب علم ظاهری در شاهجهان آباد

شیخ نظام الدین

تشریف آورده بخدمت شیخ کلیم الله حاضر آمدند چندمدت در آنجا تحصیل علم ظاهر کردند بعد فراغ
علم ظاهر به اقتضای سعادت جبلی و استعداد ازلی برای تحصیل علم باطن از شیخ کلیم الله
بشرف بیعت مشرف شدند و استفادهٔ علم باطن نمودند و از فیض صحبت وی مستفیض
گشتند و کار کرده خلافت یافتند چون بولایت ملک دکهن مامور شدند در شهر اورنگ آباد
قیام داشتند و صاحب آثار الصنادید میگوید که شیخ نظام الدین از اورنگ آباد تشریف
آورده و از شیخ کلیم الله خلافت یافته باز در اورنگ آباد تشریف بردند انتهی و این سجع
ایشانست در رعایت ولها کوش نظام دین بدنیا مفروش و ایشان مجمع علوم ظاهر و باطن
و از اهل وجد و سماع و صاحب ذوق و شوق بودند و مردم بسیار از ایشان مستفید شدند
چون عمر شریف بهشتاد و دو رسید پیغام اجل در رسید در آخر شب سه شنبه دوازدهم
ذیقعده بعد شش ماه انتقال شیخ خود سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو وفات یافتند و در اورنگ آباد
مدفون گشتند و چهار پسر در عقب گذاشتند اول محمد اسمعیل دوم مولانا فخر الدین سوم
غلام معین الدین چهارم غلام کلیم الله رحمة الله علیهم ذکر مولانا فخر الدین ایشان ثانی فرزند
ارجمند نظام الدین اورنگ آبادی بودند و نسب مادری ایشان بسید محمد گیسو دراز میرسد
ولادت ایشان در اورنگ آباد سنه هزار و یکصد و بست و شش بوده است و تحصیل علوم
ظاهر و باطن از پدر بزرگوار خود نمودند و در عمر شانزده سالگی پدر بزرگوار ایشان ایشانرا نعمت خلافت
عنایت فرموده فوت کردند و صاحب آثار الصنادید میگوید بعد فوت والد خود دل برداشته
شده در اجمیر شریف تشریف آوردند چند روز در انجا قیام داشتند بعد از ان در سنه احد
جلوس احمد شاهی مطابق سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری نبوی در دهلی تشریف آوردند
و از ذات فایض البرکات خود خلق را فیض علم ظاهر و باطن رسانیدند و از رساله مرجیه و فخر الحسن
تالیفات ایشان علم و فضل ایشان بر ظاهر است انتهی ایشان در همین رساله فخر الحسن ثبوت
ملاقات خواجه حسن بصری با علی کرم الله وجهه نوشته اند و عمر شریف بهشتاد و دو رسیده بود

بتاریخ بود سالی که فرخ و همایون ٭ شصت و پنج هزار صد افزون ٭ فخر دین با قدوم سعد و سعید ٭ دهلی کهنه را نوا بخشید ٭ کرد آن مردمک در و چو وطن ٭ گشت دهلی چو چشم ما روشن ٭ در همین سن بعد شش ماه در پاکپٹن تشریف بردند و در تذکره مذکور است مولوی فخر الدین امروز مظهر آیات و مجمع کمالات ظاهر و باطن ذات بابرکات اوست و آنچه حق سبحانه و تعالی از علم کامل و عمل شامل و اخلاق سنیه و شمایل مرضیه در وی جمع نموده ادل دلیل است بر فضل و کمال وی سوء جای اکثر طالبان حق درین زمان بسوی اوست و خلق بسیار با وے انتساب دارند و فیض ظاهر و باطن میربایند کریم کارساز سایه بلند پایه او را بر مفارق طالبان و سالکان مبسوط دارد و مرید والد خود است شیخ نظام الدین که مرید شیخ کلیم الله است بخلافت وی در اورنگ آباد قیام داشت و در آن ملک مردم بسیار مرید و معتقد وی بودند گویند شیخ کلیم الله بشیخ نظام الدین بولادت مولوی فخر الدین بشارت داده بود و گفته که ترا پسری چنین و چنان به عرصه وجود خواهد آمد و عالمی از وی مستفیض خواهد شد این فقیر یکبار در شاهجهان آباد بخدمتش رسیده و بدولت لقای وی فایز گردیده و بعد از آن اکثر مکاتیب بجانب احقر ارقام میفرمایند بعد تحریر این سطور بست و ششم جمادی الثانی سال هزار و یکصد و نود و نه ازین دار فانی به عالم جاودانی رحلت کرد رحمة الله علیه تاریخ خورشید دو جهانی ذکر ان کاشف اسرار ناسوتی و واقف عالم روحانی و ملکوتی عارف مقام جبروتی و لاهوتی کلام ربانی حافظ آیات قرآنی حضرت حافظ محمد موسے چشتی صابری مانکپوری رحمة الله علیه مرید و خلیفه سید محمد اعظم بود چونکه از تحصیل علم ضروری فارغ شدند بعبادات ظاهری در فرایض و سنن و نوافل و غیره شغل میداشتند چون شور و درد عشق ازلی که در ذات وی نهاده بود شور نمود بنابر ان تلاش درویشی بر خاست بعد جست و جوی بسیار در قصبه رودیر شریف رسیده بالهام غیبی بخدمت سید محمد اعظم حاضر شدند و بشرف بیعت

چشتیه صابریه

بر دست وی حضرت مشرف گردیدند و ریاضت شاقه و مجاهده کامله ورزیدند بعد از آن حضرت
پیر و مرشد خرقه خلافت عطا کردند و فرمودند که حافظ جیو تمام مریدان من حواله شما اند حضرت
مرشدنا مولانا میفرمودند چون حضرت سید محمد اعظم فوت شدند حافظ جی از حجره برون آمد
مریدان دیگر و اقربا جنازه را برای نماز آوردند حافظ جی نماز جنازه ادا کرده باز بحجره رفتند
مردمان گفتند حافظ جی از پیر محبت ندا شتند بعد ازین نقل فرمود که روزی حافظ جی میفرمودند
که مولوی جیو قبر پیر سینه مرید است تا و انا الله چه دانند بعد از طی مراتب سلوک با چندین مریدان در
بانکپور اقامت ورزیدند و بر هدایت خلق الله کمر همت بستند و بیش ازین اکثر مجرد و در خلوت
می بودند و بخود خود را تا دم واپسین سبی بود میدانستند و کلام تکلف و تعریف در حق
خود از کسی پسند و دوست نداشتند چنانچه مرشدنا مولانا سید امانت علی قدس الله تعالی
سره و سید غلام معین الدین حیدرابادی که در آنجا بشاه خاموش مشهور اند سلمه الله تعالی
به تشریف آوری حافظ صاحب در امروهه باهم مشورت کردند باز با خود گفتند که ساکنان
این دیار بکلام تکلفانه پیش آیند و حضرت ناخوش شوند در حق ما خوب نخواهد شد الا جار
باز ماندند و وی حضرت حافظ صاحب مجاز اخاص طالبان حق را دوست میداشتند و بایشان خلق
عظیم و کلام دلنشین میفرمودند اکثر طالبان خدا قریب و بعید نزدیک وی بخضرت می آمدند
اول آنها را ذکر جهر تعلیم میفرمودند و هم مرشدنا مولانا میفرمودند که حافظ صاحب بصحت الفاظ
کلمه نفی و اثبات و اسم ذات و بمواضعات آن بملاحظه معنی و بمد و شد و تحت و فوق
کوشش بلیغ می نمودند بعد بقدر استعداد طالب اسرار دقیق و کلام توحید و ذکر مجرد از الفاظ
و فکر تشبیه و تنزیه تلقین میفرمودند و هم صرف همت قلبی و توجه فکر علی حسب مراتب او میکردند
و می انداختند و هم در حلقه ذکر جهر برآواز ذاکران القای نسبت میکردند و او از هر یک مرید را
می شناختند اگر کسی در حلقه صبح و شام حاضر نبودی چون درویشان بعد نماز اشراق برای
قدم بوسی حاضر می آمدند میپرسیدی فلانی تو کجا بودی که بحلقه ذکر معمولی حاضر نبودی

اگر محبت قومی بعرض نرسانیدی بغیر وخشی ویا خانقاه بیرون کردی و فتوحات بسیار می آمد اگر
از خورد و نوش و پوشش درویشان باقی ماندی بمسکینان و بیوگان قریب و بعید را میفرستادند
حکایات کشف و کرامت وی حضرت بسیار اند این مختصر گنجائش آن ندارد مولانا میفرمودند حضرت
حافظ صاحب تعلق نسبت باطنی بروحانیت میرانجی بسیار داشتند چنانچه روزی گفت میرانجی
این کار نشده نقلست سگی بر در خانقاه قیام داشت یک حصه طعام او را مقرر شد و آن
سوای حصه خود بر طعام دیگر خانقاه نظر نمیکرد بعد چند روز در ماه کاتک از در خانقاه غایب شد
حضرت پرسیدند که کلو کجاست عرض کردند که ایام سگان است همراه سگان میگردد و از سگان جنگ میکند
فرمودند اکنون در اینجا آمدن نخواهد بعد چند روز حاضر شد فرمودند که میان کلو از اینجا بروید
که ماده غیر خراب شدی و از سگان جنگ کردی و زخمی شدی او از آنجا بشرمندگی روان شد
بعد دیری فرمودند که میان کلو را ببینید که کجا رفت هر چند تلاش کردند نیافتند بوقت شام
درویشی دید که برلب تالاب در گلابه سر را خزیده مرده افتاده است بخدمت عرض کردند فرمودند
که در پارچه سفید پیچیده دفن کنند در باغ دفن کردند والله اعلم بالصواب وفات حافظ صاحب بروز
یکشنبه بوقت نماز ظهر بتاریخ شانزدهم رمضان در هزار و دو صد و چهل و هفت سال
هجری واقع شد ۱۲۴۷ه قریب مرض وفات اشاره بطرف حضرت مرشدنا و مولانا
سید حضرت مولوی امانت علی قدس سره و حضرت جنید غلام معین الدین سلمه الله و حضرت حاجی
عبد الله شاه تهانیسری سلمه الله و حضرت شاه جی جان الله شاه خانپوری رحمه الله و حضرت
حاجی مسکین شاه رحمه الله فرموده بودند که در اینجا بنشینند حضرات ایشان بسبب تجرید و تفرید قبول
آن نکردند بعد انکار ایشان روزی با مرشدنا و مولانا سید محمد امانت علی فرمودند که مولوی جیو برای
بهیر شاه چیزی بکنیم مولانا عرض کردند حضرت سلامت بسیار خوب است آخر الامر همه درویشان
باصلاح یکدیگر عرض کردند که اسباب خانقاه و نذر و نیاز حواله بهیر شاه فرمایند که بدهند چون
که او در مرض موت خدمت بسیار کرده بود و حسن عقیدت اظهار نموده بود بدین سخن راضی شدند

واجازت دادند بعد وفات وی حضرت درویشان دستار بستند و بر مسند نشاندند و نذر
دادند مولانا میفرمودند که حافظ صاحب دل او را افتاب کرده بود نپس ازین از انکار
آن اشاره افسوس نمودم مولانا میفرمودند روزی حافظ صاحب بطرف پیر شاه صرف
همت میکردند نظر حافظ صاحب بسبب ضعف پیری نمانده بود من اهسته برابر پیر شاه نشستم
و نسبت را از درمیان بجود میکشیدم بعد ساعتی گفتند که پیر شاه همراه تو کسی دیگر است
گفت حضرت جی مولوی جی هستند بپاس خاطر من خاموش شدند مولانا هم صرف آن
همت از طالبان دریغ نمی داشتند لیکن اینجا بی نصیبی در حفظ آن از ما کوششی نیست رحمة الله
علیه ذکر خواجه محب الله اله آبادی صاحب مقاصد العارفین مینویسند قدوة العارفین
امام المحققین دریای معارف تحقیق باران شرائف تدقیق محرم اسرار قدم مظهر آثار نون
والقلم کاتب الهامات الهی قاری لوح رموزات درگاهی قطب ربانیان وجه اعیان شیخ کبیر
خواجه محب الله اله آبادی قدس سره چون با مرشد حقیقی سلطان الکاملین شیخ کبار شاه ابو سعید
ابن نور الحنفی گنگوهی متوسل شدند آنحضرت تلقین فرموده روزی چند حکم حجره کردند و بعد
چندی فرمودند ای محب الله بیا ترا انجدار رسانیدم و ولایت پورب تبو ارزانی داشتم عزیزان
دیگر ملول خاطر شده عرض کردند که حضرت مایان را مدتی است بار محنت میکشیم و هرگز بدان کمال
وصال نمیرسیم وگاهی در حق مایان چنان نفرمودند واین مرد جدید و لذت ریاضت ناچشیده را
درطرفة العین چندین نعمت ارزانی داشتند فرمودند که محب الله کسی است که در یک دست
چراغ و بیک دست آتش آورده همین که دم زدیم در روشن شد ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء مارا درین کار چه تاخیر که خدا تعالی جلدی کرده ای صاحب هوش
پیر پرستی مشکل است بهمه افعال واقوال تابع او می باید بود که تبعیت وی تبعیت خداست
ومن اتی الله بقلب سلیم اول اینجا است بر قول و فعل او اعتراض نباید که او طبیب حاذق و حکیم
صادق است و فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة پیر در خلد معرفت است هر که براستی در آن در آید

سیر باغ کند کج رفتار را دران راه نیست **مولوی رومی** ای علی از جمله طاعات راه
برگزین تو سایهٔ لطف اله :: چون گرفتی پیر هین تسلیم شو :: همچو موسی زیر حکم خضر رو
صبر کن بر کار خضر ای بی نفاق :: تا نگوید رو ترا هذا فراق :: گرچه کشتی بشکند تو دم مزن
ور که طفلی را کشد تو مو مکن :: دست او را حق چو دست خویش خواند :: پس یدالله فوق ایدیهم براند
و باید دانست ریاضت هر یک بحسب استعداد وی است هر که را الشدت مجاهده و کشود کارات
محتاج تمام پیروی واجب و هر که را نقطه تجلی ایزدی است و پیرا مجری حصول بیشمار **فرد** هر آنکس نیز دان
پرستی کنند :: با داز دولابه مستی کنند :: مستعد را دور افگندن ظلم است و نامستعد را
پیش کشیدن جهل اما پیران جاهل بر عکس آن روند و یا همه طلبا را بیک نوع تلقین کنند اعوذ بالله
منها انتهی شیخ کبیر موصوف در سنه ثمان و خمسین و الف وفات یافت صاحب اقتباس
الانوار میفرماید خلیفه سوم منبسگه شیخ ابوسعید گنگوهی قدس سره شیخ المشایخ شیخ
محب الله صدیقی صدرپوری است و از اجله خلفای آنحضرت بود صاحب مراة الاسرار مینویسد چون
شیخ محب الله از تحصیل علوم نقلی و عقلی فارغ شد او را طلب حق پدید آمد از غایت سوز طلب
در دهلی رفته بآستانه حضرت قطب الدین بختیار کاکی استخاره نمود آنحضرت در معاینه نوعی
فرمود که بالفعل سلسله شیخ صابر علی گرم است و بجانب شیخ ابوسعید اشارت فرمود
بنابران بخدمت شیخ رفت و بشرف بیعت مشرف گشت بعد ازان حضرت ابوسعید
مرخادم خود را که مجاهد نام داشت فرمود که به بین که استعداد محب الله بولایت کدام نبی
مناسبت میدارد تا موافق آن مناسبت تربیتش کرده آید چنان معلومش گشت که
که استعدادش را مناسبتی با ولایت موسوی واقع است وی کیفیت حال بخدمت شیخ گفت
پس حضرت شیخ ابوسعید محب الله را شغل نفی و اثبات و اسم ذات با نگاهداشت صورت خویش
تلقین فرمود و در اربعین نشاند و پیرا اندران از صفائی باطن مقدمات غامضه بوجه احسن واضح
گشتند و تجلیات ملکوتیه و جبروتیه نقد وقت وی شدند و تجلی ذات لاکیف و بار در تعین اربعین

پیر نگشت و حال آنکه شیخ محب الله خواهان و جویان همین تجلی بود و چون از اربعین برآمده تمامی واقعات
خود پیش حضرت شیخ اظهار کرد و آنحضرت خواست که ویرا خرقه خلافت عطا نماید در دل شیخ
محب الله گذشت که هنوز مشهود ذات منکشف که مقصود حقیقی طالبان این راه است نرسیده ام
پیر من کدام حالت مرا لائق خلافت تصور کرده بمن خلافت میدهند چه سالک بحصول تجلیات
صوری و معنوی که تعلق بملکوت و جبروت دارند لائق نمیشود و چیزیکه بحصولش شایان این امر
میگردد آن را حاصل نشده است و مطلوب من همان چیز است که عبارت از شهود حضرت
لاکیف است مخفی نماند که خلافت مشائخ در نیولا مروج هفت نوع است بعضی ازان مقبول
و بعضی ازان مجهول چنانچه ذکر کرده می آید خلافت اول اصالةً دوم اجازةً سوم اجماعاً چهارم
وارثاً پنجم حکماً ششم تکلفاً هفتم اویسیه اصالةً آنکه بزرگی بامر الهی شخصی را خلیفه خود گیرد و
جانشین خود گرداند این نوع خلافت را صوفیان باصفا خلافت الهی نیز میگویند و اجازةً آنکه برضا و رغبت
خود خلیفه گیرد چنانچه رسم جمهور مشائخ است و این نوع را خلافت رضائی نیز نامند و اجماعاً آنکه
قوم بعد فوت پیر وارثی یا مریدی را خلافت دهند و این را قبرائی گویند و این نزد مشائخ
روا نیست و وارثاً آنکه شخص ازین جهان رفت و خلیفه را بجای خود نگذاشت مگر وارثی که شایان
این امر بود این را مشائخ منظور نداشته اند و اگر جانشین آن شیخ او را در باطن امر فرمایند و الّا
که نزد صوفیان امر باطن جائز است و حکماً آنکه بعد فوت بزرگی حاکم خلیفه نماید این را بحکم
أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ جائز مینمایند و تکلفاً باسفارش جماعت
یا به تکلف باشد این روا نباشد و اویسیه آنکه از روح بزرگی تربیت و خلافت یابد این را
بزرگان با تقدیم داشته اند و محققان گفته اند چون سالک بفنا فی الرسول و جبروت
برسد نیز جائز نیست که بوی خلافت عطا نمایند چنانکه بندگی شیخ ابو سعید مر شیخ محب الله را
اجازت فرموده اند بتکمیل دیگران با وجود این چون در دلش خطور کرد که مرید لائق خلافت
بعد وصول بمرتبه لاهوت میشود و من بآن مرتبه نرسیده ام شیخ من کدامی کمال مرا

مشاہدہ کردہ مرا خلافت میدہند حضرت شیخ ابوسعید بر خطرۂ وی مشرف شد در حال خرقۂ
خلافت بوی پوشانیده دست بفاتحہ برداشت و توجہ باطن در کار وی کرد بمجرد دست برداشتن
آنحضرت تجلی منکشف بر دل شیخ محب اللہ جلوہ کرد وہمہ نور شیخ محب اللہ بفریاد در آمد و گفت
یا حضرت بس کن کہ مرا زیادہ ازین استعداد و حوصلہ این مشاہدہ نیست پس آنحضرت توجہی باین فرمود
کہ مرتبۂ صحت عقل و تمکین در وی بماند و مغلوب الحال نگشت پس شیخ محب اللہ از دست حضرت شیخ
ابوسعید گنگوہی الحنفی قدس سرہ خرقۂ خلافت پیران چشت جنت سرشت پوشیده بموجب
اجازتش باز در قصبۂ صدرپور آمد کہ وطن قدیم وی بود اما بودن آنجا مناسب احوال فقر خود
ندید بعد از مدت بقدم توکل و تجرید از خانہ بر آمد و بجہت دریافت سعادت زیارت حضرت
شیخ مخدوم عبدالحق در ردولی بیامد این فقیر در انجا بود از راہ دوستی در منزل حقیر
فرود آمد صحبت گرم و مصفا واقع شد و اطوار پسندیده او را مشاہدہ نمودہ بسیار
محظوظ شدم پس از چند روز از جانب حضرت مخدوم بشارت رخصت یافت باتفاق
یکدیگر از ردولی روانہ شده بخانہ رسیدیم چند روز بسبب الفت و محبت یگانگی در فقیرخانہ
توقف واقع شد دران سفر سید عبدالحکیم ساکن شہر طیبہ آباد رفیق او بخدمت وی کسب فضائل
می نمود پس از انجا متوجہ بجانب شہر الہ آباد گردید در شہر مذکور سکونت اختیار نمود آنجا
بشہرت بسیار یافتہ در اوائل حال چند مدت فقر و فاقہ پیش آمد اما استقامت نیکو
ورزید آخر کشایش شد در میان حقائق و معارف دستگاہ تمام بہم رسانید و سخن وی اثر بخش
گردید اکثر علماء فحول کہ از مشرب ارباب توحید انکار داشتند بفیض او تربیت یافتہ مشرب
خاص اختیار نمودند چنانچہ کمال او در تصانیفش مثل اسولہ و اجوبہ بعضی از سوالات دارا شکوہ
کہ از وی استفسار نمودہ بود ہویداست و آن این است سوال کدام علم است کہ او حجاب اکبر گفتہ
است جواب فی الحقیقہ علم و عالم و معلوم یکی است پس ہر علمیکہ مخالف تحقیق اینمعنی باشد حجاب اکبر
است بلکہ سبب تفرقۂ ابد و مانع وصول بمقصود سوال طالب فانی گردد یا مطلوب جواب در مرتبۂ فنا

طالب و مطلوب هر دو فانی میشوند در یکدیگر و در مرتبهٔ بقا هر دو بصفات یکدیگر باقی میگردند چنانچه
عارفی میفرموده مصرع ما برنگ یار گشتیم یار رنگ ما گرفت + سوال در عشق و درد تفرقه چیست
جواب عشق عبارت از میل عاشق است جانب مشاهدهٔ محبوب و درد عبارت از سوز و فراق است
در مین طالب با وصال پس موجب ترقی درد است اگر کسی را درد نبود او را ترقی ممکن نیست سوال
نماز بخطر کے حاصل شود جواب این نماز وقتی دست دهد که شغل باطن بر مصلی مستولی شده
نقش غیر از لوح دلش محو سازد و جز عشق چیزی دیگر منظور و مخطور وی نبود الغرض حضرت
شیخ محب الله عارفی صاحب اسرار و فارغ از خواطر اغیار و محافظ دقائق طریقت و آداب شریعت
بود چنانچه از اجوبهٔ وی که بالا مسطور افتاده معلوم میشود پس کسیکه بر وی طعن میکند و نسبت الحاد
و زندقه به وی مینماید آنکس از علم بی بهره است که سخن وی قدس سره در فهمش نمی آید و بر کمال وی
همین دلیل بس است که مرید بندگی شیخ ابو سعید بود و بنظر فیض خاص آنحضرت اختصاص یافته صاحب
مرآة اسرار مینویسد که حضرت شیخ محب الله قریب بست سال در الهآباد بر سجادهٔ ارشاد مستقیم
بود عالمی کثیر از حسن تربیت وی بمرتبهٔ هدایت و ارشاد رسید و بتاریخ نهم ماه رجب روز پنجشنبه
برابر غروب آفتاب در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری بعالم بقا خرامید و در شهر مذکور مدفون گشت
یک پسر خورد سال شیخ تاج الدین نام عقب گذاشته بود و تا حال معلوم این فقیر نشده که
از شیخ تاج الدین نسلی باقیمانده رحمة الله تعالی علیه و باید دانست مولانا شاه عبد العزیز دهلوی در
یکی از استفتاء مینویسند هرگاه که مذهب شیخ محب الله الهآبادی که ظاهرش قدم در وادی
الحاد میزند شیوع تمام بالا کلام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سرهندی را بر ردی کلام او و
و علوم غریبه را برالشان القا فرمود من تعدیل الحاد انتهی کلامه الشریف گویم چنانکه شاه صاحب
در استفتاء دیگر میفرمایند و علماء متکلمین را انکار این مسئله بیکی از دو وجه است اول آنکه درین مسئله
بسبب کمال دقت و باریکی شبهات نقلیه عقلیه بسیار وارد می شود و در نظر آنها حل آن
شبهات میسر نشد ناچار بانکار پیش آمدند دوم آنکه این مسئله از عالم اسرار است انتهی

وچنانکه شیخ عبدالحق محدث دهلوی سخن حضرت مجدد را در فهم نیاوردند بانکار پیش آمدند وچنانکه میان
شیخ ابراهیم مرادآبادی و شیخ داؤد گنگوهی و شیخ یوسف در کشف وحدت وجود خلاف افتاد شیخ یوسف
کشف ابراهیم و شیخ داؤد قبول نکرد و شیخ محمد صادق بیان کشف این هرسه بزرگان را شنیده
کشف شیخ ابراهیم و شیخ داؤد را قبول کردند و شیخ یوسف را فرمودند که تو هما هم خوانده بودی که این
یافت هماست ترا باید که از سر سلوک کنی انتهی وذکر شیخ داؤد گنگوهی و شیخ ابراهیم مفصل درین کتاب
مذکور است شاید انکار شاه صاحب بجانب شیخ از همین قبیله باشند و مولانا عبدالعلی بحرالعلوم در شرح مثنوی
مولانا روم نظیر از قول ایشان هم می آرند و آن این است که علم و مشاهده فوق حال است چنانکه شیخ
محب الله قدس سره مصرح است بآن انتهی **ذکر شیخ عیسی** شاه عضدالدین مقاصد العارفین ذکر جد خود مینویسند
شیخ عیسی قدس سره جد فقیر صاحب سخاوت و نقاوت بوده و بیشتر شب به بیداری و اشتغال میگذاشت و
خاصیه داشت در روز طلب فقرا میکرده و خدمت بجا می آورده بهر فقیری که استفسار دعا میکرد
میگفتی که اولاد من بمراد حقیقی رسند و خود را در طریقه ارباب بنا اعتقاد نهی اول حال سکونت جدم
در قریه است که او را اگرچه نامند متصل خیرآباد و تولد قبله حقیقی شیخ محمدی همانجا بوده و تولد برادر و عم عارف بالله
شیخ عبدالجلیل نیز همانجا بوده بعد بمعونت و اشتیاق اکابر قصبه برگام توطن بقصبه مذکور قرار داد و استجوا نسبت
که بنیاد عمارت بزرگی بشان شاه کالو اولیا بنیاد نهاد گفت که دو قطب از اولاد تو پیدا شوند تولد والد
بزرگ شیخ حامد و شیخ عبدالخالق که عم حقیقی ما است دران قصبه بوده جدم در ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه چهار
وفات یافت و قبرش دران قصبه واقع است **ذکر شیخ محمدی اکبرآبادی** و هم صاحب
مقاصد العارفین مینویسند تولد شیخ در چهار دهم شوال سنه یکهزار و بست و یک بوده تاریخ ع درجهان
آفتاب پیدا شد + ذرها در هواش شیدا شد + سال تاریخ جلوه اش بوجود + قدوة الکاملین هویدا شد
ایشان تا ایام بلوغ بلهو ولعب اشتغال داشتند والد بزرگوارش شیخ عیسی هرگامی مانع بازی و لعب
میشد اصلا اثر پذیر نمیشد تا آنکه روزی در زمره عیاشان براه بد تحمل نیاورده هردو دست گرفته تنبیه لوافعی
و نیش او زدند تشو و تشعب فرمودند یعنی محرک رگ غیرت ایشان گردید از خانه بیرون آمده بتحصیل علوم عربی و کسب

علوم محققان اہل ہند بودند و خصند بتائیدات الٰہی بمرور ایام بدرجۂ حصول کمال رسیدند و بعد تحصیل علوم ظاہری ہمت
بوصول علم باطن برگماشتند درینحال بملازمت شیخ کبیر محب الله الہ آبادی خلیفۂ شیخ ابو سعید بن نور العفی گنگوہی را
قدس سرہما دریافتند و بدست ارادت او دامن بیعت شیخ محکم گرفته و دست ارادت بدست ایشان دادند و
ہمین صحبت شیخ بمدارج اعلی رسیدند و چہار دہ سال بصحبت شیخ حاضر بودند خدمتی که شایان مرشد باشد بجا میآوردند
روزی شیخ بکمال التفات فرمود که محب الله اگر پیر خود را ندیدی محمدی را باین کمال که دارد یافتی ارادت بوی
آوردی ہی طالع مرید که پیر حق او چنین فرماید در ایام اشتیاق و جہاد خطوط نفس یک لحظه ترک نموده نشدند
در ایام تحصیل صحبت شیخ یکبار بملازمت والد بزرگ رسیدند باز بخدمت شیخ حاضر آمدند بار دیگر بملازمت چون بعنایت
بعد وفات والد بوطن رسیدند و سجادۂ الفیض قبول رسانیدند چون تفویض بعضی خدمات ولایت اکبرآباد بنام ایشان بود بالضرور
عازم اکبرآباد شدند و در آنجا توطن اختیار کردند چون خاطر شیخ باشتیاق ملازمت ارباب کمال بی اختیاری
داشت بملاقات بعضی از بزرگان قدم در سیر نهادند بهر شهری که میگذشت ملاقات اهل حال است مقدم میداشت
رفته رفته بمراد آباد نزول فرمودند و در آنجا دریافت کردند که میر عبد الحکیم از خلفای شیخ عبد المجید در امروهه سکونت
دارد بپای شوق توجه بامروهه فرمودند بعد زیارت مزار سید شرف الدین شاه ولایت امروهی ملاقات فیمابین
بظهور پیوست و باهم مخلوط الله اند مستغنی شدند و از جماعه هر که ارادت آورد قبول فرمودند باز رجوع باکبرآباد نمودند
بعد چندی دیگر بار ارادهٔ بصوب ده استاد او [illegible] ساخته متوجه اکبرآباد شدند بعد مدتی چند بار سوم
باز اتفاق سیر افتاد و خبر واقعه امیر امروهه باعث عزم امروهه گردید بمرتبه در آنجا رخت [illegible] جمیع اکابر که
ارادت داشتند بالتماس کتخدائی و توطن گزیدن امروهه تعجیل خاطر افتاد شیخ فیض الله برادر حقیقی سجاده نشین
شاه عبد المجید که از اولاد محمد بن حنفیه بود دو دختر داشت یکی از آن ہر دو گوہر بسلک مناکحت ایشان کشیدند و بعد دور
ایام والد فقیر یعنی شیخ حامد برادر شیخ محمدی که بجز کشتی اشتغال داشت در امروهه رسیدند قدمبوس شیخ مشرف گشت
و دختر دوم شیخ فیض الله منسوب بایشان گشت از آنروز اتفاق سکونت در امروهه افتاد من بعده باکبرآباد استقامت
میفرمودند و گاه گاهی بتیر زیارت بندگان کمر می بستند چون آفتاب آن فلک فتوت از مطلع عنایات ازلی بر اوج
اشتهار میتافت و دل حاسدان خار خار مینمود آخر الامر بادشاه اورنگ زیب عالمگیر ابو المظفر اخبار مخالفان

و شور و غوغای بدو بنا بران متوجه گردانید که حکم ناطقش بزیارت حرمین شریفین گشت بر حکم ضرورت احرام زیارت
خانه کعبه بستند چنانچه در سنه یکهزار و نود حج میسر آمده الحمد لله علی ذلک بعد ادای دو حج باز مراجعت این ملک
کردند بعد رسیدن ایشان بهندوستان باز غوغای عام آن طایفه مخالفان از سر نو سر بفلک کشید تا آنکه حکم
بر حبس ایشان فرمود حتی در قلعه اورنگ آباد بحبس ماندند آخر در سوم رجب سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری جهان
فانی را بدرود کردند و تابوت ایشان بموجب امر بمکان تفویض ولایت اکبراباد رسانیدند و دفن کردند شعر
تاریخ گفت بگوش دل من کس از غیب ❊ قطب زمان رفت سوی لامکان ❊ **ذکر شاه عضد الدین**
ایشان در کتاب خود می‌نویسند که این بنده جرعه نوش جام آن ساقی خاص و عام پیر مرشد حقیقی شیخ محمدی است
و در دیباچه آن است اما بعد میگوید فقیر عضد الدین محمد امروهی ابن شیخ حامد ابن شیخ عیسی هرگامی که چون والد گرامی مرا
در خدمت شریف مجلس عالی قبله گاه ارشاد پناه شیخ محمدی ابن شیخ عیسی هرگامی بیشتر ایام صحبت حاصل بود و انجا
معانی عالیه از زبان القبله ظاهر میشد بر آئینه صافی ضمیر پدر بزرگوار و دیگر آئینه داران محفل آن آفتاب معرفت عکس
انجلا میگرفت بعد وفات شیخ والدم سطوری چند در تحقیق بعضی مقدمات صوفیه نوشته بود در سنه یکهزار و یکصد
و یازده باین کمترین حواله فرمود تا بعبارت منضبط آن مقدمات را واضح نماید این کمترین بحکم وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ
إِحْسَانًا لاچار آمده عزم بران گماشت که بزبان قلم آورد اگرچه از شرح آن مقدمات پیش اصحاب معرفت ارباب حالات
اهمالی میورزید تا نشاید که خاطر مقدس روی توجه ازین بی نقش بر شک برگردانند لیکن با وجود پاس ادب روزی برین
فقیر این معنی بر معانی فایض شد و حق سبحانه تعالی هر یکی را ازین گروه درویشان بوصفی برانگیخته و بهر دلی باده
معنی ریخته کسی سرود سرش گویا کسی زمزمه آرش جو یادکی در جوش خروش و دیگری زیر بار تحمل لب خاموش
و بنده نیز ازین زمره مستور است و با خفای راز مامور مؤید مقوی اینمعنی است که در هنگام طالب علمی شبی در واقعه
قدمبوسی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میسر شد و آن اینست دیدم که آنجناب و رباغی تشریف فرموده اند و دریافت
شد که از مدت شش ماه دران باغ تشریف میدارند پابوس حاصل کرده بگوشه نشستم و از انکه درین مدت شش ماه
محروم زیارت ماندم بانفعال کمال سر در پیش انداختم در اثنای این حال روی مبارک بجانب من کرده
فرمودند که ملا شدی ازین باعث بقدمبوس ما نیامدی که علت مانع اینمعنی گشت ازین عتاب آب ندامت از گذشت

آخر عذر این تقصیر خواستم چون از آنخواب بیدار شدم همان دم در خود حالتی دیگر یافتم دلم از تحصیل علم متوحش و متنفر
گردید اگر گاهی به تحریض طلبا سبق کتابرا مطالعه میکردم مدعای حرفی نمی کشود پس دانستم که آنسرور صلی الله علیه وسلم
یعنی از مشاغلت علوم ظاهری و مذاکره آن منع فرموده چون تحصیل این علم در دلم قرار نگرفت ناچار فکر آن نگذاشتم
هر چند مردم ترغیب میفرمودند در دلم هیچ اثر از آن نمی شد لیکن پیش کسی کشف این اسرار بنا وردم و با طلاب
آن کوشیدم از میامن این واقعه دو علم بر من مکشوف گشت که اظهار آن باعث عتاب آنجناب است و برهان
این بسالم بر عالم مسلم هر گاه که رازی از رازهای مخفیه خطاءً از زبانم جسته سهم عتاب بر هدف دلم نشسته و در
کتم اسرار بر احتی عظیم و لذتی جسیم پیوسته آخر الامر چون والدم اتاکید فرمود ناچار در سنه یکهزار و یکصد و پانزده
کتابت کردم و مقاصد العارفین نام نهادم و در سنه یکهزار و یکصد و بست و چهارم اختتام یافت الّٰهی
و در فصل خامس مسئله اولی کتاب کو رمیفرمایند که تقسیم وجود بر طور محققین آنست ذلت بلا اعتبار که بهیچ وجه متصور
و مشار نیست چون برنگی از الوان صفات مخصوص شود متصور بلکه محسوس گردد و لهذا محققان سعی معرفت
در کنه ذات منع کرده اند الا بوجهی که حکم اتصاف بصفتی بران عاید بود پس بحقیقت علم ذات معدوم است
وانچه بوجه ذاتیه درک میکنند بنفس الامر ادراک صفتی است از صفات او و علم او عجز از علم اوست صدیق اکبر
رضی الله عنه فرموده اَلْعَجْزُ عَنْ دَرْکِ الْاِدْرَاکِ اِدْرَاکٌ هم مرتضی علی کرم الله وجهه میفرمایند کَمَالُ الْاِخْلَاصِ نَفْیُ
الصِّفَاتِ و آن علم از خود جاهل شدن است و حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم نیز مشیر این مقام است
که مَنْ عَرَفَ اللهَ فَقَدْ کَلَّ لِسَانُهُ و چنانچه کنه ذات معلوم نیست کنه صفات هم معلوم نیست چه محدود امور غیر
متناهیه را کی درک تواند کرد و در علم الهی ذات و صفات هر دو ازلًا و ابدًا حاضر اند پس معرفت ذات نباشد
مگر باعتبار صفات و لهذا پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرموده رَأَیْتُ رَبِّیْ عَلٰی صُوْرَةِ الصَّبِیِّ و عَلٰی صُوْرَةِ النِّسَاءِ و کمل اولیا
در ارشاد سالکان ذات را بصفات بیان فرموده اند و فرعون هر چند که با موسی علیه السلام سوال از ذات میکرد
او جواب از صفات میفرمودند و آنچه معلوم میشود بحواس ظاهره یا باطنه صفتی از صفات اوست و ذات هرگز معلوم
نه چه اگر من حیث الاطلاق بیان کنی هم مجمل قیود اوست **حافظ** عنقا شکار کس نشود دام باز چین ؞
کانجا همیشه باد بدست است دام را ؞ فعلیک بالتأمل فی الصفات این کشف اخبار بیشتر آورده اند و از نیجا است

که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرموده من عرف الله کل لسانه ای بصاحب هوش تا که با خود میمانی با دراک آن
هرگز نخواهی رسید از خود نیست شو و هستی او هست با همه رنگ آمی نظم گر تو خواهی که بکف جام برگیری
پیر میخانه بجو اول و آن گه گیری ؛ خدمت میکده لازم خود کن تا چند ؛ لذت و بوی که خمی در ره من سر گیری
ساقیان هر طرفی ساغری تازه دهند ؛ هر زمان میکشی و باز دگر گیری ؛ مست فنی بهوش آورت روح
القدس ؛ فکر عالی نظر و همت برتر گیری ؛ آگهی حل معمای جهان در خود کن ؛ چون بخود در ره صفت قبه خضر گیری
و گمان نبری که چون معلوم نیست موجود نیست چه عدم علم موجب عدم وجود نباشد و نیز توهم نکنی که چون
معلوم نبود معبود نبود چه عبادت را علم کلی ضرور نیست چنانچه در خبر است ان تعبد ربک کانک تراه و ان لم تکن
تراه فانه یراک بدانکه عبادت در حقیقت شستن نقش غیرست از لوح دل و متخلق شدن بخلاق الله
تا که سالک در نیست و شو است همه طاقتش از رویت اوست چون حجاب غیر از میان برخاست باقیماند دوست
و بهر صورتیکه وهم تو پندارد و نخواهی پرست شاید که مغایر با طریق صفا باشد چه سالک صفا صراط مستقیم است
و در غیر ایشان خطر عظیم و آنچه در فهم تو در نیاید بر هیچکس زبان طعن مگشا که سکوت اگر نبرد ساند سلامت وارد
چنانچه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در جواب شخصی که سوال از نجات میکرد فرموده احفظ علیک لسانک بدانکه مطلق الوجود که
آنرا وجود محض و بیرنگ گویند تاره و ظاهر و نور شاید تاره گویند معرا است از قیود اطلاق و تعین بلکه از قید محض و تجرید
و تجرید و تنزیه نیز معرا است و افراد و جهت است جهتی بسوی تجرید و تنزیه که عبارات از نفی صفات است از آن حضرت
تعالی و تقدس و اینجا ذات بلا اعتبار و بحت خوانند و جهتی بسوی ظهور و تقیید که تکیف و تلون اشارات است ازو
و درینجا وجود مطلق گویند و باعث تقیید وجود تقیید اطلاق در بصورت عموم ثبات و ترجیح وسعت مراتب
باشد و وجود مطلق را هم دو جهت است جهتی کلیه بدان اعتبار حقیقت و ماهیت و کل گویند و جزئیه که بدان
واسطه جزو مظهر باشد و ظهور مطلق بر چهار وجه است قوة و فعلا و اجمالا و تفصیلا وجود مطلق بجمیع جهات وجود جامع
است در هر حقیقت و مظهر و در هر کل و جزء پس هر حقیقت مظهر است و در هر مظهر حقیقتی هر جز کلی است و هر کل جزء و هر حقیقت
و مظهری یا از جانب مبدا می آیند و یا بسوی معاد میروند و در اول هر حقیقت اجمال مظاهر است من حیث هی و
مظاهر تفصیل وی و در عکس عکس آن و هر جز قوة کل است و در هر کل فعلا اجزا و در عکس هر کل قوة جزء است

هر جزء فعلاً کل و مع هذا هر حقیقتی و مظهر را ظلی است که بواسطه عروض تعینات و تقییدات وند تو هم پیدا شده و اثر او جود
ظلی خوانند پس بمقابل حقیقت بحقیقتی است و بمقابل مظهر مظهری کل را کل و جزء را جزء و حقیقت چون پیدا شود ثانی محو گردد
و ثانی چون ظهور کند اول پوشیده شود ؛ و در وصلی میفرماید در تجلیات اسماء الهی اول قسمت کنم تجلی را بر چهار قسم
و بیان کنم چهار مقدمه قبل از شروع بمقصود تا بر سالک انکشاف تمام تجلی کند و در ادراک محتاج دیگر کتب نشود
تقسیم اول تجلی یا ضمنی است و آن در چیزی و مجلی باشد که اثر متجلی فیه نامند و یا عینی آن بچیزی باشد که اثر تجلی
به خوانند تقسیم دوم تجلی عینی یا بالاثر است و اثر حقیقی گوئیم و یا بتاثیر و اثر تجلی فعلی نامیم تقسیم سوم تجلی یا بعموم
و اثر مخصوص است خاص است خواه آن صورت شخصی بود خواه نوعی و جنسی یا باثار مختلفه و آن عام نام داد تقسیم چهارم
تجلی یا آفاقی است که خارج نفس باشد و یا انفسی که در نفس است مقدمه اول هر اسم در تجلی حقیقی عین آن اثر است
که متجلی بدان شده و آن صورت حقیقت و مظهر اوست و در فعلی عین آن تاثیر دوم جمله اسماء و صفات مخصوص
بیک نوع تجلی نیستند بلکه در همین مراتب و مظاهر متجلی اند باختلاف انواع تجلی سوم تجلی اکثر اسماء در انفس مخالف تجلی آن
اسماء است در آفاق بحسب اثر و تاثیر خصوص و عموم عند التحقیق چهارم تجلی اسم فعل من حیث الفعل در انفس هم
بفعل است افقط بدانکه تجلی صفات سلبیه در خارج نیست شدن اشیا است از قید هستی و در انفس کمال تنزه
از علق و غش و رفع وجود موهوم از میان چه سالک هر قدر که مجاهده کند بقدر ترقی صفتی از این صفات بروی
متجلی شود و مطابق آن ظهور اثار و تبدیل احوال گردد و این تجلی نوعی فنا است که بحسب استعداد سالک را دست
میدهد خواه باعتبار صفات باشد خواه بحسب ذات مثلاً اگر صفت عظمت تجلی کند سالک را بوجه رذایل که باعث صدور
افعال فاسده و اعمال باطله بوند فانی شود و اثر او که اخلاق حسنه باشند دست دهد مخصوص و ممتاز عالم گردد
و اگر صمدیت تجلی کند سالک را فنا از صور هردو عالم که تجرد عبارت از وست حاصل شود و آئینه جمال ملک و ملکوت خود
او گردد و این درجه اوسط از درجات ولایت است و چون قدوس تجلی کند سالک از خود و از همه عالم و عالمیان
فانی شود و از هستی هیچ اثری در وی نماند و این مقام لاهوت است هر که بدین مرتبه رسد همگین موجودات
جبروتی و ملکوتی در خود مشاهده کند و هیچ حجاب باقی نماند و حصر نکنی که این صفات در غیر انسان متجلی نشود و نمی بینی
که صفای آئینه و نبات از ردائت زنگ و ثقل مثلاً حقیقت تجلی غذا و نزاهت است و لهذا مظهر مثال و مصدر کمال

حلاوت اند تا گر یگر و چون حقایق این جمله صفات یک حقیقتی است در حقیقت وامتیاز بمراتب قوة وضعف حقایق
تجلیات نیبا نیز یک است وامتیاز باعتبار ارتفاع رذایل ضعیفه وقویه وادنی این رذایل آزار دیدن غیر است بفعل
یا بقول چنانچه سرقه وقتل النفس وقذف وامثال آن وآزار دیدن خویش چنانکه زناء وشرب خمر وقمار وکذب
وبهتان گفتن حجاب خدا تقدس وتعالی واعلی آن اثبات هستی ماسوا است پیش وی تعالی وتجلی اسماء الذات در مراتب
حقیقت محمدیه باشد وانرا عالم اجمال خوانند وچون این اسماء بر سالک تجلی کنند مرتبه جمع الجمع او را حاصل شود
وآن بودن ودانستن ودریافتن وشناختن واثبات کردن خویش است بعینیت ذاتیه بحسب تعین اعلی بحیثیتی
که غیر از علم سالک برخیزد وهمه الوان بلون واحد نماید وتفصیل مراتب باجمال مبدل شود تا سالک عالم جبروت را
در خود مشاهده نماید پس مشاهده جبروت که اقصی مرتبه علم است حقیقت تجلی اسم علیم باشد وتبدیل تفصیل باجمال از
تجلی اسم حی است وآن عروج است از منزل قیومیت بمنزل حیات ذاتی ووحدت الوان که رفع تعینات
کذائی است تجلی اسم بدیع واثبات بعین ذات بحیثیت مذکور تجلی فرد است شناختن ودریافتن ودانستن وبودن
از تجلی اسم اول واله وهو واحد است پس کمال انکشاف وحدت بودن محض است بی عروض جهات تا آنکه فی
هباء لا تحته هواء ولا فوقه هواء بقدر حال او شود وگمان نبری که تجلی این اسماء بغیر انسان حاصل نیست چه همگی ذرات
کائنات متجلی فیه الله بدین اسمای چنانچه گفتیم که وجود مطلق باجمله مراتب حاضر است در هر مظهر کلی وجزوی پس هر مظهر
آئینه کلی است وصورت نوعیه وی که بدان ممتاز است از ماسوای خویش ومثل او معدوم است دو اعتبار
دارد اعتباری اجمالی واعتباری تفصیلی وصاحب بصیرت نسبت آن صورت من جهة الاجمال همان
ذی صورت را بیند بحیثیتی که غیر او مندرج بود تحت او اجمالاً ومن جهة التفصیل انتقال کند بجمله ذات کائنات
تفصیلاً چنانچه صاحب نظر صورت زید را دیده ودانسته که این زید است فقط ویا بملاحظه دران صورت
انتقال نموده بسوی احوالی که عارض اند زید را در ازمنه ثلثه وازان احوال بسوی هیات افلاک که موثر اند
بدان احوال واز هیات بسوی آثار آخری وانتقال تفصیلی یا تام است که ملاحظ اندک باشد وحاصل پیشتر وآن
مخصوص بکشف بصری است چنانکه در اولیا وانبیا که بیک نظر اسرار آفرینش معلوم میکنند ویا ناقص که
برخلاف اوست وآن مخصوص است بعلم صورت که عبارت از علم اشکال وهیئة وخواص نجوم است پس صورت هر ذره

از ذات کائنات باعتبار اجمال تجلی احد است و غیره اسماء الذات و باعتبار تفصیل تجلی اسم واحد است و ما بقی
اسماء الکل فتائل تالا محمّاً و درین باب تائید واضح و سند لائح بیت شیخ سعدی است قدس سره **فرد**
برگ درختان سبز در نظر هوشیار ٭ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار ٭ ای صاحب هوش هوشیار باش
تا هر شئی ترا رسول حضرت شود و پیک غیب هر صورت ذٰلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیْهِ بچه میدانی فراموش کن تا آنچه نمیدانی
بدانی و آنچه میشناسی مشناس تو که در درس **عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ** میخوانی بحث از خویش مکن تا تحقیق معلم
بدلت نشیند استفاده نما کز کلام سوی تو بیند بهمت عالی کوشش باقی اختیار مختار است غرض اگر بتفصیل تمام
نرسی ناقص را از دست مده و اگر بعین الیقین نرسی از پایه علم الیقین مجه که العلم افضل الامور کلها گویند وقتی ایشان
با حاضران محفل بمکان خود نشسته بودند که کرفشی از بالای دیوار آواز کرد که زوجم از چند روز محبوس است نظر
بخلاص آن باید گماشت ایشان بجانب وی متوجه شدند درین اثنای پارچه فروشی بسته تهانها بدوش بسته حاضر
ایشان باستکشاف آن امر کردند چون بسته را بکشاد از دست خود هر تهان را علحده علحده زیر و بالا کرده دیدند که ناگاه
کرفشی از آن بر آمده بجانب دیوار گریخت و با زوجه ماده خود در پیوست فرمودند که از کشاد بسته ما همین بود
که بسته گشاده شد و انتهی حاجی رفیع الدین خان صاحب در تذکره می نویسند شیخ عضد الدین ساکن امروهه از ابنای برادران
شیخ محمدی است عالم بود بعلوم شریعت و دیگر فنون غریبه و متصف بود بورع و تقوی و زهد و قناعت
و توکل دبا وجود عیال و اطفال قدم از دایره توکل بیرون ننهاد و هر چند حکام وقت خواستند برای وی وظیفه
قرار دهند اصلا روا نداشت و مدت عمر بفقر و فاقه گذرانید و در تعبیر رؤیا بسیار مهارت داشت و حکایات
عجیبه وی درین باب بسیار است در سال یکهزار و یکصد و شصت و نه در امروهه بخدمتش رفتم تقریبی ذکری که میرفت
با من گفت که برین جماعه افغانان که درین ملک تسلط دارند در راه پیاگن آفت خواهد رسید گفتم کدام پیاگن گفت
این را نمیدانم که پیاهگن امسال یا بعد چند سال گفتم از دست کدام کس گفت از دست مرهته گفتم ما هم دانکه ساکن
این بلادیم از شر کفار چگونه ایمن مانیم گفت آمدن مرهته ناگزیر شدنی است و خدا عزوجل قادر است که شما را
محفوظ دارد اتفاقاً بعد وفات شیخ در سال هشتاد و پنج که سندهیه و دیگر سرداران مرهته شاه عالم بادشاه
را همراه گرفته بمقابله ضابطه خان آمدند بچرو در پیاگن گذشته بود که ضابطه خان فرار نمود و در یکروز ازان ملک

از تفرق افغانان عبر رفت وحافظ حقیقی بموجب اخبار شیخ نارا مع توابع امون داشت روزی بخدمتش التماس
تعلیم فن تعبیر نمودم فرمود این علم موقوف بر تعلیم نیست زیرا که اقسام آن غیر محصور است و باحاطه تعلیم نمی آید بلکه موقوف
است بر کشف عالم مثال هرگاه کسی را آن عالم منکشف گردد تعبیر رؤیا بر وفق صواب بیان کرد گفتم تعبیر رؤیای سید
بر چه نہج بود فرمود گاهی چنان می باشد که خواب را بر معبر اظهار نماید و آن زمان در خاطر وی آیتی و حدیثی گذرد
و بحسب مضمون آن تعبیر کند انتهی و در بست هفتم رجب سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو وفات یافت سال تاریخ
او چو پرسیدم گفت هاتف که شد یار خدا **ذکر شیخ عبدالهادی** صاحب تذکره مذکور میگوید شیخ
عبدالهادی قریشی امروهی مرید شاه عضدالدین است متصف بود بصفات صلاح و تقوی د مردم را بادی
حسن عقیدت بود و با من بسیار مهربان بود انتهی نزهت علی مرید ایشان در کتابی که نام تاریخی آن مفتاح الخزائن است
مینویسند از زبان والد الشان شیخ محمد حافظ که از اعیان رؤساء اعظم اکابر محله قریشیان امروهه بد منقول است
که شاه عبدالهادی از سنین چهار ساله عمر داشتند که روزی حضرت شیخ محمدی بتقریب ضیافت بخانه والد ایشان
تشریف میداشتند بعد الفراغ تناول طعام وقت نماز رسیده بود حضرت شیخ برخاستند و وضو نموده برای
ادای صلوٰة متوجه شدند و در بصارت ظاهری شیخ خللی عارض شده بود و بسبب استغراق تمام سمت قبله را از دست
داده ایشان با وجود صغر سن دست آن رهنمای کعبه مقصود گرفته متوجه قبله ساختند همان وقت بر زبان حضرت
شیخ گذشت که شیخ محمد حافظ خلف الصدق شما مقتدای عصر گردد و عالمی را در طریق حق دستگیری نماید از
برکات آن انفاس متبرک که در حق ایشان از زبان الهام ترجمان وی حضرت برآمد آثار رشد و تهذیب
اخلاق و علامات حسن توفیقات از آن زمان واضح و لائح گردید و از همان وقت همت بر ترک و تجرید و وحشت
از خلق و انس بحق نمود اگرچه آخر الامر بعد ایامی معدود والد بزرگوار ایشان را در مکتب بتحصیل علوم صوری
که حصول علم معنوی را مقدمه ایست قوی پیش معلمی فرستادند ایشان از باب تعلیم و تلمذ تا مفرح القلوب
و دو باب گلستان اتفاق تحصیل افتاد روزی اتفاقاً طفلان بخانه خود و معلم بحاجتی رفته بودند جز ایشان
در آنجا احدی نبود ناگاه درویشی بطور سائلان پدید آمد و هراسی بر دل ایشان پیدا شد آن درویش چیزی
از جنس خوردنی از دهان برآورده بایشان داد که این را بخور ایشان از روی خوف بی تامل بحلق فرو بردند

دان درویش از نظر غایب گردید بمجردی که آن از خلق فرو رفت وحشتی و نفرتی تمام از مردم در ذات ایشان
پیدا آمد چنانکه بصحرا رفتند و از آشنا و بیگانه تنفر نمودند و فارغ البال بعبادت و ریاضت مطلوب مشغول گشتند
تا آنکه وقت آن رسید که مرادات دلی و مقاصد مافی الضمیر اصلی بظهور گراید روزی در حالت سیر صحرا بدرویشی که
تیمم شاه نام بلباس دریوزه گران در نواحی امروهه قیام داشت ملاقات شد چنانچه شاه تیمم از ایشان فرمود
که مرا الهام شده که عبد الهادی را با خود ببری ایشان بهمراهی اوشان روانه شدند چون در جای وقت نماز دیگر رسید
ایشان در نماز اشتغال نمودند در حالت نماز انوار بر دل ایشان طاری شد و استغراق تا دیری واقع شد چنانکه
بخدمت شاه تیمم ماندند و فیض صحبت اوشان بذوق و شوق بر داشتند و در صحبت وجودی محبوب جز صحرا
نوردی کاری نداشتند چون ایشان از باده طلب سرشار بودند شاه تیمم اسم خود و اسمای پیران خود که شاه
وهو من شاه مسکین وهو من شاه غریب وهو من شاه مجنون صحرائی وهو من شاه ذاکر سودائی وهو من شاه نظام الدین
بلخی با ایشان بیاد داده فرمودند که شجره مرشدان من با شجره شاه عضد الدین بعد ازین پنج اسم واحد است شما
از شاه عضد الدین بیعت کنید و استفاضه نمائید که بمطلب خود برسید ایشان از بس بیخودی از جسم و جان
خود خبر نداشتند چنانچه جامه همه پاره پاره شده در آن حالت بامروهه رسیده بخدمت شاه عضد الدین فایز شده دست بیعت
دادند و مرید شدند شبی در اوایل حال قریب نصف شب بپامالی مشغول شده عرض کردند که جانم به رحمت الهی
و رسیده و مارا از من بر ماند فرمودند که بابا بار علایق بر دوش داری و در فقر و ترک مانند فقیر خود را از کار
رفتگان انکاری التماس نمودند که غایت تمنای دلی بنده آنست که الله تعالی مرا مثل سگان کوی حضرت
گرداند نه آنکه برابر حضرت وارد این کلمات در دل حضرت جا کرد از کمال عنایت بکلمات حقایق نواختند
و خلیفه برحق و نایب مطلق خود ساختند انتهی کمالات و خوارق عادات شاه عبد الهادی در کتاب مذکور
مفصل مرقوم است این مختصر گنجایش آن ندارد صاحب تصرفات باطنه و اهل همت و توجه قوی بودند خطره
السوء بر قلب شریف ایشان کم گذشتی روزی خطره بر دل ایشان خطور کرد و بحکم قامد برحق فی الفور
مطابق آن بظهور پیوست چنانچه مرشد نا باراقم میفرمودند که یکی را از مریدان خود دو راس جاموش برای
بار زراعت خود داده بودند و جاموشان کشتهای مردمان را میخوردند چون زارعان شکایت این حال

بیش شاه صاحب بردند بجواب آن فرمودند که فردا من همراه شان بچراگاه خواهم رفت روز دوم بچراگاه
جاموشان درگشت زاری در افتادند شاه صاحب بسبب ضعف پیری نتوانستند باز داشت آنگاه بخیال
که اگر کسی شکایت خواهد نمود خواهم گفت که راسان دیگر بخوردند مجرد این خیال دو راس جاموش از عالم غیب پیدا شدند
و مطلب خطره آنجناب بظهور رسید و از کمال صفائی باطن بر ضمیر منیر وی خطرات مردم منکشف می شدند چنانچه شخصی
از ثقات با راقم نقل میکرد که روزی زنان پای کوبی وی میکردند حضرت شاه مکمل که ذکر شریفش عنقریب خواهد آمد
در آنجا حاضر بودند خطره در دل شاه مکمل گذشت که زنان نامحرم پای کوبی حضرت میکنند مجرد آن برنشستند و
فرمودند که میان مکمل اگر آتش بر بدن من نهند اثر نخواهد کرد و من همان روز نگهبانی شما کرده بودم و تر از آن واقعه
باز داشتم و هم آن ناقل زبانی شاه مکمل میگفت که میفرمودند که بعد بست سال آن واقعه حضرت شاه عبد الهادی
بر من طعن نمودند و هم آن ناقل میگفت که روزی بر شاه مکمل واقعهٔ مانند واقعه حضرت یوسف علیه السلام
گذشته بود تاریخ وفات حضرت شیخ عبد الهادی روز جمعه چهارم رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و نود بود

ذکر حضرت شیخ عبد الباری ابن شیخ ظهور الله و نبیره شاه عبد الهادی چشتی صابری امروهی از روسای
شیوخ صدیقی امروهه بودند گویند که جد بزرگوارش و برادر ثانی وی شاه دوست محمد را از پسر خود شیخ ظهور الله بیشتر
در پرورش و تربیت خویش میداشتند و از دوست محمد مجاهده و ریاضت شاقه می گرفتند و لباس رنگین می پوشانیدند
و وی حضرت را بجا مجاهدات و ریاضات سهل تر امر میفرمودند و لباس فاخره زیب بدن وی مینمودند که طبیعت عبد الباری
بس نازک است تحمل ریاضات شاقه نمیگردد و وی هر دو حضرات از عمر ده و دوازده سالگی بخدمت جد امجد خود تا مدت
حیاتش حاضر بوده انتساب نسبت چشتیه بهشتیه کرده سلوک آن طریقه عالیه با تمام رسانیدند و بعد انتقال جد بزرگوار
خود شاه عبد الباری ظاهر خود را بلباس نوع بنوع آراسته میداشتند و باطن خود را از شهود بی رنگی در کثرت رنگ بنگ
مشغول و سجاده نشین جد امجد خود گشتند و از همت و قوت نسبت عشقیه چشتیه سینه خلفائی خود را پر شور و پر زور
ساختند حسن صورت و نیک سیرتش مشائخانه بود در یازدهم شعبان بروز جمعه سن یکهزار و دو صد و بست و شش
واصل حق شدند و یک پسر شاه رحمان بخش در عقب گذاشتند و خلفاء وی حاجی سید شاه عبد الرحیم و سید حاتم علی شاه
و حاجی خیر الدین و حافظ گلن شاه راقم وی را دیده بود مرد بزرگ و مجرد بود و شیخ محمد منیر و امین الله شاه و حافظ عبد الکریم

بودند و هم مزار پر انوار وی در قرب جوار مزار جدش واقع است حافظ شاه علی حسین میگفتند که روزی در مجلس
پیرم شاه غلام حسین ابن اخوند فقیر مبشر بودند که یک چوب شامیانه شکسته و پدرم و نیز همان وقت خبر انتقال حافظ
عبدالکریم مذکور رسید و شاه دوست محمد بعد انتقال جد خود در قریه براهی آزادوار و مجردانه باستقامت ظاهر
و باطن قیام میداشت و جسم ظاهرش بلباس رنگارنگ و از شورش عشق سینه بکینه اش پر شور و رنگین بود
صایم الدهر و قایم اللیل بودند و از صاحب سماع و اهل وجد بودند و در عین حال و رقص واردات خدیدن برو
طاری می شد حضرت شاه عبدالهادی در قریه مذکور اکثر تشریف میداشتند بنابران شاه دوست محمد
سکونت در انجا اختیار کردند و هر سال عرس وی حضرت در انجا میکردند و آزادان و درویشان و صلحا و فقرا را
جمع نموده طعام میدادند و سماع غنا و بر رسم پیران میکردند و بر حیولا شاه غلام مصطفی بر رسم قدیم عرس شاه دوست محمد
در انجا میکنند و عرس حضرت شاه عبدالهادی بشمول و دیگر الحروش بافر و هم بر مزار وی میکنند شاه دوست محمد
پسری نداشتند در هیر دهم ذیقعده سن یکهزار و دو صد و بست و هشت واصل حق گشتند و چهار خلیفه در عقب گذاشتند
سید امیر علی شاه و شیخ فتح محمد و حبیب شاه که این هر سه در قرب جوار مزارش در موضع براهی مدفون اند و امام بخش در قصبه
گنور شاه رحمان بخش در عمر ده ساله ولد خود چهالگی مرید پدر بزرگوار خود شاه عبدالباری شده بودند بعد انتقال پدرش
تعلیم طریقه اب و جد از عم خود شاه دوست محمد خلیفه پدر خود سید حاتم علی شاه یافتند راقم بزیارتش مشرف
شده بود مرد بزرگ و خوش اوقات بودند و در آخر عمر سکر و سیه بر وی غالب بود و هم در آن حال حیات
خود را در مشغولی نماز و اوراد بسر بردند در بست و هشتم محرم سن یکهزار و دو صد هشتاد به رحمت حق پیوستند
در حیولا پسرش شاه غلام مصطفی سجاده نشین وی هستند و در عمل اعمال و در علم بر کردن تعویذ نقشهای
نصیبی وافر میدارند و در طریقه پدری و جدی مرحوم را التعلیم و تلقین هم مینمایند و هر سال عرس آبا و کرام و امروز
با جتماع فقرا میکنند سلمه الله تعالی **ذکر** حضرت حاجی عبدالرحیم از سادات رده یعنی افغانستان بودند باقتضا
استعداد جبلی از وطن خود در هندوستان بطلب حق لی تشریف آوردند اول انتساب بنسبت باطن طریقه عالیه
قادریه از شاه رحیم علی که از احفاد حضرت شاه قمیص ساڈهورهی که یکی از کاملان هندوستان بودند میداشتند
راقم بزیارت مزار شاه رحیم علی که در قصبه پنجلاسا است مشرف شده بود بعده حاجی صاحب بمقتضای این بیت

دلارام در بر دلارام جوی ٭ لب از تشنگی خشک بر طرف جوی ٭ و نسبت عشقیه چشتیه که خاص طریقه چشتیه است از حضرت شاه
عبد الباری مرید و نبیره شاه عبد الهادی صابری امروهی تحصیل نمودند و بعد انتقال ایشان مصداق این بیت بودند
چو دیده و پدیدار گردد دلیر ٭ نگردد چه مستغنی از دجله سیر ٭ بیعت جهاد با طریقت با جناب سید احمد صاحب
کردند حضرت حاجی مولوی محمد قاسم در مجلسی با راقم نقل میفرمودند که چون هر دو ذات با برکات بعد فراغ
مراقبه باهم می نشستند اثر همت قویه ایشان بر جناب سید احمد صاحب خنده های قهقهه که خاص اثر نسبت چشتیه است
ظاهر می شد و اثر توجه جناب سید بر ایشان غلبه سکر و میداد رحمة الله علیهم و هم مولوی صاحب موصوف با راقم و با دیگر
از اهل علم نقل میفرمودند که عبد الله خان رئیس نجلاسامر مرید عقیدت کیش شاه رحیم علی قدس سره برای دردزه
قند سیاه دم میکردند و قبل از تولد مولود که پسر خواهد آمد یا دختر خبر میدادند چون کیفیت آن خبر از وی می پرسیدند
میگفتند که مرشد من مرا صورت دختر و پسر معاینه میکنانند راقم وی را دیده بود مرد بزرگ و خوش اوقات بودند
از ینجا تصرف ارواح بزرگان در عالم مثال ثابت میشود که صورت مثالیه را معاینه میکنانند حاجی شاه عبد الرحیم
در بست هفتم ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و شش همراه جناب سید احمد و مولوی محمد اسمعیل مرحوم و مغفور در جهاد
سکهان شهید شدند رحمة الله علیه ذکر حضرت میانجی نور محمد مولد و موطن و مدفن ایشان قصبه جهنجهانه است
و نسبت طریقت از حاجی عبد الرحیم شهید میداشتند و از اولاد و احفاد حضرت شاه عبد الرزاق جهنجهانوی
بودند و از اهل تجرید و تفرید و بکمالی تجرد خود را و نسبت باطن همه چهار طرق که از حاجی صاحب با ایشان رسیده
بود اخفا میکردند و بر اتباع سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حریص بودند چنانچه شصت سال تکبیر اولی قضا نکرده
و اهل نسبت و صاحب همت قویه بودند در قصبه لهاری به تعلیم اطفال اشتغال مینمودند بطوری که کسی را بر حال ایشان
اطلاعی نمی بود مگر خواب حاجی امداد الله صاحب باعث اشتهار ایشان شد و آن اینست چونکه شورش طلب مولی
در سینه حاجی امداد الله سلمه الله جوش زد و ارادت با درویشان داد آورد شبی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اشاره ارادت آوردن با ایشان کردند و باز شبی دیگر جد حاجی صاحب نیز اشاره با ایشان کردند حاجی صاحب
بدریافت مقام و نشان ایشان متردد و متحیر بودند روزی بوساطت شخصی سر ارادت بر آستانه ایشان
نهادند بمجرد مشرف شدن بشمایل شریف ایشان دریافتند که آن اشاره سراج منیر بی نظیر صلی الله علیه وسلم جهت

بر ایشان بود و سر نیاز بر زمین نهاده اند و دست خود در دست حق بر دست پیر دستگیر داده اند و خود را چون
مرده بدست غسال سپرده اند و خط بے گے بر جبین خود نوشته پیشکش کرده اند و اتباع امر ایشان بر خود
لازم و واجب دانستند چون کمر همت در طلب حق و پیرپرستی چست بستند و شیخ ایشانرا به استعداد
کامل طالب صادق یافتند بعد تعلیم ظاهر و تلقین باطن باگاهی یادداشت آگاه کردند و بکلمة الحق
اشاره کردند و نائب مطلق خود نموده اجازت بتلقین طالبان راه حق دادند رحمة الله تعالی علیه
در چهاردهم رمضان سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه در جوار حق پیوستند ذکر حضرت حاجی امداد الله
صاحب از رؤساء شیوخ فاروقی قصبه تهانه بهون هستند مرید با اخلاص و خلیفه خاص حضرت میانجی
نور محمد قدس سره اند حاجی مولوی محمد قاسم صاحب با راقم نقل فرمودند که شخصی گفت که جبه آنحضرت
صلی الله تعالی علیه وسلم که در لهاری و جلال آباد است حاجی امداد الله صاحب را پوشیده بخواب دیدم تعبیر آن بر
ظاهر است که ایشان بلباس شریعت و آداب طریقت آراسته و پیراسته اند و طالبان را باتباع سنت و
علوم شریعت و آداب طریقت تعلیم و تلقین میفرمایند و خدمت خود از عالم رسانیده اند و از کسر نفسی خود
تعظیم ظاهری از مریدان نه پسندند و بتعظیم باطن امر فرمایند باید که دل خود را پیش پیر از خطرات نگاهدارد و
از خطره بد بجانب پیر سینه خود را مصفی دارد راقم گوید تا نسبت شیخ اندران راه کند و امر شیخ بر خود لازم
و واجب داند نه عمل بر منقول که صفا با صفا و بع با کدر کند و در آداب طریقت آنکه شیخ هرچه فرماید صفا است
و اگر حرکات و سکنات شیخ در فهم مرید نگنجد در قصه حضرت موسی و خضر علیهما السلام قیاس کند شعر بمی سجاده
رنگین کن گرت پیر مغان گوید * که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها * و شرط پیر در کتب قوم مقوم است
تا اینجا نظم مولوی صاحب موصوف بر عبارت و بیان افتاده است و باز هم مولوی صاحب از حاجی صاحب نقل
میفرمودند طالبی با بزرگی عرض کرد چندان ریاضتها کشیدم بمقصود نرسیدم آن بزرگ گفت از زندگانی
مردن به طالب صادق بود و سنگ بر دست خواهد که بر سر زند مطلوب پیدا نمود و آواز داد که بگوئید آن بزرگ را
که طالبان ما را هلاک میکند آن طالب ماجرای خود را بآن بزرگ چنانکه بود بیان نمود آن بزرگ تبسمی کرد و
میگفت این شعر * بدم گفتی و خورسندم عفاک الله نکو گفتی * جواب تلخ میزیبد لب لعل شکر خا را انتهی

میدان ارادت آن طالب سمیع بود چنانکہ شعر شیخ سعدی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ ست **بیت** وسعت میدان ارادت بیار ٭ تا بزند مرد سخنگو گوی ٭ و لولۂ عشق و محبت حاجی صاحب و جوش سینۂ پرشور سوز جگر سوز و الم جانگداز و دل غمناک از رسالۂ درد غمناک ایشان بتشریح میگردد و گاہی از سینۂ بیکینۂ ایشان بحر توحید نیز جوش میزد و موجزن میشد چنانچہ میفرمایند **شعر**

سنو یارو عجب قصہ ہمارا ٭ بیان کرتا ہوں جو میں غم کا مارا ٭ مرا کی

دل کر آہ بی نکلیا دل
جو میں ظاہر کرون سوز جگر کو
خدا کیو آسطے اب تو کرم کر
ہو تو نزدیک سے میرے مجسے ہی یار
ابھی کسکی ہی پھر یون انتظار مجھ
یہ ہمدرد اور شکر للہ کر تو

ہوا تیغ نگہ سے کی بسمل
کرون شرمندہ و زخمی شرر کو
نہ مجہ عاجز پہ تو اتنا ستم کر
غضب ہی تیرے بہی بنا ہو دشوار
یہ کیسی ہی تڑپ اور بیقراری
ابہی اس سینے سے آگاہ کر تو

اٹھا کر زلف رخ اپنا دکھایا
لگی ایسی ستمگر سے مری لو
اپن محسوس سے درد و غم دکھایا
ہی مجہیں اور تجھیں ربط ایسا
قریب اپنا ہوا اور پھر دور ایسا

بلا میں عشق کی مجکو پھنسایا
نہیں الفت کی جسکو وہ میں ہو
وہی پیارے ہے تجکو رحم آیا
روان ہو وے بدن سے خون پھیلا
نہیں کہلتا ہی یہ درد ای کیسا

حالا حاجی صاحب در مکہ معظمہ بر کوہ صفا باوقات صفا در رباط قیام میدارند سلمہ اللہ تعالیٰ **ذکر** حضرت حافظ محمد ضامن صاحب تھانوی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ حضرت حافظ صاحب خلیفہ ماذون ثانی میانجیو نور محمد صاحب اند کہ ذکر شریفش بالا گذشتہ حافظ صاحب باوجود تاہل اوقات شریف را مجردانہ میگذرانیدند و ہیچ تعلق بدنیا و مافیہا نداشتند و گاہی از حاجی امداد اللہ صاحب جدائی روا نمیداشتند و ہر دو صاحبان در مسجدی بہ تھانہ بھون بیکجا عمر شریف گذرانیدند از کثرت ذکر و مجاہدہ ہر وقت عالم استغراق بر ایشان طاری بودی و کرامات و خرق عادات ازان حضرت اکثر بظہور رسیدہ اند و بسا مردمان و مریضان از برکت دعای ایشان بمطلب خودشان رسیدہ اند و مشہور بود کہ حضرت صاحب خدمت بودند چنانچہ اکثر یاران جناب چشم دید خود بیان میفرمایند کہ در ایام معرکہ آرائی کابل وقت قیام لاہور معرکہ کابل بچشم خود دیدہ اند و سکناء لاہور بیشتر قریب مغرب حضرت را گرد آلود آمدہ میدیدند و چون بروز و وقت و تاریخ را مطابقت کردند معلوم شد کہ روزیکہ حضرت در لاہور تشریف میداشتند دران روز در پشاور یا دیگر جاہا نوقت دیدہ شدہ بودند در ماہ محرم ۱۲۷۲ شربت شہادت کبری چشیدند **ذکر خواجہ نور محمد** مرید و خلیفہ مولانا فخر الدین عارف بودند اہل حقیقت و عالم بعلم

شریعت و طریقت و رہنمای سلوک چشتیہ مرجع طلاب طریقہ نظامیہ فخریہ بودند در مناقب المحبوبین نام ایشان
نبیل است مولانا نور محمد ملقب فرمودند نام پدر ایشان ہندال است کہ از قوم کہرل بودند قوم کہرل از قوم پنوار
بود و پنوار از اجداد ایشان بود تولد ایشان در شب چہار دہم ماه رمضان سنہ یکہزار و یکصد چہل و دو در قریہ چوتالہ بوده
کہ از مہار بطرف شرق سہ کروہ است والد ایشان در مہار استقامت ورزید کہ از مضافات بہاولپور است و
ایشان بعمر پنج شش سالگی پیش حافظ محمد مسعود مہاری حفظ قرآن کردند و چون بسن تمیز رسیدند در بلدہ لاہور
و غیرہ طالب علمی کردند بعد از ان در دہلی آمده تحصیل علم ظاہر کردند از پس شنیدن تشریف آوری مولانا در دہلی بخدمت
ایشان رسیده چیزی از ظاہر خواندند و برای تحصیل علم باطن بروز عرس سلطان المشائخ دست بیعت بدست حق
پرست مولانا دادند اول کسیکہ مولانا در دہلی پیر دستگیر شدند ایشان بودند بعد تحصیل و تکمیل کمالات باطنیہ بشرف خلافت
مشرف گردیده مولانا سی چہار سال تخمینا در دہلی بقید حیات قیام داشتند و ایشان شش ماه بوطن خود در مہار و
شش ماه در حضر و سفر بخدمت مولانا حاضر میبودند و در اول سفر پاکپٹن ایشان نیز ہمراه بودند مولانا کمال
نظر عنایت با ایشان مبذول میداشتند چنانچہ حافظ شرف الدین اول مرید ایشان گردانیده فرمودند بیعت ایشان
بیعت منست روزی شخصی از ایشان پرسید کہ علما تعظیم کفار نمیکنند و اہل اللہ تعظیم ہر شخص کافر میکنند
و حالانکہ در شریعت و حقیقت مخالفت نیست فرمودند کہ نظر علما بر کفر ایشان می افتد و نظر اہل اللہ بر مظہریت
و حقیقت ایشان می افتد نہ من حیث الکفر فرمودند بسیار کسان را خطرات تعلق زن و فرزند و زراعت و تماشا
مزاحم میشود باید کہ اسباب خطرات را ترک کنند فرمودند باید کہ کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق اختلاط
نمودن اختیار کنند و فرمودند اگر سالکی خود را ہمیشہ بخدمت پیر خود فواید می بیند و ہر روز را روز اول می داند
کارش بسر انجام رسد و اگر روز دوم را روز دوم دانست در تباہی افتاد و فرمودند ولی را احوال ماضی و مستقبل بشرط
توجہ معلوم میشود و فرمودند کہ انسان کامل جان عالم است و موت شدن او فنای تمام عالم روزی ذکر در مسئلہ
نفی وجود بود فرمودند سلطان باہو در ابتدای حال بر پسری میداری عاشق بود و نی خانہ بود در سرای
او ساختہ بود در انجا میماند شبی وقت نیمشب شوق دیدن محبوب در شد و او در خانہ خود خفتہ بود
و دروازه خانہ محبوب او بستہ بود آخر لاچار شده آن نی خانہ خود را آتش داد تا ہمہ کسان از خانہا بیرون آمدند

آن پسر هم از خانه بیرون آمد تا ایشان آن محبوب را دیده و بدیدار او تمتع حاصل کردند و گاهی این بیت میخواندند
بیت مگو که پیر شدی وقت عاشقیت نماند * شراب کهنه نمایست و گر دوا ره ود * و گاهی میفرمودند مصرع
نگردی بکشتی بار غم عشق * آری شتر مست کشد بار گران را * مریدان ایشان را قبله عالم میخواندند عمر ایشان
بشصت و سه سال رسیده بود در سوم ذی الحجه سنه هزار و دو صد و پنج وفات یافتند و در قریه که از مهار بسمت جنوب
کروه است مدفون گشتند و سه فرزند در عقب گذاشتند اکبر نور الصمد ثانی نور احمد اصغر نور حسن نور الصمد مرید مولانا
بود و نور احمد مرید پدر خود بود و نور حسن مرید قاضی عاقل محمد بود و هم صاحب کتاب گو میگوید ثقات راوی اند
میان صابر بخش چشتی صابری فرمود که قریب انتقال مولانا من از مشائخ دهلی بخدمت مولانا رسیدیم و پرسیدیم
که کدام از خلفاء شما بجای شما باشند فرمودند قبل ازین خواجه نور محمد را قائم مقام خود گردانیدم هم برسم ظاهر
ایشان را نشانید * **ذکر خواجه سلیمان** * مرید و خلیفه خواجه نور محمد و زمان خود شیخ وقت و امام طریقه نظامیه فخریه
بودند و مرجع خلائق خاص و عام اکثر طلاب راه خدا بخدمت ایشان میرسیدند و تعلیم راه طریقت و حقیقت مییافتند
و در اسرار و کمالات سلوک چشتیه بهشتیه بی نظیر بودند از فیض صحبت ایشان مستفیض میگردیدند و بسکونت ایشان
ملک سنگر در قریه تونسه شریف و بزرگ گردید و بر زبان خاص و عام مشهور و معروف و در مناقب المحبوبین است نام
پدر ایشان زکریا خان بن عبد الوهاب خان بود و مولد و موطن ایشان قریه گرگوجی در کوه رگ که آن از
تونسه سی کروه بطرف مغرب واقعست و ایشان بعمر چهار سالگی یتیم گردیدند چون سعادت ازلی و تائید ایزدی
همراه ایشان بود در عمر دوازده یازده سالگی بشوق طالب علمی در تونسه آمدند و علم فارسی خوانده تحصیل
علم عربی تا بقطبی رسانیدند خواجه نور محمد تفحص آنکه شیخ ایشان را فرموده بودند که شاهبازی در دام تو خواهد
افتاد در تونسه غیره تشریف می آوردند و مریدان بسیار میکردند آخر کار بعد تجسس بسیار ها سال بشهر اچ در خانقاه
سید جلال شاه سلیمان را در دام بیعت خود گرفتار کرده مسخر ساختند و برای خدمت شیخ فرستادند در آنوقت عمر
ایشان شانزده ساله بود بعد انتقال مولانا و دهلی رسیدند و تا چهل روز بر مزار مولانا معتکف بوده پس از فاتحه
چهلم باز بخدمت پیر دستگیر خود بمهار رسیدند شیخ ایشان را ریاضات و مجاهدات و ذکر جهر و مشغولی پاس
انفاس و وقوف قلبی تعلیم فرمودند و ایشان همه شب ذکر جهر با آواز بلند میکردند و بعد نصف نهار

برای سبق کتب سلوک و حقایق و معارف مثل آداب الطالبین و نفحات و لوایح و عشره کامله و فصوص الحکم وغیره بخدمت
شیخ خود می رفتند شیخ ایشان را باجازت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلافت دادند و ایشان باشاره عتبات
رسالت مآب قبول نمودند و ایشان اهل سماع و صاحب شوق و ذوق بودند و هم صاحب کتابند کور روایت میکنند
که گاهی در سماع و وجد با درد عشق و گداز جگر و سوز دل خون از چشم می باریدند و گاهی در مشاهده دوست چشم
گشاده حیران می ماندند و تا دیری چشم بسوی آسمان وا کرده افتاده می بودند شیخ ایشان را بسکونت تونسه
فرمودند و گفتند که راه کوه درگ دشوار گذار است و دزدان آن دیار مسافران را غارت میکنند طالبان را
تعداد را در آنجا رسیدن مشکل است پس حسب الحکم شیخ ساکن تونسه شدند بسیار مردم ملک سنگهر و قصبه تونسه عقیدت
با ایشان پیدا کشتند و مرید می شدند و علمای آن دیار نیز حلقه بگوش ایشان می گردیدند و تحصیل علوم باطنی میکردند
و ایشان را اندر عمر هشتاد و چهار سال بجز مشغولی الی الله و هدایت خلق الله کاری نبود در هفتم صفر پنجشنبه سنه هزار
و دو صد و شصت و هفت رخت سفر بستند و در تونسه مدفون گشتند ماده تاریخ ع بگفت او آفتاب چشتیان بوده
و درین زمان نبیره ایشان میان الله بخش بر مسند ارشاد ایشان نشسته اند طالبان را ارشاد میکنند و از
آیندگان و روندگان آنجا معلوم گردید که کریم النفس و خوش اخلاق اند **ذکر صدر الدین راجو قتال بخاری**
در اخبار الاخیار است ارادت و خلافت از پدر خود سید کبیر داشت و از برادر خود مخدوم جهانیان سید جلال الدین
بخاری نیز دارد و بعد از وی بر سجاده خلافت نشست و مخدوم جهانیان بر زبان مبارک میراندند که حق سبحانه
تعالی مارا بخلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود و وی پیوسته در عالم استغراق بودی و با خلق انبساط
و اختلاط نکردی کذا فی التاریخ المحمدی و بیشتر پیوند مردم بسلسله ارادت مخدوم بواسطه اوست و بعضی
بوساطت پسر او شیخ ناصر الدین محمود و نیز بر مسند بزرگ بوده صاحب تصرف قبر او در اچه است و وفات او در سنه
ذکر شیخ سارنگ در اوایل حال از امرای نامدار سلطان فیروز شاه بود و بلده سارنگپور که از بلاد
مشهور هندوستان است آباد کرده اوست در آخر قدم بسلوک طریق که مخصوص اهل وصول است نهاد
در اول بخدمت شیخ قوام الدین خلیفه مخدوم جهانیان که در تربیت مریدان مقام عالی داشت و مقبره او
در لکهنو است افتاد و مرید شد و طریقه شغل باطن و ذکر خفی از وی تلقی نمود و بعد از آن بزیارت حرمین مشرف شد

ودنی در حلقهٔ صحبت شیخ یوسف ایرچی که از شیوخ وقت بود در آمد و از وی استفادهٔ علوم طریقت نموده و آخر
شیخ را چون قابل خرقه و امانت یافت دیگر را که از پیران طریقت بدیشان رسیده بود حواله رانی سابقه طلب کرد بخ شیخ سارنگ
فرستاد شیخ سارنگ او را باز گردانید هم فرستاد تا او طریق اینجا چه نیت دست داده باشد بندگی شیخ بار دیگر پیش او
باز فرستاد شیخ حسام الدین بزرگی بود که بسلسلهٔ سهروردیه تعلق داشت مو که اینحال شد شیخ سارنگ را
بر قبول آن ترغیب نمود بعد از آن شیخ او را قبول کرد و بآن سعادت باطنی مشرف شد وفات در سنه

ذکر شیخ مینا دی صاحب لایت و بابلکهنو است نام او شیخ محمد است از صغر سن در سایهٔ عنایت شیخ

قوام الدین پرورش یافته بعد از آن مرید شیخ سارنگ گشته و کار کرده ذکر ایشان در اخبار الاخیار مفصل مرقوم است
و طوالت دارد و این مختصر گنجایش آن ندارد و قبر ایشان در لکهنو است نزار و قبر آنجا به شیخ سعد الدین
بن بدهن خیرابادی مرید شیخ مینا است بزرگ بود حافظ مدد و شریعت و آداب طریقت همتی عالی داشت
موصوف بود بترک و تجرید او را نیز بطریقه پیر خود حضور بود و مولع بود بوجد و سماع عالم بود بعلوم شریعت
و طریقت در علم نحو و فقه و اصول تصنیفات دارد مثل شرح مصباح و کافیه و حسامی و بزدوی و امثال آن
و بر رساله مکیه شرح نوشته است مسمی بمجمع السلوک بر طرز خزانهٔ جلالی که از ملفوظات مخدوم جهانیان است
بسی از ملفوظات و حالات شیخ مینا را در وی درج کرده و هر وقتی که از وی نقل میکند میگوید قال شیخی
شیخ مینا ادام الله فینا و هر جا که می گوید قال شیخ شیخی مراد او از وی شیخ قوام الدین لکهنوی است و در علم ظاهر
شاگرد مولانا اعظم است که از فقها و علماء عصر بود و پیر او شیخ مینا نیز پیش مولانا کتاب عوارف المعارف میخواند
و فقها بخدمت پیر عرض میکرد که معلوم بندگی مخدوم است که طبع بنده بتصحیح الفاظ این کتاب کافی است و در
معانی خود خاصه احوال شریف ایشان است اکنون ملازمت درس معانی از برای چیست فرمودی که بابا این
دیانت است که با وجود علم ترک تعلیم کنند و بعلم خود اکتفا نمایند و او را مریدان بسیار اند چنانچه شیخ صفی بزرگ بود
و صاحب ذوق و حالت و بر قدم پیر حضور و محو داشت و شیخ مبارک سندیله که با حکام شریعت و آداب طریقت
موصوف بود او مرید شیخ سعد خیرابادی بود و از شیخ سالار مرید شیخ بهاء الدین جونپوری نیز تربیت یافته بود
وفات او بروز شنبه گسید شیخ صفی مردی بود از امثاله و باوصاف درویشان موصوف و باحوال ایشان

محقق بوده لباس جامخا مشهور مرید شیخ مبارک سندیله بود و از مریدان شیخ سعد خیرآبادی و شیخ الله دیا خیرآبادی صاحب کرامات
بستی معمر بود در هنگامی که شیر والی عهد در زمین و بار تشریف آورده بود بغایت تعظیم و تکریم مخصوص گشته و آثار عظمت کرامت
از وی بظهور رسیده و بعد بیست سال که هفتصد و هشتاد و سه است از عالم رفت رحمة الله علیه ذکر میر عبد الواحد بلگرامی ایشان
از اجداد او پیرزادگان مارهره اند و در کتاب کاشف الاستار رشید حمزه که یکی از اولاد وست منسوب است که در اوایل حال مرید شیخ
صفی الدین شاهی لوری بود و حق او در او توجه خاص و التفات مبذول داشته اند آورده که چون شیخ صفی الدین عالم حیات فرمودند او
هژده ساله بود بعد از واقعه شیخ بخدمت مریدی شیخ حسین سالکی سکندره که بدو منزل از دهلی است تربیت یافت فراوان یافت
و تصنیفات و تالیفات بسیار داشت چنانکه رساله حل شبهات بطور سوال و جواب رساله منظومه در بیان معانی مصطلحات
سلوک و شرح نزهة الارواح و کتاب سنابل در سلوک عقاید و شرح کافیه بطور تعلیق وغیره است مصنف این کتاب که در اکثر عبارت
از تصانیف وی آورده است علم و فضل وی از آن پر ظاهر است و نسب وی بسی و هفت واسطه بسید زید شهید ابن امام زین العابدین
رضی الله عنهم میرسد و سماء ایشان حضرت در کتاب که مرقوم اند و بعد از آن کتاب است حاجی الحرمین سید طفیل آزاد سلمه الله و تا ثر
الکرام می نویسد وفات در ماه رمضان سنه هفتصد و نه و الف مولف اوراق عفی عنه در دهلی خدمت شاه کلیم الله چشتی قدس سره
را زیارت کرده ذکر میر عبد الواحد قدس سره در میان آمد شیخ مناقب و مآثر میر مذکور بیان کرده و فرمود که شبی در مدینه منوره
بر بستر خواب گذاشته بودم واقعه می بینم که من و صبغة الله بروجی معاً در مجلس اقدس رسالت پناه باریاب شدیم جمیع اصحاب کرام اطرافیا
صف حاضر اند در میان شخصی است که حضرت با او لب مبسم شیرین که در عرفها میرسند و التفات تمام دارند چون مجلس
از صبغة الله استفسار کردم که این شخص کیست که حضرت با او التفات بدین مرتبه دارند گفت میر عبد الواحد بلگرامی است
و باعث مزید احترام او این است که سنابل تصنیف او در جناب صلی الله علیه وسلم مقبول افتاده انتهی و هم درین کتاب
است نماز بر چهار نوع است نماز عوام عادت است **مصرع** ع هزار سال عبادت کند نمازی نیست
همین نشستن و برخاستن هست نماز ٭ دل چو حاضر نبود جنبش بیکار چه سود ٭ لا صلوة الا بحضور القلب و نماز خاصه
عبادت بحکم صلوا کما رأیتمونی و نماز کاملان نماز دایمی است که در خواب و بیداری قضا نیست بلکه لحظه و لمحه
در گوی خرابات کسی را که نماز است ٭ هشیاری و مستیش همه عین نماز است ٭ **مصرع** ع نماز عاشقان
ترک وجود هست ٭ و نماز کاملان نه این است و نه آن بسجود قیام و قعده و تکبیر و نیت ٭ همه محو است

بازصحرا گرفت بعد دو سال گنبد آورده بر تلی که بچهار گروه از مارهره است افتاد در انجام دهی نورانی بنظر آمد که شیر و برنج می خوردند
سفر نماید که ولایت مارهره بتو حواله شده است در آنجا استقامت نماید شیخ وزیر خان قانونگوی مارهره در خواب دید که صاحب
ولایت اینجا از ینطرف می آید با فضلاء و فقرای مارهره باستقبال شتابید و آنحضرت از آنجا قصد شهر نموده بود که در اثنای راه
بشرف قدم بوس مستفیض گشتند هر مرد و زن مرید شدند و کان ذلک فی سنه سبعه و عشر و الف چنانچه چهل سال بعد انتقال
خلایق بهره داشتند و آنحضرت را در رفع آسیب وغیره دست قدرت بسیار بود و سکونت اهل درویشان در شهر مارهره
از زمانه آنحضرت است وصال ایشان هشتم صفر سنه سبع و خمسین و الف اتفاق افتاد و مزار انور در مارهره است مفصل
این خلاصه در کتاب مذکور مرقوم است و ایشان سه پسر داشت **ذکر میر سید اویس** سید اویس پسر خورد و صاحب
سجاده میر عبد الجلیل است در صغر سن سجاده مولی موافق بود و براه عجز و انکسار می رفت هیچ خودنمائی و خودپسندی
پیرامون دامن حال او نمیگشت و هیچ سایر امم خود را امید گویند که باذیت هیچ موذی هم روادار نمیشد و این مرتبه نزد
صوفیان مرتبه ابدال است و کسی که بجور و جفا با و پیش می آمد بمقابله آن تلطف میفرمود اگر برای تعمیر فرموده معمار مطلب
وقت شدت گرما و سرما انهار از فرمود محنت موقوف میداشت و اجرت تمام و کمال حواله مینمود امیری از امرای عالمگیر
شخصی بر جاگیر خویش فرستاد و آن حاکم هر گاه که بمنزل رسید دست تظلم دراز کرد و فقیری از فقرای میر سید اویس رحمة الله علیه
که شاه رهبر نام داشت با جماعه ایمه داران نزد آن ظالم رفت آن مستبر عه غفلت بر تخت نشسته بود و گفته فقیر هیچ
قبول نکرد و همچنین مخمور باده سفاهت ماند و ایمه داران را بیرون کرد و با فقیر نا سزا گفت شاه رهبر بغضب رفته چوبدستی
که بدست داشت چیزی بر خوانده اشارت به تخت کرد که پایه او از زمین یا تخت را مکرر این حرف گفت آن چوب را بر پایه
تخت زد و بیرون آمد آن ظالم حیران ماند بعد سه چهار روز خبر رسید که امیر صاحب جاگیر آن مکان فلان روز از اسپ
بیفتاد و بمرد و جاگیر در ضبط آمد و شرفا و غربا از دست آن حاکم خلاصی یافتند راقم گوید عمل آن چوب دستی در کتاب کاشف الاستار
مرقوم است وصال آنحضرت در بلگرام در بستم رجب سنه سبع و تسعین و الف اتفاق افتاد و مزار ایشان در بلگرام است
سر زاده بس مجردانه خفته رحمة الله علیه **ذکر میر سید محمد الترمذی الکالپوی** قدس سره در کاشف الاستار
است اصل ایشان از سادات صحیح النسب ترمذ است آبا و کرام او در مقام جالندهر سکونت داشته اند و الد ماجد
آنجناب میر ابو سعید از وطن بر آمده در کالپی طرح اقامت ریختند و تحصیل بخدمت شیخ یونس نموده تتمه کتب بخدمت مولانا

چشتیه نظامیه

چشتیه نظامیه ابو العلائی

عمر جاجموی و اکثر در حلقه درس شیخ جمال اولیا گذرانیدند و در تصنیف صوفیه رتبه حاصل نمودند و فاتحه فراغ از شیخ جمال
اولیا گرفتند و هم با شیخ معروف صوفی مرید شیخ مخدوم جهانیان و وی مرید شیخ بهاء الدین و وی شیخ سلار بدهه و وی شیخ بهاء الدین
جونپوری و وی شیخ محمد عیسی و وی شیخ فتح الله اودهی و وی شیخ صدر الدین حکیم و وی خلیفه شیخ نصیر الدین محمود رحمة
الله علیه در طریقه چشتیه عالیه بیعت کردند و اجازت سلاسل اربعه قادریه و چشتیه و سهروردیه از یافتند و مانتی که از مشائخ
سلاسل اربعه قرار رسیده بود همه را تسلیم نمودند از انجا بسعادت مفر شده در کالپی پای اقامت افشردند یکمرتبه بسفر جالندهر تشریف
آمد چون با کبر آباد رسیدند با میر ابو العلاء احرار قدس سره ملاقات گردید و باین مجلس اقدس نشستند درین اثنا از حضرت
امیر قهقهه سر زد بخاطر حضرت سید راه یافت که درویشی قهقهه چه آئین ست امیر ابو العلاء از صدر مجلس جانب ایشان
نگاهی کردند و فرمودند ع بر بیضه دل باش هان مانند مرغی پاسبان ﴿ کز بیضه دل زایدت مستی و شوق و قهقهه ﴿ وگفتند که
قهقهه ما از نجاست قریب بود در بندگان حضرت سید غشیه افتید و در تشریع خود را در نگاه داشتند و متوجه جالندهر شدند و در وقت
مراجعت در منزل امیر ابو العلا رسیدند که پالکی سواری ایشان را جانب جنوب میکشیدند تا که زیر بعد رسیدن اکبرآباد التماس طریقه علیه
نقشبندیه نمودند حضرت امیر باکمال التفات طریقه را تلقین نمودند حضرت سید بکالپی آمده سالها به آن
مشغولی نمودند بعد ده سال بار دیگر بخدمت امیر قدس سره رسیدند چهار ماه در صحبت اقدس کسب فیض فرمودند
نمودند و از جمله اسفار و الاسفر ابیات آمده است که بکشش خواجه بزرگ قدس سره ضرور افتاد سفیر درین حلف الصدق ایشان
میر سید احمد در رکاب سعادت بود چون بزیارت خواجه بزرگ مشرف گشتند اندک بیهوشی او را دست داد حضرت خواجه بزرگ
در آن زمان دو تا برگ تنبول عنایت فرمودند چون بافاقت آمدند آن دو تا برگ تنبول در دست داشت درانجا
حافظ قرآن نیز مستکر سماع اولیا بحضور حضرت میر صاحب حاضر بود و مغنی آن شهر بدین آنحضرت آمد این ابیات
مثنوی را ترنم کرد نظم گفت حق اندر سفر هر جا روی ﴿ باید اول طالب مرد شوی ﴿ قصد گنجی کن که این سود و زیان
در تبع آید تو آنرا فرع دان ﴿ هر که کارد قصد گندم بایدش ﴿ کاه خود اندر تبع می آیدش ﴿ قصد کعبه کن چو
وقت حج بود ﴿ چونکه رفتی مکه هم دیده شود ﴿ قصد در معراج دید دوست بود ﴿ در تبع عرش و ملائک هم نمود
بمجرد بر آمدن لفظ دوست از زبان آن مغنی نعره مستانه از دهان آنحضرت بر جست و لطیفه معهود
ایشان بود که چون نعره میزدند در حاضران سرایت میکرد و بر اکثر مردم بیهوشی غالب میشد و می افتادند

بالجمله اگر کسی افتاده گاه باد دستگیری میکرد او هم افتاده هم دستگیر افتاده دم از شراب افتادگی هست میشد الغرض
بمجرد جستن آن نعره مستانه اول همان حافظ بیهوش افتاد و بعد از آن دیگر بیهوش شد و تاثیر نعره آنحضرت مشهور است
حتی که از نعره آنحضرت در چار پایان فیل و اسپ و گاو آن اثر میکرد و مدام با دل بریان و دیده گریان میماندند و در هر
مجلس یک دو دل با دو سال از اشک جاری میشد و در اواخر عمر عیسوی المشهد بود و در مقام مطلبیت کبیر الحق متمکن و عیسوی
المشهد بودن باعتبار ازین است که چنانچه احیاء اموات از عیسی علیه السلام واقع میشد احیاء قلوب از شیخ صفی القدر
میشد و از مصنفات شریف تفسیر سوره فاتحه و روائح بعبارت عربی و رساله تحقیق روح و اسرار توحید و ارشاد
السالکین و رساله الاعتقاد و عقائد صوفیه و رساله عمل معمول و رساله وارد است آنحضرت مذهب وحدت وجود
میداشتند یک روز جمعه یک موی از ریش مبارک جدا شده بود شاه آنحضرت افتاده بود محمد فضل الله آبادی عرض
کردند اگر اجازت شود همین موی بردارم فرمودند بهتر شاه فضل آن موی را بدست خود داشته حاضر از صلحا
دادند همه جمع آمدند و از موی مبارک آواز اسم ذات شنیدند و بر حاضران حالتی طاری شد و در بستم شعبان روز
دوشنبه سنه احد و سبعین و الف انتقال فرمودند و در کالپی مدفون گشتند میر غلام علی آزاد گفته
تاریخ غوث عالم یگانه آفاق * میر سید محمد و شاه ع * گفت تاریخ رحلتش آزاد * رفت
قطب زمان بسوی جنان * شیخ محمد فضل الله آبادی که سر حلقه خلفاء میر صاحب است نسب به حضرت
عباس رضی الله تعالی عنه منتهی میشود و فضائل صوری و معنوی میداشت و در عمر بست و چهار سالگی بسعادت
ارادت میر صاحب سید محمد فائز گشت و باجازت و خلافت مستعد گردید طالبان بشمار از فروغش چراغ
دل افروختند صاحب تصانیف عربی و فارسی بود و یازدهم ذی الحجه روز جمعه سنه اربع و عشرین و مائة
والف وفات یافت و در اله آباد مدفون گشت ذکر سید احمد بن سید محمد الکالپوی قدس الله تعالی سرهما
ولایت محمدیه حامل رایت احمدیه از عنفوان جوانی و نشو و نما فرخ رشد و نور ولایت از جبین همایون میتابید از
فیاض تعالی شانه جمال صوری و کمال معنوی بهره و با هم ارزانی فرموده جمیع صفات رضیه سمات مرضیه ستوده
شیمه بذل و ایثار و مروت و در عنصر لطیف ودیعت گذاشته بعد تحصیل علوم صوری دست بیعت بوالد شریف خود
دادند و در عمر بست و چهار سالگی بر مسند حضرت والد خود نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند

حق تعالی حظّی وافر از اعتبار و اشتهار ارزانی فرموده و سدهٔ سنیه را قبلهٔ حاجات و جمیع و شریف ساخت باد
این دقیقه از دقایق فقر و انکسار فرو نمی گذاشتند و چون افتاب عالمتاب پرتو التفات بر همه کس یکسان داشتند
و با وصف احتراز حضرت والد ایشان در حین حیات پدر خود بسماع و سرود علانیه می پرداختند و توجه آنجناب را
بسیار اثر بود بر هر کسی که نگاه توجه میکردند بیخود شده می افتادی یکی از مخلصان جامهٔ دوخته بر سبیل نیاز آورده
التماس کرد که بلبس آن نوازش فرمایند وقت نماز جمعه پوشیده متوجه نماز شدند بعد نماز حضرت شاه علیم الله
نقشبندی بر طول آستین اعتراض فرمودند و حضرت شاه مذکور مقراض مدام همراه میداشتند کسی که بروت کلان میداشت
درویشان همراهی ایشان ازان مقراض بروت ها میگرفتند چنانچه درینجا بر آستین قضیه نمودند آنجناب آستین خود را بدست
ایشان داد و آستین ایشان بدست خود گرفتند در آستین شاه علیم الله القدر زیادت نمودار شد که باعث انفعال
ان گردید و آستین آنجناب تا بند دست بود در نوزدهم صفر سنه اربع و ثمانین و مائه والف سفر اخرت نمودند و در
کالپی استراحت فرمودند و سه پسر در عقب گذاشتند شاه فضل الله و سلطان مقصود و سلطان مسعود
شاه فضل الله قدس سره فرزند و جانشین حضرت شیخ احمد جامع دانش صوری و معنوی و حامل سفر ظاهری
و باطنی ملکی بود بصورت بشر عنصر گرامی و ولایت مجسم بود ذوق و شوق از هر موتر اوش میکرد و بذل و کرم
و سایر صفات رضیه بمرتبه اتم داشته اند وقتی چهار شخص رسیدند و عرض کردند که دلهای ما از قساوت حکم
سنگ سخت میدارد در عمر گاهی نم از چشم های ما نه برآمده نامه آنحضرت شنیده از مسافت بعید رسیده
ایم آنجناب دران وقت خط بوطن خود جالندهر می نوشتند و خط طولانی بود ازان خط دست گذاشته
چنان توجه فرمودند که هر چهار بسمل وار میطپیدند و عکس تجلی چهره مبارک بر ستونهای ایوان که از قلعی سنگ مرمر
همچو آئینه بودند تافتن گرفت و آنها تا دو پاس در حالت بیخودی و شورش و بکا ماندند بعد افاقت ببیعت بجا آوردند
آنجناب در چهاردهم ذی قعده سنه احد عشر و مائه والف وفات یافتند ذکر شیخ محمد یحیی المعروف
بشیخ خوب الله برادر زاده حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ محمد افضل الٰه ابادی است قدس الله اسرارهما
بحر مواج علوم شریعت و طریقت لجهٔ جواهر سیراب و ر دامن دریوزه گران کوچه طلب میریخت اد راقبول
عظیم پیدا گشت و خارق عادات بسیار سر زد و کتب و رسایل کثیره تصنیف کرد خصوصاً مکتوبات ایشان

در چهار مجلد برهانی است جلی بر علو فطرت و کمال در یازدهم جمادی الاولی شب دوشنبه سنه اربع و اربعین و مائة

والف در جوار رحمت آسود ذکر **شیخ محمد فاخر** بمصداق فعززنا بثالث زیب سجاده الوین فرع آسمان

سای اصلین طیبین است صاحب صفات رضیه و مناقب سنیه تشرع بدرجه کمال داشت بسیار گشاده دست

و شگفته پیشانی بود فتوح و ذخیره نمی ساخت و بیگانه و یگانه را باحسان بی دریغ می نواخت جوهر فهم و ذکای

او بس عالی افتاده بود و در مقدمات غامضه علمی بسرعت تمام تر می رسید در یازدهم ذی الحجه روز یکشنبه سنه

اربع و ستین و مائة والف رحلت نمود و در برهانپور آسود صاحب کاشف الاستار گوید درینجا نیز بحضور

حضرت ابوی قدس سره مع فرزند قطب الدین تشریف آورده بود و یعنی مصاهره ذاتش قدسی صفات بود

راقم گوید طریقه ایشان مأخوذ از مریدان ایشان شیخ بدر الدین کمال و از مریدان ایشان شاه غلام جیلانی و از مریدان ایشان شیخ اسمعیل

هیمی جاریست ذکر **شاه برکت الله الملقب بصاحب البرکات** حضرت آن نیر اسپر بودند

آنجناب بسرا اولین است تا بنسبت آشیانش بسدرة المنتهی و بکم تا نسبت میدانش عرش اعلی صدر مسند

ارشاد و هدایت جامع نعوت و خصایص ولایت اگرچه بجناب ایشان وقت رحلت خود باجازت سجاده نشینی

و دیگر اعمال خانواده خویش خلافت فرموده بودند و لکن شاه بان اکتفا نکرده دست بیعت بسید مرتضی بن سید

عبد النبی ابن میر سید طیب داده ریاضات شاقه کشید خلافت سلاسل قادریه و چشتیه و نقشبندیه و سهروردیه اخذ کرده

و از سید غلام مصطفی بن سید خیر محمد بن سید عبد الواحد بلگرامی و از سید شاه لدها بلگرامی خلافت یافت بایددانست

که آبا و اجداد آنحضرت همه در خاندان چشتیه مرید بوده اند چون ایشان را از طفولیت بسبب بشارت عشق نجاب غوثیه

غوثیه پیدا شده بود لهذا در سلسله قادریه مرید شدند و از خدمت دیگر اولیا نیز اخذ فیض نموده در هر فریق سایر

و دایر گشتند و خود را بر تعب ریاضات انداخته روز از شب و شب از روز ممتاز ندانستند و سال کامل بر متعلقات

تب دو فلوس برنج افطار میفرمودند با وجود این غذا بقوت روحی سر و پا برهنه بصحرا میرفتند بهر حال آنجناب

در وقت سلوک با مشایخ و قلندران هر شهر و دیار تجسس طالب میفرمودند و در طلب مقصود از هر کسی هرگز

عار ناموس پیرزادگی بر خود روا نمیداشتند و از هر خرمنی خوشه اخذ میفرمودند درین زمان از جناب قادریه

حضرت غوث الاعظم قدس سره مدام فیض روحی ممد و معاون بوده است و بواسطه فیوضات باطنی

از انجناب حاصل میشد درین عرصه آوازه تربیت طالبان و رهنمائی گمراهان صاحبان کالپی قدس الله اسرارهم بگوش
حق نیوش میر سید محمد جزم آنجا نموده بخدمت قبله آفاق هادی عشاق حضرت سید شاه فضل الله صاحب قدس الله
روحه رجوع نمودند آن قدوه زمان مقدم ایشان را گرامی داشته فرمود که ذات شما در همه امور صوری و معنوی
معمور است و سلوک شما بانتها رسیده مرخص شوید و بخانه خود قیام دارید حاجت تعلیم و تعلم نیست یکدو
مقدمات این سبیل که از معظمات این راه بودند عنایت فرموده اجازت سلاسل خمسه قادریه و چشتیه و نقشبندیه
و سهروردیه و مداریه معه سند خلافت با دیگر اعمال نوازش فرموده زیاده از دو روز حکم استقامت نفرمودند
و از غایت عنایت بر زبان راندند که جائی که ذات بابرکات شما استقامت داشته طالبان انجا را آمدن
باین صوب حاجت نیست و لهذا انجا مرخص شده در مارهره تشریف آوردند و سی سال از مقام خود حرکت نفرمودند
الی الابد بارشاد سالکان پرداختند و همین سلسله صاحبان کالپی را جاری ساختند و با پسران و اقربا و مریدان
قدیم سلسله قدیم آبا و اجداد خود نیز مرحمت میشد احوال ذکر و شغل و حالات ریاضات و مشاهدات
و تاثیرات و عملیات و خرق عادات و تصرفات و ذکر اسرار و نکات از تصنیفات و حال ظاهریه و باطنیه
آنجناب در کتاب کاشف الاستار مفصل مرقوم است تولد آنجناب در بست و ششم جمادی الثانی سنه سبعین و الف
واقع شد و بعد عمر هفتاد و یکسال و چند ماه در شب دهم محرم الحرام قریب صبح سنه اثنین و اربعین و مائه
و الف بفردوس اعلی شتافت و مزار شریف با گنبد عالی و دیگر عمارت سنگین اولاد آنجناب در مارهره ساخته
راقم بزیارت مزار آنجناب مشرف شده است **ذکر شاه آل محمد قدس سره** ابن شاه برکت الله
پدر بزرگوار صاحب کاشف الاستار تولد ایشان در بلگرام در هژدهم رمضان سنه یکهزار و یکصد و یازده ظهور
یافت چنانچه پدر ایشان بلفظ ظهور تاریخ تولد ایشان یافته اند و چنانچه سجع خاتم ایشان است مصرع
ظهور آل محمد ز برکت الله ؛ صاحب البرکات را با ایشان عنایتی خاص و محبتی وافر بود و تمام عمر زیر سایه
فیض پایه والد بزرگوار فیضبار بوده هیچگونه روا دار جدائی ایشان نبود چنانچه گاهی در نماز جماعت در مسجد
اتفاق همیشه آنحضرت میفرمودند که امروز حلاوت نماز نیافتم آنجناب نیز بجدی معروف بودند که بالاتر
از بیان است هژده سال بریاضات تن داده اند از انجمله سه سال کامل در اعتکاف خلوة گزین بوده

چشتیه نظامیه
قادریه

و افطار بنان جوین میفرمودند درین زمان اعمال و اوراد و مراقبه و اشغال و اذکار اند بهر طریقه جاری بماند و فیوضات
و انوار تجلیات لا تعد و لا تحصی وسعت داد و احرام تجبس نفس تمام پرداختند و این شغل را بدرجه کمال رسانیده اند و بعد
درین ثمن تا سه ماه بقدر فلوس آب خورده اند و نان باجره خشک استعمال نموده اند و سلوک تمام ساخته لیکن
لیکن حرارت بمزاج چنان مشتعل شده که قریب بحمی دق رسیده از تدبیر حکیم عطاء الله مزاج و مزاج باعتدال
گرائید درین وقت همت از تربیت سالکان غافل نبوده اند قول مصنف و حضرت جدی قدس سره
تمام خدمت طالبان و سالکان حواله فرمودند و ایشان بالکلیه درین امر مستغرق بوده با آراستگی ظاهر
و باطن فقیران و مریدان پرداختند قاعده حضرت جدی چنین بود که اگر طالبی می آمد و استدعاء طریقه
میکرد چیزی از شغل مشغول ساخته میفرمودند که اگر طلب میداری در صحرا برو و این کسب را سرانجام بده
در خانه خود جای میدادند جناب ابوی سلوک و جذبه بنزد طالبان ارشاد میکردند چنانچه حضرت جدی طالبی
را که میر سید چیزی گفته میفرمودند که نزد سید آل محمد برو و میفرمودند که سید آل محمد خیلی بار را از سر ما سبک
گردانیده و ما را راحت بخشیده جناب اقدس با آراستگی ظاهر شریعت و تهذیب اخلاق مراتب باطن
و قیام طالبان و حضور باریابی سالکان این شهر و اطراف کوشیده سرانجام آن میدادند و شب و روز مصروف
تعلیم و تربیت بوده اند و مبتدی که تا خوانده از الف با شروع کنانیده با سبق باطنی بهره از همه نمودند غلغله این
فیض عام در حوالی شهر و نواح و اطراف منتشر گردید فوج فوج سالکان و دنیا داران میرسیدند و بمقصد
خود می آرامیدند جناب اقدس از سیمای سالک میدانست که این عزیز را فلان شغل کارگر خواهد بود و بفلان
طریقه بمنزل مقصود خواهد رسید بهمان شغل او را مشغول میساخت در کتاب مذکور ذکر خلفاء ایشان
و مریدان و کشف و کرامات و تعلیم طلاب و تعلیم ذکر و فکر و شغل و اعمال مفصل مرقوم است در روز دوشنبه
آخر شب شانزدهم رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار انتقال فرمود و متصل روضه پدر بزرگوار خود
بطرف شرقی آسوده **ذکر شاه حمزه** شاه حمزه فرزند ارجمند شاه آل محمد و مصنف کتاب کاشف الاستار
بودند در آن کتاب مذکور مینویسند که والد این فقیر چهاردهم ربیع الثانی در سنه احد و ثلثین و مائة و الف است چون
عمر بچهار و سی رسیده جناب عالی ازین عالم رحلت فرمود از آن وقت بر این مکان نشسته است قریب

سی وچهار سال میشود که دعه نیخانه استقامت میدارو سال فقیر بشصت و هفت کشیده منتظر لطیفه غیبی میباشد
و اکثر این رباعی میخواند رباعی گر گوهر طاعتی نسفتم هرگز ؛ ور گرد گنه ز رخ نرفتم هرگز ؛ نومید نیم
از آستان کرمت ؛ زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز ؛ عمری بحسرت گذرانیده ام و جای بحیرت در باختن
هم نه فلوسی از دکان یغما در گره نه پشیزی نه یک کف جو از خرمن رایگان حاصل نه فقیری باوجود
این بافلاس جهانیان قطب زمان میگویند و عالمیان غوث ارشاد میخوانند من هم با این زمره عوام و خواص
در ساخته ام و ماتم خود داشته ام ای دل تو کجا میروی و کدام راه می پویی سه توی سرمایه دنیا و
دین دیگر چه میخواهی ؛ دو عالم گرو رو بسازی بهان حاصل کنی خود را ؛ ز نومیدی شکایت میکنی چشم
از که میداری ؛ کریمی هم مقرر کن اگر سایل کنی خود را ؛ استغفر الله لا حول و لا قوة الا بالله این فقیر
سه پسر دارد نخستین ملقب باچهی صاحب مسمی بسید آل احمد دیگر معروف بستهری صاحب مسمی بسید آل برکات
سوم مشهور بسجهلی صاحب مسمی بآل حسین سلمهم الله تعالی حق تعالی در عمر ایشان برکت دهد و به راز خویش آشنا
سازد بحق محمد و آله و بدانکه میر سید محمد صغری که از اجداد سادات بلگرام و با خیر اند در وقت با راجه انجا
سری نام که کافر متعصب بود در بلگرام متوطن گردیدند در سنه اربع و عشر و ستمائة بدستوری سلطان
شمس الدین التمش غازیان اسلام راجه را با اقارب و عیال و سپاه بقتل رسانیده تاریخ این فتح خدا داد
است و بعد سی و یک سال سید موصوف در چهاردهم شعبان سنه خمس و اربعین و ستمائة بعالم قدس
خرامید آن مرج البحرین فضایل صوری و معنوی مرید خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی بوده اند
حضرت شاه حمزه وصیت نامه بند از ایام وصال پیش از ششماه نوشته در قلمدان مخفی داشته بودند
و آن اینست **وصیت نامه** بالا بلند عشوه گری سرو ناز من ؛ کوتاه کرد قصه عمر دراز من
معلوم بندهای خدا سلمهم الله باد که فقیر را سفر آخرت در پیش آمد آنچه حضرت جدی قدس سره آخر سال
چهار انواع ارقام فرموده اند اینجا مه رالبند است حتی الوسع در آن ساعی باشند و با نامرادی بسازند
و ازین جانب اجازت خلافت سلاسل خمسه مقرر داشته دادیم و با سماء اربعین و تسبیح و دعاء یمانی
و سور قرآنی و دیگر ادعیه و اذکار و اشغالی بمشافهه و غیر مشافهه مجاز و ماذون بوده اند و هستند

واعتنا بشان شناعت غزا انچه از دست اید لازم دانند و دست طمع باستین قناعت بپیچند و بلا بد اکتفا نمایند اگر چه
الضرورات تبیح المحظورات نیز گفته اند و بکتب سلف و حقایق و اوراد مشغول باشند و کمر سعی در طریقه انیقه این طایفه
از دل و جان استوار بر بندند و شیمهٔ کریمهٔ اغماض عین در امورات دنیوی لازم شناسند ؎ زان رو دید گل و خار
اندرین باغ ❊ که هم طاوس در باغ است و هم زاغ ❊ اگر بینی بد و نیکی مزن دم ❊ که هم ابلیس می باید هم
آدم ❊ دنیا گذشتنی و گذاشتنی است لهذا با همه کس بپرداختنی است و اگر کسی از اهل او تعالی بنظر آمد
آید دست شما و دامن او لیکن درین زمان اهلیت این امر مفقود و خبیثیت موجود و بچرب زبانی و شیرین
لسانی کسی فریفته نشوند که این طایفه در هر وقت اعز من الکبریت الاحمر بوده اند و فاتحه سالیانه هرگز بتکلف
نکنند بلکه نه نمایند که حکم چنین است بعد بست سال روشن خواهد شد حالا مسئلهٔ اجل در حل و کاری از ین اهم در پیش
پس ازین دعاهای به بیگانه و خویش فقط گویند بعد بست سال جاگیر ایشان در ضبط انگریزان آمد بعده از فضل
الهی واگذاشت گردید **تتمه** ؎ دیگر مگو نصیحت حافظ که ره نیافت ❊ گم گشته که بادهٔ تلخش بکام رفت

غزل وقت آن آمد که عزم لامکان برپا کنم ❊ این جهان و آنجهان را درهم و شیدا کنم ❊ وقت آن آمد
که از یاران تن باشم جدا ❊ عزم سوی دوستان عالم بالا کنم ❊ نغمهٔ فروالی الدسیر انگی نمود ❊ با رفیقان علا آهنگ
آن صحرا کنم ❊ نقطهٔ آخر باول می رسانم ای فلان ❊ دورهٔ قوسین را قرب او ادنی کنم ❊ بعد دهمی را
لقرب و نسوسه سازم بهم ❊ این خیالات توهم را بجو در سعوا کنم ❊ نفی در اثبات و اثبات در نفی کنم ❊
لا و الا را بهم آریم تا لا کنم ❊ رخش خود از لا و الا بر جهانم این زمان ❊ زان طرف بیدای امکان خیمه
برپا کنم ❊ صورهٔ تن از هیولای قفس آرم برون ❊ طایر قله نشین را مادهٔ عنقا کنم ❊ بجود آتا با خدای
خویش گردم همعنان ❊ بجو د اشو از خدا تا با خدا یکتا کنم ❊ ساز تن را بشکنم و این نیرهای جان در رم
با صداهای هویت طنطنه در نا کنم ❊ همزهٔ قطعی بوصل جان کنم عینی نما ❊ دورهٔ ما مرکز الیه را ایغا کنم ❊
انتهی در چهار دهم محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت برحمت حق پیوست

ذکر اچهی صاحب

اسم شریف سید آل احمد مرید و سجاده نشین پدر بزرگوار خود حضرت شاه حمزه بودند و شیخ المشایخ وقت
خود مشایخ آن زمان آوازه بزرگی و مشیخت ایشان شنیده بخدمت ایشان می آمدند چنانچه

حضرت شیخ غلام حسین صاحب زاده اخوند فقیر صاحب قدس الله اسرارهما چون بملازمت ایشان رسیدند بعد دریافت
عرض مدعا بکمال تعظیم و تکریم ایشان بر خود لازم دانسته در فیض صحبت خود در آوردند و تعلیم اسماء اربعین و
دعا یمانی و دیگر اعمال و اشغال و ذکر و فکر نموده در پنج طریقه قادریه و چشتیه نظامیه و سهروردیه و مداریه و نقشبندیه
ابو العلائی که از مشایخ خود رسیده بود مجاز و ماذون ساختند فرمودند که صاحب زاده ایشان فرستاده
حضرت غوث الثقلین اند و پسند خاطر ایشان ملحوظ میداشتند الغرض بر کمال بزرگی و اخلاق ایشان و تعظیم
و تواضع فقرا و علماء و مسافران اتفاق است گویند پدر بزرگوار ایشان در حیات خود بریاضات و مجاهدات
و بشب خیزی و برخواندن نماز معکوس ایشان را کوشش بلیغ میفرمودند و هر روز دریافت آن می نمودند اگر
در تعداد شغل و ذکر و بیداری شب از بستر ثانی خود در ایشان زیادتی می یافتند همراه خود طعام میخورانیدند
و الا او شان را ازین شفقت معزز و ممتاز میفرمودند و میگویند ایشان تا دوازده سال خود را در جایی آویخته
نماز معکوس خوانده بودند و در پایه مبارک ایشان نشان رسن نمودار بود **وصیت نامه ایشان**
بندهای خدا سلمهم الله تعالی آنچه حضرت ابوی رحمة الله علیه وصیت نامه رقم فرموده اند بران مواظبت نمایند
و طریقه بیعت بجز خاندان خود چه از پدر و چه از برادر و چه از خلفاء خاندان خود از جای دیگر نکنند چراکه سالک
صحیح است ؎ باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است ٭ شمشاد خانه پرور ما از که کمتر است ٭ فایده
و استفاده را مضایقه نیست ع متاع نیک از هر دوکان که باشد ٭ و در آداب مسجد و خانقاه و
درگاه بکوشند و نماز بابیست ملحوظ و از ناباییست محفوظ دارند که عمده کار شریعت است ؎ خلاف
پیمبر کسی ره گزید ٭ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ٭ و در خدمت صادر و وارد و در تعظیم و تکریم مشایخ
و فقرا و علما و فضلا بکوشند و آنچه از دست ایشان آید رطب و یابس به حرمت تمام متواضع شوند
اگر ازین معنی از ایشان کسی راضی نخواهد شد مواخذه بر ایشان نیست و علم و عمل هیچ ندارند کار نیست دیگر هیچ
زیاده ازین دعا ما به بیگانه و خویش و کار ازین اهم درپیش والسلام و فاتحه سالیانه به تکلف نکنند بر یک
گلاس شربت یا بر یک نان جوین بکنند و خدمت وارد و صادر بصدق دل کنند من خدم خدم و بر مذهب
حنفیه قایم باشند و رسم تعزیت از سه روز زیاده ننمایند و روشنی و چراغان بعمل نه آرند چراکه این

عاصی بتکلف روا ندارد و بلا تکلف در شرع روا ایست در هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و سی پنج
برحمت حق پیوستند و در قصبه مارهره قریب آب جد خود مدفون گشتند و هیچ پسر در عقب نگذاشتند
ذکر ستهر الضیا صاحب اسم شریف سید آل برکات مرید و ماذون از پدر خود شاه حمزه و از برادر کلان
خود سید آل احمد بودند بعد انتقال برادر موصوف بر مسند ارشاد ایشان نشستند و بر تقوی طهارت و بر
طریقه آبا و اجداد خود مشهور و معروف بودند و روپیه را از دست نمی گرفتند و مس نمی کردند و اگر ناگاه
اتفاق مس آن افتادی دست را میشوئیدند حافظ نصیر الدین بطلب خدا قصد قدم بوسی ایشان
کرد چون قریب مارهره رسید راه گم کرد پیر ضعیفی را دیده راه پرسید آن پیر این را تا بدروازه ایشان رسانیده
گم شد چون بملازمت ایشان مشرف شد دید که آن پیر سابق ایشان هستند و ایشان بودند بعد رهنمونی
باطن ایشان فرمودند بطرف گوالیار برو و در انجا باش حافظ صاحب مذکور هم در انجا جا نداده و قدم
بیرون ننهادند و ایشان حضرت در علم ظاهر و باطن نصیبی وافر و حظی کامل میداشتند در بست هفتم رمضان
سنه یکهزار و دو صد و پنجاه یک انتقال کردند و در احاطه روضه جد امجد خود مدفون گشتند سید آل رسول
ولد ایشان مرید عم بزرگوار خود سید آل احمد هستند تا حال بر مسند آبا و اجداد خود نشسته اند و طریقه
اسلاف خود جاری میدارند عالم اند و سند حدیث شریف از مولانا شاه عبد العزیز گرفته اند و در اخلاق
حمیده و صفات سنجیده نظیری ندارند وقتی بزیارات بزرگان مارهره رفته بودم چون در خانقاه
صاحب البرکات رسیدم شیخی را دیدم که آثار بزرگی و مشیخت از سیمای ایشان هویداست تسلیم نموده
نشستم بعد دریافت حال بنده در یک حجره آن خانقاه جای دادند و بکمال شفقت بزرگانه و کریمانه
سرفراز فرمودند سلمه الله تعالی سید صاحب عالم از اولاد صاحب البرکات که بخورد سرکار نامدارند
شیخ کریم النفس و با برکت و صاحب جود و کرم هستند چون در خانقاه تشریف آوردند بملازمت
خود بنده را معزز و ممتاز فرمودند بعد دریافت احوالم بسیار شفقت و مهربانی مبذول فرمودند
و حسب معمول خود نام و نشان بنده در دفتر خود نوشتند سلمه الله تعالی بعد تحریر این در دوم محرم
سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و هشت بجوار رحمت حق پیوست ذکر میر سید دوست محمد

ربیع الاول

ایشان از خلاصه مسترشدان و عمده خلفاء حضرت امیر ابو العلا قدس الله اسرارهما بودند حضرت امیر را هرچه نعمتها از روحانیت ائمه اطهار و خواجه معین الحق والدین چشتی قدس الله سره رسیده بود بالکل ایشانرا عنایت فرموده بار امانت ولایت و ارشاد تفویض نمودند نقلست وطن اصلی ایشان برهانپور است تحصیل علوم ظاهر در دهلی کردند بعد فراغ علم بطلب خدا در ملک بنگاله تشریف برده در خدمت مشایخ آن دیار حاضر می شدند چونکه استعداد ایشان عالی بود پی مقصود خود دنیافتند بعد تلاش بسیار از شخصی تعریف حضرت امیر شنیده قصد اکبراباد کردند چون شهر کالپی درمیان راه آمد انجا یک کوزه مصری برای نذر حضرت امیر خرید نمودند و در شهر اکبراباد رسیده بخدمت حضرت امیر حاضر شدند درانوقت حضرت امیر از نماز ظهر فراغت یافته در صحن مسجد با یاران نشسته بودند ایشان تسلیم بجا آورده آن کوزه مصری پیش نظر گذرانیدند حضرت امیر نام ایشان پرسیده فرمودند نزد فقیر بچکار آمده اید ایشان عرض کردند نام خاکسار دوست محمد است و شهره فیض و کرم حضرت شنیده از ملک بنگاله بطلب خدا حاضر آمدیم حضرت امیر تبسم نموده و قدرے مصری ازان خورده و باقی تقسیم کرده فرمودند که ایشان دهن مرا شیرین کردند لازم است که من هم دهن ایشانرا شیرین کنم پس ایشانرا توجه عینی دادند وازباده وحدت مست و مدهوش کردند چون ایشان بهوش آمدند نماز عصر و مغرب قضا ادا کردند صبح آن بیعت کردند حضرت امیر خرقه و خلافت و شجره طریقت عطا کرده فرمودند در شهر برهانپور بروید و طالبان خدا ارشاد نمائید ایشان عرض کردند حضرت از قدم بوسی خود جدا جدا نفرمائید چون اجازت اقامت یافتند دریک سال بخدمت حضرت امیر از نعلین برداری و پایه کوبی و مگس رانی فیضها اندوخته و بطرف برهانپور رخصت گرفته در ملک دکهن فیض باطن جاری کردند و مشهور و معروف دران ملک گردیدند و پیم کهانی در فراق مرشد خود گفتند در بست و ششم جمادی الثانی روز جمعه سنه یکهزار و نود برحمت حق پیوستند عمر شریف بسال چهار و نود رسیده بود مزار شریف در اورنگ اباد در تکیه مسافر شاه یا محمود شاه واقع است این هر دو از خلفاء ایشان بودند و مسند نشین انجا

ذکر شاه محمد فرهاد خلیفه سوم سید دوست محمد قدس الله اسرارهما بودند مولد ایشان شهر دهلی است والد ایشان یکی از امرائی بادشاهی و صوبه دار

ابوالعلائی

برهان پور بودند گاهی گاهی معه فرزند محمود فرهاد بخدمت حضرت سید حاضر می بودند در آن زمان عمر حضرت شاه محمد فرهاد
دوازده یا سیزده ساله بود چون رابطهٔ محبت در دل ایشان جای گرفت سوای همراهی پدر خود بخدمت حضرت
سید حاضر آمده فیض صحبت می ربودند چون ازینحال پدر ایشان واقف گردید با حضرت سید عرض کردند که من
بجز این فرزند دیگری ندارم و ایشان از آمدن اینجا از کار دنیا بیکار خواهد گردید حضرت سید فرمودند که ما شما
هر دو ایشانرا مانع آییم تا درینجا نیاید چون منع کردند تیر عشق که در تودهٔ سینهٔ ایشان غرق گشته بود بیرون
نیامد چون پدر ایشان باز بار دیگر عرض مذکور ذکر کردند حضرت سید فرمودند شما میخواهید که در حضور بادشاه
دست بسته ایستاده گردد و خدا میخواهد که بادشاه بحضور ایشان ایستاده باشد آخر کار پدر ایشان را اجازت
داد و منع نکرد و بعد چندی ایشان در حلقهٔ ارادت حضرت سید در آمدند و بیعت کردند و خرقه و خلافت
یافتند و تا حیات شیخ خود آستانهٔ شیخ را نگذاشتند و شیخ قریب انتقال خود ایشانرا وصیت فرمودند
که بعد ما در شهر دهلی باش و طلاب خدا را تعلیم نمائی چون ایشان بعد انتقال شیخ خود در دهلی تشریف آوردند
انس و جن شهرهٔ فیض عام ایشان شنیده دویده آمدند و مرید شدند و فیض نسبت عالیه ابوالعلائیه
فرهادیه برداشتند و ایشان در آخر عمر بکمال کثرت استغراق تنزیه از تکلیفات عالم تشبیه بالکل مبرا شدند
و چنان محبوبیت غلبه نموده بود که خود را بر سند می جستند مریدان می پرسیدند حضرت چه می جوئید میفرمودند
نوراد کجا رفت اکنون درینجا بود و چون حاجت بشریت فراموش میکردند مریدان یاد میدهانیدند و از تو
از توجه غیبی ایشان مردمان بخود می افتادند و از فیض صحبت و تربیت ایشان بمقام معرفت می رسیدند
در بست پنجم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج وفات یافتند مزار شریف بشهر دهلی در مغل پوره کهنه
واقع است و از اعظم و عمده خلفاء ایشان یکی مولانا برهان الدین خدانما بودند و دیگر میر سید اسد الله اکبر اعظم
و اکمل خلیفه ایشان حضرت شاه محمد منعم قدس الله سره بودند و خلیفهٔ اعظم و مرشدزادهٔ حضرت مولانا
برهان الدین خدانما حضرت شاه رکن الدین عشق بودند و ایشانرا از حضرت شاه منعم هم اجازت
و خلافت بود و خلیفهٔ حضرت شاه رکن الدین عشق حضرت سید خواجه شاه ابو البرکات بودند و خلیفه
حضرت شاه محمد منعم حضرت شاه حسن علی بودند و خلیفهٔ حضرت شاه حسن علی حضرت حکیم شاه فرحت الله

حسن صورت کریم اخلاق بودند و حضرت شاه قمر الدین حسین عظیم آبادی خلیفهٔ اعظم حضرت سید خواجه شاه ابو البرکات
بودند و نیز از حضرت شاه فرحت الله خرقه و خلافت یافته بودند و مولد و موطن و مدفن ایشان عظیم آباد است ذکر
حاجی سید عطا حسین عظیم آبادی ایشان مرید و خلیفه و خواهرزاده شاه قمر الدین حسین بودند صاحب
ذوق و شوق و اهل وجد و حال بودند در غلبهٔ شورش عشق و محبت حرمین شریفین نوکری انگریزان ترک نموده
به برکات اتمام شریف فایز گردیدند وقتی بتقریب اواخر عمر جوانی و آغاز پیری بجهت دوستی مشفقی خلیقی
خوش خوئی اتفاق اقامت اکبرآباد افتاده بود و در آن زمان حاجی صاحب از حجاز در آنجا تشریف آورده
بودند شنیدم که درویشی ابو العلائی از سفر حج درین شهر رونق افروز گردیده‌اند و بر مکان مکارم اخلاق
مجمع حسنات منشی غلام غوث صاحب که نسبت و محبت با خرقه فقرا و فضلا میدارند فروکش اعزاز انکه با ذات
فیض آیات حضرت امیر ابو العلا قدس الله سره محبتی دارم بملازمت ایشان رفتم چون رسم ملاقات فیما بین پیدا
گردید چنان اشفاق و اخلاق مبذول فرمودند که هر روز بخدمت ایشان میرسیدم تا آنکه الفتی و تعلقی مرید
بمرید گردید روزی فرمودند که هرچه نزد تو از طریقهٔ چشتیه صابریه خبری باشد ما را بدهی و آنچه که نزد ما از طریقهٔ
ابو العلائیه موجود است بگیری گفتم جناب هرچه عنایت فرمایند و تعلیم نمایند مرا قبول است لیکن من لیاقت
تعلیم و تعلم آن ندارم الغرض در هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت و سه اذکار و افکار و اشغال
و مراقبات طریقهٔ عالیه ابو العلائیه و اجازت دلائل الخیرات و ترکیب توجه دادن هر چهار طرق و شناخت کیفیت
نسبت هر چهار طرق و شناختن مادهٔ جذبی و سلوکی طالب معه شجره و اجازت نامه نوشته دادند و فهمانیدند
چنانچه مجموعهٔ آن رساله ایست اجازت نامه خادم الفقرا عبد الرزاق المشتهر عطا حسین خانی ابن سید سلطان
محمد بن سید شاه غلام حسین نبوی ابو العلائی المنعمی قدس الله سرهما مظهر البیان است اخی الطریقت ما الفت
فلان مرادآبادی زاد الله عرفانه ازین فقیر صحت اعراب الفاظ و عبارات و اسناد و حزب دلائل الخیرات نموده
و خاکسار از شیخ السید محمد ابن سید عبد الرحمن شریف الحسنی الملقب صاحب دلائل الخیرات مغربی القابلی مقیم
حال مدینهٔ المنوره فی روضهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم احسنه آل مولف دلائل الخیرات ایشان از شیخ
السید محمد ابن احمد البدعزی الشریف الحسنی ایشان از شیخ ابو البرکات العظمی ایشان از سید محمد بن احمد

ابن الحاج ایشان از شیخ سید احمد المقری ایشان از سید عبد القادر الفاسی ایشان از سید احمد ابن ابی العباس
الصمعی ایشان از سملالی ایشان از سید عبد العزیز تباعی ایشان از مؤلف سید محمد ابن سلیمان الجزولی الشریف
الحسنی مغربی صحیح نمودند و اجازت حصول کردند فقیر نیز غلام ممدوح را اجازت داد و ایضا بر اذن طریقت علان
مراد آبادی بعد تعلیم ذکر و شغل و مراقبه از فقیر سلسله قطبیه چشتیه ابو العلائیه المنعمیه المقمریه حاصل کردند الحال باذن الله
ماذون گردانیده شد و آنچه از مرشدان رسیده است بدین مامور کردم هر کسیکه بارادت صادق برای
حصول این طریقه عالیه طالب آید بطور تعلیم این سلسله تعلیم نمایند بشرط معتقد اهل السنة والجماعة و مشغول
باوامر الهی و نفور از مناهی و تارک غذای ماهی باشند و در حین شب دوگانه صلوٰة العشق معمول دارند الله تعالی
بر جاده مستقیم داشته عاقبت بخیر گرداند بعد از آن بوطن اصلی خود عظیم آباد تشریف بردند تا حال احوال حیات و
ممات ایشان معلوم نیست

ذکر آن سید السادات منبع حسنات حضرت میان صاحب شاه محمد حسین رحمة الله علیه

اسم شریف شاه غلام حسین بود لیکن میان صاحب در شجره خود
را محمد حسین می نوشتند مرید و خلیفه حضرت شیخ عبد الکریم عرف اخوند فقیر و صاحب جذب بودند و عالم بودند
بعلم شریعت و طریقت و از اهل تقوی و ورع و صاحب صبر و توکل بودند پدر راقم ارادت بایشان مرید گشتند میان حضرت
ظهور الحسن ادهمی فاروقی که یکی از بزرگان این شهر و جد پدر میان صاحب بودند شاگرد خانصاحب علی محمد خان ادهمی
فاروقی که از روسای این شهر و مرید میان صاحب بودند رساله در احوال میان صاحب نوشته اند دران می نویسند
که محمد اشرف علی صاحب والد سیدی و مرشدی از سادات صحیح النسب شهر ترمذ اند حضرت سیدی و مرشدی
ضعیف بودند و والد این فقیر در اوایل حال مجذوب بودند و از باعث بعض وجوه وطن خود گذاشته در شاهجهان آباد
متوطن شدند و تولد فقیر هم دران شهر اتفاق افتاد هرگاه که قریب بچهارده سالگی رسیدم همراه والد خود روانه
شده بعد طی منازل در سوهگل بلول رسیدم شاه قطب الدین خلیفه محمد زبیر بن محمد نقشبند که یکی از مقبولان
الهی ساکن آن خطه بودند بخدمت شان حاضر شدم و والد فقیر از ایشان بیعت کردند حسب اتفاق شاه موصوف
یکروز از راه کمال نوازش بطرف من متوجه شده فرمودند که شما هم یکی از مقبولان درگاه الهی خواهید شد همان
وقت این فقیر را نیز دریافت گردید که دعای شان در حق من باجابت انجامید و در اوایل حال از والد خود علوم

ظاهر و ریاضت و مجاهدت و اشغال باطن حاصل نمودم بعد مراجعت اینجا بزیارت حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی
مشرف گشته استقامت ورزیدم بعده همراه والد خود وارد شهر اجمیر شریف شده در حجره که مقابل مزار متبرک
سلطان هند حضرت خواجه معین الحق والدین بود قریب شش سال اقامت گزیدم هم در انجا والدین فقیر ازین
عالم رخت سفر بربسته ودران شهر مدفون گشتند بعد فوت والد مرحوم بر خاطر این فقیر نهایت رنج و الم طاری
شد راقم گوید در سنه یک هزار و دو صد و پنجاه از طرف ٹونک روانه اجمیر شریف گشتم در میان راه با یکی از خادمان درگاه
خدمت علی نام ملاقی شدم از وطن خاکسار پرسید گفتم مراداباد گفت شاه غلام حسین را میشناسی گفتم پسر آنحضرت
ام گفت من شاگردم یکبار دران شهر بملاقاتشان مشرف شدم بخاطرم تشریف آمدند چون باجمیر شریف رسیدم و بشرف
زیارت خواجه بزرگ قدس سره مشرف شدم پرسیدم از میان خدمت علی که کو که درینجا حجره بود که اقامت آنحضرت
گفت تا حال موجود است و بنده را همراه خود گرفته از زیارت حجره شریف مشرف گردانید دیدم که حجره بر دروازه
شرق روی مسجد اکبری بجانب جنوب است و مقابل آن روضه شریف سلطان هند خواجه معین الحق والدین
زاستانه الیست مسجد گاه عشق واقع است پس ازان باولیا مسجد که آن فقط چبوتره ایست نشان داده قریب
آن روضه شریف بجانب جنوب مایل بگوشه جنوب واقع است گفت که آنحضرت درینجا می نشستند باز آمدیم بر مطلب
قوله که شبی برویت حضرت خواجه بزرگ مشرف شده بلاواسطه ازانجناب سعادت بیعت حصول یافتم
بعد بیداری عجایب تاثیر بر خود یافتم ازان روز بر حال این فقیر حضرت خواجه بزرگ نهایت نظر الطاف میداشتند
چنانچه پسر متولی زیارت شریف مریض و قریب مرگ رسیده بود پدر مریض این فقیر را در مکان خود طلبیده
درخواست شفای پسر خود نمود این فقیر متوجه جناب خواجه صاحب شده سلب مرض مریض کرد در حال شفا یافت
هنگام استقامت انجا اکثر طریق اشغال و اعمال و طلسمات از والد خود و دیگر درویشان اخذ نمود بعد چند مدت بشارت
حضرت خواجه بزرگ بسمت این دیار رخت سفر بربستم وقتی که در شاهجهان پور آمدم بجناب شاه نور محمد نامی درویشی
مرید حضرت شیخ عبد الکریم بودند نزدش شدم درویش موصوف کمالات حضرت شیخ بر زبان خود آوردند
باستماع آن نهایت راغب ملازمت شیخ گردیدم بعد چندی در شهر رامپور رسیده بحجره حافظ عبد الرحمن
که مرید حضرت شیخ بودند استقامت کردم روزی همراه حافظ صاحب شرف اندوز ملازمت حضرت شیخ شدم

ہماندم از راہ کمال نوازش بحافظ صاحب فرمودند کہ این درویش را در حجرۂ خود جا دہید و این فقیر ہر روز
در خدمت شیخ حاضر میشد روزی در وقت تنہائی کلمات چند بطریق تلقین ارشاد فرمودند ہمان وقت
از توجہ آنجناب ذکر کلمہ لا الہ الا اللہ از قلب من جاری شد و در صحبت اول مرتبہ فنا فی الشیخ نقاب از چہرۂ
خویش کشید و بعد چندی ارشاد شد کہ بعد نماز عصر در وقت مراقبہ حاضر شدہ باشند پس بفرمودۂ شیخ
در وقت مراقبہ حاضر می آمدم متصل آنجناب می نشستم بعدہ امر شد کہ وقت شب کتاب حدیث شریف
ازین فقیر زیر مطالعہ میکردہ باشند چنانچہ بموجب ارشاد بجا آوردم و در حضور آن جناب تاثیر بر خود
می یافتم شبی حضرت شیخ در وقت تنہائی متوجہ بطرف این فقیر شدہ فرمودند کہ اکثر اشغال
ہای چشتیہ و قادریہ و نقشبندیہ کہ از پیران ما بما رسیدہ اند در عرصۂ قلیل بشما خواہم آموخت
چنانچہ در عرصۂ دو سال ایفائی وعدہ فرمودند روزی برای آموختن شغلی کہ از ان کشف امور از
غیب حاصل میشد تعلیم فرمودند عرض کردم کہ من طالب خدا ہستم ازین شغلی کاشف نداریم
از استماع این کلام نہایت راضی شدہ برای مطالعہ کتاب ارشاد الطالبین کہ در آن اشغال ہای
بسیار مندرج اند اجازت دادند روزی حضرت شیخ در مراقبہ بودم کہ آنجناب
یکایک سر از مراقبہ بر داشتہ فرمودند اجازت و جائی میدہم و درین امر اشارہ از جانب
پیران چشت می یابم عرض کردم کہ عوض و جائی کہ کسی شغل باطن ارشاد فرمایند از راہ کمال
سر در مخاطب شدہ فرمودند کہ من فقیرشئی خود را بتو دادم و در حق من دعا فرمودند
بعد یک روز طریق یک شغل بیان نمودہ ارشاد کردند کہ بر حسین منصور حلاج در چہل
سال از استعمال این شغل حال غلبہ کرد و بر شما در دوازدہ سال غلبہ خواہد نمود مگر
درین امر اخفا ضرور است و در افشا مفسدہ ہا بسیار و نیز درین راہ علم ظاہری
لازم است روزی حضرت شیخ طریق نوشتن یک نقش تعلیم نمودند کہ حامل این نقش بزیارت
جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم مشرف میشود بعضی یاران خود را نوشتہ دادم آنہا در حالت
نزع بزیارت مبارک مشرف شدند بعدہ امر کردند کہ سبق کتب بہ پسران من میدادہ باشند بموجب فرمودۂ

ست که نزد ما می آیند و هم والد میفرمودند اگر گاهی تختهٔ تعلیم نه بردیم میفرمودند چه جرمانه تجویز
نموده آید که تختهٔ تعلیم نیاورده آید و هم والد میفرمودند بسبب حسن خلق و کلام شیرین
مارا لائق صحبت کسی نگذاشتند والد بزرگوار وقت ذکر حضرت ایشان چشم پر آب میشدند
وفات وی حضرت هشتم ربیع الثانی در سنه هزار و دوصد و بست و هشت واقع شد و در محلهٔ
بعنیا منحلات مراد آباد مدفون گشت ذکر حضرت شاه عبد الله المشتهر بشاه غلام علی
رحمة الله علیه صاحبزاده مولوی عبد الغنی فرزند ثانی شاه ابو سعید رساله در ذکر
حضرت شاه غلام علی و پدر و برادر خود تالیف نموده اند رحمة الله علیهم دران مینویسد که ارشاد
حضرت ایشان در حین حیات خود بحدی شده که شاید در مشائخ ماسبق در بعض افراد اگر شده
باشد بعید نمی نماید از اقصای روم و شام تا بحد چین و از مشرق تا مغرب خلفائی حضرت ایشان
در حین حیات منتشر شده اند آری مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار گوید ولادت شریف
حضرت ایشان در سن هزار و یکصد و پنجاه و هشت در قصبهٔ بٹاله ضلع پنجاب بظهور آمد تاریخ ولادت
شریفش از مظهر جود برمی آید نسب شریف به حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه میرسد والد شریف شاه
عبد اللطیف مردی مرتاض و مجاهد بوده اند کریلها جوشیده میخوردند و در صحرا رفته ذکر جهر
می نمودند پیر ایشان شاه ناصر الدین قادری بودند مزار پیر ایشان و نیز مزار ایشان در پیش
عقب عیدگاه مسجد شاهی در حضرت دهلی واقع است از نسبت چشتیه شطاریه نیز حظی داشتند
چهل روز کامل خواب نکردند و بشب اندک میخوردند و نیت روزه هم برای رعونت نفس نمیکردند قبل
ولادت آنحضرت حضرت اسد الله الغالب را بخواب دیدند فرموده اند نام پسر خود را بنام من بنهید بعد
تولد ایشان علی نام نهادند چون حضرت ایشان بسن تمیز رسیدند تادبا خود را غلام علی مشهور ساختند
والده شریفه بزرگی را بخواب دیدند که فرمودند نامش عبد القادر بنهید مؤلف رساله گوید شاید این
بزرگ حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه باشند عم آنحضرت که مرد بزرگ بودند در
یک ماه قرآن مجید حفظ نمودند بحکم رسول خدا صلی الله علیه وسلم عبد الله نام نهادند والد آنحضرت برای

بعمل می آوردم و آنحضرت از توجه باطن بمن استفاده میرسانیدند و اکثر اوقات بر زبان
مے آوردند که اراده من بطرف ولایت است شما هم همراه این فقیر خواهید رفت بعد چند
روز از این دار فنا تشریف فرمائی دار البقا شدند آن زمان فهمیدم که مراد از این سفر خبر دهی
وفات خود بود این فقیر بعد چندی در شهر امروهه رفته بر مزار شاه عبد الهادی صاحب چهل روز
استقامت کرده پس در شهر مرادآباد آمده در مقام لبنیا فروکش گردیدم مولف رساله
حضرت محمد ظهور الحسن رحمه الله علیه مولف کاتب الحروف در مقام لبنیا بسعادت قدمبوسی مشرف گشت
چون نظر بر جمال با کمال آنحضرت افتاد عجب حالتی روے داد که در تحریر نیاید و اکثر
اوقات بخدمت حاضر میشدم روزی کلمات چند بطریق تلقین ارشاد فرمودند بعد چندی
استخاره بموجب فرموده آنحضرت کردم که چند صوفیان بطریق حلقه ذکر جهر میگویند و من
متصل آن ایستاده ام شخصی دست راست من گرفته در حلقه برد ناگاه دیدم که آنحضرت
در آن تشریف دارند و میفرمایند که دست گیرند و شما حضرت شیخ عبد الکریم اند که شما را در زمره
خود جا دادند وقت صباح بخدمت آنحضرت حاضر شدم تبسم کردند پس ازان حالات شب عرض کردم
پس ازان وقت محبت آنحضرت غلبه کرد بعد چندی در الفاظ تعلیم ارشاد فرمودند کلام اول همین بود
که اتباع شرع شریف در ظاهر و باطن بقدر استطاعت خود بجا آرند که هیچگاه ترک آن نشود زیرا که
هر قدر که در اتباع شریعت خلل راه خواهد یافت همانقدر در مرتبه طریقت و در خواب کشف نقصان خواهد شد بموجب
آیه کریمه قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ دوم سینه خود را از حسد و کینه و حب دنیا
و جاه پاک کنید و شب و روز از یاد خدا غافل نشوید سوم تقوی و دیانت و حلم و تواضع و اکرام برغبات
دوستی مقبولان الهی بر خود لازم گیرید چهارم ذکر پاس انفاس پنجم ذکر نفی و اثبات ششم اصل
معنی کلمه هفتم بتفصیل کلمه و معنی آن چنانچه بظاهر در شریعت نماز و غیره فرض است و در طریقت نزد
صوفیان خود را فانی کردن فرض عین است راقم گوید والد بزرگوار میفرمودند چنان خلق عظیم
با مریدان خود میفرمودند که کسی را بکار نمی آید نفس خود تکلیف نداده اند و میفرمودند جهان این دو ستیلن

اخذ بیعت از پیر خود که صحبت وا حضر علیه السلام بوده‌اند آنحضرت را از وطن طلبیدند از قضای الهی
آن بزرگ در شب رسیدن ایشان که یازدهم رجب بود انتقال فرمودند والد ماجد فرمودند ما برای بیعت
طلبیده بودیم تقدیر نبود الحال هرجا که بوی آشنا بمشام شما رسد اخذ طریقه کنید بزرگان که در دهلی در آنوقت
متعین بودند آنها را دریافتند حضرت ضیاء الله و شاه عبد العدل هردو خلیفه حضرت خواجه محمد زبیر و خواجه
میر درد و فرزند خواجه ناصر و مولوی فخر الدین شاه نالو و شاه غلام ساحات چشتی و دیگر اعزا را در
یافتند و در سنه هزار یکصد و هشتاد که عمر شریف بست و دو ساله بود در خانقاه شریف شهید رسیدند
قول حسب الحاله ؎ از برای سجده عشق آستانی یافتم ٭ سرزمینی بود منظور آسمانی یافتم ٭ غرض بیعت نمودند
فرمودند جائیکه ذوق و شوق باشد آنجا بیعت کنید اینجا سنگ بی‌نمک لیسیدن است عرض نمودند مرا همین
منظور است فرمودند مبارک است پس بیعت ساختند حضرت ایشان در احوال خود نوشته‌اند بعد حصول
مناسبتی بعلم حدیث و تفسیر بیعت در خاندان قادریه بدست مبارک حضرت شهید نمودم تلقین در طریقه
نقشبندیه مجددیه فرمودند پانزده سال در حلقه ذکر و مراقبه شرف سعادت یافتم بعده این کمینه
را باجازت مطلقه نواختند در اول ارادت تردد داشتم که شغل در طریقه نقشبندیه میکنم رضای حضرت
غوث الاعظم باشد یا نه دیدم که حضرت غوث الثقلین در مکانی تشریف دارند و محاذی آن مکانی
مکانی ست که حضرت شاه نقشبند تشریف میدارند رحمة الله علیه میخواهم که نزد حضرت نقشبند
حاضر شوم فرمودند مقصود خدا است برو بد مضایقه نیست میفرمودند درین طریق چار چیز فرد است
دست شکسته یا شکسته و بینی درست یقینی درست و مرتبه تعشق بجناب سرور کائنات داشتند
هرگاه نام شریف میگرفتند بیتاب میشدند یکبار خادم قدم شریف بترک آب آورد و گفت سایه رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بر ذات ایشان باشد از شنیدن این کلام بیتاب شدند و کوب
بر روی و پیشانی آن خادم دادند فرمودند که من که باشم که سایه رسول خدا بر من باشد
و آن خادم را بنواختند میفرمودند بصورت حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد معائنه می
بینم یکبار یک پهلو ثقل شد استمداد از روح مجدد نمودم همون وقت صورت شریف

ایشان را معلق در ہوا دیدم کل آن بیماری سلب می‌شود میفرمودند گزک اکابر چشتیه که سرمستان
ذوق محبت اند سماع و سرود ہست که دل را گاہگاہ شوق می‌آرد و پرده از چهره یار خرق بلیسار ود
گزک نامتوسلان سلسله نقشبندیه که باده نوشان جام مودت اند حدیث و ورود ہست که قلب را
گوناگون اذواق می‌بخشد میفرمودند که در کمالات وصل عریانی میشود و بدان مقام نصیب سالک
سلکجر یا سم محرومی نیست ہرچند وصول ہست حصول نیست میفرمودند چنانکه طلب حلال فرض
ہست بر مومنان ہمچنین ترک حلال فرض ہست بر عارفان مؤلف گوید عمل صوفیان بر عزیمت است
میفرمودند صوفی دنیا و آخرت را پس پشت انداخته متوجه مولی گشته للمولوی ؎ ملت عاشق
ز ملتہا جدا ست ٭ عاشقان را مذہب و ملت خدا ست میفرمودند زوال عین آنست که سالک
انا گفتن نتواند چنانکه خواجه احرار رضی الله عنه فرمودند انا الحق گفتن آسان ہست و انا را زائل
کردن مشکل ہست میفرمودند کفر حقیقی آنست که اغیار برخیزد و بجز ذات حق ہیچ در نظر نماند
منصور حلاج گوید ؎ کفرت بدین الله والکفر واجب ٭ لدیّ و عند المسلمین قبیح بعده در شنبه
بست و دوم صفر بعد اشراق در سنه ہزار و دو صد و چہل در استغراق مشاهده حق ازین
دار پر ملال انتقال فرمود **ذکر حضرت حافظ کامگار خانصاحب رحمة الله علیه**
مرید و خلیفه حضرت شاه محمد حسین سرہندی بود حضرت محمد ظہور الحسن در رساله خود والد
میان صاحب را سید محمد اشرف نام ترمذی و تولد حضرت ایشان به شاہجہان آباد نویسید
شاید والد میانصاحب یا آبا و اجداد وی حضرت از ترمذ آمده سکونت سرہند اختیار کرده
باشند و تولد وی حضرت در شاہجہان آباد باشد مگر در بودن آنحضرت از سادات ترمذ
ہرگز شکی نیست مرا تحقیق این امر در ذکر وی حضرت بایستی لیکن بعد تحریر ذکر آن حضرت
شجره منظومه معه تاریخ فوت حضرات چشتیه تصنیف خاص و بدستخط خاص آنحضرت نوشته
دیدم که دران نیز نویسند تمام شد شجره طیبه پیران چشتیت اہل بہشت قدس الله اسرارہم رضی
الله تعالی عنہم اجمعین راقمه افقر الفقراء گنه گار محمد حسین سرہندی قدوسی آپش از عصر

بفرمایش حافظ عبدالرحمن صاحب حافظ کامگار خان صاحب در قوم خود خانزاده‌اند در اصطلاح افغانان
خان بمعنی سردار قوم و قریه را گویند وجد وی نامدار خان رئیس و سردار پنجتار بود پدر وی غیر خان
در هندوستان آمده سکونت ملک کٹھیر ورزید حافظ صاحب موصوف به تقوی و طهارت بودند
و در اتباع شرع شریف رعایت کما حقه داشتند میاں صاحب در مرض وفات حافظ صاحب را
طلبیده اجازت دادند و فرمودند که از اشارهٔ پیران اجازت داده‌ام نه فقط از جانب خود حافظ
صاحب را اکثر اوقات محویت و استغراق غالب بود وهمی اتفاق است که در مجلس سماع نمی رفتند
در ایام عرس شیخ خود در مجلس سماع حاضر نشدند و در مسجد که قریب روضه پیر وی است نشسته
بودند قوالان می سرائیدند بر شعری ذوق و شوق افتاد و جد و رقص کنان بمجلس بر آمدند بعد افاقه
فوراً بازبه مسجد رفتند و نشستند روزی شیخ محمد حسین که یکی از مریدان راسخ الاعتقاد میاں صاحب
بودند از راقم فرمودند که حافظ صاحب در مسجد محله خود نماز عصر گذراهیدند و من در گوشه صحن
مسجد این شعر بالحان خوش خواندم که ع وہی جو دیتا ہی دکھلائی مسجد اور مندر میں ۔ حافظ جی
در رقص آمدند بعد افاقه مرا گفتند که اینچنین شعر در مسجد گفتن شما را نشاید که نامشروع اند تا و باجراء
نداوم و قبول نمودم بست و چهارم صفر در سنه هزار و دوصد و بست و نه ازین دار فانی بدیار
جاودانی رخت سفر بست و زیر دیوار شرقی روضه پیر خود مدفون گشت **فخر الآفاق عالم علوم
عقلی و نقلی و عارف اسرار خفی و جلی آنجناب سید مولوی محمد امانت علی
حسینی چشتی صابری قدوسی رحمة الله علیه** مرید و از اجله خلفای حافظ محمد موسے
مانکپوری رحمة الله علیه بودند و از ابتدای عنفوان جوانی از لهو و لعب محترز بودند و تحصیل علوم
ظاهری و پرہیزگاری معروف اول آداب شریعت و طریقت از صحبت حضرت شاه غلام حسین عرف محمد حسین
خلیفه حضرت اخوند فقیر صاحب در یافته بودند بعد وفات وی حضرت فیض صحبت حافظ کامگار خان
صاحب که خلیفه حضرت شاه غلام حسین بوده برداشته بودند رحمة الله علیهم و از برکت صحبت این هر دو
بزرگوار کامل الکاهی غلام محویت سکر و نموده بود که بعد یکسال از فوت پیر خود حافظ کامگار خان

بصاحب سخت سنز لبستند بعد ازان حضرت مولانا به اقتضای استعداد جبلی در تحصیل علوم باطن کر ہمت بستند ہر چون آب
وطلب این گوہر درویش بیافتند میشتافتند مگر از کسی حصول مدعا نگردید ناچار بشاہجہان اباد تشریف
برده بتحصیل علوم ظاہر معروف شدند و در اکثر اوقات در حین مطالعه کتاب بملاحظه مقصود مستغرق
می بودند که از پرتوی صحبت آن ہر دو بزرگ چشتیه حال استغراق غالب شده بود ہمین حال از علم ظاہر
فراغت یافته باز بطلب مطلوب اصلی متوجه گردیدند حافظ بانکی صاحب رحمة الله که یکی از دوستان
مولانا و مرید مجاز و ماذون حضرت حافظ موسی رحمة الله علیه بودند چون طلب فقیر در ایشان بکمال یافتند
ہمراه ایشان شده بخدمت حافظ صاحب رحمة الله در مانکپور رسیده مشرف گردیدند و ایشان را بحضور
حافظ صاحب حاضر کردند چون حافظ صاحب استعداد ایشان بکامل دیدند در طریقه خود داخل کردند
وتعلیم فرمودند و مولانا و مرشدنا مجاهده و ریاضت در ذکر جهر بسیار کردند چنانچه زکوة یک لکھ
چند بار دادند، روزی از راقم میفرمودند چون نفس در ذکر نمودن سستی کردی یا خواب آوردی
گوشت جسم خود را از دست خود می مالیدم تا خواب فسخ گردد بعد ازان حافظ صاحب رحمة الله علیه
خلافت دادند و بر جمله مریدان و خلفا ممتاز ساختند چنانکه یک تخت در حجره شریف برابر چارپایی
خود برای نشستن ایشان نهادند و ہمیشه بر آن می نشانیدند و میفرمودند که مولوی جیو از ارادت
شما ترا و اینجانب ما را فخر است حضرت ایشان از برکت صحبت دمی حضرت یافتند آنچه یافتند و
رسیدند بمقامی که رسیدند حضرت مولانا و مرشدنا در زمانه خود امام چشتیه و پیش رو اہل شریعت
وطریقت وحقیقت بودند اما لباس در رسوم متصوفه نمیداشتند و با اہل رسوم مشابه بودند که مجاهدات و ریاضات
را عزیز میداشتند و از اہل التصوف بودند که معاملات ایشان درست و صدق و صفا بود و صاحب
مقام بودند که ایمان حقیقی و ہر عبادتی که برخود مقرر کردند تا لب گور آنرا فوت نکردند و ہم صاحب حال
بودند که از حق بدل پیوند میداشتند از خود فانی بودند و التصوف کله آداب و اخلاق و حقیقة و اخلاص و حال و لا
لازم و واصل مشرب ایشان عشق و ترک ماسوی الله بود و در حقائق و معارف بیان شافی میفرمودند روزی پرسیدم
که حضرت این شعر چه معنی دارد که علم حق در علم صوفی گم شود این سخن کی باور مردم شود فرمودند من

میگویم فعل حق در فعل صوفی گم نشود و دیگر در تصوف اشارات بس لطیف بود روزی بطرف راقم متوجه شده فرمودند لا اشاره بود در غیب فنا ز خود و بر کل موجودات یعنی علم است و عدم هم نیست روزی فرمودند که بین العدمین عدم است اگر درین ورزش یک نقطه باقی نماند و از طبیعت خود از خود بخود نظر نخواهد و بحیرت انجامد که در آن جا حضور خود بخود است و در تعلیم نیز کلام مختصر میفرمودند تا طالب متفرقه نشنوند روزی سوال کردم فرمودند نمی بینید یعنی به ببینید و این اشاره بحضور کرد از آنچه همه جا الهام حضور اند و این حضور حضور صوفی غیبت است و این ورزش سخت مشکل است و احوال این گنهگار در هواء نفس گرفتار بموجب این بیت ست

تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل ۔ که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را و توجه مرشدنا در مریدان اثری قوی داشت روزی عباس خان مرحوم که یکی از رؤسای این شهر بود از راقم میگفتند چون مرید مولانا شدم پیش وی برای توجه گرفتن نشستم این خطره در دلم آمد که این چه حمق کردی که مرید شدی درین اثنا جنبشی و جذبه در تنم پیدا شد و هم گمان بردم که از خود جنبش میکنم و بعده جنبش غلبه کرد اکنون فهم کردم که این از خود نیست بلکه از کسی دیگر است بعد از آن هوشم رفت چون بهوش آمدم دیدم که بالشتی پیش من نهاده است شاید که سر من بسبب جنبش بسیار بر زمین ضرب میخورد که حضرت مولانا بالین نهادند روزی حضرت ایشان اندر خانه راقم نشسته بودند کسی گفت که عباس خان بر در ایستاده اند حضرت بیرون تشریف آوردند دیدم که عباس خان سر خود را بر قدم مبارک حضرت نهاده جذب میکردند و می گریستند غفر الله له و شنیدم چون مولانا از وطن مراجعت نموده بخدمت حافظ صاحب در پاکپور فائز میبودند و در ملازمت میرسیدند حافظ صاحب میفرمودند که مولوی جی بعد مدت چند ماه آمده اید چون مدت ایام ماضی را بالعرض میرسانیدند فرمودند که اکنون مولوی جی بعد چندین مدت غنیمت شما امروز کلام مینمایم ظاهر است چون حضرت ایشان قابل فهم کلام خود میدانستند کلام میفرمودند حضرت مرشدنا بر طریقه سلف صالحین بودند و هرگز با تکلف آشنا نبودند آنچه از فتوح آمدی بر مهمانان و طالبان که از ولایت و بالیبار داشتند خرچ میکردند و مریدان تهیدستان و دیگر مسکینان از وی شنیده اید و جائداد آبائی و اجداد را بر فرزندان گذاشته بودند و اکثر ایام بر مزار پیر خود میگذرانیدند و چون از آنجا بوطن می آمدند کرایه داده تشریف ارزانی میفرمودند غریبخانه کمترین را مشرف میساختند و فقرا و طالبان که همراه ایشان

بودی خرچ خورد و نوش آنها از نزد خود کردی و کسی را بار ندادی و تکلیف بکسی روا نداشتی اگر کسی ما حضر طعام بطور تحفه حاضر
کردی آنرا قبول بکردی و طالب خدا و فقیر را دوست داشتی و بر درماندگان رحم خوردی و بر قدر طاقت خود دستگیری کردی
و در سعی و سفارش حاجتمندان دریغ نداشتی و بکمال شفقت تیمارداری بیماران کردی و دوائی دردمندان از نزد خود یا از جای
دیگر بکوشش تمام بهم رسانیده دادی و در کار خیر خلق خدا مددگار شدی و مشرک و کافر را دوست نداشتی و در وقت کلام
تعین خود را بتعین بلفظ ما و من تعبیر ننمودندی و کلام توحید و توحید را پسند کردی و گاهی در بیان سخن توحید همت
نسبت مستتر شد اثر او وجد و رقص در آوردی و طالبان را بقدر استعداد ایشان القاء نسبت نمودی و اکثر مریدان را حال
از درد عشق و شوق و ذوق حق پیدا آمدی و کسی از ایشان که با چاشنی عشق در تعلیم محویت مستغرق بودی و در توجه ایشان
حضرت فنا و جز طالب نیز طاری شدی هر که داند داند و ایشان حضرت مخلصان خود را از تعلیم امور مذکور خالی نگذاشته
اند ـه بدان بود از تو گر آید بر من کوششی نیست وچه حاصل نه آنکه از ما کوششی نیست و مشرب وی حضرت جدویه بود
و نماز پنج وقت باجماعت در مسجد با خشوع و حضور ادا نمودندی و اشراق و چاشت و دیگر نوافل هم میگذاردندی
و نماز جماعت تا مرض موت فوت نکردند از احوالات مولانا تا بدین حد نا قلم از تحریر و زبان از تقریر عاجز است و از
عالم ناسوت بعالم ملکوت در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد هجری در ماه ذیقعده بتاریخ نوزدهم رخت سفر بستند
و در امروهه که مولد و موطن وی حضرت بود مدفون گشتند و سه فرزند در عقب گذاشتند **ذکر صاحب**
زاده مولوی محمد انوار الحق فرزند اکبر حضرت مولانا و سیدنا محمد امانت علی رحمة الله علیه مرید
و سجاده نشین پدر بزرگوار خود هستند بعد حصول علم ضروری و تحصیل فن طبابت به تکمیل رسیده اند و خلق عظیم
و کرم عمیم بر خلق و فاداران پدر بزرگوار خود مبذول میدارند خلاق ازل ایشان را بر خلق عظیم خلق کرده و از روز
ازل در نهاد شان نهاده و از برکت صحبت پدر بزرگوارش نیز از پیدایش در ذات شان متمکن شده رؤسای این شهر و
قصبات و قریات معالجه خود با ایشان می آیند و رجوع مینمایند و شفا می یابند و محبت می ربایند و پدر بزرگوارش ایشان
ایشان را باشاره توجه خاص از کدورت کبر و کینه و حسد و بغض صاف و پاک گردانیده بعبادت حق و ذکر و فکر تعلیم
ساخته بزیور قوت نسبت خود بحکم نصرت و عرفان درویش اند انتخه از سر حکمت الهی در پیدایش ایشان مراد بقوله
تعالی که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون تا و مراد العمر فی من لیعبدون لیعرفون ایت ایشان را

اگاهی دادند والیشان بطهارت لباس و بدن و اندام احتیاط تمام مینمایند و بنهایت نفاست مزاج
از آلودگی خس و خاشاک فرش و مکان را پاک و صاف میدارند و پدر بزرگوارش نیز لطیف المزاج بودند
چنانچه گفته اند الولد سر لابیه و نماز نیز مثل پدر بزرگوار خود باهستگی و آرستگی و حضور میگذارند وقتی راقم
و ایشان در قصبه گنگوه شریف بخدمت حضرت مولانا و مرشدنا حاضر بودیم من و ایشان بر مزار حضرت قطب عالم
عبد القدوس رحمة الله علیه مراقب می بودیم روزی بمن حضرت مرشدنا فرمودند که انوار و نور بر مزار حضرت قطب العالم مراقب می بود عرض نمودم بلی بحضرت سلامت
بلکه این از احلام آن نسبت نیز میشود از استماع این معنی خوش شدند و مرید کردند و در حلقه در دلیشان نشینده توجه میدادند و از ارادت آن حضرت ایشان
بسیار محظوظ بود و گاهی از راه شفقت پدری ایشان را الانوار میفرمودند و میفرمودند تخم در سینهٔ ایشان
نهاده ایم سرسبز خواهد شد مخلصان امید میدارند انشاء الله تعالی آن تخم شجر طور پر نور خواهد گردید
صاحبزادهٔ ثانی را نیز بارادتش مرید نمودند و سر نهانی از اسرار حق در سینهٔ فرزند ارجمند خود حافظ
اسرار الحق نهان کردند اندران حال حال ایشان متغیر و متبدل شد صاحبزادهٔ ثالث فرزند دلبند
اظهار الحق را از خرد سالگی در سفر و حضر همراه خود میداشتند و تعلیم میکردند ایشان هم مرید پدر بزرگوار
خود اند و ایشان هر سه حضرات مثل پیرزادگان دیگر زعم پیرزادگی ندارند و بر هیچ چیز مستکبر شدن
والد بزرگوار خود طمع ندارند و تکلیف نمیدهند و بندگان پدر بزرگوار خود را از اهل علم ظاهر و باطن و فقراء و غربا
تعظیم و تکریم میکنند و از کمال بنده نوازی خود را برایشان فخر نه نهند و نیز تعظیم خود از ایشان نخواهند خلفاء
مولانا و مرشدنا سید نجابت علی ساکن شاه اباد را در هر پنج وقت نماز از برکت صحبت ایشان
حضرت وجد و حال طاری میشدی حضرت مرشدنا میفرمودند آن وجد و حال ایشان از کثرت ورزش
شغل درود شریف پیدا شده بودی و در زمانهٔ حیات حضرت مولانا سفر آخرة قبول کردند رحمة الله علیه
امام شاه ساکن امروهه مولانا و مرشدنا میفرمودند هر شغلی که از تعلیم میکردم واردات آن شغل
بروی زود ظاهر میشدی او نیز در حیات حضرت مولانا فوت کردند رحمة الله تعالی سید عنایت علی
ساکن میرٹھ مرد صالح و بزرگ و کامل الاعتقاد بودند حالات و واردات ایشان معلوم نیست رحمة الله علیه
سعادت الله شاه ساکن امروهه بر اکثر احوال مولانا وقف بیت داشته اند و از قدیمان خدام صادق اعتقاد اند

وقوت توجه قوی داشتند مولانا در بودن ذهن سلیم ایشان میفرمودند هر کلام باریک و تعلیم دقیق در ذهن او
می آید سلمه الله تعالی بعد تحریر این اوراق در سنه هزار و دو صد و هشتاد و هشت فوت کردند عبدالرحیم خان قوم
خدمتگار حضرت مولانا است وقتی مولانا در رامپور تشریف مریض شده بودند خادمان امید زندگانی
ایشان منقطع کرده بودند دران حال عمامه و کرته وی را دادند و حاجی عبدالله شاه را که خلیفه مخدومنا حافظ
صاحب اند و بزرگ و زیرش اشتغالها داشته و در تعلیم انتهایا باطن وقفت اند فرمودند اگر عبدالرحیم آینده طلب تعلیم
باطن از شما نماید تعلیم نمایید و حضرت عبدالله شاه کلاه طلب کردند از دست خود بر سرش نهادند و فرمودند
که این کلاه کلاه خواجگان چشت است که شما را داده میشود و چشم پر آب شدند تاثیری بود که همه حاضران
میگریستند راقم نیز بر بالین مولای و مرشدی حیران استاده بود میان سعادت الله شاه مذکور عرض نمودند
فلان بر بالین حضرت استاده است نام بنده گرفته فرمودند آنچه فرمودند و دران مرض تا سه روز کلام کم کرده
بودند و از سردار صاحب حضرت بهادر علیشاه که برای عیادت حضرت تشریف آورده بودند میفرمودند
در قائم بودن کیفیت قلب شکر خدا است باز فرمودند تا سه روز از شخصی در اثبات توحید کلام و گفت و
گو در میان ماند آخر الامر فضل خدا شد یعنی بفضل الهی حضرت غالب آمدند و آن مغلوب شد غلام حیدر خان
در سفر و حضر از خرد سالگی بخدمت حضرت حاضر ماندند گاه گاه آثار ایشان مزاح میکردند می کسی را تعلیم
نمیکنند بخیال نیست اتفاقست تجرد و تنهائی را دوست میدارد سلمه الله تعالی در سفر کشمیر عبدالرحیم
و غلام حیدر هر دو بخدمت حضرت حاضر بودند تقریر بردن حضرت مرشدنا در کشمیر منظور نظر ملاقات
حضرت شیخ احمد قدس سره بود میفرمودند حضرت شیخ احمد عالم با عمل بودند و متقی و صاحب ورع و معرض
از دنیا و اهل آن و نسبت بی علمی در صحبت وی حضرت پیدا میشد می رسول شاه کشمیری
اهل حال و صاحب جذب بودند شنیدم که در کشمیر مریدان ایشان اند و حلقه گرفته ذکر جهر میکنند
حضرت مولانا میفرمودند رسول شاه مارا بخانه خود برده بودند تا سه روز در آنجا ماندیم خانه او نه گرده از
مکان حضرت شیخ احمد رحمه الله است و وی معتقد شیخ احمد نبود من او را معتقد شیخ گردانیدم شنیدم
بعد مراجعت حضرت مولانا از کشمیر رسول شاه باز در رامپور بخدمت حاضر شده بودند و بعد ازان فیض

صحبت برداشته و رخصت یافته بخانه خود رفتند اکنون میگویند که معلوم و الخبر سید یا فوت گردید

حافظ سید عبد الغنی ساکن کشمیر هستند بعضی از تحصیل علوم متداوله مینمایند و تکمیل سلوک نقشبندیه از آبا و اجداد خود میداشتند و ارشاد و مسترشد انرا میکنند از انجاکه ولوله شوق و محبت الهی تعالی و طلب کامل بود مرتبه پیری و فقیری خود و جاه و زعم پیرزادگی از سر بدر کرده خاک بر سرش ریخته از رسول شاه طریقه چشتیه اخذ کردند چون حضرت مولانا بکشمیر رسیدند به استرضاء رسول شاه باز بر دست مولانا بیعت کردند و در سلسله چشت اهل بهشت داخل شدند و از فیض صحبت شان مستفیض گشتند وقتی مراجعت مولانا از کشمیر فرزند سید احمد خود را بخدمتش همراه میکردند مولانا فرمودند که این خرد سالست بعد چند سال باید فرستاد چنانچه فرزند مذکور در مرض موت حضرت مولانا رسید حضرت فرزندان خود را فرمودند این بزرگ زاده است خاطرش ملحوظ دارند در حیات حضرت مولانا اکثر خطوط پدرش باشتیاق ملازمت می‌آمد بعد فوت مولانا رحمة الله علیه با حسن عقیدت و ارادت تاریخ انتقالش منظوم نوشته است

وا دریغا شد ز دنیا پیشوای اهل جود
واصلان را مقصد جان عارفان را کعبه بود

سید صوری و معنی مولوی معنوی
رهبر اهل کمال و مهتر اهل شهود

مظهر انوار حق و موجب اظهار حق
مخزن اسرار حق و ماحی کفر و جحود

چون امین گنج اسرار نبی بود و علی
زان پی ترکیب هر دو اسم پاک او نامش نمود

فیض جو را کن منور یا اله العالمین
[illegible] دی ماه زمان او از کمال جود بود

گفت هاتف سال وصلش بشمر از روی کمال
قطب جمله کائنات و سید السادات بود

محمد حسن ولد مولوی محمد علی رحمة الله ساکن مراداباد با حسن عقیدت بشیخ خود پای استقامت در کوچه اتباع بکمال تمام محکم نهاده اند و در آخر شب ذکر جهر از انوریکه تعلیم یافته اند تا حال فوت نکرده اند و سماع را دوست میدارند و وجد و رقص بسیار میکنند

مولانا احمد حسن ساکن مراداباد بن مولوی حسن امام بن مولوی نبی بخش رحمهما الله وطن اصلی الشان کهرخنفر است شیخ صدیقی اند عالم معقول و منقول و محدث اند و در علم توحید مخصوص و مهذب الاخلاق و محب الفقرا هستند اکثر طالب علمان از ایشان استفیض میگردند و بعضی از برکت تدریسش تحصیل علوم فراغت یافته درس میفرمایند چون ایشان میان معتبر و درویشی میدا هستند سر ارادت

بر آستانه حضرت مولانا و مرشدنا نهادند چونکه حضرت مولانا بر ایشان بکمال شفقت و مهربانی شدند دل میداشتند
بتعلیم ذکر و فکر بلند سرفراز ساختند و کلام محققان از ایشان بیان میفرمودند و از سخن محقق مستفیض میگردند
و سخن لطیف و نکات دقیق و قول تحقیق و حقائق و معارف و توحید اکثر از ایشان میفرمودند و در مرض انتقال
باجازت سلاسل خود ممتاز گردانیدند افسوس صد افسوس بعد تحریر هذا ده بیست و سیوم ماه صفر سن یکهزار و دو صد و هشتاد
و هشت سفر آخرت کردند رحمة الله علیه مولوی عبد العزیز ساکن امروهه جوان صالح و خوش اخلاق و صاحب شوق
و ذوق اند تحصیل علوم ظاهر از مولانا احمد حسن موصوف میداراند و فیض باطن از ملازمت مولانا و مرشدنا قدس
سره بر داشته اند و مولانا چون غایت محبت و اطاعت و صلاحیت ظاهر و باطن در ایشان دیدند ایشانرا نیز اجازت
داده اند سلمه الله تعالی مولانا و مرشدنا بعد انتقال حافظ محمد موسی صاحب قدس سره اکثر بیانها را اجازت مرید
کردن و نام خدا التعلیم فرموده اند و اکثر از ایشان هر کلامی و بیانی مشکل که از زبان دُرفشان حافظ صاحب می‌شنیدند
و یا التعلیم می‌یافتند از مولانا و مرشدنا تحقیق آن می‌نمودند و می‌فهمیدند ذکر سرفراز صاحب بهادر علیشاه
مرید و خلیفه و جانشین حضرت نور علیشاه و مرید حضرت محمد عمر و وی مرید حضرت خواجه عبد الله و وی خلیفه حضرت سید
شاه بهیکه قدس سره هستند و کهسکه که دهی ست بر ده گروه غربرویه از تهانیسر بر مقام دائره شریف که مسکن
شاه بهیکه بود اقامت میدارند و بر مسند عالی اوشان نشسته اند و بعض تبرکات آنحضرت در آنجا میدارند
و باحسن اخلاق درویشان کثیر المجموای سابق جمع نمیداند و آمدنی ده مذکور باحسن تدبیر بر انجمله درویشان و
مهمانان صرف مینمایند و بر ذات خود بجز ضروریات صرف بیجا روا ندارند و مهذب الاخلاق و محب الفقرا
و مساکین و مهمان دوست هستند و اهل تمکین اند که در امور متردده از حالی بحالی نمی‌گردند و بر حال خود مستقیم میمانند
مولانا میفرمودند قلب میان بهادر علیشاه در هموم و غموم بحال خود میماند چنین قلب لائق فقیر نسبت و ایشان نیز
از فیض صحبت مولانا مستفیض گشته اند و تعلیم یافته اند و مشکوة شریف خوانده اند و اکثر امور بدعات انجا
از فهمایش مولانا دفع کرده اند و صاحب شوق و ذوق و وجد اند راقم دو سه مرتبه بزیارت و قدمبوسی ایشان بهره اندوز
شده است الله تعالی ایشانرا بر سر چشتیان این زمان سایه گستر و مستدام با کرامت داراد ذکر سید معین الدین
مرید و خلیفه حضرت حافظ صاحب محمد موسی رحمة الله علیه و از سادات اند هستند و در طریقه نسبت برجا از منزل شهر حیدرآباد دکهن

به اقتضای استعداد جبلی و غلبهٔ شوق و محبت الٰهی تحصیل علوم باطن غربت سفر اختیار کردند و طریقهٔ زهد و توکل
و صبر و قناعت پیش گرفته در اجمیر شریف رسیدند و آنجا بخدمت حافظ صاحب حاضر آمدند چون حافظ صاحب
آثار فقر از وی ظاهر و باهر و ویرا متصف به زهد و قناعت دیدند در کنف حفظ خود در آوردند و تعلیم ظاهر و باطن
کردند و ایشان نفس سرکش را خود بفقر و فاقه و محنت شاقه شکست داده و گوشه گرفته بتعلیم شیخ خود را مشغول
شدند و اشتغال و مجاهدات و ریاضات و فقر و فقرا دوست و فقیری و درویشی از بشرهٔ ایشان ظاهر و لائح میگردد
و کلام کم میگفتند و در حلقهٔ درویشان بوده ذکر جهر میکردند بعد انتقال شیخ خود اقامت در امروهه میداشتند
و گاهی در مرادآباد آمده مسجد رز هر که بر کنارهٔ دریا واقع است سکونت میکردند و اکثر در گوشهٔ عزلت و
تنهائی میبودند من هم بخدمتش مشرف شدم بعد ارتحال قصد زیارت حرمین شریفین از امروهه بر آمد و بمنزل مقصود
رسید از کلام دنیا خاموش شدند پس از انجا مراجعت بوطن اصلی خود کردند و در حیدرآباد دکن اقامت ورزیدند
و بعد مدتی در زیارت شیخ خود فیض اندوز شدند و بعد از ان در امروهه تشریف آوردند و گاهی برای حج و
عمره و خانقاه شیخ خود بودند و این انجا حرمین و وقت کرده بار بحیدرآباد تشریف بردند و از خطوط و اخبار
حیدرآباد شنیده میشود که تا عمر زنده هستند و فتوحات آنجا بر مسکینان و فقرا صرف مینمایند و مردمان
بسیار غریب آنجا بر ایشان جمع می آیند و شاه خاموش میگویند و ایشان اشعار در حقائق و معارف میفرمایند
الله تعالیٰ سایهٔ بلند پایهٔ ایشان را بر مفارق طالبان و مسکینان مبسوط دارد و در امروهه بمکان مسکن ایشان
میان نبی بخش نشسته اند و طریقه اش جاری میدارند بعد تحریر هذا چهارم ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و هشت
فوت کردند و در مرادآباد مسجد مذکور میان محمد شاه مرید میان امیر داد که از ینجا رفته در حیدرآباد زیر قدم پیر خود
جا داده و مدفون گشت نشسته اند و مرید کثیر میکنند **ذکر حاجی غلام علیشاه** مرید و مجاز حضرت
حافظ محمد موسیٰ رحمة الله بودند در امروهه بمسجد چله میماندند و طالبان را تعلیم ذکر جهر میکردند و اکثر جوانان
امروهه ارادت بوی می آوردند و لباس خود را بخاک رنگ کرده در حلقهٔ درویشانش داخل بوده ذکر جهر میکردند
و در ان زمان از برکت صحبت ایشان از در و دیوار مسجد آواز الله الله می آمد و در هر کوچه و بازار امروهه ذکر لا اله الا
الله شنیده میشد پس وفاتش یکهزار و دوصد و پنجاه و دوم جمادی الاول عقب مسجد مذکور در باغچه مدفون

گذشت در مسجد مذکور کریم شاه بر جای ایشان نشسته بودند و بعد فوت وی احمد شاه نشسته اند ذکر احمد علیشاه
مرید حضرت حافظ صاحب موصوف هستند مجاز و ماذون اند و ساکن امروهه و شیخ عباسی نژاد و حاجی الحرمین
شریفین هستند باوجود اهل و عیال آزاد و مجرد و بی تکلف زیست میکنند و صحرا و جنگل را دوست میدارند
و تحصیل علم ضروری هم میدارند سلمه الله تعالے ذکر مولوی امام الدین مرید و خلیفه حضرت
شاه غلام علی و سید اند از اولاد خواجه مودود چشتی و عالم بودند و متقی و متوکل و مولد و موطن
و مدفن ایشان امروهه است بعد نماز فجر از مراقبه و اشراق فراغت یافته از تفسیر و حدیث و فقه و غیره
درس میکردند و بروز جمعه وعظ میفرمودند و بعد ظهر با طالب العلمان سبق میدادند و پس از عصر مسترشدان را
تعلیم علم باطن مینمودند و توجه میدادند باوجود اهل و عیال بر فقر و فاقه میگذرانیدند و بر کسی
اظهار حال نمی نمودند راقم از زیارتش مشرف شده بود وفاتش در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و شش
و ششم ذیقعده ۱۲۵۶ واقع شد مولوی کریم بخش فرزند ایشان مرد بزرگ و صالح اند و از تحصیل
علوم فراغت یافته اند شاه جی امین الله شاه مرید و مجاز و ماذون از مولوی امام الدین رحمه الله بودند
بعد تحصیل علم ضروری اشتغال بشغل و اشغال و بمطالعه کتب تصوف مثل مکتوبات حضرت مجدد الف
ثانی و فصوص الحکم نیز شغف میداشتند هر که وی را دیدی دانستی که مرد فقیر و بزرگ است از راقم کمال الفت میداشتند
رحمه الله علیه حافظ مهربانعلی مرید و مجاز و ماذون حضرت مولوی امام الدین و از سادات امروهه و
اولاد حضرت شاه ولایت آنجا هستند و بر علوم دینی و کتب متداوله و بر ذکر و شغل طریقه خود بکمال
تمام و بر مطالعه کتب سلوک صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین رغبت و اشتغال تمام میدارند از سیمائی نورانی ایشان
بزرگی و صالحیت ظاهر و باهر میشود سلمه الله مولوی عبد الحی رحمه الله مرید و خلیفه حضرت شاه غلام
علی بودند رحمة الله علیه در امروهه در مسجدی میماندند و روز و شب اوقات خود در اشغال و مراقبه و تلاوت کلام الله میگذرانیدند
و برای ملاقات کسی نمی رفتند و از دنیا و اهل آن بیگانه میزیستند و هر که بحجره متبرکش میرفتی در صحن مسجد بیک و دو کلام فرموده
بیکار ایستاده سلام علیک گفته اندرون مسجد میرفتند روزی من در صغر سن خرد سالگی بحجره متبرکش رفته بودم ایشان یک
دو کلام فرمودند که بگو ای خدا عبد الحی را ببخش من گفتم

اے خدا مولوی صاحب را بخش فرمودند که بگو ای خدا عبد الحی را بخش من گفتم ای خدا مولوی صاحب را
بخش باز فرمودند نه چنین بگو ای خدا عبد الحی را بخش من بدل گفتم تا آنکه فرموده ایشان بگوئی ترا
نگذارند ناچار گفتم ای خدا عبد الحی را بخش و دران صحن مسجد درخت امرود بود مرا چیند دانه امرود از ان
چیده داده بسن و فاتش معلومم نگردید و در صحن حجره مسجد مدفون گشتند ذکر حاجی عبد الله شاه
ایشان از اجله خلفاء حضرت حافظ موسی قدس سره هستند حافظ صاحب آخر طالبانی را برای تعلیم تفویض ایشان
میفرمودند ایشان اریکه نشین تفرید تارک ماسوا مشغول مشاهده قوی النسبة اند ثقات راوی اند که
روزی بحال انقباض که گاهی بر در ویشان طاری میشود از بلندی مسجد که در خانقاه شیخ ایشان واقع است
خود را بصحن آن که پخته است سرنگون انداختند بعونه تعالی آسیبی نرسید شبر علی خانصاحب که اعظم رئیس
مراد آباد و از اولاد و احفاد حضرت شیخ ابراهیم ادهم بلخی قدس الله سره هستند تحصیل علم ظاهر هم میدارند و از
مدت مدید بتلاش در ویشی که مانند گذشتگان مرشد کامل و مکمل باشد بودند بتاریخ طالع سنه یکهزار و
دو صد هشتاد و شش در تهانیسر رسیدند ایشان را جامع اوصاف ظاهری و باطن یافتند و مع شیخ نجیب الله
که ایشان هم بهمین تفحص بود سعادت اندوز بیعت گشتند چنانچه خانصاحب موصوف در ذکر ایشان چنان نوشته اند که هنوز بیعت
نه شده بودم که تا آنکه در تهانیسر رسیدم و شکل مثالی ایشان مع لاهانشید نا مولوی محمد اعظم علی قدس سره بصورت مبارک
حضرت حاجی عبد الله شاه صاحب بمصداق تتجافی جنوبهم عن المضاجع منطبق افتاد و شیخ نجیب الله خواست که مشرف به بیعت
شود و آرزوی او عرض نمودم آنوقت قبول نشد از خلاف ادب بود بقیام گاه مراجعت نمودم وجه توقف خود و شیخ
نجیب الله گفتم که مرشد ذی قوت باطنی و ذی شان ظاهری میخواهیم و ایشان مساکین هستند و این نیز گفتم که بشرط
غلبه حب ایشان بر اتش شاه امام علی رحمه الله بیعت خواهم کرد من بعد بخدمت ایشان برفتم ایه کریمه که در مدت دنیا
تا زیست خوانده بودم و نه فهمیده بودم ا فهمیده او راق جوابات حضرت شاه مدار رحمه الله که بر طبق سوالات ملک العلماء
قاضی شهاب الدین دولت آبادی رحمه الله نوشته فرموده بودند بغرض خواندن بدستم دادند این حدیث که
اللّٰهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین بنظرم درآمد آندم فهمیدم که بر جمعیت
ایشان قیل و قالی نامنکشف گردید لهذا ابتدا میفرمایند عصر آن روز که بخدمت رفتیم مراقبه فرمودیم

بقاعده روبرو نشسته‌ایم در همین حلقه حضرت شاه امام علی رحمه الله و بعض دیگر که نقش کالحجر بود محو و مسلوب گردیده دیدو کار
خود متحیر و هم مسرور بودم که ایشان بحضرت سر برداشته فرمودند وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا با جمله مسترقت صحبت
گشتم کشف و همت و الارا سرآیم که هم صحبت الشیخ نجیب الله اشاره بترک حقه فرمودند همان وقت نفرت تامه
حقه تقلب او پیدا گردید و دروی که بتاخیر حقه سربر دلیس از ترک آن هنوز اثر در وجود نمی بینند
زنده‌ای حضرت بهادر علیشاه سلمه الله فرمودند که بسیار درویش دیدم و دور دور رسیدم چنان
باخدا و بیخود و در تمامش قوی النسبت ندیده‌ام طالبان خدا را چنین مرشد باید مگر بسبب کمی
طالبان صادق سلسله صحبت چنان کم کرده اند گویا منقطع ساخته اند زهی قسمت کسیکه بزمره خدا شناسان
داخل فرمایند بعد سعادت اندوزی تعلیم علم باطن بعرض خدمت متردد بودم که در خواب گلبانگ مولانا
موصوف قدس سره بگوشم رسید که کار شما تمام گردید من بحجره حضرت و توجه بسوی شما میباشم
صباح که بخدمت حضرت ایشان رفتم به تبسم فرمودند اراده وطن است بروید حضرت ایشان
سلمه الله و مولانا رحمه الله که از جناب حافظ صاحب قدس سره خلافت یافته اند بوجه غلبه محبت از
جانبین مغایرت برخاسته ازینجاست که حضرت ایشان بشجره نام حضرت مولانا رحمه الله نوشته
واعند و حضرت مولانا توجه حضرت ایشان را منسوب بخود فرمودند چه حضرت ایشان بعد از نماز پیشگاهانه
بیرون حجره منفرد اکثر اوقات اندرون حجره متوجه مشغول بحق میباشند هم تصفیه قلوب بتفیضان توجه می فرمایند میگویند
که از بیست سال عقب مبارک بشنائی بستر نشده چند فقره مبین حال این هادی زمان مینویسیم
اگر دام دل آگاه دیگاه جمال شاه عبدالله دیگاه حجاب تیرگی جب پیش آید و جلوه رخ چراغ راه دل
جان من ایمان من بحر توحید اهل تفرید غفلت گداز عرفان طراز شناسائے معمار بهار امکان با خدا
شمع هدی چراغ یکی فروز حجاب دوئی سوز ظلمت کثرت ربا نور وحدت نما منتقی احکم شرع شریعت
مرشد طور حقیقت مظهر شان جلالی حالم عالم عالی مشرف خطرات جنان مزیل تعلقات
این و آن ذی عزم بلند خاکساری پسند باتی همت برافلاک چنین نیاز بر خاک زه نور
میدان جبروت یکه تاز عرصه لاهوت معید باد گرد منفیض آموزه و بر عقل اشارتش بسیم

در خلوت هیاش بجلوت و به انجمن تفتیش فکر باید طبع سلیم التعلیمش ابتدا مع انتها تسلیم یا طالب الحق اسمع مر مصدق ان الیسیر ۵ بر رو پیدا مکن خلوتش راه
بیا اندبه مقام نی نه الله انتهی بعد تحریر هذا بست هشتم ذیقعده سنه ۱۲۰۹ بجوار حق پیوستند **ذکر شاه صابر بخش**
صاحب آثار الصنادید میگوید زبده مقبولان بارگاه الهی سید صابر علی معروف بسید صابر بخش چشتی غلام
سادات عظام و زبده اهل خاندان چشت بودند والد ایشان سید شاه نصیر الدین چشتی ابن شاه غلام سادات
چشتی ابن شیخ عبد الواحد عرف نواب بشارت خان برادر حقیقی قطب العارفین حضرت شیخ محمد چشتی
بودند هر چند ایشان از صحبت اکثر مشائخ معاصر خود کسب فیض باطن کردند لیکن کمال طریقت و حقیقت
از وسیله بیعت جد امجد خود شاه غلام سادات حاصل نموده سجاده نشین او شان گردیدند و سلسله خاندان
طریقه ایشان اینست که شاه غلام سادات خلیفه شاه محمد نصیر وی خلیفه شیخ محمد چشتی و وی خلیفه شیخ
ابراهیم رامپوری که از مضافات سهارنپور است و وی خلیفه شیخ ابو سعید گنگوهی بودند والد ایشان
باسترضائی پدر خود بر مسند خلافت متمکن شده بهدایت و ارشاد طریقه باطن مصروف گشتند قضارا وی در حین
حیات پدر خود سفر آخرت اختیار کردند بعد انتقال وی جد ایشان ایشان را بر مسند خلافت فرزند خود
نشانیدند و هم جانشین خود ساختند و صرف لنگر و انعقاد مجالس عرس و خدمت مساکین و خبرگیری صادر وارد
تفویض ایشان کردند و بیان سخاوت و طاعت و عبادت ایشان از تحریر قلم بیرون است انتهی ایشان
سکونت دهلی طریقه چشتیه مشرب خود و مذهب حنفیه و متابعت شریعت محمدیه صلی الله علیه وسلم مید اشتند
واز انست که عمر شریف ایشان به شصت و سه رسیده بود در چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت بجوار
حق پیوستند و در خانقاه که خود برای عبور و مساکین تعمیر ساخته بودند مدفون گشتند و آن خانقاه
قریب شهر پنه کور و دریای گنج واقع است **ذکر فرزندان آخوند فقیر صاحب رحمة الله علیهم**
پسر کلان صاحبزاده نور الدین از شکم جاریه بود تعلیم باطن از پدر بزرگوار خود یافته بودند
در کار و بار بازاری بیوگان و محتاجان سرگرم بود اگر کسی بیوه یا محتاج سودائی خریده
و چیزها که برای او می آوردی پسند نکردی کرات و مرات واپس کردی و باز آوردی و ملال بر
خاطر ایشان نه انداختی و خود از تلبیت و اوراد شان نیج نزهی و ذکر جهر از بسیار خوش آوازی

کردی در قصبهٔ تسلیم و در سن بی تمیزی از دیدارش مشرف شده بود رحمة الله علیه در ماه رجب سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و دو وفات یافت صاحبزادهٔ ثانی غلام شاه و صاحبزاده ثالث غلام حسین
قدس سرهما از بی بی صاحبه بودند ازین جهت مردمان هر دو ایشان را کلان و خرد میگویند صاحبزاده غلام شاه
را پدر بزرگوار وی برای تعلیم ظاهر بحضرت شاه غلام حسین که خلیفهٔ وی بود سپرد که ذکر ایشان بالا گذشت
روزی صاحبزاده غلام شاه باشارهٔ استاد موصوف از پدر بزرگوار خود طلب نام خدا عرض نمود پدر شیخ
فرمود ترا کسی فهمایش کرده است خوب بیا و بنشین انگشت شفقت بر قلب مبارکش نهاده اسم ذات تعلیم
کرد صاحبزادهٔ موصوف در زمان فوت پدر بزرگوار خود هشت یا نه ساله بود و بعد انتقال پدر بزرگوار وی
همه مسترشدان وی را بر مسند پدرش نشاندند و جانشین ساختند راقم از زیارت ایشان نیز مشرف شده
بود جوان خوش رو و در ظاهر و باطن متشرع و در کمال و جمال الصورت مشائخ بودند بمصداق حدیث
شریف که اهل الجنة بله در غایت سادگی حافظ محمد علی مرد بزرگ و صادق بود از راقم میگفتند روزی
در آخر شب سه کرات بخواب دیدم که رئیس رامپور فوت کرد و دیدم که اهل و عیال والی رامپور مضطر اند
و در صبح آن برای نماز فجر در مسجد در آمدم شنیدم که صاحبزاده غلام شاه انتقال کرد رحمة الله علیه وی
حضرت در زمانه نواب احمد علیخان غفر الله تعالی هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار
وفات یافت صاحبزادهٔ ثالث حضرت غلام حسین قدس سره جمال صورت و کمال معنی داشت
چون در مجالس مشائخین محفل می نشستی همه کس وی را می دیدند و همه مشائخ و امیر و رئیس شهر رامپور ایشان را
بتعظیم و تکریم بلیغ میکردند ایشان بعد تحصیل علم ظاهر حضرت وی انتساب نسبت باطن طریقه چشتیه
صابریه قدوسیه از خلفاء پدر بزرگوار خود حاصل نمود یعنی حافظ عبد الرحمن و صاحبزاده عبد القدیر
و حافظ محمد و ملا دریاخان و اخوند شاه زمان و بعض اجازت از حضرت شاه غلام حسین لعل
در سنه یکهزار و دو صد و بیست و نه برای زیارت بزرگان در دهلی رفته بود و در آنجا از مولانا شاه
عبد العزیز اجازت تلاوت قرآن و دلائل خیرات حاصل نمود و از مولانا شاه عبد القادر برادر
مولانا شاه عبد العزیز قدس سرهما طریقه نقشبندیه اخذ کرد و میان خدابخش ایشان را امثال طریقه

چشتیه و قادریه وغیره نوشته دادند بعد ازان بقصبه ماهره رفتند و از جناب آل احمد عرف اچهی میان طریقه قادریه و اجازت دعای سیفی و اعمال وغیره دریافتند پس ازان مثل پدر بزرگوار خود بر مسند ارشاد نشستند صاحب سماع بودند گاهی در رقص و وجد می آمدند و دران حال رنگ چهرهٔ مبارکش متغیر شدی و از دست خود سینه خود را می مالیدی و پیراهن را چاک کردی درانوقت بر حاضران مجلس تاثیری نهادی و صاحب خلق بود و بعضی مخلصان خود را از امیر و امرا و معتقدین خویش دریغ نداشتی اگر او کار برآری آن مسکین نکردی ازو ناخوش شدی و در امارت او خیال نکردی و عدم منفعت خود را از و ملحوظ نه نمودی رحمة الله علیه و مریدان آن حضرت ذوق و شوق میداشتند و آنکه زنده اند نیز میدارند بر راقم بسیار مهربانی و شفقت می نمودی ازانجهت که پدر بزرگوار من از ایشان مجاز بود و اجازت دعای سیفی و اعمال دیگر یافته بود نیز آنکه بعد از انتقال شیخ خود صحبت از ایشان داشتند صاحبزادهٔ موصوف اکثر تشریف شریف بمراد آباد آوردی و بعد یکسالی در ایام عرس حضرت شاه غلام حسین رحمة الله می آمدند و قصائی می کردند مشرب ایشان چشتیه بود نوزدهم رمضان سنه یکهزار و صد و پنجاه و نه وفات یافت حکایتی بیاد دارم از شیخم که امیر خان مرید حضرت اخوند فقیر رحمة الله علیه بود پدر او که یکی از روسای رامپور بود و در حاضر بودن خدمت اخوند صاحب الله مانع آمدی و باز ماندی آخر کارش قید نمود و پا بزنجیر کرد بعد چندی قسم گرفته وی را رهائی داد باز بخدمت اخوند صاحب حاضر آمد کرات و مرات چنین و چنان شد کسی او را گفت قسم مخوری و باز می آئی جواب داد هستم عاشق اعتیاری ندارد رحمة الله صاحبزادهٔ رابع اخوند صاحب غلام رسول از بی بی صاحبه دیگر بودند خانه نشین و مجرد و آزاد میبودند رحمة الله علیه ذکر حضرت شاه درگاهی رامپوری مرید و خلیفه حضرت شاه حافظ جمال الله دهلوی مرید و خلیفه حضرت شاه قطب الدین که ذکر ایشان بالا گذشت و هم مرید و خلیفه خواجه محمد زبیر بودند رحمة الله علیهم حضرت صاحبزاده مولوی عبد الغنی در رساله مذکور مینویسد حضرت شاه درگاهی استغراق بحدی داشتند که وقت نماز مردمان آگاه میکردند و مادرزاد ولی بودند و در تحفت نامه از ضلع پنجاب سنه یکهزار و صد و شصت و هجری متولد شدند تاریخ ولادت معدن فیض حق است و از ابتدائی عمر در ایام طفولیت ایشان از مسجد انطلاق آمدند و در مسجد ها میگشتند

چون سن شریف به پنجاه رسیده بودند گاهی افاقه بهم رسید بجز کلام الله شریف اند کسی چرا نشنوند و نماز صحیح کردند
بار مغلوب شدند و برگ درختان قناعت می نمودند مگر وقت نماز افاقه میشد باز بیهوشی غالب میشد
و اند طریقه بیعت در طریقه قادریه از حافظ جمال الله نمودند ملاقات از اغنیا نمی فرمودند اگر کسی
بوقت خواب ایشان روپیه در جای ایشان میگذاشت بوی نجاست ایشان را می آمد و رفته در دریا می
انداختند بطریقی که در مجلس نیاید کرامت یکی از مخلصان ایشان را شیر پیش آمد ایشان را یاد کرد طمانچه شیر را
زدند گریخت شخصی را فرمودند خانه ات بسوزد بسوخت تاریخ وفات ایشان مات قطب گوهری عمت امر الله
مزار ایشان در بلده رامپور واقع است **ذکر شاه ابوسعید رحمه الله** در رساله مذکور نوشته است مولانا
حضرت شاه ابوسعید بن حضرت صفی القدر بن حضرت عزیز القدر بن حضرت عیسی بن حضرت سیف الدین
بن حضرت خواجه محمد معصوم ابن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنهم ولادت شریف دوم ذیقعده سنه ۱۱۹۶ هجری
یکهزار و یکصد و نود و شش در بلده مصطفی آباد عرف رامپور بظهور آمده حال شریف ایشان از ابتدای
عمر بصلاح مأثور گشته میفرمودند که در اوائل عمر در بلده لکهنو گذر واقع شد در روشنی بود که اکثر ستر برهنه
میداشتند ناگاه بوقت آمد و شد من ستر عورت خود میکردم کسی پرسید که ترا چه شد چون ایشان را
می بینی ستر میکنی گفت وقتی باشد که ایشان را منصب حاصل شود که مرجع آفاق خود کردند فتح کما
قال در عمر ده سالگی تقریباً قرآن شریف حفظ فرمودند و بعده تجوید از قاری نسیم علیه الرحمه حاصل
نمودند میفرمودند بعض الحروف [illegible] در حرم محترم شنودند و تحسین [illegible] بعد از آن شرح [illegible] علوم عقلیه [illegible] تحصیل نمودند از حضرت شاه عبد العزیز
سند حدیث حاصل نمودند [illegible] تحقیق علم [illegible] طلبی پیدا شد اول [illegible] صحبت [illegible] باجازه ایشان در خدمت شاه
درگاهی رسیدند شاه بر حال ایشان عنایت فراوان فرمودند و در چند روز اجازت و خلافت دادند
ایشان را شورش بدرجه کمال میرسید و مریدان بسیار جمع آمدند و در حلقه بیهوشی و وجد [illegible]
و صیحه نعره های جانسوز بر پا میشد چونکه در نسبت مجددیه این امور مرتفع میشوند بغیر ذوقی در تمامی نسبت
ندارند مثل صحابه کرام در کمال افسردگی [illegible] تا عمر بسر میبردند سماع ایشان قرآن و حصول ایشان
نماز و شیوه ایشان امر بالمعروف و نهی عن المنکر میکردند خالات حضرت شاه شهید علیه الرحمه بر این سوال

یافتند و نیز حضرت ایشان را در رامپور دیده بودند الغرض ایشان خود را بدهلی رسانیدند و ایشان مکتوبی بقاضی
ثناء الله پانی پتی صاحب در مقدمهٔ خدا طلبی فرستادند اوشان جوابش بکمال تعظیم نوشتند و
مصلحت دادند که حضرت شاه غلام علی بهتر کسی هستند پس ایشان بصحبت حضرت رسیدند و مقبول درگاه شدند و هنوز حضرت شاه درگاهی
زنده بودند میفرمودند اگر مثل حضرت ایشان شاگردی می بود خوف زیادتر شدی بسیار بود لیکن حضرت ایشان چنین حمایت
میفرمودند که هرگز آسیب بمن نرسید و ایشان در محبت پیر اول خود راسخ بودند چنانچه شخصی غیبت
حضرت شاه درگاهی در مجلس حضرت ایشان نمود ایشان را غضب آمد و طمانچه او را زدند و نیز حضرت
ایشان بر آن شخص غضبناک شده فرمودند غیبت بزرگان طریقه ما میکنی میفرمودند اول آزار در من
کلان تری بود لیکن آخرها که برامپور رفتم زائل شد پس آنچه کرامات ایشان همین صاحب رساله مذکور
مینویسد چون حضرت ایشان را مرض آخر لاحق گشت حضرت والد در لکهنؤ بودند خطوط مکرر در طلب
ایشان فرستادند مقصود همین بود که بر جای بنشانند من جملهٔ آنها یک مکتوب مرقوم میشود
درین ولا این فقیر را مرض خارش و ضعف بحدی رسیده که طاقت نشستن نماند و بضاعت آمدن
نزد شما بسیار مناسب است جلد بهر خود را برسانند می بینم که منصب آخر مقامات این خاندان بشما متعلق شد
و در بیماری سابق دیده بودیم که شما بر چهارپائی ما نشسته اند و قیومیت بشما عطا کردند سوای
شما قابل توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست معلوم نمایند مقامات که در طریقهٔ امام ربانی رضی الله عنه
مقرر است الحمد لله حضرت حافظ ابوسعید صاحب سلمه الله با همه مقامات مناسبتی بهم رسانیده اند
پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است دست من است بیعت بحضرت ایشان که اقوای
ذریعه نجات است بیعت من است الله تعالی مبارک فرماید الغرض بحکم حضرت ایشان آنحضرت بجای حضرت
ایشان نشستند تا نه سال تقریباً هدایت طالبان فرمودند و تلخی و سختی و فقر و فاقه بسیار کشیدند
در سال یکهزار و دوصد و چهل و نه عزم حرمین شریفین نمودند دوم یا سوم ذی الحجه در بلد الحرام داخل
شدند و نیز شروع مرض در شهر محرم و درینحال بعد فراغت از زیارت حرمین شریفین
رجوع بجانب وطن سفر نمودند و بست و دوم رمضان به بلده ٹونک داخل شدند بین ظهر و عصر یوم

عید الفطر روز شنبه انتقال فرمودند تابوت نعش شریفش را نقل بدهلی کردند بعد چهل روز نعش مبارک از صندوق
برآورده در لحد نهادند چنان معلوم میشد که همین وقت غسل داده اند و هیچ تغیر نبود و پنبه که در زیر بود
نهایت خوش بو داشت مردم تبرک بردند قریب تربت حضرت ایشان مدفون شدند تاریخ وفات
مولوی خلیل احمد گفته اند ع امام و مرشد ما شاه بو سعید سعید ٭ بروز عید چو شد واصل جناب خدا ٭ دل
شکسته و مغموم گفت تاریخش ٭ ستون محکم دین نبی فتاد ز پا ٭ ۱۲۵۰ میان محمد اصغر که قاسم طعام لنگر ایشان
بودند بارها قسم میگفتند که وقتی مرا قبض شده بود از حضرت مرشد عرض نمودم فرمودند که در بازار برو و
خوانچه کسی بر نخست بعرض کردم که این از من نخواهد شد بعده از توجه حضرت پیر قبض ببسط مبدل گردید ع
بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید ٭ که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها ٭ راقم تا مرتان در
ٹونک بود بوقت شب از زیارت ایشان مشرف گشته بود و صاحبزادهٔ ثانی ایشان مولوی عبد الغنی که همراه
ایشان بود بعد فوت پدر بزرگوار خود چند ماه در انجا ماندند راقم الفقیر بخدمت وی حضرت حاضر شدی
و دو ماه از جهت هم سنگی با راقم الفت بکمال داشتی ذکر شاه احمد سعید رحمة الله علیه
در رساله مذکور برادر وی است فرزند اکبر حضرت شاه ابو سعید قدس سره ولادت ایشان در سنه یکهزار
و دو صد و هفده رو داد تاریخ ولادت مظهر یزدان بتربیت والد ماجد خود حفظ کلام شریف فرمودند
و علوم عقلیه از مولوی فضل امام و مفتی شرف الدین وغیرهما خواندند و حدیث شریف از تلامذه حضرت شاه
عبد العزیز رحمة الله مثل رشید الدین خان وغیره خواندند و سلوک طریقه مجددیه از حضرت ایشان یعنی حضرت شاه
غلام علی و والد خود حاصل نموده باجازت و خلافت مشرف گشتند مریدان را از علم ظاهر و باطن بهره رسانیدند
حضرت ایشان در احوال ایشان در رساله خود چنین نوشته اند احمد سعید فرزند حضرت ابو سعید بعلم و عمل
و حفظ قرآن مجید و احوال النسبت شریفه قریب بنسبت بوالد ماجد خود انتهی کلامه الشریف و نیز حضرت ایشان
در مکتوبے ارقام فرمودند الله تعالی شما هر چهار کس را بسلامت دارد که ارتباط مودت بیشتر از قرابت نسبت
حضرت ابو سعید اسعدهم الله سبحانه احمد سعید جعله الله تعالی محموداً رؤف احمد رأفه الله به بشارت الله جعله
الله مبشر القبول الله تعالی و عمر این چهار بزرگ برکت عطا نماید و موجب رواج طریقه فرمایند و کثر امثالهم

امین انتهی العشاق بعد وفات والد قائم مقام حضرت شدند طالبان از ہند و خراسان رو بایشان آوردند
حسب حوصله خود فوائد بردند خلفای ایشان در اضلاع قندهار و غزنین شهرۂ تمام دارند رحمة الله علیه
شیخ سیف الدین پسر پنجم خواجه محمد معصوم ابن حضرت مجدد و جد پنجم ایشان اند راقم بزیارت کبار بدهلی
رفته بشرف پابوس ایشان مشرف شده است بعد بزیارت اعاظم العنایات کریمانه عمر خود صرف همت فرمودند و کیفیت
نسبت ایشان شعشعۂ رفیع و حرارت بس لطیف یافته میشد حضرت ایشان را بیشتر محویت غالب بود دی خلوت استغنا
که با ما مشغول هستند و در حقیقت با حق تعالی بودند در ربیع الاول روز دو شنبه سنه یکهزار و دو صد و شصت و هفت
در مدینه منوره بجوار حق پیوستند عمر شریف شصت سال رسیده بود در مسند ارشاد و نسبت هشت سال جلوه نمودند ذکر حضرت محمد ظهور الحسن رح

مرید حضرت شاه غلام حسین مرادابادی و از اصل شیخ فاروقی بودند بر قلیل جائداد خود قناعت نموده
خانه نشینی اختیار کرده ذیلی تکاث و آزادی بسیت میکردند کار ضروری خود از دست خود میکردند کسی متعلق
و هم نشین را تکلیف نمیداد عمر شریف قریب نود رسیده بود کلمه نفی و اثبات با حبس دم تا وقت موت نکردند
بعد حافظ کامگار خان رحمه الله اهتمام عرس شیخ خود ایشان میکردند و بنای روضه و عمارات خانقاه شیخ خود
از طرف علیمحمد خان صاحب که مرید راسخ الاعتقاد حضرت شاه بودند ایشان از حسن تدبیر خود ساخته است و خیرخواهی با
مخلصان و دوستان حاضر و غائب یکسان بودند احوال حضرت شاه غلام حسین قدس سره که بالا نگاشته ام
اکثر از رساله تصنیف ایشان است راقم اجازت دعا جمیع اعمال وغیره از ایشان دارد ایشان از پدر بزرگوار خود یافته است
و ایشان از آبا و اجداد خود و از شیخ خود و آبا و اجداد ایشان مسلسل اجازت اعمال و طریقه دعا
خوانی بود تا زمان ایشان جاری ماند الکنون بر ذات ایشان ختم گردید بتاریخ بست و چهارم رجب در سنه یکهزار
و دو صد و هفتاد و هفت زیر دیوار شرقی احاطه روضه پیر خود مدفون گشتند ذکر حافظ محمد مسعود

مرید حضرت شاه غلام حسین بودند در ابتدای ایام جوانی بخدمت حضرت شاه رسیده بودند از ان ایام بر دوام
بخدمت شاه حاضر بودن بر خود لازم و واجب گردانیدند بعد انتقال شاه خود تا پنجاه سال تقریبا که بین الظهر و
العصر سر ارادت بر آستانه شاه می نهادند آن عادت معهوده خود را قضا نکردند تا آنکه زیر دیوار غربی احاطه روضه
شاه بخش خود را انهادند روزی شاه جی عبد الله شاه از وی حضرت پرسیدند که حافظ صاحب برین مزار

حضرت محمد ظهور الحسن رامپوری

حافظ محمد مسعود رامپوری

انوار بارادهٔ خود می آیند یا از اشارهٔ حضرت ایشان فرمودند که روزی حاضر شده بودم و در خواب فرمودند
که حافظ جی هیچ کاری پیش شده باشد که نیامدید شرمسار شده سرنگون شدم و گاهی اگر کدام مسئله مرا تردد میبود
در خواب فهمانیدن آن میفرمایند و وی حافظ صاحب همیشه بر این استقامت میداشتند فتویها در مسائل و
دیگر مسائل ضروریه جمع مینمودند چنانچه فرزند ارجمند ایشان مولوی محمد نور که فارغ التحصیل اند آن همه را فراهم
آورده جلدها ساخته نزد خود میدارند و حضرت حافظ جی بعد نماز فجر دعا حزب اعلی و غیره میخواندند پس از آن
در نوشت و خواند مسائل دینیه و در کار ضروریه خانه مشغول میبودند بعده از طعام فراغت یافته قیلوله نموده
و نماز ظهر ادا ساخته بر مزار حضرت شیخ خود میرفتند و نماز عصر در آن مسجد که بر مزار پیر ایشان است و یا در مسجد
محله خود میخواندند و بعد از نماز مغرب قدری طعام میخوردند و پس از نماز عشا اوراد و درود شریف میخواندند
وی حضرت این معمول در حیات خود هرگز ترک ننموده خواندن دعا و درود شریف و رفتن بر مزار پیر
اگر بعد صحبت قسمی بیماری طاقت اندک شد مسجد داشتی بر مزار پیر خود ضرور میرفتی تا آنکه تاریخ چهاردهم شوال
بروز جمعه نماز ظهر ادا کرده رو بقبله نموده در سنه یکهزار و دو صد و شصت و شش رحلت سفر بستند و زیر
دیوار غربی احاطه روضهٔ شیخ خود مدفون گشتند رحمة الله علیه

ذکر شاه جی عبد الله شاه

مرید خادم
خاص با اخلاص حضرت شاه غلام حسین رحمة الله علیه بودند از عمر خرد سالگی ایام طفلی و جوانی بخدمت حضرت
قدس سره بسر بردند بعد انتقال وی حضرت خاک آستانهٔ وی بر روی خود میمالیدند و دست طمع از همه شسته
و پاهای خود را از گود دیدن درها شکسته و دروازهٔ خانقاه شیخ خود را باستقامت تمام محکم گرفته نشستند
و از برکت صحبت شیخ خود و اتباع شرع شریعت بدل بسیار میداشتند و علما و فقرا شریعت و طریقت را تعظیم
پیش می آمدند و طالبان را دستگیری میکردند و تعلیم ذکر و شغل میفرمودند و مدت عمر در تجرد گذرانیدند و
عجز و انکسار بسیار میکردند و در مجلس سماع به وجد و شوق مغلوب می بودند و هر روز در وردش ذکر و شغل
مشغول میشدند چون در آخر عمر رسیدند مرض موت شده نمود و در همین مرض بجای نماز جماعت از حجره در مسجد
شریف که داخل خانقاه شیخ وی است در آمدند اکثر نماز عشا را ادا کرده و در بستر خفته نموده بیدار می بودند
بعد از آن میفرمودند مرا برای نماز عشا بیدار نساختند فرزندان عرض نمودند که نماز عشا حضرت ادا کرده اند

چون مریدان هر شب ایشان را برین حال دیدند باهم گفتند حضرت ایشان را برین حال مشغول بگذارید و خاموش
باشید چنانچه یکروز سه کہ روز نماز عشا میگذاردند چون ضعف بسیار ایشان را گرد دید مریدان بار بحجره آوردند
شبی در ذکر الهی مشغول بودند که روح پرواز نمود بتاریخ دوازدهم شعبان در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد
و شش زیر خاک دهلیز دروازه خانقاه پیر خود سر نیاز نهاد و مدفون گشت ذکر شاه جی حسام الدین شاه
مرید حضرت شاه غلام حسین بود در اوائل عمر جوانی بخدمت حضرت شاه رسیده بودند از انروز از برکت
صحبت ایشان این حضرت بر دل وی دنیا سرد شده بود و روز و شب در صحرا اشتغال با ذکر جهر بسیار میداشت
و محب الفقراء و مساکین و مهمان بود چنانچه اکثر فقرا و صاحب مرتبه و اهل خدمت برای ملاقات بر خانه وی می آمدند
و وی بتعلق خاطر و عشق و محبت با شیخ خود کما حقه داشت و بعد انتقال شیخ وی را نسبت باطن با شیخ خود بسیار
بود و شیخ نیز توجه خاطر بطرف وی بکمال تمام مبذول داشت چنانچه اکثر امور دینی و دنیاوی در معامله باطن
وی را از شیخ خود مکشوف میبودند وقتی که والدم همراه مولانا و مرشدنا برای ملاقات وی تشریف می برده
بودند والد بعد مراجعت میفرمودند که چون بر خانه وی رسیدیم و ملاقات کردیم فرمود که امشب میان صاحب
یعنی پیر ایشان فرموده اند که شاه جی توشه موجود تیار دارید کسانیکه لائق خوردن توشه اند می آیند و بحضرت
بر حال راقم بجهت والد شفقت بزرگانه میفرمودند روزی بخدمت وی نشسته بودم تذکره بزرگان
بمیان آمد فرمودند شبی در سلون رفته پرسیدم که پیر کریم کجا رفته اند کسی گفت که جهاز مولوی غلام جیلانی
بلاک سمور در گرداب باد مخالف افتاده است برای برآوردن آن رفته اند و باز فرمودند که جانوران انجا
پیر کریم پیر کریم میگویند من بمقتضای صغر سن و کم فهمی خود بدل گفتم شاید شاه جی صاحب در زندگی آن بزرگ
برای ملاقات وی بسلون رفته باشند و در یکشب چگونه رفتند و آن بزرگ تنها چگونه جهاز را
برآورد شاید مردمان کثیر را همراه خود برده باشند و سمندر اینجا دور است شاید مسافت بعیده را بطور باد قطع
کرده رفته باشند و شاه جی هم باین طور بسلون رفته باشند الحمد لله کلام کامل ها دروغ نداستم
بعد از چند مدت شنیدم شخصی در رامپور آمده گفت که جهاز مولوی غلام جیلانی غرق شد چون این سخن
بسمع وی حضرت رسید فرمودند این شخص گریخته آمده است بخوف مبلغان که نزد وی بوده اند شاید

مبتلا شدن بفقر و فاقه بودند بحرکت تصرف فاقه ایشان در آمدند و چهار شانرا پیران ایشان از طوفان هلاکت برآورده
اند قریب است که می آید چون مولوی صاحب بمکان خود تشریف آوردند ملا اخوند امام الدین رحمة الله علیه برای ملاقات وی
رفتند واقعه مذکور را انچه شاه جی صاحب فرموده بودند پیش وی بیان نمودند مولوی صاحب فرمودند راست چنین است
که آن شخص گرسنه بود و از توجه پیران نجات یافتم حکایات مکاشفات شاه جی انبیا اند بتاریخ هشتم محرم
الحرام سنه ۱۲۵۵ در موضع بهشت پوره عرف عرفان گشت که مولد و موطن ولیست و از رامپور بر فاصله کروه در قرب

ذکر ملا اخوند امام الدین

قصبه بلاسپور واقع است ذکر ملا اخوند امام الدین مرید اخوند مقیم صاحب بودند و آن اخوند
صاحب تعلیم ذکر و فکر ابتدا و انتها یافته بودند و در راحت رسانیدن خلق خدا کوشش میکردند
سبق علم فقه طالب العلمان را میدادند روزی مولانا مرشدنا میفرمودند در تعریف فروتنی ایشان که
روزی بیان یک فکر پیش ملا صاحب کردم فرمودند این فکر از ذوق ناهی فکر یاست در میان ایشان و مولانا بسبب قرابت
محبت و ارتباط کمال و تمام بود و شاید که مولانا از ایشان کتابی در علم فقه خوانده باشند و بر سر ایشان
والد بنده رحمت می اندوختند بلکه از راه شفقت یک فکر نیز تعلیم فرمودند و شاه جی ایشان نزد ایشان بمکان خود می
بردند و بزرگ خود میدانستند و تعظیم و تکریم میکردند و ایشان نیز غیریت نمی داشتند مثل پسر خود
میدانستند و ایشان همیشه غمخواری خلق میکردند چنانچه نعلین های کهنه از مردمان گرفته دوخته کنانیدند
در موسم گرما در مه پا برهنه را میدادند رحمة الله علیهم ذکر خلیفه قادر بخش مرید حضرت شاه غلام حسین
بود در فن تیر اندازی کمالی داشت مدتی صحبت او را خلیفه میگفتند در رابطه بلکه راسخ پیدا کرده بود تا آنکه
دیگران را نیز مشاهده صورت شیخ خود می کنانیدند و ظاهر صورت مشابه رسول شاهیان بود و الفاظ و
کلمات از خود اختراع و وضع ساخته مریدان را تعلیم میکرد و پیر او نه اجازت مرید کردن داده بود و نه
آن الفاظ تعلیم کرده بود والدم میگفتند که میان صاحب میفرمودند خلیفه را تا نام خدا تعلیم کرده ام چنان که
دیگران را و دیگر نه و خلیفه شیخ خود را سجده و طواف میکرد و مریدان او هم میکردند و حضرت شیخ
او را فهمائش و زجر میکردند و مریدان او هم میکردند از حرکت خود باز نمی آمدند وقتی خلیفه در مرادآباد
آمده بودند والدم را از رفتن پیش او منع کردند و من پوشیده از والدم پیش او رفتم و نشستم نزدیکی

نزد او نشسته بودند گفتند که این پسر فلانست او مرا برادرزاده گفته پرسان احوال متنبع والا شد بعد ساعتی
بر خاستم و رفتم روزی مرا والد برای کاری فرستاده بودند گذرم بر آن مکان افتاد که او در آنجا فروکش بود
دیدیم که تنها نشسته اند او را سلام نکردن مروت ندانستم لاچار سلام کردم و نشستم بعد یک لحظه مرا گفت که ای
برادرزاده بعد هر پنج وقت نماز ده مرتبه درود شریف خوانده باشید و بعد از آن ده بار این کلمات
بخوانید آن اینست میم موم بضم اول موم بفتح اول و بعده اینها را معکوس کنید موم موم ما میم و من
پیش او آنرا یاد کردم و بدل گفتم ای عم من این هارا نخواهم خواند و بعد ازین پس از چند سال فوت کرد
و در کرت پور که وطن اصلی او بود مدفون گشت و او را و مریدان او را مردمان نوشه هو میگویند از آنکه مریدان او
این الفاظ بسیار میخوانند لا الٰه هو لو شه هو بدوح هو میم هو موهو هو و مریدان او خلیفه شاهی میگویند و مریدان
او در اکثر شهر لطافت پورب و دکهن پراگنده اند و در مراد آباد نیستند و زیاده ازین احوال او بسیار است لائق
بیان نیست نعوذ بالله من شر الشیطان

ذکر عبد الرحیم شاه سلمه الله تعالی

مرید و جانشین شاه جی عبد الله شاه
اند و بلکه وی را شاه جی قائم مقام در حیات خود کرده بودند و بعد فوت شاه جی میان محمد ظهور الحسن رحمهما الله وی را
بجای شاه جی نشاندند و بکار برش بستند جوان صالح و خوش اخلاق اند و اوقات خود را در ذکر و درود
میگذارند و به اهتمام عرس شاه جی و حضرت شاه غلام حسین قدس سرهما و در آرایش و شکست ریخت خانقاه
و مسجد خود در امصرف میدارند چونکه میان محمد ظهور الحسن و شاه جی در حیات خود این کار را او را سپرد کرده بودند
وصول مبلغان خرج عرس هر دست وی نهاده بودند چون در عمر خورد سالگی بخدمت شاه جی آمده بودند تا
حال بر در خانقاه شیخین خود سر نیاز نهاده مثل شیخ خود نیست بتوکل میکنند و در اهل دنیا نمی روند سلمه الله تعالی

ذکر غلام حسین خان عرف فقیر شاه رحمه الله

مرید و خلیفه صاحبزاده حضرت غلام حسین بودند
که ذکر شریف ایشان بالا گذشت حضرت فقیر شاه از افغانان نواب دوندی خان بریچ بودند قوم بریچ در قوم دیگر افغانان
معزز و ممتاز است از آنکه اولاد یکی از بزرگی ایشان است قبای عالی از تن دور انداخته خرقه فقر در بر
کشید چون صاحبزاده شیخ وی ایشان را در کمال مجاهده و ریاضت دیدند بروز عرس آخوند فقیر پدر خود
در میان فقرا اعطای خلافت و کلاه و خرقه خود مشرف ساخته ملقب بفقیر شاه گردانیدند راقم نیز همان روز

در انجا حاضر بود وی در عنفوان جوانی بخوبروی و خوبصورتی مشهور بودند و در ایام پیری و فقیری بآن
جمال درویشی همشبیه صورت شیخ خویشتن بودند و در عین جوانی لباس فاخرهٔ خود را که رنگ کرده پس درویشانرا
بجا آورده میپوشیدند و مریدان را نیز همان لباس درویشی از نزد خود خریده میپوشانیدند بلکه بعضی مریدان را
طعام نیز بر ذمه خود مقرر میکردند و در حلقهٔ مریدان سر حلقه بوده ذکر جهر بآواز بلند و لحن خوش تعلیم میدادند و
میکردند بتاریخ سیزدهم شوال سنه یکهزار و دوصد و هفتاد رخت سفر بست و در مرادآباد بمحله کاغذیان
که وی در انجا خانقاهی ساخته بود مدفون گشت **ذکر حافظ علی حسین شاه** مرید صاحبزادهٔ حضرت
غلام حسین ولی پسر اولی حضرت فقیر شاه و مجاز و ماذون از خلیفهٔ پیر خود محمود خان و جانشین پدر بزرگوار خود هستند
سلمه الله تعالی جوان صالح و خوش خلق اند و مریدان پدر بزرگوار وی بر ایشان جمع می آیند و تعلیم و تلقین ذکر
و شغل و اوراد و وظیفه مییابند و ایشان خود نیز دستگیری طالبان میکنند و دعائی حرز امانی و چهل اسمای و اوراد
دیگر باهتمام تمام میخوانند و ورزش ذکر و فکر طریقهٔ قادریه و چشتیه مینمایند و بر اعمال حب و جن و غیره و قنوت
میدارند و خلق را از ان فیض میرسانند و در خانقاه پدر بزرگوار خود مسجد و حجره و روضه پدر خود تعمیر کرده اند
و عرس وی میکنند و آیندگان و روندگان عرس را طعام میخورانند و سماع را دوست میدارند و رقص و وجد میکنند و گاهی
در قصبهٔ مارهره تشریف می برند مردمان و پیرزادگان آنجا تعظیم و تکریم ایشان میکنند سلمه الله تعالی
ذکر صاحبزادهٔ مولانا عبد الغنی فرزند ثانی شاه ابو سعید رحمة الله انتساب نسبت باطن از پدر بزرگوار
خود دارند و در تقوی و طهارت مشهور و معروف هستند شمه از ان اینست از نوکر نصاری هدیه و ضیافت قبول
نمیکردند و انبه که در بازار فروخت میشود نمیخوردند که فروشندگان انرا از مالکان باغ به بیع فاسد خرید
مینمایند و در آداب شریعت و طریقت و حفظ حقیقت مثل آبا کرام و پیران عظام خود موصوف اند و بر احوال
شریعت و طریقت اهل تمکین اند و در حقیقت استقامت احوال خود بحق میدارند و بهمراهی پدر بزرگوار خود حصول
سعادت حج بیت الله الحرام و سعادت زیارت سید انام علیه الصلوة و السلام حاصل نموده بهنگام مراجعت بجانب
که وطن ایشانست همراه رکاب پدر بزرگوار خود که در مکه بیمار شده بودند در بلدهٔ ٹونک رسیدند از انجا که
پدر بزرگوار وی استعداد جبلی ایشانرا در آراستگی ظاهر و باطن شان عظیم دیدند که ظهور این سلسله از قابلیت

کامل الیقین خواهد شد نسبت نقشبندیه مجددیه جد نهاده ایشان نهاده در وقت انتقال باجازت
سلسله خاص خود مشرف گردانیده فوت کردند چنانچه صاحبزادهٔ موصوف در رسالهٔ خود مینویسند روز عید
سکرات موت شروع شد و وصیت دلپذیر باین لائق باتباع سنت و اجتناب از اهل دنیا فرمودند و هم فرمودند
اگر بر در اهل دنیا خواهی رفت ذلیل خواهی شد والا ایشان چون سگان بر دروازهٔ تو خواهند آمد طلبیده و فرمودند حق
ما را از اشتغال و اوراد رسیده ترا اجازت دادیم بعد انتقال والد خود چند ماه در ٹونک اقامت داشتند و در ایام
نیز در ان ایام در ٹونک بود اکثر بملازمت ایشان میرسیدم و در هر پنج وقت نماز در جامع مسجد ملاقی شدیم و در آن وقت
سبزهٔ عذار ایشان نو رسیده بود چون ایشان را نوشتن خط بنام برادر کلان خود منظور بود دهلی برای خط نوشتن
مرا میطلبیدند و بعد مدت دراز در دهلی رسیده بخدمتش رفتم بر مسند ارشاد نشسته دیدم بعد ملاقات مرا
بشناختند و معانقه و مصافحه کردند و اخلاق نموده در خانقاه جا دادند و ضیافت کردند چند روز
در آنجا ماندم اوقات ایشان را در شغل تعلیم علم ظاهر و باطن یافتم چنانچه بعد نماز فجر مراقبه میکردند و بعد
از اشراق از توجه دادن مریدان فراغت یافته درس کتب حدیث شریف می نمودند و بعد از قیلوله
و نماز ظهر تدریس علم فقه وغیره میکردند و پس از آن نماز عصر ادا ساخته با طالبان خدا از تعلیم باطن و
القای نسبت میکردند و از کلام دنیا و اهل آن با حلقه نشینان اجتناب داشتند و دوام نصیحت کرده میگویند که از
صحبت مشائخ این زمان بر مزار بزرگان رفتن و نشستن بهتر است در سن یکهزار و دو صد و هفتاد و چهار
در وقت آشوب دهلی هجرت بحرمین شریفین نمودند و در مدینه منوره بزیارت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
فیض اندوز هستند و پیش سیدنا و شفیعنا صلی الله علیه و سلم تعلیم ظاهر و باطن مینمایند و شریف روضهٔ مطهرهٔ
حبیب الله صلی الله علیه و سلم در برابر مسجد مقدس حجره برای اقامت ایشان داده اند سلمه الله تعالی احوال
مشرح ایشان این معلوم نیست اما یکی از مریدان ایشان مولوی محمد احسن حافظ قرآن واعظ خوش بیان عالم فروع
و اصول جدا نندهٔ باریکی دلائل معقول و مدرس علم معانی و کلام و درس کنندهٔ بفصاحت بلاغت تمام
و مفسر کلام الله و محدث حدیث رسول الله جامع جمیع علوم مترجم احیاء العلوم متصف باخلاق حسن
مستند که شیخ صدیقی حسب مطبع صدیقی ساکن نانوته حالا سکونت در بانس بریلی میدارند بتحصیل علوم ظاهر

شاہجہان آباد حاصل کردہ بودند پس ازان چون جوش علم باطن در سینهٔ بی‌کینهٔ ایشان شورش آورد
متلاشی و رسیشی گردیدند سمند همت خود را در میدان خدمت دو سه درویش تاختند آخر کار بخدمت فیض گنجور
مولانا عبدالغنی موصوف رسیدند و مقصود خود را عرض داشتند اوشان فرمودند طالب را باید که اعتقاد خود را
راسخ نموده بتجربت و رسیشی رسد تا فائدهٔ تام حاصل آید والا بغیر این حاصلی نباشد بعد اظهار اخلاص شان از
استخاره ارشاد ساختند و ایشان حسب الامر باستخاره پرداختند بعد ازان ارادت راسخ خود را بخدمت
اوشان عرض کردند و دست ارادت با صدق عقیدت در دست حق پرست اوشان دادند و بشرف بیعت
گردیدند و از برکت صحبت ذات ایشان بر علمی که علم ما سوا حجاب آنست علم یافتند و از تعلیم توجه خاص از اسم
بعد تشریف بردن اوشان بحرمین شریفین ایشان در سن یکهزار و دو صد و هشتاد و سوم بر در آستانهٔ بیت
الله السلام احرام بسته سجده کردند و پیشانی سودند و از شوق و ذوق طواف نموده و عمره آوردند و از غلبهٔ شوق
لبیک گویان بوادی عرفات دویدند و حج ادا کردند پس ازان بمدینه منوره حاضر شده بر دهلیز باب السلام
سید خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوسه دادند و به نیاز تمام آداب کورنش و سلام بجا آوردند و بمصداق
حدیث شریف مَن زارَ قبری وجبت له شفاعتی بزیارت سید کائنات علیه الصلوة والتحیات سعادت
اندوز گشتند و در مسجد مقدس نماز با جماعت ادا کردند و باز دران مقام شریف در صحبت شیخ خود از کیفیت
نسبت لطیف اثر بلیغ بر داشتند و اجازت یافتند و ماذون گردیدند بعده ازانمقام مراجعت نمودند
حالا بمسکن خود رونق افروز هستند سلمه الله تعالی و دیگر مرید با اعتقاد شیخ محمد حسین عرف ... و تخلص مولوی تمنا
درین شهر هستند تعلیم باطن شیخ را وسیلهٔ نجات خود دانسته در ورزش آن مشغول اند و آزاد و مجرد و در گوشهٔ
تنهائی زیست میکنند و اوقات مستعار خود را در تلاوت کلام الله و مطالعهٔ کتب فقه و غیره میگذارند و
در فن شاعری بزبان فارسی و اردو نظیری ندارند و صاحب دیوان فارسی و اردو هستند چنانچه چند بیت ازان
قصیده که در مدح شیخ خود نوشته اند درینجا نقل کرده میشود ... که گشتایم بجان جان
جانانش که در آغوش پدر و دست ... جانانش ٭ بود چون لاله برق تجلی چون دل پاکش ٭ فروغ
شعله طور ... داغ نهانش ٭ بود تا سینهٔ او مشرق انوار ... نماید تکیه ...

برغم اہل عالم بر حریم فیض عام او بہشت و رو رست منبع بازگشتن کار در پاکش * عبادت حبیبهٔ آن شاه زنگ زیران
گستر بود لعبت آستین فشاندن آید بسکه وا ماندنش * ادب نگذاشت کلکم را وگرنه پاک بنوشتی * سلیمانی
نماید مور ہم بر خوان احسانش * ملک صورت ملک سیرت ملک رفعت ملک عفت * مرا او مردم چشم است
میخوانم چو انسانش * بود چون سینهٔ او قلزم عشق حقیقی را * سر او میتوان گفتن حبابِ بحر عرفانش * بالسحان
معبود حق شکر ریز شهود آمد * ببا غستان عرفان نغمه سنج طوطی جانش * فروزد آتش عشق حقیقی با طلش زینان
که باشد سینه اش تنور و جوش شوق طوفانش * بیاد حق بود از بسکه در عشق فراموشی * نگارستان
عالم یک طراز لوح نسیانش * سرم گر رتبهٔ نعلین او میشد است می سودم * بپای حضرت عبد الغنی پاک دامانش
خدا ہمتی یا شاه الغیب کافر حرام که تنگ کافری دل اذ اگر خواہم مسلمانش * خدا را ہمتی بر ماندگان ای
قبلهٔ عالم تمنا بر درت تا مد بدل خون گشت از ماتش **ذکر مولوی عبد الرشید** ایشان صاحبزادهٔ
اکبر و فرزند رشید حضرت شاه احمد سعید رحمة الله علیه و مرید و جانشین پدر بزرگوار خود ہستند بعد حفظ کلام
الله و تحصیل علوم ظاهری و فراغ علم دینی پدر بزرگوار ایشان ایشان را تحصیل تعلیم باطن در کنف حمایت معمور داشتند
و اذکار و افکار و اشغال طریقهٔ خود و طرق دیگر تعلیم نمودند و طی لطائف سته و سیر مراتب سلوک و عبور
دوائر سبعه عشر کنانیده که خلافت طریقهٔ نقشبندیه مجددیه مشروطه باشست در حیات خود چون آراستگی
و شائستگی ظاهر و باطن در ایشان ملاحظه کردند و یافتند در سلسلهٔ خاص خود و سلاسل دیگر که اسناد
انها از پیران عظام خود میداشتند ایشان را اجازت و خلافت دادند و نائب مطلق خود گردانیدند
و نصیحت بدوام ذکر الله و وصیت باتباع سنت و اجتناب اہل بدعت و دنیا فرمودند وقتی صاحبزادهٔ موصوف
سجده ست عم بزرگوار قرابتی خود مولوی ارشاد حسین صاحب که ذکر شریفش عنقریب خواہد آمد در بلدهٔ مصطفی آباد
عرف رامپور که وطن اصلی جد بزرگوار ایشان است تشریف تشریف آورده بودند نواب حامی دین محمد
کلب علیخان بهادر رئیس بلدهٔ مذکور در عہد ولیعہدی بعد تحصیل علوم ظاهر خیالی و طلبی داشتند که تحصیل
علم باطن که عرفان تام و ایمان کامل بران موقوفست از درویشی اخذ نمایند درین حال آوازهٔ تشریف آوری او شان
بسمع ایشان رسید به نیاز تمام و کمال بوساطت معلا نام موصوف سر ارادت بر آستانه فیض نشانه ایشان نهادند

صاحبزادهٔ موصوف از آنجا که در آداب طریقت ارشاد طریقهٔ باطن بر امیر و غریب توقف نیست ایشان را
در سلک سلسلهٔ نقشبندیه منسلک کرده و رهنمائی سلوک طریقهٔ مجددیه نموده طریق تحصیل آن طریقه تعلیم ساختند
ولادت ایشان در دوم جمادی الاخری سنه یکهزار و دوصد و سی و هفت در بلدهٔ لکهنو واقع گردید و در آن زمانه که جد
دهلی تشریف میداشتند ارادهٔ زیارت حرمین شریفین کردند وقت وداع ایشان پدر بزرگوار ایشان تا
دروازهٔ شهر برآمده اند و نیز خرقه و عمامهٔ حضرت شاه غلام علی رحمة الله علیه بایشان پوشانیدند و در مکاتیب بنام
اعزه بجهت ایشان ارقام فرموده اند که فرزندی اعزی ارشدی بالطاف متوجه گشته است هر کس را که شوق مریدی
باشد از ایشان مرید شود که دست ایشان دست من است بس صاحب ذوق و شوق و آه و ناله و حال و وجد اند
و دائم مشتاق سکونت مدینه شریفه بوده دعا مینمودند تا آنکه از دهلی در ماه صفر سنه یکهزار و دوصد و
هفتاد و چهار همراه پدر بزرگوار خود بتمنای خود فائز گردیدند و در کوچهٔ مطلوب سکونت نمودند بسبب از شعر حسب
حال ایشان بیادم آمد بیت کرا دماغ که از کوی یار برخیزد نشسته ایم که از ما غبار برخیزد
مولوی محمد مظهر برادر ایشان در مقامات احمدیه سعیدیه منیفه حضرت پدر بزرگوار خود حوالهٔ توجه مریدین
بایشان نموده اند و در حیات پدر بزرگوار در حرم شریف بجای وی توجهات صبح و شام مینمودند زیاده
ازین کدام فضیلت خواهد بود در ایام ورود دهلی انوار بزرگی از جبین ایشان ظاهر و باهر دیده ام نواب صاحب ممدوح
و موصوف بکمال حسن عقیدت سعادت دارین خود دانسته نذرانه بخدمت ایشان هر سال ارسال میداشتند
بعد تحریر هذا در سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و هفت برحمت حق پیوستند و در مکه معظمه مدفون گشتند عمر
شریف به پنجاه و یک سیده بود مادهٔ تاریخ هفتم ذوالحجه ۱۲۸۷ **ذکر مولوی ارشاد حسین**
حافظ آیات قرآنی واقف اسرار ربانی مفسر کلام رب العالمین محدث حدیث سید المرسلین مدرس فقه و اصول
فهمندهٔ دقائق معقول عالم اند متقی و متورع اکثر اوقات خود را بدرس و تدریس میگذارند و عمل بر عزیمت و رعایت
اتباع سنت میدارند و طلاب بر کمال استعداد و علمی ایشان متفق اند و اکثر طلبهٔ علم از تدریس مستفیض
میشوند و علم و فضل ایشان از کتابت انتصار الحق که در رد کتاب میزان الحق تصنیف کرده اند ظاهر است
و انتساب نسبت باطن از حضرت شاه احمد سعید رحمة الله علیه میدارند و باین جناب فقیر ارادت است

صوری نیز میدارند و بصرف همت آن جناب طایر روح ایشان پرواز بعرج مقامی که در آن شهود تجلی ذاتی
هست میدارد و ایشان از وی اقتباس انوار و برکات حاصل نموده تصفیه باطن و تزکیه نفس تا بحدود جمیع
مراتب سلوک تا حال اشتغال میدارند وقتی مولانا موصوف عازم حرم محترم شدند و از محال مخوفه بسلامت
گذشته بشرف استانه بوسی خانه کعبه فائز گردیدند و حج ادا نموده بملازمت خدام رسالت پناه مستسعد
گشتند و احرام آن حریم اکرم خیر الانام بستند چون بآن مقام شریف رسیدند بسعادت خدمت
شیخ خود فیض اندوز گردیدند و از برکت صحبت اوشان برکات و انوار و کیفیات آن مقام شریف حاصل
کردند چون بقصد مراجعت از ان مقام کردند شیخ ایشان اخلافت و نیابت خود فرمودند تا طالبان از صحبت
گرامی ایشان بهره ور باشند پس از ان مقام رخصت یافته برامپور که وطن ایشانست رسیدند حالا بر مسند ارشاد
مثل ابا و اجداد خود نشسته اند و مرجع طلاب علم شریعت و طریقت هستند و رئیس بلدهٔ مذکور تعظیم و تکریم
ایشان سعادت دارین خود میدانند مولوی محمد مظهر در رسالهٔ مذکوره مینویسند مولوی محمد ارشاد حسین سلمه الله تعالی
از اکابر صحاب و اجلهٔ خلفاء حضرت ایشان اند یعنی شاه احمد سعید و نسب ایشان بواسطهٔ شاه محمد یحیی
بحضرت مجدد میرسد و حضرت ایشان مدح خوش استعدادی ایشان مثل ظاهر بسیار میفرمودند با لطافهای
بی نهایت و نظرهای مخصوصه که فقیر هم رشک می برد سرافرازی می بخشیدند و ادراک هم خوب و ارادت
و قوی هم داشته اند صاحب زبدة المقامات مذکور مینویسد شاه محمد یحیی طال الله عمره اصغر اولاد حضرت
مجدد است این مخدوم زاده را شاه از ان لقب شد که شاه سکندر قادری نظر عنایت در طفولیت شامل حال
این صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب اجداد امجاد خود این قرة العین را شاه خوانده بود و وجه
تسمیهٔ ایشان به یحیی آن بود که پیش از ولادت آن مخدوم زاده حضرت ایشان ملهم شدند که در خانه
تو پسری آید یحیی اسمه یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بآن نام مسمی گردید و همواره از سمو فطرت
و علو استعداد آن قرة باصره ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده بیمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در آن سن کودکی از وی تحصیل علم رغبتی و همتی دیده می شد و
باستادش رابطهٔ مشاهده میگشت که از هیچ طفل کس ندیده و نشنیده روزی فرمودند بخاطر آمد

که محمد یحیی نیز چون برادران خود ازین نسبت بهره ور گردد اما چه باید کرد که اطلاع معامله اجل بما بس نزدیک این گفتند و از بیش شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان و پس از تمامی حفظ قرآن بهمین ترتیب برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و چه منقول بآخر رسانیدند و حلیه ایشان از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیره حضرت باقی بالله دختر خواجه کلان خواجه محمد عبید الله سلمه الله تعالی و اتقاه در حباله نکاح آن گوهر مشتر ولایت منسلک گردیده است انتهی و در رساله مذکور است محمد اورنگ زیب بخدمت ایشان می رسید و استفاده مینمود بلکه بسیار دیهات نیاز ایشان کرده دو مرتبه بشرف زیارت حرمین شریفین در یافته اند ولادت شاه محمد یحیی در سنه یکهزار و بست و چهار روداد وفات در سنه هزار و نود و شش واقع شد

ذکر نعیم شاه

مرید و خلیفه شاه درگاهی که ذکر شریفش بالا گذشت بودند رحمة الله علیهما مولد و موطن و مدفن ایشان رامپور است عالم بودند متقی و متوکل باوجود کثرت اهل و عیال بر دروازه اهل دنیا نمی رفتند و در تعلیم ظاهر و باطن خود را مشغول میداشتند و اکثر نواب احمد علیخان رئیس بلده مذکور مشائخ و فقرا را دعوت میکردند و ایشانرا هم سواری می فرستادند و حرمین تشریف آوری میداشتند ایشان گاهی حد انجا تشریف نمی بردند و گاهی همت بهم فقر و فاقه خود بر زبان نمی آوردند و در مرض موت بحال بیهوشی در وقت نماز بهوش می آمدند و نماز ادا میکردند در یازدهم ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و شصت و هفت وفات یافتند و پیش دروازه خود در صحن حجره مسجد مدفون شدند

ذکر معظم خان

عرف دمی فقیر جی مرید سید امام علی شاه حسین عرب بودند و دیگر خلیفه مرزا مظهر جانجان و عمر دراز یافته بودند و ساکن رامپور و متادب بآداب شریعت و طریقت بودند و در وقت جوانی سوداگری اسپان میکردند و در عهد پیری و فقیری گیاه کنندیده می فروختند و کار برای خلق الله میکردند چنانچه بیرون شهر رفته پشته هیزم وغیره مسکینان بر سر خود نهاده تا بدروازه شهر می رسانیدند و چون ضعف پیری بکمال رسید خانه نشین شدند

و در مرض قلق و سوزاک مبتلا گردیدند روزی با تبسم فرمودند که هر سنگ ریزه که از محل قاروره بیرون
می آید مر التذاذ می فزاید و هیچ جاندار را ایذا نمیدادند و متمکن شتند آثار بزرگی و انوار طاعت و ریاضت
از بشرهٔ وی هویدا بود و بهر شغل و ذکر که از شیخ خود تعلیم یافته بودند ورزش بکمال و تمام بر آن میداشتند
و دوام اشغال بهم بر ایشان ظاهر می شدند وقتی با راقم فرمودند که مولوی سید حسن شاه محدث را بیعتی کرده بودم
شب در خواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که معظم تو بهتر کسی که اولاد ما را الضیعت مسکینی وقتی مولانا
در شهر نادر رامپور تشریف میداشتند برای ملاقات ایشان تشریف بردند و راقم بخدمت شریف
حاضر بود بعد ملاقات صوری هر دو بزرگوار بعینی مشغول شدند و از ظاهر بباطن توجه فرمودند تا دیر
و راز بحسب مراقبه فرو برده ماندند چون هر دو بزرگوار سر بر داشتند ایشان با مولانا گفتند که پیش شما
با وجود ضعف و کبر سن در سینهٔ من شورش و فغان پیدا میشود و میخواهم که نعرها زنم پس از مراجعت انجا
مولانا بکمال لطافت و قوت نسبت ایشان با راقم بیان فرمودند وفاتش در بست و پنجم جمادی الاولی سنه
یکهزار و دو صد و شصت و هفت واقع شد و بیرون شهر مذکور مدفون گشت **مولوی جمال الدین** وطن
اصلی ایشان لاهور بود رسیده بودند و عالم العلوم عقلی و نقلی و کتب حدیث باشتراک شاه عبد العزیز از پدر وی
مولانا شاه ولی الله محدث دهلی خوانده بودند و انتساب نسبت باطن از مولانا فخر الدین که ذکر شریفش بالا گذشت
میداشتند و مرجع خلائق خاص و عام در وقت خود بودند شیخ ایشان بطرف رامپور ایشان را رخصت کردند
و فرمودند که در انجا باش چون ایشان در انجا آمدند و سکونت گزیدند اکثر امیر و غریب و رئیس شهر مذکور
مرید و معتقد ایشان شدند و بر فضل و کمال ایشان همه متفق بودند و بمکارم اخلاق متصف چنانچه
برای تعلیم هر کس و ناکس که اینجا مستعد و این طرز عمری بود نه محض اتباع سنت شیخ خود اول مرتبه که راقم بعهد
حیات ایشان برامپور رفته بود از نادانی و غفلت جوانی بخدمت ایشان نرسیده بود
در بست و ششم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و چهل و دو وفات یافتند و قریب دروازه [illegible] شهر
مذکور مدفون گشتند مزار وی تبرک **مولوی نیاز احمد** از اهل نسل علوی و مولد شریف سرهند بود بعمر
هفتده سالگی از علم ظاهر فراغ یافته بعمر نوزده سالگی مرید مولانا فخر الدین شدند و گویند تعلیم باطن از [illegible]

خود یافته بحکم شیخ خود از دهلی تشریف آورده سکونت بریلی اختیار کرده‌اند در طریقه قادریه از سید عبد الله
بغدادی که قبرش در رامپور است بیعت کرده‌اند گویند اکثر اوقات محویت بر ایشان غالب بودی
کلام توحید بسیار میفرمودند که کسی کم درین زمان گفته است چنانچه اشعار ایشان از کلام درین باب مشحون است
حاجت به بیان نیست گویند پنجاه سال با مریدان شب نخفتند و مجاهدات و ریاضات بسیار کشیدند
و انچنان نقاره فقر زدند که آوازش از هندوستان درگذشته در کابل و قندهار و هرات و بخارا و بدخشان
رسید مولانا و مرشدنا نقل فرمودند که یکی از اهل تشیعه مجلسی آراسته و همه مشائخ بریلی را بدیدن رقص ایشان
بتقریب محسن خدمت ساخت قبل ازین همه مشائخ بمجلس ایشان آمدند و تکلیف رقص بمجلس او نمودند ایشان انکار فرمودند گفتند
اگر شما تشریف نخواهید برد ما یان نخواهیم رفت لاچار عرض آنها قبول فرموده و تیغ باطن خود را آب داده
داخل مجلس شدند چون مجلس از نغمهای مغنیان گرم شد و صوفیان در جوش و خروش در آمدند و نالهای
پر سوز بر آسمان رسانیدند ایشان بر دوش هر که دست خود نهاده این شعر خواندند ع بگوش گل چه
سخن گفته‌ای که خندانست * به عندلیب چه فرموده‌ای که نالانست آنگهش بر زمین زدن فتاده وی و غلطیدی شور و غوغای
مجلس فتاد و مدعیان پشیمان شده بر خاستند و گریختند گویند مریدان و خلفای ایشان در ممالک کور بالا
بودند و هستند و نیز بعضی در دیار پورب باقی‌اند و از اهل ذوق و شوق هستند چون بعمر هفتاد و هفت رسیدند
در ششم جمادی الثانی سنه ۱۲۵۰ هزار و دوصد و پنجاه وفات یافتند و در خانقاه خود مدفون گشتند حالا
فرزند اکبر ایشان بر جای ایشان شیخ نظام الدین نشسته‌اند و طریقه ایشان جاری میدارند و گویند شاه محمد عالم که
وی از خلفای اخوند فقیر صاحب بودند که تا عمر شریفش بالا گذشت راقم در سن تمیز او را دیده است مشرف بوده
است فقیر چشتیه صابریه از شکر و همه دیده امی گریدند گویی مصداق این شعر بودند ع بیتوانند اگشت
نهان عشق ز مردم ولیکن * زردی رنگ رخ و خشکی لب را چه علاج بجز سوای قوت باطنه قوت ظاهری نیز میداشتند
که حکایات زور آوری وی در دهلی مشهور است روزی راقم در جای ایستاده بود و میر مرد علی پهلوان
که امثال قوتش درین شهر نیست ذکر طاقت و قوت وی بیان مینمود که بار با قوتش دست خود
پیش شش برده می وی بساعد مرا در دو انگشت خود گرفته تا بنگر فتند تا ب گرفتن آن نشو استم

گفتم میان صاحب گذارید دستم شکسته بلیشو و انتهی گویم آری کمالی قوت باطنی وی در پردهٔ
طاقت ظاهری اظهار کرامت می نمود در یازدهم جمادی الاول عمدهٔ سنه پنجم صد سیزدهم وفات یافتند ودر
موضع پیپلی که بطرف شمال از رامپور ده کروه است مدفون گشتند **ذکر کھبوی زکی میان** نام وی کمال الدین
و عرف بهوری میان مرید و خلیفه شاه درگاهی بود که ذکرش بالا گذشت و در محبت و عقیدت شیخ در وقت
خود نظیری نداشتند و تعمیر روضهٔ شیخ خود وی ساخته اند و هر سال عرس اوشان میکردند و در
شغل و اشغال تا دم مرگ خود را مشغول داشتند و از بیرگان غلام جیلانی خان رساله دار بودند که یکی
از اعاظم و رسای رامپور بود و بهت دوی ترک دنیا کرده فقر اختیار کردند و در چهارم رمضان سنه یکهزار
و دو صد و هشتاد و چهار وفات یافتند **ذکر اخوند یار محمد** از اولاد عباس بن علی کرم الله وجهه بودند و مرید
و خلیفه شاه درگاهی بودند و اهل وجد و سماع و در وجد سماع میکردند و معترض را جواب می دادند که من اجازت
سماع از شاه صاحب میدارم مولد و موطن وی پنجاب بود در سوم رمضان و عشر ششم صد سیزدهم
وفات یافتند و در احاطهٔ مزار شیخ خود مدفون گشتند **ذکر حاجی سعادت علی**
از اصل و نسل سادات لوگانوان بودند در خردسالگی پدر و مادرش با وی همراه خود بمکه معظمه بردند باز وقت
مراجعت بوطن در میان راه پدرش وی را تنها گذاشته فوت کردند و مادر او قبل از رسیدن مکه
در راه فوت شده بود وی همراه دیگر رفیقان هموطن در قصبهٔ مذکور رسیدند اقربانی وی از مذهب
شیعه بود چون سعادت ازلی مددگار او بود وطن را گذاشته در مرادآباد تشریف آورده بمسجد محمد
سعید خان قیام نموده چیزی از علم صرف و نحو خواندند بعده و سه سال در بلدهٔ رامپور رفته تحصیل
علم ظاهری ضروری کردند و هم در آن وقت طالب العلمی بخدمت میان نعیم شاه صاحب که ذکر شریف بالا
گذشت رسیدند و مرید شدند بعد روزی چند تجرید و تفرید را دوست داشته در خلوت و جلوت
تحصیل علم باطن مینمودند و هم در تحمل تکلیفات و ریاضات و مجاهدات بسیار کشیدند اما در وازه
و دامن شیخ را نگذاشتند و در ضربات و مراقبات خود را مشغول میداشتند تا آنکه شیخ وی را اجازت
و خلافت دادند بعد انتقال شیخ چندین کس را ارشاد کردند و بعضی را اجازت دادند و علم او کم

نسبت زنده و بصورتی خوب می فهمیدند و بر در اهل دنیا نمی گردیدند تا آنکه عمر خود را در حجره مسجد شیخ خود
گذار کردند و بعد متاهل شدن چند سال در بست و ششم رمضان سنه هزار و دو صد و هفتاد و هشت فوت
کردند و زیر قدم شیخ خود مدفون گشتند و یک پسر در عقب گذاشتند و با راقم بسیار مهربان بودند
هرگاه همراه آبا و اجداد می آمدندی بمسجد مذکور فروکش می شدندی و از موونت لقمه هم بسیار تنگی که با من بود غرضیکه بیجا
را التفات و کرم خود مشرف می ساختندی ذکر محمد عبد الصمد المشتهر به مست خان در ابتدای حال
در فرقهٔ سپاهیان نوکری میکردند و بظاهر لباس بر طرز پیادگان بودند و در باطن سینه شور عشق
حقیقی می داشتند و در پرده طلب معشوق اصلی ریاضات و مجاهدات می کشیدند و صحبت
سالکان و مجذوبان می برداشتند لیکن در صحبت هیچ درویش سالک کامل نبودند الغرض نام
نامدار خان رحمة الله علیه شنیده بجد و جهدش در پنجاب رسیدند که سلسلهٔ ایشان به ۳ واسطه بحافظ
جمال الله رحمة الله علیه رامپوری می رسد چونکه خان صاحب موصوف را حاجت ریاضات و مجاهدات
نبود شیخ در اول وهله بتصرف همت نسبت نقشبندیه مجددیه در ذاتش متمکن ساخته بارشاد مسترشدان
اجازت و خلافت داده رخصت کردند و ایشان از انجا رخصت یافته در بلدهٔ کوئل و سادا باد
وغیره و در اترولی که مسکن و مدفن ایشان است بتعلیم ظاهر و باطن مشغول گشتند و در باطن خود تاثیر
داشتند که چند کس از شرک توبه کردند و ببرکت فیض صحبت ایشان موحد گردیدند و مشرف
باسلام شدند و تا حال بر تعلیم ظاهر و باطن ایشان بدل و جان مشغول اند و ایشان حالی قوی
داشتند و قوت توجه ایشان در مسترشدان اثری بلیغ داشت تا آنکه یکی از علمای فحول عهد
شاگردان خود را برای آزمودن اثر توجه نزد ایشان فرستادند و ایشان به بیخبری از مذکور هر دو را مرید کردند و
توجه دادند چون ایشان ببرکت فیض توجه ایشان آگاهی بعلم باطن یافتند بیت جهد را خاص نموده سر از حلقهٔ آستانهٔ ایشان نهادند
و معتقد و مطیع ایشان شدند تا آنکه فیما بین استاد و شاگردان نوعی شکررنجی افتاد استاد هم موصوف
متقی و متورع بودند و بحکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول گذشتند و هستی خود را بکمال شور
عشق فنا کردند و باتباع فانی خود را فروخته و بمعبود متاع باقی را خریده گردیدند رحمة الله علیه

و از مریدان خانصاحب یکی مولوی حسین شاه بخاری تخلص بت‌شکن بودند که مالات ایشان از کتاب
خلعت الهنود که در رد کتاب اندر متن تالیف کرده اند بر ظاهر است حاجت بیان نیست در این سال سنه
یکهزار و دوصد و هشتاد و پنج وقت تحریر هذا شنیده شد که ایشان در بلده بهوپال فوت شدند خان
صاحب موصوف بار ها هم بسیار مهربانی و شفقت مبذول می‌فرمودند اول ملاقات من با ایشان در شهر اکبرآباد و باز
هنگام مراجعت اکبرآباد در بلدهٔ کول شده و بعده ایشان بمرادآباد آمده غریبخانه را بقدوم خود مشرف
ساختند روزی از من فرمودند پیش ازین فقیری بودم یعنی قبل از پیری و مریدی در گوشم آوازی آمد
که برخیز وقت نماز فجر است سید قربان علی و سید فضل حق هر دو برادر ساکن اترولی از خردسالگی
خادم خوش عقیدت ایشان هستند و باعث تزوج ایشان بحکومت قصبه اترولی این هر دو برادر شدند
و خانصاحب در مرض موت سید قربانعلی را طلبیدند و پیش خود نشاندند و صرف همت کردند و خلافت
و خرقه داده قائم مقام خود ساختند و همدران مرض سنه یکهزار و دوصد و هشتاد فوت کردند و در قصبهٔ مذکور
مدفون شدند و دو فرزند ارجمند بعقب گذاشتند رباعی تاریخ تصنیف مولوی حسین شاه مذکور
که بر مزار شریف کنده است اینست رباعی این بنده که جاوید که بنده محمد است * نور یقین و دین تا ابد است
سال سفر و اسم شریفش گویم * بست احدی جناب عبدالصمد است * دیگر از ان تاریخ تصنیف سید
فضل حق که آنهم بر مزار شریفش کنده است بیت * بزبان خوش نوشته می‌آید * روز یکشنبه بتاریخ
سوم وقت زوال * در محرم شد ازین دار فنا سوی ارم * در فراق صوری آن قدوهٔ اهل وفا
بود طالب هر یکی در رنج و اندوه و الم * بهر تاریخش سروش غیب گوید گفت * کعبهٔ اهل طریقت قبلهٔ اهل کرم
بعد فوت ایشان اتفاقا در اکبرآباد رفته بودم و سید قربان علی آنزمان در آنجا بودند از جهت معرفت
سابقه بملاقاتش رفتم و ایشان را سینه بریان و دیده گریان دیدم و نعره های آه آه پر درد او شنیدم
حال من هر یک باد سلمه الله تعالی **ذکر خلیل احمد خان صاحب رح** ساکن شاهجهانپور نسبت باطنی و تعلیم درود
شریف صلوة تنجینا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیده‌اند و طی سلوک خود از خواندن آن درود
نموده‌اند و از اهل فنا و بقا بودند و طالبان را همین درود مذکور تعلیم می‌فرمودند و بمحل اجابت دعائیه ران

در وجود متقرر است بملاحظه معنی لا موجود الا الله اشاره میفرمودند حضرت مولانا سید محمد حسن ساکن قصبه سهسوان
مرید و خلیفه ایشان فرموده‌اند باآنکه امی بودند انچنان کلام توحید بیان فرمودندی که مستمعان حیران میشدندی
و هم برادرم نسبتهم تعالی فرمودند که وقتی ایشان در رامپور بودند تشریف داشتند مولوی غلام جیلانی که یکی از علمای نامور رامپور بودند
بملازمت ایشان آمدند پس ایشان بادی فرمودند که چیزی بیان کنند تشریف فرمائید سکوت نمودند و هیچ بیان نتوانستند گویا که علم وی سلب شده است پس ایشان
بیان حدیث فرمودند بعده وی مرید ایشان شدند و در بعضی اوقات از کمال غلبه توحید اسم ذات الله عز و جل
ایشان گفتن نتوانستند و در آن زمانه که جناب سید احمد از دهلی در شاهجهانپور تشریف بردند مولوی محمد
اسمعیل و آنجناب برای ملاقات ایشان آمده‌اند در میان کلام گفتن نام ذات پاک ایشان از صدر و اقبال ناصر احمد خان
که پسر اکبر ایشان بودند اشاره فرمودند یعنی نام ذات پاک را بگویند مولوی محمد اسمعیل گفتند که رسالت پناه
اسم ذات میخوانند شما گفتن نتوانستند ناصر احمد خان گفتند مولانا ولایت نبوت برابر میکنید پس مولانا
ساکن شدند و هیچ نگفتند و میرزا امام الدین در شهر اکبراباد برادرم نقل کردند که وقتی در شاهجهانپور بودم
روزی من بخدمت ایشان رفتم و طلب فیوض باطن بخدمت ایشان عرض داشتم فرمودند فردا بیائید فردا
رفتم از من معانقه کردند کیفیت آن به بیان نمی‌آید و هم درین حال بی قصد خیال مولانا فخر الدین بخاطر من گذشت
این خطره بخاطر گذشته بود که خانصاحب موصوف مرا بگذاشته فرمودند که شما در طریقه مولانا مرید هستید
گفتم بلی من در طریقه ایشان مرید اند فرمودند قریب بود که کار شما بانجام رسد اما صورت مولانا پیش من حائل
آمد مرا از ان صورت شرم آمد در سنه دهم صفر برحمت حق پیوستند مولانا محمد حسن موصوف خلیفه ایشان از اهل ذوق
و ذوق بودند و صحبت مولانا شاه عبد العزیز یافته و مظهر اخلاق حسن بودند و از تدریس و تحقیق مثنوی مولانا
رومی کمال فیض بهره وافر داشتند و اکثر ملفوظات اشعار آن بر زبان میخواندند و حظی از ان بر میداشتند و مستمعان از جمله
سوز و گداز می‌یافتند راقم در اکبراباد از برکت صحبت و مستفیض شده است و اجازت هم دادند مذکور یافته
و هم در هفتم شعبان سنه یکهزار و دوصد و شصت و هفت وفات یافتند و در شهر اکبراباد مدفون گشتند
ناصر احمد خان مرید و خلیفه پدر خود خلیل احمد خانصاحب موصوف بودند راقم در شاهجهانپور بخدمت
ایشان رسیده دید که لباس درویشانه نداشتند و آثار بزرگی بهمنا صفحه ایشان هویدا بود پس از

ملازمت با من معانقه نموده تعالی نسبت کردند کیفیت آن بیرون از تحریر و تقریر است و وجود ورد جذبا ماندم و
وقت صبح و شام از برکت صحبت خود مرا مستفیض میساختند و اخلاق میکردند چون مرا جذبی و حالتی پیدا میشد
کلمات توحیدانه میفرمودند چنانچه در اثنای سخن اسم ذات شنیده خواندن نتوانستند و دران تغیر حال تا فار بلند
فرمودند اللّٰه اللّٰه تام که در تکبیر اولی میگویید یا آنکه ای لبوذکین بیان مطلب و مضمون اشعار مثنوی مولانا روم ی
بیان میفرمودند و ترجمه آن نتوانستند و اشاره بان میکردند وقت رخصت مرا اجازت مع سعی بیعت نفی مذکور دادند
و برحل اجابت آن ملاحظه و واسطه جناب رسالت پناه کما حقه تعلیم فرموده رخصت کردند پس از دو سال از ان
در رامپور تشریف آورده بودند و در دهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و شصت و هفت هم در انجا وفات یافتند
و قریب با مسجد نمود زیر دیوار عظمت الله خان که خلیفه وی از اهل شوق و ذوق و برادر زوجه وی بود
مدفون گشتند رحمة الله تعالی علیهم و دران زمان در شاهجهانپور بخدمت مولوی عبد الحق
خلیفه حضرت شاه غلام علی مجددی رحمة الله علیهما دهلوی رسیدم چون تسلیم ادا نموده نشستم مستفسر شدند
بی تکلف وی پیش از کلام از وی اشاره نمودند یعنی این فلان است که بخدمت ناصر احمد خان در مرادآباد
آمده است دانستم که قبل ازین ایشان خبر آمدن او بخدمت خان صاحب تراوش رسانیده اند و از ان جا
که در اهل مشرب وجودیه و شهودیه با هم اختلاف نیست وی حضرت چند کلمات نسبت خان صاحب فرمودند
لیکن گریه آمد بعد از ساعتی وی حضرت بر لطیفه سر من تصرف بهمت کردند و از سرور وی کما شد
ظهور مینمودند مرد بزرگ و صاحب نسبت نقشبندیه و اهل طریقت مجددیه بودند و عمر دراز و صحبتهای
بسیار یافته رحمة الله تعالی علیهما در هفتم محرم سنه هزار و دو صد و هشتاد و چهار
برحمت حق پیوستند و در بلده مذکور مدفون گشتند حیف صد حیف ع حریفان باده ها خوردند و رفتند
تهی خم خانها کردند و رفتند **ذکر سید احمد صاحب** از اولاد شاه علم الله ساکن رای بریلی بودند گویند
شاه علم الله بدریافت آنکه رسالت پناه در جهیز فاطمه زهرا رضی الله عنها سنگ آسیا زیرین داده بودند یا
بالا بمدینه رفته بودند وقتی راقم در سهارنپور بخدمت مولائی و مرشدی حاضر بود حکیم مغیث الدین ساکن شهر مذکور
نسبت وی بعلاج انشک بود مرید و خلیفه سید احمد صاحب بود و ندوی مولانا را بدعوت کردند من دران مجلس

همراه مولانا حاضر بودم حکیم صاحب زبانی سید صاحب نقل کردند که فرمودند جدم دعائی کرده بودند
که الهی اولاد مرا چنین دنیا نده‌ی که ترا یاد ننمایند و فرمودند که روزی من مراقب نشسته بودم آنجناب مرا
طلبیدند و داشتند گمان بردم که شاید برای خرج روزینه طلب میدارند در دل گفتم که دعای جدی
استجابت یافت رسید که از شما التماس دعا دارم فرصت عبادت میسر نمی‌آید تا آنجا نرفتم و بر مزار آنجناب رفته مراقب نشستم جسم
که جسد جدم از ضعف از قبر بیرون برآمد و رو بقبله دست برداشته در حق من دعا فرمودند از آن روز الله تعالی افلاس
و دنیا از من برداشت انتهی در اوائل حال جناب سید احمد بغلبۀ شوق طلب علمی از رای بریلی در دهلی تشریف آوردند
و در مسجد اکبرآبادی آمده بخدمت شاه عبدالقادر حاضر شدند و چیزی از علم صرف و نحو خواندند اما غلبۀ شوق تحصیل
علم باطن بیشتر بود پس بخدمت شاه عبدالعزیز رحمه الله رسیدند و مرید شدند و وی مرید پدر خود شاه ولی الله و وی
مرید پدر خود شاه عبدالرحیم بودند احوال و فضل و کمال این هر سه بزرگوار از تصنیفات ایشان اظهر من الشمس است
حاجت به بیان نیست و در قول الجمیل شاه ولی الله موصوف نوشت شیخ الاجل شاه عبدالرحیم صحب شیوخا
کثیرا اجلهم ثلثة اولهم خواجه خرد صحب الشیخ احمد السرهندی ثم الشیخ الهداد و خواجه حسام الدین صحبا خواجه محمد باقی و ثانیهم
السید عبدالله صحب الشیخ آدم البنوری صحب الشیخ احمد السرهندی صحب خواجه محمد باقی و ثالثهم الخلیفة ابوالقاسم
صحب شیخ الاسلام و شیخ محمد صحب الامیر ابا العلا بعد چندی مدت آنجناب سفر کردند و از خدمت خدا آشنایان فیض باطن
حاصل کردند پس از آن در لشکر نواب امیرخان بهادر رفتند بعده ترک دنیا کرده بمجاهدات و ریاضات بسیار
نموده تکمیل باطن کردند و باز در دهلی تشریف آوردند مولوی محمد اسمعیل و مولوی عبدالحی باتفاق بحضرت
آنجناب امتحاناً عرض داشتند که حضور قلب در نماز هیچگونه نشود آنجناب برای امتحان ایشان وقت عشاء تبسم نمودند و فرمودند
که امشب در حجره دو رکعت نماز در پس من بگذارید پس ایشان نماز بگذاردند بعد از آن هر دو را دو رکعت نماز جدا
جدا خواندن فرمودند چون ایشان بنیت نماز بستند از برکت صحبت و توجه باطن آنجناب تمام شب در استغراق
ماندند صبح آن معتقد گشته هر دو مرید آنجناب شدند بعد چندی مدت آنجناب بقصد حج کردند و ایشان را همراه خود
گرفتند چون در مرادآباد تشریف آوردند راقم خرد سال بود صورت و شمائل ایشان و آنجناب در حفظ
ماند پس از آنجا از راه کلکته در بیت الله رسیدند بعد از مراجعت خانه کعبه بقصد جهاد معاوده باز از راه بنگور در

هندوستان تشریف آوردند و مسلمانان هندوستان را بر تحریص جهاد و تعلیم ظاهر نمود و نفیر عام کردند و بر تسخیر
قلوب صد بیان و جذب معتقدان نمودند و آنچنان همت بالا حزم و عزم گماشتند که مسلمانان دیار هند بر بلاد و بلده
ها و رویده را و پدر و پسر و دختر را و زوج زوجه را گذاشته همراه آنجناب شدند بعد از آنجناب جوق جوق از ره هندو
بطرف ملک افغانان در سوات و بونیر و پنجتار رفتند و برای اعانت خدا و رسول بجان و مال خود را فی سبیل الله فدا کردند
و سلطان کشمیر در کشمیر واداند و فرستادند چنانچه در ماه صفر سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری مسلمانان بلده مراد آباد
مبالغ سه هزار و هشتاد و هفت روپیه و هشت آنه بخدمت آنجناب ارسال داشتند و از جواب خط سیدی آنجناب
معلوم گردید که اول هندی از مسلمانان مراد آباد و سید قصبه تهور سعد لیزی غازیان در جنگ با کفار سکهان در ولایت
خراسان هندوستان مشهور و معروف است بطوالت آن داده و مختصر کیفیتش آن است آخر کار سکهان نابکار و کفار
فجار با اغوای و رهبری بعضی افغانان بد عهد و بیوفا و تنبه کار و لی و پیمان بد بنگال ... و همه بر سر غازیان از
بالای کوه تاخت آوردند و غازیان شجاعت شعار شهید ساختند و مولوی محمد اسمعیل داد شجاعت داده
شهید گشتند و مولوی عبد الحی قبل ازین معرکه در راه کابل بعارضه تپ و لرزه فوت شده بودند و احوال
شهید شدن یا زنده ماندن آنجناب سید احمد بریلوی هیچ کس تحقیق نرسید لیکن از بعضی آیندگان آنجناب و شخصی
که پس پشت آنجناب همدران معرکه ایستاده بود معلوم گردید که از ضرب بندوق که بر رکبه آن جناب
درین جنگ رسیده بود همدرین میدان جنگ گشته دیدند والله اعلم و گویند شخصی ایشان را از قوم گدون
بر پشت خود سوار کرده برد و این معرکه بیست و چهارم ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و
شش واقع شد و در خاتمه کتاب صراط المستقیم این عبارت مذکور است باید دانست که انوار سعادت
بر جبین ایشان یعنی سید احمد صاحب ظاهر و باهر بود تا آنکه حضرت ایشان را بمولانا الشیخ عبد العزیز
در طریقه نقشبندیه شرف بیعت حاصل شد و از همین حصول بیعت توجهات ایشان معاملات
پس شگرف رو نمود که بسبب آن کمالات طریق نبوت و مقامات طریق ولایت بر احسن وجوه
جلوه گر گردید اول و افضل آن معاملات آنست که حضرت ایشان جناب رسالت
مآب را در منام دیدند و آنجناب سه خرما بدست مبارک خود حضرت ایشان را خورانیدند

بود یعنی که یک یک خرما بدست مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند عجب از آنکه بعد از بیدار شدند
و بعض خود اثر ازان رویای حقه ظاهر یافتند و بهمین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد ازان
روزی علی مرتضی کرم الله وجهه و فاطمة الزهرا رضی الله عنها را بخواب دیدند پس علی مرتضی حضرت ایشان را بدست خود
غسل دادند و شست و شو کردند مثل شستن و شو کردن آباء اطفال خود را و جناب سیدة النساء لباسی لباس فاخره
بدست خود ایشان را پوشانیدند پس بسبب همین واقعه کمالات نبوت نهایت جلوه گر گردید و عنایت رحمانی و تربیت
یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حضرت جل و علا دست ایشان را بدست قدرت
خاص خود گرفته و چیزی از امور قدسیه پیش روی ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر
خواهم داد و حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثه یعنی چشتیه قادریه نقشبندیه حاصل شده اما نسبت
قادریه و نقشبندیه پس بیانش آنکه بسبب بعثت بین توجهات آنجناب هدایت مآب روح مقدس جناب
غوث الثقلین و جناب خواجه بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب یکماه فی الجمله
تنازعی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت ایشان مانده زیرا که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای
جذب ایشان تمامه بسوی خود میفرمودند تا آنکه بعد انقراض زمانه تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت
روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یکپاس هر دو امام نفوس نفیس
ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه فیمابین یکپاس حصول نسبت هر دو طریقه نفیسه
ایشان گردید و اما نسبت چشتیه پس بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت
خواجه خواجگان خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد
مبارک ایشان مراقب نشستند و درین اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
بر حضرت ایشان توجهی بس قوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق
شد بعد مرور مدتی ازین واقعه روزی در مسجد اکبرآبادی واقعه بلده دهلی در جماعت از مستفیدان
خود نشسته بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سلک عتبه بوسان محفل هدایت منزل منسلک بود
همه حضار ان محفل سر بجیب مراقبه فرو برده بودند و حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه میفرمودند

بعد القراض محفل ملائکه یانفس بکاتب الحروف متوجه شده فرمودند که امروز حق جل و علا محض عنایت خود
بلا واسطه احدی اختتام نسبت چشتیه بما ارزانی داشت پس بعد از آن در تلقین و تعلیم طریقه چشتیه بازوی
همت فرمودند انتهی و قطب الدین بن شاه ولی الله بن الشیخ ابو الفیض شاه عبد الرحیم فاروقی بودند و نسب ایشان از طرف
مادر با امام موسی کاظم میرسد گویند خواجه قطب الدین بختیار کاکی در معامله باطن پدر ایشانرا فرمودند که پسری خواهد شد
او را قطب الدین نام کنی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار وفات یافتند و غلام حلیم نام تاریخی مولانا
شاه عبد العزیز در سنه یکهزار و دو صد و سی و نه یکشنبه هفتم وفات یافتند **ذکر شاه بغدادی**
اسم شریف محمد سعید بغدادی است و ایشان سجاده نشین بغداد بودند و انتساب نسبت باطن و نسب ظاهر ایشان
بیازده واسطه بسید حضرت عبد العزیز بغدادی فرزند حضرت غوث الاعظم قدس الله سرهما میرسد
مزار سید عبد العزیز در قصبه اگره است که از بغداد سه فرسنگ است گویند از قضای الهی پسر ایشان انتقال
کرده بود از فراق آن فرزند ارجمند غربت سفر اختیار کرده از بغداد در هندوستان تشریف
آوردند و اهل الطریقه ایشان میگویند چون در شاهجهان اباد رسیدند مولانا فخر الدین و مرزا مظهر جانجانان
و خلف علی رشاه و شاه آبادانی و میران نانو و میر فتح علی کمال تعظیم و تکریم نموده پالکی ایشانرا بر
دوش نهادند و اهل طریقه اخوند فقیر صاحب میگویند که ایشان هم پالکی شاه بغدادی بر دوش نهاده
و حضرت شاه بغدادی حلقه ذکر از مریدان ایشان شنیده فرمودند که اخوند بابا شما این طرز حلقه را
از اهل الطریقه نقشبندیه گرفته اید قدس الله اسرارهم و گویند تصرفی داشتند که در هر شهر و قریه که
می رفتند رئیس و غریب آن شهر پالکی ایشانرا بر دوش نهاده نذرانه پیش می آوردند چون در شهر
رامپور رسیدند نواب فیض الله خان غفر الله رئیس شهر مذکور سعادت دارین خود دانسته مکلف اقامت
شهر خود گردیدند و ده آغاپور ایشانرا جاگیر دادند و زیاده ازین هم ایشانرا فتوحات غیبیه کثیر در
کشمیر رسیدند تا هجرتم همه فقرا و مساکین میگردند و ثقات راوی اند که بکمال توجه و مناسبت روح غوث
پاک اکثر امور دینی و دنیوی از آنحضرت ایشان منکشف میشدند بشارتی که بر کشف و اظهار آن مجاز نیستند
چنانچه نقل مشهور است که شخصی بمسجد کلان میبردند روزی در الهام و مکاشفه و یا از جد خود ایشانرا

معلوم گردید که عمارت مسجد بهم خواهد افتاد زود و از خلوت خانه بیرون آمدند و معماران را بدر فرمودند و از برای خود وقت
آنا بابا که تکیه کلام ایشان بود زود فرود آئید چون همه معماران فرود آمدند همه عمارت آن مسجد در
حال هنیتا و بعد از آن از سر نو آن مسجد را تعمیر ساختند چنانچه در احاطه پخته مقبرهٔ ایشان در شهر مذکور تا حال استاده
است تاریخ انتقال جناب سید قطب معظم چراغ دودمان غوث اعظم جناب ارواح پاکش و ادر و لوح
یکشنبه ده و چهار از محرم سنه ۱۲۳۳ خلیفه داشتند اول خلیفه مولوی امجد علی که ذکر شریفش خواهد آمد و دوم
مولوی نیاز احمد بریلوی سوم شمس الضحی اکبرابادی **ذکر مولوی امجد علی** سید السند محب الفقرا و الغربا
شیخ المشائخ طریقهٔ قادری مولوی امجد علی ابن مولوی سید احمد جعفری خلیفه الاعظم سید عبد الله بغدادی بودند
اهل طریقه ایشان میگویند که بارشاد جناب محبوب سبحانی سید عبد الله برای تعلیم ایشان از بغداد در هند
تشریف آوردند و نسب ایشان به بست و پنج واسطه بسید اسحاق بن امام جعفر صادق علیه السلام میرسد شیخ
عبد الحق محدث دهلوی در رسالهٔ مذکور بالا مینویسد که نسل جعفر صادق رضی الله عنه از پنج تن آزاد اولاد
وی باقی مانده انتهی از انجمله یکی سید اسحاق هم است مولد و موطن و مدفن ایشان اکبراباد است در دوم ربیع الاول سنه
یکهزار و دوصد و شصتی وفات یافتند و در مدرسه قدیم واقع اکبراباد مدفون گشتند و اکبر و اعظم خلیفه ایشان
و داماد ایشان حکیم سید نور الدین بودند و حالا دو نبیره ایشان اول سید امیر علیشاه دنیادار و امیر و ثانی
سید مظفر علی شاه فقیر باعزاز و اکرام تمام در اکبراباد سکونت میدارند سلمهما الله تعالی و سید مظفر علی شاه
طریقه قادریه جد خود و چشتیه نظامیه از شیخ نظام الدین سلمه الله پسر حضرت مولوی نیاز احمد بریلوی رحمه الله
حاصل نموده و اجازت یافته طلاب را تعلیم و تلقین میفرمایند و نیز صرف همت بران میکنند راقم وقت اقامت اکبراباد
گاه گاه در مجلس ایشان میرفت و از اخلاق ایشان مسرت اندوز میگشت **ذکر حکیم نور الدین** ایشان از اجلا
السید المسند بودند و مرجع خلائق خاص و عام و اکثر مردم معتقد ایشان بودند مولد و موطن و مدفن ایشان
اکبراباد است و در طریقهٔ قادریه مرید و خلیفه خسر خود مولوی سید امجد علی بودند و مرید و خلیفه سید عبد الله
بغدادی بودند که وصالش گذشت و تیرش در بلده مشهور است اخلاق حمیده و قول و فعل سنجیده میداشتند اگر از کسی اتفاقاً
خطائی یا عمداً قصوری و رنجی به ایشان سر زدی بانتقام آن نمی پرداختند بلکه عوض آن بر تربیت او ساعی بودند و در آسایش کوشش

بلیغ می نمودند آری مصداق این شعر شیخ سعدی رحمة الله علیه بودند ؎ شنیدم که مردان راه خدا ✽ دل دشمنان
هم نکردند تنگ ✽ راقم این صفت ایشان را دیده است در حجت نفس خود را مقدم بر دوستان و مخلصان
پسند نمی داشتند و برای تعظیم هر شخص بر می خاستند و علما و فقرا را دوست می داشتند و چون
یکی ازین فرقه را نزد خود آینده می دیدند تا از در دیوان خانه استقبالش می نمودند و بر بالای مسند خود جا
می دادند و بالش برای او می گذاشتند و بوقت رخصتش همراه او تا بدر دروازه می رفتند و در آخر عمر مسند
و تکیه ترک کردند و بساط پینه را در دیوان خانه خود فرش ساختند چون بار دیگر از مراد آباد به آکبرآباد بغرض نیاز
بملازمت ایشان رسیدم با من فرمودند شرم دارم که من بر مسند تکیه زده نشینم و خلق خدا بر فرش نشیند
لهذا این بساط ها گسترانیدم اکثر مرد و زن مرید ایشان می شدند و خاص هر سال در ماه ربیع الثانی در سلسلهٔ
قادریه بسیار مردمان و زنان می آمدند و مرید ایشان می شدند و ایشان در ضبط اوقات و صغار معاملات
نظیر خود نداشتند چنانچه بعد ادای نماز تهجد تا وقت صبح مشغول بحق می بودند و بعد ادای نماز فجر از درود و
وظائف مثل حرز یمانی وغیره فراغت یافته و نماز اشراق خوانده با دوستان و همنشینان همکلام می شدند
و بعد گذشتن یک پاس روز طعام تناول می فرمودند و بعضی مخلصان نیز در همین وقت آمد و رفت می داشتند با اینها
نیز بشفقت می پرداختند و بعد زوال نماز ظهر فراغت یافته استراحت می فرمودند پس از باقی ماندن
یک پاس روز از خواب بیدار بوده و از طهارت و وضو فراغت یافته می نشستند بعضی کسان که معمول نشست و
برخاست آنان این وقت بود نماز عصر بجماعت با ایشان ادا می نمودند ایشان نماز مغرب بجماعت در مسجد ادا
ساخته باز بمکان خود مراجعت نموده بعد یک دو ساعت از ورزش وغیره فرصت یافته برای تناول طعام
اندرون مکان می رفتند من بعد بیرون تشریف آورده مریدان و معتقدان را تعلیم و تلقین علم باطن می کردند
روزی با راقم فرمودند که وقت هذا برای اینها نگاه داشته ام بعد ازان نماز عشا بجماعت خوانده و از اوراد
فراغت یافته بخواب می رفتند تسخیری و لطف داشتند هر که امیر و غریب از شهر دیگر در بلدهٔ اکبرآباد می رسید لازم می دانست
که در مجلس ایشان حاضر شود راقم از دو سال گاهی قبل از آن اوقات ایشان ندیده میگویند که فرزند اکبر ایشان سید
مرشد علی جوان خوش رو و قابل و لائق و اهل علم بود فوت گردید ایشان اندران روز انتقالش معمولات خود هرگز ترک

بگروند ولقضا و رضا بامر الهی صبر کردند جزع فزع را در خود راه ندادند و بست و سوم صفر روز جمعه وقت
چاشت سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و هفت رخت سفر آخرت بربستند و یک فرزند سید محمد حسین مرحومی در عقب
گذاشتند و همین فرزند دلبند ایشان سید علی اصغر که اخلاص با فرقهٔ فقرا و حسن اخلاق با مخلصان و محبان میدارند
و جانشین پدر بزرگوار خود هستند و در اجرای طریقهٔ ایشان مشغول اند و اجرای طریقهٔ سادات قادریه
و صفات معاملات ظاهریه و باطنیه مثل پدر بزرگوار خود میدارند و باعزاز و اکرام تمام بعد از وفات پدر بزرگوار
خود بر مسند زر رونق افروز مجالس مشیخت شدند و طریقه و سنت پدر را فرو نمیگذارند و پدر بزرگوار در حیات خود
ایشان را خلافت و اجازت داده بودند و علاوه ازین آثار نسبت زهد زاهدان و مخمور چشم شب خیزان
از چشم و روی ایشان پیدا و هویداست و آیات شان شوکت سیادت از بشره و جبین ایشان ظاهر و
آشکار است سلمه الله تعالی نقل مردی را دیدیم که لباس مانند مردمان عام میدارد و ریش سفید داشت و بهره از
علم ندارد و کار و کلام خلاف عقل و نقل میکند چند کسان مردم اشراف و خوانده و ثروت و دنیا و عزت
ظاهری بسیار دارند مرید و معتقدان مرد اند و شنیدیم که او را قطب الاقطاب میگویند و میدانند و میخوانند که او قطبیت
رسیده هر چنانچه بعضی بعضی را از آن کسان قطبیت داده است و آنمرد در صورت پیری حقیقت مردمان را علیحده و غیر
مردگان را از نقطه نیز علیحده چنانچه شوهران بیوگان را نیز علیحده بالتحقیق است که اینها را یا انهار زدیم نیز علیحده
و میگوید این مرشد من است و مرتبه بالاتر از غوث میدارد و ملائکه را تعلیم میکنند و در شب برات حساب از ان
میگیرد و از کراماً کاتبین اعمال نامه مردم گرفته می بینید و دروغ بر گردن قایل که آن پیر را خلیفه معه لا باخبر
میگوید الغرض و کسی از دوستان ما هم بدیدن آن پیر معتقد آنمرد شده بودند و بعد دیدن آن پیر با
من بیان مینمودند شبی با جماعه رئیس در حجره آنمرد نشسته بودیم ناگاه آن مرد گفت که شاه جیو می
آیند بیرون روید بیرون روید بیرون آمدیم بعده چون در حجره نشستیم دیدیم پیر ضعیفی را که برهنه
ریش دراز گلیم کشیده غلطیده است چون آن پیر سخن گفتن آغاز کرد بعض کلام او ما فهمیدیم و بعض کلام او را آن
مرد فهمیده جواب در زبان او می داد بعده آن پیر از حجره بیرون آمد و ما هم بیرون آمدیم ناگاه دیدیم که آن
پیر گلیم انداخته برهنه غایب گردید و شخصی از آن کسان مذکور که قطب قصبه سکونت و وطن خود است

بذریعهٔ عرائض و روزنامچه خبر قصبهٔ ولایت خود آن مرد را میرسانند که در تاریخ ازینقدر اطفال پیدا شدند و در ان
تاریخ ازینقدر مردند و دران شب مذکور از گفتهٔ آن مرد نقشه قصبهٔ مذکور ولایت خود پیش آن پیر خواندند که درین
ولایتی طفل حرامی پیدا شدند و هفت ده حمل ساقط گردیدند و این نقل مشهور است که آن شخص بذریعهٔ عرضی از قصبهٔ ولایت
خود بتبدیلی گرفته بشهر دیگر رفته بود و بعد چند ماه از انجا تبدیلی خواسته در قصبهٔ مذکور باز آمد احوال گذارش آنجا معلوم
نیست که چندان اطفال حرامی و حملها زائیدند و شنیدیم که ازین روزنامچها و نقشجات دفتری جمع نموده است و ان
قیاسات و مقامات او و کتب سلوک میگویند که انکشاف عالم از تزکیهٔ نفس و صفائی قلب حاصل آید و این قطب را انکشاف
عالم از عرائض و روزنامچهائی مریدی میگردد و نیز هم اهل قطب از اقتضاء علم از نقشجات آن مرید میکنند و گویند کسی را
گناه پنج ساله و کسی را ده ساله آینده معاف میکنند و مردم خاص و عام ازین امورات متعجب اند و زبان طعن دراز میکنند
و پر ظاهر است که آن خلاف قول و فعل متقدمین و متاخرین است والله اعلم نقل است بزرگی محقق بارها مرا
بیان فرمودند که شخصی بود مرجع مردم خاص و عام بعد مرگ او پسرش چنان بیان مینمود که پدرم قریب مرگ عمل
معمولی خود مرا وصیت کرد و گفت که چون در پائخانه روی معمول خود داری که سورهٔ فاتحه را معکوس بخوانی
و بر کلوخهای استنجا دم کرده محل غایط خود را صاف کنی این رجوع مخلوقات که بر منست بر تو خواهد شد چون در پائ
خانه سورهٔ مذکور را معکوس خواندم مردی را دیدم گفتم تو کیستی گفت غلام توام طلبیدی ابلیسم خوف خدای
عزوجل بازان کلوخهائی دم کرده استنجا نکردم نعوذ بالله منها اینچنین گمراه اکثر اند و خود را فقیر میگویانند
و مردم نادان آنها را کامل میدانند. نقل است شنیدیم از والد بزرگوار خود علیم الدین شاه ساکن تنبیره
با بزرگی و فقیری مشهور پیری معتبر بود و مردمان ذی علم و اشراف مرید و معتقد او بودند فرمودند که در موضع
شخصی رافضی است و در حیات خود قبری آماده ساخته بود و اندران می نشست معلوم نیست دران چه میکرد
مولوی محمد حسن صاحب ساکن بسوان بارها ازیشان نقل فرمودند که برادرم و شخصی از دوستان برادرم هر دو مرید و معتقد علیم الدین شاه
بودند روزی آن شخص مذکور برادرم گفت هر چه که حضرت ذکر و تعلیم کرده اند در روز و شب آن مشغولم اما مرا
هیچ شغلی نمیگردد و گفت تنها بیا با تو نکته خواهم گفت چون آن هر دو پیر و مرید تنها شدند پیر گفت آن
اسم را که ترا در شجره نوشته داده ام آن همه را قابل لعن باید دانست مرید گفت بجا است همین نکته باقی

مانده بود که مرا هیچ انکشاف نگردیده است چون آن شخص مرید او بار بسبب پیشوایان آمده اکثر که از یاران گروه
خورد بعیه با برادرم بیان نمود از استماع این حال بعد هژده سال اعتقاد برادرم از آن پیر شیخ نسبت انتهی بکلی انعدام یافت
پدر بزرگوارم جناب الغلیشاه صاحب از اهل علم و بزرگ و متقی بودند و در چاندپور سکونت میداشتند روزی بحضرت
مولانا و مرشدنا فرمودند که جناب جلی شاه نسبتی دارند الا آن از سینه فقیر بلیست وقتی بجهت قدمبوسی حضرت
مرشدی مرا اتفاق سفر مانکپور شریف افتاده بود در منزل چاندپور بخدمت ایشان رسیدم در آن زمان روشنی هر دو
عین ایشان زائل گردیده بود و تسلیم نموده گفتم این غلام بس شفقت بزرگانه فرموده مرا دعو نمودند هر چند که انکار
کردم قبول نکردند در آن حال پرسیدم که حضرت از کدام بزرگ بیعت میدارند فرمودند که از امام الدین شاه
لیکن پس از آن ظاهر گردید که او رافضی بود و بعده نزدیک یکی دیگر فقیر رفتیم اما چسپیدگی دل نگردید الحال آن
تسبیحها طریقه سهروردیه که او مرا تعلیم کرده بود میخوانیم و میکنیم در باب نسبت ایشان آنچه که حضرت مولائی فرموده
بودند همچنان بود آن نسبت ایشان از برکت آن تسبیحات بود مولانا رومی فرمایند ؎ سالها باید که تا
آدمی آشکارا گردد از پیش و کمی ذکر پیری مریدی آن پیر دو را دیدیم خانه نشین بودند و متوکل و بظاهر مرتکب فسق
و فجور نبودند و هر دو متزوج بودند پیر اولاد داشت و مرید نداشت و صورت و لباس مانند مشائخ و علما می
داشتند طعام قلیل میخوردند و نفس را بفقر و فاقه گوشمالی میدادند و بفکر و ملاحظه شرب بشغل میداشتند و هر دو
تارک صلوة بودند و استعمال آب نمیکردند نیز که محل بول و غائط می شوئیدند بلکه پانی می شوئیدند مرید چیزی
از علم ظاهر نسبت به پیر بسیار معتبر بود قرآن مجید را انجا سینه به سینه پیغمبر میگفت در آنچه حرف و الفاظ و آیات قرآن مکتوب
را کلام الهی نسبت به پیر میگفت و در تشمیر پارچه بعض زنان را کوفته کاغذ میسازند و بر آن خود مینویسند و میگویند
این کلام الله است نعوذ بالله منها روزی پرسیدیم از و که جوگیان بریاضات و مجاهدات بطور خود بمنزل قرب الهی
رسیده یا نه گفت هر که بر طریقه دین خود طی سلوک کنند بمقام وصول میرسد نعوذ بالله قائل آن در شرع شریف و طریقت
محمدی صلی الله علیه وسلم گمراه است باید دانست که مقصود هر پیغمبر یکی است اما طریقه حصول آن مقصود هر نبی جدا
جدا است چون پیغمبر ما خاتم انبیا اند لهذا طریقه حصول آن مقصود پیغمبر ما ناسخ و خاتم طرق پیغمبران است پس اگر
کسی احتمال حصول آن مقصود در طریقه دیگران داند کافر گردد **ذکر طریقه جلیله** تواضع و بی ارشاد تیر اشند

ته‌بند نمی‌بندند و گلیم می‌پوشند و بعضی ازان سوای شراب قلیان وغیره بنگ نوشند و
تارک صوم و صلوة اند و الفاظ اختراعی خلیفه را تعلیم باطن در حق خود میدانند و آن الفاظ این است
الم لک لا الک لی لک هو لی لت لا الک لولک هو میم هو میم هو میم هو بدوح هو پیر و قبور پیر را
طواف و سجده میکنند و خود را خلیفه شاهی میگویانند و مردم آنها را نوشه شاهی میگویند خلیفه
را دیده بعوض زیاده ازین الفاظ دیگر مثل نوشه هو وغیره در ذکر خلیفه آورده ام نعوذ بالله من شر بدعات
الشیطان **ذکر طایفه رسول شاه** ته العیان از موی ریش و بروت و ابرو و مژه تراشند و پارچه
سفید مانند کلاه آزادان بر سر می‌نهند و ته‌بند می‌بندند و خاک بر تن و روی می‌مالند
و مسکرات شراب وغیره می‌نوشند و قال الحبیب و جودی بحال بیشتر میدارند و بعضی ازان قلت طعام
و ترک منام نیز میکنند و تارک صلوة اند و هیچ اعمال ظاهر نمیکنند وقتی مرا همراه حاجی محمد حسین
صاحب ابو العلائی برای زیارت کبار سفر دهلی افتاد چون بدهلی رسیدیم بر بالای خانه مکان
استاد حاجی صاحب تا سه چهار روز ماندیم و در آن مکان یک صفه بقدر چهار انگشت از جای دیگر بلند
بود حاجی صاحب بر آن می‌خفتند روزی ناگاه بی‌قصد در دلم خطره گذشت که بر نشین خود بر آن باشم با حاجی صاحب
بیان نمودم گفتند بلی همچنین در دلم گذشته بود این خوابگاه من نشستگاه خلیفه رسول شاه است و این
همه مکان نشست و برخاست مریدان اوست و با آنکه در آن زمان او زنده نبود یکی از مریدان او هم در آنجا
نبود و نعوذ بالله منها و من اثر الشیطان و نائبه و نتوب الیه ۞

باب پنجم در ذکر پیشوای شطاریه

ذکر احوال اکابر شطاریه در کتب مذکور بالا دیده نشد اما صاحب
اخبار الاخیار و اقتباس الانوار حال شیخ عبد الله شطار چنان نوشته اند اول کسی که درین سلسله در سلک ... شود
آمد شیخ عبد الله شطاریه بود و وی از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی است او را رساله ایست مشهور در بیان طریق شطاریه
و اذکار و اشغال و مراقبات و در اول رساله نسب خود تا شیخ شهاب الدین سهروردی نیز
ذکر میکنند و سلسله ارادت وی از پنج واسطه بشیخ نجم الدین کبری میرسد سطوت و شوکت ظاهر و باطن
داشت مرشد وقت خود بود و در تلقین اذکار و اشغال که مخصوص سلسله شطاریه است مستعین و منفرد

پیروی وقت رخصت نمودن هندوستان وصیت کرده بود بهر جا که میرسیدی کوس معرفت آشکار گردانی
که کسی که طالب خدا باشد بیاید تا ارشاد نمائیم و پیش هر مشایخ که بیعتی با وی میخواهی گفت که
اگر شما چیزی دارید بمن اظهار نمائید و الا آنچه ما داریم دریغ نیست پس وی با صوفیان بسیار و از
خلق بیشمار از ولایت روان گشت در هر شهر و قصبه که میرسید مثل ملوک خیمها برپا کرده فرود
می آمد و موافق وصیت و حکم پیر خود در هر شهر که میرسید نقاره میزد و ندا میداد که طالبی نسبت
که بیاید تا او را بخدا راه نمائیم و با هر فرقه سلوک مینمود چون در مجالس می نشست هر سو نگاه میکرد
و میگفت که اینجا تخته سیاه که عبارت از طالب علماء پر شبهه بی اعتقاد باشد نباشند تا سخن خود
گفته شود چون رفته رفته منزل وی در باغ شهر مانکپور واقع شد شهرت گرفت حضرت مخدوم
حسام الدین مانکپوری و راجی سید حامد شاه و شاه سید وی هر سه بزرگ یکجا نشسته بودند
بودند مخدوم حسام الدین از کمال بیدباری فرمود که شیخ عبدالله مسافر است و من مقیم
مناسب آنست که من بدیدن شیخ روم پس در غایت رخصت با هر دو یار بلند کورد روان گشت چون شیخ
عبدالله از آمدن ایشان آگاه شد از خیمه برآمد و گفت میترسم که مبادا این آتش فقر برادرم شیخ حسام الدین
خیمه و بساط من بسوزد پس ملاقات کرده باهم گرد زیر سایه درختی نشستند بعد از ساعتی شیخ عبدالله
موافق رسم خود اظهار نمود که توجه کرده چیزی نزد الفقیر مائید که طالبم و الا آنچه من از پیران خود یافته
ام حاضر است مخدوم شیخ حسام الدین از کمال استغنا و فروتنی جواب کرد که من آن قسم چیزی ندارم
که بخدمت شما اظهار نمائیم و آنچه از پیران خود یافته ام از مطالعه آن فارغ نشده ام که چیزی دیگر از شما
بیاموزم شیخ عبدالله را از جواب پسندیده مخدوم حالی خوش شد و گفت الحمدلله در هندوستان
یک عارف کامل را دیدم که بجای همتش از کونین در گذشته است بعد از آن شیخ عبدالله چون بجمع نمود بیعت
اکثر مردمان تربیت بعبدالله یا بهدی تربیت یافتند مردی بزرگ بود نفسی با برکت و همت و تلقین
او را اثری کمال بود چنانچه درین ملک اکثر سلسله اهالی الآن جا بلیت گویند که چون طالبی پیش
او می آمد برای امتحان عقل و هوش او نان با نان خورش برابر او میفرستاد و کسی را بردی

بر میگماشت تا ببیند که در چه زمان تا چون رشته برابر خورد یا یکی از آن باقی ماند اگر برابر بخورد این دلیل بر
قرابت و هوشیاری او میساخت و چیزی از طریق ذکر باطن مبشر میبود و اگر میدید که یکی از دو یکی
باقی ماند این دلیل بر عدم ضبط احوال و بیخبری او میکرد و چیزی از جنس دعوات و اوراد و آنچه
بظاهر تعلق داشته باشد می آموخت و صاحب مرآة الاسرار میگوید اول کسی که در سلسله
طیفوریان موسوم بلقب شطار گشت شیخ عبدالله بود و معنی لفظ شطار تیز رو است و در اصطلاح
صوفیه علم شطار شغل باطنی را گویند که از کسب آن فنا فی الله و بقا بالله حاصل میشود چون شیخ عبدالله این
آن شغل علم شطار را کما حقه عمل نمود و بآن صفت موصوف گشت از آن زمان پیر وی شیخ محمد عارف
او را مخاطب بلقب شیخ عبدالله شطار گردانید از آن وقت سلسله شطاریه انتشار یافت و مریدان
او نیز باین لقب مشهور شدند و شیخ محمد غوث گوالیاری از اکمل خلفاء سلسله وی است و وفات
شیخ عبدالله شطار در سنه و قبر او درون قلعه مندو است رحمة الله علیه شیخ بدهن شطاری
از اولاد شیخ عبدالله شطار است در زمان سلطان سکندر بر مسند مشیخت و ارشاد و تربیت مزد
در طریقه شطار بطالبان آن ملقبین میکرد ذکر سلسله حسینیه بخاریه میفرمایند که منشاء جمیع فرق صوفیه
حضرت علی کرم الله وجهه اند بتخصیص منشاء سلسله سادات ایشانند سید المتاخرین کبار آن
سلسله سادات بخاریه و منشاء نسبت مقاماتی حضرت سید جلال مخدوم جهانیان بخاری شد بحد
انقدر خوارق عادات از وی صادر شده که هیچ یکی ازین طائفه متاخران ظاهر نشده وی را خلافت
و اجازت از چهل و چند مشائخ اهل ارشاد رسیده بود فاما تربیت و ارشاد تمام از شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین
بن شیخ بهاء الدین ذکریا سهروردی و از شیخ نصیر الدین محمود چشتی چراغ دهلی یافته و در
خاندان ایشان همین دو سلسله جاری اند و سیوم خانواده سادات اهل بیت نیز جاری است و نسبت
اهل بیت شستگی نفس و بیزاری لذت او است و حقیقت هر نسبت کیفیتی است که حلول کننده است
در نفس ناطقه از قسم تشمل بفرشتگان یا دیدن عالم جبروت ذکر اکابر سلسله هذا در کتب مذکوره صدر
این کتاب بنظر نیامد اما صاحب اخبار الاخیار ذکر مخدوم جهانیان بهمگند سید جلال الدین بخاری

لقب او مخدوم جهانیان است جامع است میان علم و ولایت و سیادت او مرید شیخ رکن الدین
ابو الفتح قریشی است و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه در مکه معظمه
صحبت داشته و در خزانه جلالی که از ملفوظات اوست از وی بسیار نقل میکنند سیاحت بسیار کرده
و از بسیاری اولیا نعمت و برکت یافته و مشهور است که وی هر کرا معانقه کردی نعمتی که آنکس داشت
بستدی یعنی چندان توجه و خدمت کردی که آنکس بی اختیار بشنید در دادن هر نعمتی که داشت
و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید و کذا از او
و خرقه تبرک از شیخ الاسلام سید المحدثین شیخ عفیف الدین عبد الله المطری در حرم شریف
نبوی علیه السلام والتحیة پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر
کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرمود که مقراض
راندن شما موقوف است در گازرون چون سید بگازرون رسید شیخ امام الدین برادر شیخ الاسلام
امین الحق والدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است که سید جلال البخاری
قصد ملاقات من کرده از اچه و ملتان می آید شیطان در اثناء راه او را از وی باز نمود
که امین الدین از سرای مستعار بدار القرار خرامید سید جلال البخاری بطرف مکه مبارک رفته است وقت
مراجعت بگازرون خواهد رسید او را اسلام من برسانی و سجاده و مقراض من بدو دهی و
مجاز و خلیفه من گردانی شیخ امام الدین همچنین کرد و سید السادات از آن سیر با جازة انواع
استفاده کرد و باز گشت و از شیخ الاسلام رکن الحق والدین خرقه تبرک پوشید و در عهد محمد تغلق
منصب شیخ الاسلامی و سند خانقاه محمدی سیوستانی با مضافات مخصوص گشت و بعد از آن
گاه ترک همه کرده سفر کعبه مبارک اختیار کرد و او خلیفه چهارده خانواده بود و در عهد سلطان
فیروز بکرات از اچه در حضرت دهلی آمد و فیروز مراسم اعتقاد و اخلاص آنچه باید بجای آورد
انتهی مخدوم جهانیان را با حضرت علیه قادریه نسبت صحبت است و وی سوای سلسله مذکوره سهروردیه
میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و وی شیخ عبد القادر

جیلانی را نقل است که وی روزی نشسته بود آتش از جائی برخاست مشتی خاک برگرفت و نام
شیخ محی الدین عبد القادر را باواز بلند برخواند و خاک بجانب آتش انداخت فی الحال آتش
نیست شد ولادت مخدوم شب برات سنه سبع و سبعمائه وفات او روز عید قربان سنه خمس و
ثمانین و سبعمائه و مدت عمر هفتاد و هشت گویند امیر سید علی همدانی با وی ملاقی شده اند
سلسله زاهدیه منشاء این سلسله از خواجه بدر الدین زاهد است وی مرید و خلیفه فخر الدین زاهد
است و وی خلیفه خواجه شهاب الدین در اخبار الاخیار است شیخ شهاب الدین حق گوی
پسر فخر الدین زاهد است او را حق گو از آن لقب است که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد که مرا محمد
عادل گوئید او از بعضی بحضور او اباکرد گفت ما ظالم را عادل نتوانیم گفت سلطان محمد
او را از قلعه دهلی در زیر انداخت قبر او هم در زیر قلعه است و اصل این سلسله از شیخ ابو اسحاق
گازرونیست و ذکر کبار این سلسله بنظر نیامده سلسله صفویه منشاء این سلسله از شیخ صفی
الدین اسحاق است و اصل این سلسله از شیخ ابو النجیب سهروردی و جنید بغدادیست ذکر اکابر
این سلسله سوائی ذکر شیخ ابو النجیب و جنید در کتب مذکور نیامد چنانچه گذشت لیکن صاحب اخبار
الاخیار ذکر جلال الدین تبریزی که پیر شیخ زاهد ابراهیم گیلانی است و وی پیر شیخ صفی الدین
اسحاق صفویست مینویسد شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره از اکمل مشائخ است در فوائد
الفواد نقل از سلطان المشائخ میکنند که شیخ جلال الدین تبریزی مرید شیخ ابو سعید تبریزی بود بعد
از وفات پیر در خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی افتاد و چندان خدمتی کرده که هیچ بنده و مریدی را
میسر نشود گویند که شیخ شهاب الدین هر سال بسفر حج رفتی چون پیر شده بود و ضعیف توشه که
برائی او میداشتند چندان بر مزاج او موافق نبوده است شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود
که دیگدانی و دیگی بر سر کرده میبرد و آتشی در آن کرده چنانچه سر او نسوزد تا چون شیخ طعام طلبیدی
طعام گرم پیش بردی و وی با خواجه قطب الدین و شیخ بهاؤ الدین مودت داشت گویند شیخ
جلال الدین تبریزی و شیخ بهاؤ الدین زکریا باهم سیاحت بسیار کرده اند تا وقتیکه بشهری

که شیخ فریدالدین عطار در آنجا بود رسیدند شیخ بهاؤالدین را روش چنان بود که چون مریدان
بسر سید بعبادت مشغول شدند و شیخ جلال الدین بسیر شهر می برآمد شیخ فریدالدین عطار را دید
که نشسته است محو انوار کمالات او شد چون بخوابگاه باز آمد شیخ بهاؤالدین را گفت که امروز
شاه بازی را دیدم که از خود رفتم شیخ بهاؤالدین فرمود که جمالی با کمال بهر یاد کردی گفت
که با وجود او از هیچ چیز یاد نیامد از آن تاریخ باز درمیان شیخ جلال الدین و شیخ بهاءالدین
مفارقت افتاد و نیز در فوائد الفواد نقل میکنند که شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بجانب شیخ بهاءالدین
زکریا فرستاده است و در آنجا نوشته مَنْ اَحَبَّ اَفْتَحَا وَالنِّسَاءَ لَمْ یُفْلِحْ اَبَدًا و نوشته است که
هر که دل بر صنعت بندد گوئی صار عَبْدَ الدُّنْیَا و نیز از جوامع الکلم که از ملفوظات سید محمد گیسو دراز
است مینویسد که شیخ فریدالدین گنجشکر کودک بود که شیخ جلال تبریزی بدیدن او آمد و اناری
بدست او داد و صائم بود آخر بخلق قسمت کرد و یکدانه افتاده ماند وقت افطار هم بدان دانه روزه
بکشاد و آنرا وزر مزید و ترقی بالا یافت با خود گفت که اگر آن تمام انار میخوردم چه فائده ها می بود
چون بخواجه قطب الدین پیوست این حکایت کرد خواجه فرمود بابا فرید هرچه بود همدران یکدانه
بود که برای تو داشته بود و نیز در سیر الاولیا مینویسد که در اثنای آنکه میان شیخ فرید گنجشکر و شیخ
جلال تبریزی مکالمه میرفت شیخ فرید بغایت جامه پاره داشت هر بار نمود میخورد و شیخ بدان
پیراهن محل انداز بار می نمود شیخ جلال دریافت فرمود که درویشی درینجا مستقیم
بود هفت سال ازار در تن شیخ بود فوطه داشت خاطر جمع دارید تا چه شود سلطان المشائخ می
فرمود که شیخ جلال تبریزی ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر شیخ جلال الدین تبریزی در
بنگاله است زیارت و تبرک به رحمة الله علیه و علیهم سلسلهٔ عیدروس ذکر اکابر این سلسله
در کتب مذکوره زیاده ازین بنظر نیامده الملقب بعیدروس نام او سید عبدالله است از خانواده
سهروردیه نیز خرقه خلافت داشت و سلسله نسب او بحضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه منتهی
میشود و کلمات حقائق و خوارق عادات از وی بظهور می آمد سلسله او در دیار عرب و عدن و

بگجرات احمد آباد و بسیار مشهور است شیخ علم الله و شیخ بهاء الدین محمد خراسانی در این سلسله بوده‌اند

سلسلهٔ قلندریه چند فرقه‌اند از هر سلسله که خود را منسوب بمشرب قلندریه گردانیده‌اند چنانچه محمد قلندر

مبیفرماید بیت ماز دریائیم و دریا هم زماست ❊ این سخن داند کسی کو آشناست ❊ و دیگر شاه قلندر

و شاه حسین بلخی و شیخ شمس الدین تبریزی و مولانا روم و شیخ فخر الدین عراقی و حافظ شیرازی

بسیار از شاه بازان هر سلسلهٔ قلندریه مشرب بوده‌اند و ابدالان اکثر در همین مشرب میباشند

و همیشه در آراستگی باطن میکوشند و در نفحات است که بخدمت مولوی روم جماعتی التماس امامت

کردند شیخ صدر الدین قونوی نیز در آن جماعت بود مولانا رومی گفت ما مردم ابدال ایم هر جا که میرسیم

می نشینیم و میخوریم امامت را اهل تصوف و تمکین لائق اند اشارت بشیخ صدر الدین کرد تا امام شد

اکثر خواجگان چشت ابدال بوده‌اند و سر حلقهٔ چشتیان خواجه احمد ابدال بودند و در اخبار الاخیار

است شاه خضر مشرب قلندریه داشت اصل او روم است و کرامات و خوارق عادات بسیار

از وی بوجود می آمد هر چند که رسم انابت و بیعت از وی بظهور نیامده بود چون بهندوستان تشریف

آورد در آن زمان شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار اوشی بر مسند حیات بود و توجه انابت بجهت

او آورد و خواجه کلاه و خرقه را هم بمنزل او فرستاد و رخصت کرد بعد از آن او را بجانب جونپور

اتفاق سفر افتاد چون در سر سرپور رسید شاه قطب مرید او شد شاه خضر بعد از عطای خلافت

بشاه قطب متوجه روم شد و الی الآن در هندوستان سلسلهٔ او برپاست سلسلهٔ او قلندریه چشتیه

است انتهی رحمة الله علیه صاحب اقتباس الانوار میگوید بعد خلافت خواجه وی تغیر لباس قلندریه

نداد و در بعضی از رسائل سلسلهٔ قلندریه مینویسد که شاه خضر رومی نسبت باطن از عبد العزیز مکی

علمدار رسالت پناه صلی الله علیه وسلم یافته و وی را اسرار باطن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

معروف و مشائخ این سلسله همین است و الله اعلم شاه نجم الدین قلندر و شاه قطب بینادل از

مریدان اوست شیخ بهمو قلندر لکهنوی و شیخ عبد الرحمن لاهوری و غیر این سلسله بودند و این

سلسله را چشتیه قلندریه گویند شیخ علاء الدین علی احمد صابر و خلیفه او شمس الدین ترک و میر سید محمد

گیسو دراز و میر سید جعفر مکی که از خلفاء نصیر الدین محمود چراغ دہلی اند و مسعود بک خلیفۂ شیخ
رکن الدین سہروردی و قطب ابدال مخدوم شیخ احمد عبد الحق ردولوی ہمین مشرب عالی داشتند
رحمة الله علیہم شاه نعمت الله ولی در رسالۂ قلندریه آورده است که صوفی منتہی چون بمقصد
رسد قلندر گردد و دیگر قلندر حق است کز وہمہ عالم مستحق است و این قلندر انا که او بر ہمہ عالم از تا
دنیا قلندر است دیگر که بشارت میدهد بتوحید علم قلندر سہو و عمل قلندر محو و راه قلندر عشق است العشق
هو الله وہم از لطائف قدسی که تصنیف شیخ رکن الدین ابن شیخ عبد القدوس گنگوہی است منسوب
وی از عوارف المعارف نقل مینمایند که فرمود قلندریه را که طیب قلب و سرور دل در حضور حق و
دوست پیش آمده است سکر حال و مستی باطن ایشان را مالک شده است بنا بر آن ایشان در قلت
اعمال ظاهری از نوافل و آداب و در تناول لذات مباحات دنیاوی برخصت شرع پاک نبی اند
و بر سرور حضور باطن خود اکتفا کرده اند اما فرائض را ترک نمی سازند وہم در لطائف قدسی شیخ رکن الدین
از پدر خود نقل مینمایند که فرمود شیخ الشیوخ رعایت کرده که حفظ فرائض در قلندریه فرموده اما قلندریه
را دیده ایم که در ترک فرائض باک نداشتند چنانچه راقم در مکتوب پنجاه و پنج حضرت ایشان دیده است که
معروض مینماید این درویش از زبان شیخ حسین سہرپوری مرید سید نجم الدین مرید شیخ ما سلطان المشائخ
نظام الدین اولیاء و خلیفه سید خضر کہپروہ قلندر خراسانی شنیده است که بعضی درویشان
بودند و ہستند و خواہند بود که سالہاست که در طہارت مشغول اند چون از طہارت فارغ شوند
در نماز در آیند الوضوء انفصال والصلوة اتصال سر این سخن است و ایشان ظاہر نماز
نمی گذارند و در ترک صلوة بظاہر ہیچ التفات نمی آرند روزی این درویش بحضرت استاد و
خود شیخ محمد فخر الدین جونپوری نبیرۂ شیخ ما شیخ فرید گنجشکر عرضداشت که شیخ حسین نماز نمیگزارد
شیخ فرمودند ما نگوییم که شیخ حسین نماز نمیگذارد شیخ حسین یک بزرگ پانی در راه خدا تعالی است
ایشان را قلندر دانند و ما راه تصوف انتہی وہم از لطائف قدسی مینویسید که میگویند غرض من
ترک فرائض از قلندریه من حیث الظاہر نیست که حقتعالی ایشان را مرتبه روحی عطا فرموده

وقدرت داده که بتجرد ارواح در یک حال و یکوقت خود چند جا نمایند پس اگر چند روقتی در مقامی ترک غذا نفس از
ایشان پدید میشود توانند بود که همدر انوقت در مقامی دیگر غذا نفس بجا آورده باشند ویا از آنجهت که در عقل ایشان
مناط تکلیف است خللی پدید آمده است معتوه شده اند و بر معتوه تکلیف شرعیه نیست چنانچه بر مجنون نیست
پس ایشان هم برخصت شرع غیر مکلف شده اند اگرچه من حیث الظاهر در بعضی امور هوشیاری در ایشان دیده میشود
چون عقل مناط تکلیف است ندارند غیر مکلف اند سلسله مداریه منشاء این سلسله از حضرت بدیع الدین
مدار است عمر شریفش یکصد و بست و دو و ولادت در سنه هفتصد و شانزده و وفاتش هفدهم ماه جمادی الاول
بروز جمعه در سنه هشتصد و چهل واقع شد در اخبار الاخیار است شاه بدیع الدین مدار غرایب احوال
و عجایب اطوار از وی نقل میکنند گویند که وی در مقام صمدیت که از مقامات سالکان است بود تا
دوازده سال طعام نخورده و لباسی که یکبار پوشیده بار دیگر احتیاج بتجدید غسل او نشده اکثر احوال
برقع بر رو کشیده بودی گویند که هر که نظر بر جمال او افتادی بی اختیار سجود کردی سلسله او بسبب
البرهان با جهتی دیگر به پنج شش واسطه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می پیوندد و بعضی مداریان
بواسطه او را بحضرت منتسب دارند قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عهد او بود و بعضی چیزهائی دیگر
اصلی ندارد در اقتباس الانوار است که در رساله ایمان محمودی که تصنیف شیخ محمود مرید شاه مدار است
می آرد مدار ابن ابو اسحاق شامی در ملت موسی علیه السلام و از فرزندان هارون علیه السلام
و شاگرد حذیفه شامی بود و توریت و زبور و انجیل را از بر میگفت و وی را مدار از آن گویند که قطب مدار
وقت خود بود و وی را تکمیل بارشاد از روح امیر المومنین علی کرم الله وجهه حاصل گشته و بعضی
نسبت ارادت وی را بسوی طیفور شامی لاحق میکنند و این راست نمی آید چراکه در زمان طیفور
شامی و بدیع الدین مدار تفاوت بسیار است انتهی باید دانست که از ذکر بزرگان خانواده
چهارده و سیزده کتاب هذا پیراسته و ذکر اکابر و سلاسل مذکوره که ازین سیزده اند در کتب مذکور
بالا یافته نشد لهذا در آوردن آن درین کتاب متعذر ماند و اسماء کبار آن سلاسل در بیان
خانواده گذشت ذکر آن بزرگان که در مراد آباد مدفون اند محمود ابن عالم که مرید شیخ ابراهیم

مراد آباد بیست و کشف الاسرار که مقولات ایشان درآن جمع کرده است می نویسند سید السادات منبع البرکات
شیخ المشائخ حضرت سید ابراهیم حسینی الچشتی مرید و خلیفه شیخ محمد صادق گنگوهی است از وطن مولد
خود که سبزوار است لی الاطلاع پدر خود برای تحصیل علم ظاهر هندوستان تشریف آوردند
و در ضلع پشاور در چند روز سبق خوانی فرمودند مقوله حضرت شیخ سیفرمودند حضرت ابوی
سید عبد الباری در پشاور بجای سکونت من تشریف آوردند و بر معاودت وطن مبالغه فرمودند همراه
پدر روانه وطن شدیم یکسال و چند ماه در سبزوار بخدمت پدر حاضر بودیم و چیزی از علم ظاهر تحصیل
نمودیم بعد مدت مذکور والدین این فقیر برحمت حق پیوستند و درهمان ایام از قوم و برادران
پوشیده باراده تحصیل علم از خانه برآمدیم و راه بخارا گرفتیم در راه شخصی گفت ای جوان
کجا میروی گفتم به بخارا و قصد تحصیل علم دارم گفت که راه بخارا از برف بند شده است در
ملک هندوستان برو تحصیل علم نمائی از انجا رو بطرف پشاور آوردیم و علم صرف خواندیم پس از آن
در لاهور تعلیم علم گرفتیم بعد از مدت چند در سلطان پور از شیخ نور محمد نبیره درویزه چشتی علم نحو
و فقه میخواندم بعد روزی چند درویش با جامهای رنگین آمدند پرسیدم یاران جامها چرا رنگین
کرده اید گفتند ما درویش ایم گفتم درویش کرا میگویند گفتند آنکه ترک عادت کند و بر عادت ادای
احکام دین مستقیم باشد و از نواهی احتراز نماید گفتم هر مسلمان بحسب طاقت بجا می آرد پس امتیاز
میان درویش و غیر آن چیست گفتند بلکه درویش آنکه با وجود استقامت بر اعمال ظاهر شریعت
ازین جهان قدم فراتر نهاده در طلب مشاهده ذات پاک بذکر و فکر بواسطه مرشد کامل درآید تا شهود
بالعدد و وصول لی الامد رو نماید که منتهای جمیع مقاصد است گفتم درین زمان کسی استاد این علم
هست گفتند عالم خدا از بزرگان معمور است از انجمله شیخ آدم که مرشد ماست و در تلقین این علم مستثنی
است بعد چندی در قصبه بنور بخدمت شان حاضر شدم اول نصیحت آغاز کردند که در سلسله
ما خواجگان نقشبندیه ذکر جهر و حبس دم نمیکنند که بیکبارگی بی اختیار از زبانم ذکر جهر برآمد و از استیلای
ذکر استیلای مذکور حاصل آید و فنا از خود و بقا با نعم رو نمی نمود و علم الیقین هستی قرار گرفت در

تواجد اهم شخصی بمن گفت نصیحت شیخ را نه شنیدهٔ یکبیک ترا چه شد مگر وسوسهٔ شیطان تیغ راه یافت
چون در انحال از خود خبر نداشتم و علم حقیقت بر علم مجاز غلبه نمود و علم هستی ظاهر را از نظر من بقیع نسیان
بجز حق معلوم و مشهود نبود نگاهداشت آداب شرع نتوانستم نعرهٔ انا الله زدم شیخ آدم غفر الله له آن کلمات
را شنیده آنکس را زجر فرمود که هرگز تو و دیگر کس متعرض حال او نشوی که مغلوب الحال است و از
خود خبر ندارد مبادا را ازو رنج بار رسد بعد از آن تمام شب در انحال مستغرق بودم چون باز آمدم
شیخ غفر الله له مرا گفت آن کلمه که از زبان تو در انحال جذبه بر آمده بود و در انحال هیچ تغیری و تبدلی
بر این هستی ظاهر شما روی داده بود یا بر همین هستی ظاهر آن علم قرار گرفته بود گفتم هیچ تغیری و تبدلی رو
نداده بود بر همین هستی ظاهر آن علم قرار گرفته مرا تو خود بر بوده بود گفت بسیار خوب شد که تغیری بر این هستی راه
نیافت و الا سد راه شما میشد چنانچه بایزید قدس الله سره درین مرتبه تغیری بدین هستی ظاهر رو نموده
بود تا سی سال فتح باب مرتبهٔ دیگر نشده بود و بعد از سی سال مرتبهٔ دیگر گشود و میفرمودند که وقتی همراه
شیخ آدم غفر الله له در مسجدی با یاران نشسته بودیم که یکایک مردی با جمال کمال صورت از هوا نمودار شد
تا که بر در آن مسجد از هوا فرود آمد و توجه بمن فرمود از دیدن جمال آن مست و مدهوش شدم بعد از آن
مرا انحبلب مخاطب ساخت که فلانی تو در اینجا چرا نشستهٔ تو از آن مائی اینجائی تو نیست برخیز و بیا
همراه ما شو گفتم شما کیستید فرمود من حسینی ام گفتم اسم شریف چیست فرمودند ناظر محمد و در ظاهر نام
آنحضرت محمد صادق بود چون بهوش آمدم از شیخ آدم رخصت شده در طلب آن ذات دویدم بعد چند روز
بر در خانقاه علیا رسیدم چون نظر بر آن جمال انداختم بشناختم و خود را قربان ساختم همواره توقیت
مر انقیس کردند تا مدت دوازده سال در آنخانقاه مسکن ورزیدم تا که بانتها عرفان رسیدیم و بشرف
جلعت پیراون مشرف شدیم تفصیل اینخلاصه در رساله مذکور مرقوم است و چیزی از بیان در ذکر
پیر ایشان بالا گذشت و میفرمودند چون آنحضرت پس پرده شد تا مدت یکشش ماه در خانقاه قرار
گرفتم بعد مدت مذکور در دلم گذشت که بمکه و مدینه منوره بروم حکم شد که مرو هنوز کار کردنیست
عمده مصلحت کردم که بملک خود بروم صاحبزاده شیخ داؤد فرمودند شما در هندوستان اقامت گزینید

گفتیم قبول داریم هر جا که فرمایند اقامت گیریم فرمودند شما از طرف حق حکم گیرید شبی ما بدین بابت مناجات کردیم حکم شد که ببینید چون نظر کردیم دیدیم که شهریست نوآباد که خانهای او و قلعه از گل خام است و بیکنار آن دریا باغی است و در آن باغ چاه است و من بر کناره آنچاه ایستاده ام جائی بلند است از انجا تمامی گل شهر و کوچها و بازار و مسجد نظر می آیند از دیدن آنجا دلم خوش میشود و آرام میگیرد چون صبح شد بخدمت صاحبزاده التماس کردم که ما را جائی اقامت در واقعه نموده است اما نام و طرف او نمیدانم پس از مخدومزاده رخصت گرفتم بسته کس از یاران همراه من جدا و ندپس از انجا راهی شدیم رفته رفته در شهر امروهه آمده بدیه بهجانی سنبهولی که قریب مرادآباد است رسیدیم بشب خوابم در ربوده مذکور حال انا آباد است دیدم خلفاء اربعه و پیر دستگیر اشاره بسوی مرادآباد کردند پس رخ بسوی مرادآباد آوردیم چون داخل شهر شدیم روز جمعه بود در جامع مسجد رسیده نماز جمعه ادا نمودیم بعد فراغ نماز در خاطر آمده که آن باغ و چاه و کوچهای شهر و قلعه باید دید که در کنگوه بمن نموده بودند پس از جامع مسجد بر آمدم و در باغ رسیده بر همان چاه استاده شدیم و گفتیم صدق الله و رسوله اگر چه ما خوش شدیم و شیرینی طلبیده بروح پیران فاتحه خوانده بر همان چاه و در آن باغ تا یکماه اقامت گزیدیم شبی وقت سحر بر کناره دریا که متصل باغ است از عشره به طهارت میکردیم جائی بلند بود در آن آواز مولود از محل رستم خان مرحوم بگوشم افتاد که بالحان خوش میگفتند مصرعه از خار خار عشق تو در سینه دارم خارها ❊ از شنیدن این مصرعه جوش در سر و سوز در سینه ام افتاد و ستم از منتر به ملغزید مصرعه دیگر گفتند اگر میگفتند از انجائی بلند در رو دریا می افتادم بعد ساعتی آنجوش و سوز فرو نشسته در دل گفتم که مکان پر خطر است روز دیگر از ینجا خواهم افتاد چونکه مولود اندرون محل رستم خان اکثر میشود میکردند و از ینجا آواز شنیده میشد پس از انجا برخاسته در باغ دولتخان مرحوم آمدم در انجا یک مکان ساختم تا شش ماه گذرانیدیم روزی شخصی از مخلصان ما گفت من نسبت شما و شهر امروهه بخانه سرام اشراف سادات کرده ام مرا نا خوش آمد گفتیم چه کردی بعد پس بحکم پروردگار کتخدا شدم تفصیل این خلاصه در رساله مذکور باید جست میگویند شاه برخوردار که قبر شان در بلده رامپور است از خلفاء ایشان بودند راقم گوید

که آنجاه که قریب محل رستم خان موجود است که شیخ موصوف بر آن قیام گرفتند تا شهر پنا اندرون دریا
ایستاده است بعد یکسال از آن در موسم برشکال از سیل دریا منهدم گردید من از جد بزرگوار خود شنیده ام
که آنجاه لال باغ است و نیز چاه دیگر بطرف شمال آنجاه هم اندرون دریا ایستاده هم جدم مستقر میبود که این چاه
باغ دیگر است زمین را ازین چاه ملحق دیده بودیم وفات شیخ موصوف در بستم جمادی الثانی سنه یکهزار و هشتاد و
دویک واقع شد تاریخ مرجع اولیا است ابراهیم بوده است و در روضه که بسمت جنوب اندرون شهر مذکور است
مدفون گشتند میگویند که آنرا در حیات ایشان مریدی تعمیر ساخته بود و حوالی آن اولاد ایشان سکونت میداشتند
ازینجهت محله پیرزادگان مشهور است ذکر شیخ علاؤ الدین میگویند که صاحب ولایت شهر مرادآباد اند
و قبل از آبادی شهر مذکور بیابانی بود که ایشان در آنجا سکونت میداشتند تا حال از برکت ایشان در آن بیابان
شهر مذکور آباد است و میگویند از خلفا خواجه معین الدین چشتی اند عرس ایشان در شب شب برات میگردد و قبر ایشان
بطرف جنوب شهر مذکور قریب محله پیرزادگان بطرف غرب واقع است ذکر شاه محمد مکمل اسم بامسمی نام
والد ایشان محمد افضل متوطن ضلع امین آباد در عهد محمد شاه بادشاه بتلاش معاش در دهلی آمده بسرکار
نواب میر احمد خان صوبه کشمیر بمواجب سی روپیه ماهواری ملازم گردیده بکشمیر بود روزی درویش مجذوب
وارد گردید و طعام طلب نمود محمد افضل ما حضری که بود پیش آورد و زوجه او ازان مجذوب سؤال اولاد
نمود مجذوب بعد تناول طعام گفت که کاغذی و قلم و دواتی بیار حاضر آورد بنداول پنجاه روپیه بعده
یکصد روپیه بعد یکصد و پنجاه روپیه سه مد دستخط کرد و گفت چهار دختر و دو فرزند یکی ازان دنیادار و
دیگری فقیر کامل و صاحب اسرار خواهد بود بعد چند مدتی سند صوبه داری مرادآباد بنام نواب مرقومه از
حضور سلطان عنایت شد چون اتفاق مداخلت نواب بمرادآباد افتاد محمد افضل را به نیابت خود ممتاز فرمود
و مبلغ یکصد و پنجاه و بقولی صد روپیه مشاهره اش مقرر نمود و بموجب فرموده آن مجذوب چهار دختر و
بقولی پنج هم در مرادآباد بخانه محمد افضل تولد شدند و دو پسر نیز همدرین شهر بمکانات قلعه رستم خان
بوجود آمدند کلان تر ازان محمد علی دنیادار و خورد تر شاه محمد مکمل صاحب اسرار غرض که شاه محمد مکمل
از بدو شعور با وجود ثروت ظاهری پدری مطلقاً بامور دنیوی متوجه نشده محترز میبود و همیشه بخدمت فقرا آن زمان

خواه سالک خواه مجذوب مثل شاه عضد الدین و شاه عبد الهادی و شاه الله قیم و شاه سادات
مجذوب شاه فیض الله و منگن شاه و خورم شاه مست اعتقاد و آمد رفت داشته استفاضه میفرمود
چون شیخ محمد افضل بر حکومت امروهه مقرر شد بشرف بیعت شاه عضد الدین مشرف گردید شاه
محمد مکمل در آن ایام سن یازده سالگی بودند روزی والد وی با خود بخدمت شاه عضد الدین
بردند عرض نمودند که این نیز بسلسله آنجناب منسلک گردد محمد مکمل عرض نمودند که سفارش من
بشاه عبد الهادی باید فرمود حضرت تبسم نموده فرمودند که من هم لائق شما هستم عرض کردند که حضرت
خود مرشد من و او شانند لیکن جاذبه خاطر من بدان طرف بسیار است وقتی آنحضرت در باره محمد مکمل
ارشاد کردند آنوقت بزبان شاه عبد الهادی گذشت کسی که در رشته بیعت راسخ نیست در طریقت چگونه
ثابت خواهد بود بعد حضرت شاه عضد الدین فرمودند که این ابا بسبب سفارش منست بعد ازان
آنحضرت محمد مکمل را یکصد رکعت نوافل تلقین ساختند بطوریکه در رکعت اول سوره علق بخوانند و در سجده
تصور کنند که سر بر پای حضرت احدیت است و ثقات راوی اند با وجود پاس احکام شرع مذهب
ملامتیه ورزیده اند و داشتند که زمانی فاحشه را خرچ معمولی او میدادند و میگفتند که امشب نزد کسی نروی
و در حق فلان کسی مشغول بدعای او باشی و مبلغ شرع در بیع و شرا نیز بودند چنانچه گوسفند خود را برای
فروخت چند روز در بازار بردند و با مشتریان میگفتند که این گوسفند شیر خود را خود میخورد کسی آنرا
نخریدی آخر مخلصی خریده برد وفاتش در مقام حسب سنه یکهزار و دو صد و بست واقع شد
و در احاطه پخته قبر میر احمد خان مذکور که عقب مسجد عیدگاه مرادآباد واقع است مدفون گشتند
پدر خود در گوشه جنوبی و غربی احاطه مذکوره تاریخ آنکه بیاد خدا محو سراپاش سوز * داشت زبان
و دلش ذکر خفی و جلی * سالک راه خدا صابر رنج و بلا * واقف راز نبی کاشف سر علی *
بر سر میدان رزم نفس زبردست را * داد بتیغ لا اله الا الله زبونیش * هر که شد پیش او با دل پر آرزو *
در نفسی میشود مشکل او منجلی * سال وفاتش کرم جو بکه بجست او غمبر دلش * گفت که رحلت شود شاه مکمل ولی *
پسرش حضرت غلام نبی نیز در حیاتش شش ماه در حالت جذب و شش ماه در حالت سلوک میماندند و حالی

جند بسبب تعلق بوده نمیشود و موجب مقامی بودند که در آن فرصتی نباشد و تمیز هیچ چیز نبود چه جای ستر
پوشی پیرزاده پدرش شاه میج مجذوب بن شاه عضد الدین فرموده بودند باید روی که فرزندی
در خانهٔ تو متولد بود شش ماه برای تو و شش ماه برای ما بود و در حال سلوک مقید بلباس و صوم
و صلوة میبودند و کشف و کرامات نیز از وی ظاهر میشد راقم در خورد سالگی وی را در هر دو حال دیده
بود میگویند در حالت جذب از خانهٔ خود و شهر بدکور گم گشتند هنوز از احوال وی هیچ خبر نرسیده
ذکر شاه قطب میگویند که در سلسلهٔ قادریه و بنسب سید بودند و در عهد افغانان در شهر مراد آباد تشریف
آورده بودند چنانچه قریب مزار ایشان مسجد و چاه بتعمیر نواب دوندی خان مرحوم است و وفاتش در چهاردهم جمادی
الاولی واقع شد زیاده ازین معلوم نشد قبر ایشان در احاطهٔ پخته بطرف گوشهٔ غربی و جنوبی شهر
مراد آباد دو نیم فرسنگ از آبادی واقع است ذکر شاه جمال حاجی رفیع الدین خان صاحب تذکره
مینویسند جمال الله مرید عم خود است فتح الله داد و شاه قطب عم دیگرش مریدان پدر وی اند محمد عاشق
و سلسلهٔ ارادت ایشان بشاه عبد الرزاق جهنجهانوی قادری میرسد از اول عمر مجرد بود و از علم ظاهر بقدر
ضرورت نصیبی داشت و بقناعت و توکل و تشرع و تورع متصف بود ابتدا تا آخر که عمرش بهفتاد رسیده بود
از مسکن خود کم بر آمده و جز بمسجد جائی دیگر نرفته و زهد بمرتبه بروی غالب بود که در تمام عمر گوشت بدست
خود پخته میخورد و از الوان طعام احتراز تمام داشت بلکه بر یک لون تا مدتها بسر میبرد و تا آنکه حکام
وقت با وی رجوع داشتند لیکن از کسی چیزی نگرفته مگر از مریدان خود و عم خود که اکثر آنها محترفه اند آنقدر
که بر آنها دشوار نباشد قبول میکرد و بر همان قناعت داشت آخر عمر از چند سال که مادهٔ فالج بر زبانش
ریخته فهم کلامش متغیر بل متعذر بود ششم رمضان سال نود و چهارم از مائهٔ ثانی عشر وفات یافت
راقم گوید مصنف رسالهٔ خیر البیان مینویسد اما بعد جمال محمد مزکی بن عبد الرزاق العلوی الراجی
الجهنجهانوی مینماید که بعضی تصرفات که از حضرت شاه العالمین ابو عبد الله شاه عبد الرزاق
جهنجهانوی بوقوع می آمد از مبادی ایام ثلث ثانی ربیع الثانی که یازدهم یوم الاربعاء و سال بست و چهار
و هزار از هجری شروع کردم و تا ده سال درین رساله که نامش خیر البیان است جمع ساختم و در سنه

هشتصد و هشتاد و شش شاه العالمین ابو عبد الله شاه عبد الرزاق بر صفحه هستی جلوه گری فرمود و حضرت شاه
اعظم ابو حامد خیالی محمد حسن ابن حسن طاهر بدانچه ملهم و مأذون الهی بود و آنچه در سیر و سلوک از جیلی و یک
مشائخ نعمت رسیده بود همه را بحضرت شاه العالمین بیکام و زبان تلقین فرمود بعده کلاه با شجره
قادریه مرحمت فرمودند و هم از سلسله سهروردیه و شطاریه و اویسیه و چشتیه مجاز ساختند و بعد
ازان شیخ امیر محمد محمود ولاری خرقه خلافت قادریه مرحمت فرمود بعد از ایشان میر سید
اسمعیل خرقه قادریه عطا فرمود و همدران آوان حضرت راجی سید نور بانگپوری از طرف سلسله
جامه عطا فرمود و حضرت غوث الثقلین حضرت شاه العالمین را بخطاب فرزند مخاطب ساختند
و رضا نداوند که بسلسلهٔ دیگر مشائخ متوجه شوند ازینجهت شاه العالمین در نسخه صحائف المعرفت
همین شجرهٔ قادریه داخل ساختند و بسلسله های دیگر هرگز التفات نکرده اند چون بسر بزرگان خود را که
جمال العارفین ابو البرکات بندگی شاه محمد نام داشتند صاحب مقام خود ساختند و در منشور اجازت
از اجازت مشائخ قادریه از چند جائی که بحضرت شاه العالمین رسیده بود و از طرف مشائخ اویسیه
چشتیه کمال الحق شیخ حسین طاهر کمال سند نیز نوشته اند چنانچه جمال العالمین بندگی شاه محمد را
پنج پسر بودند آنجناب همان منشور را بفرزند اعظم خود ابو الفتح شیخ مکرم از اجازت خود نوشته
مرحمت فرموده بودند و شیخ مکرم ابو الفتح را غیر از اولاد دختری جهان نماند آنجناب همان منشور را
از جانب خود نوشته با اجازت از خاندان قادریه و دیگر خانواده های اویسیه و چشتیه و سهروردیه
و طبقاتیه برادر حقیقی ولی النعم امام قطب الزمان ابو الکرم شیخ مزکی محمد سلمه الله تعالی که
امروز زیر سایه ذات شریف است عنایت کرده و قائم مقام خود ساختند اشعار شجرهٔ شریفی

براه معرفت از جفت طاق است * که شاه العالمین عبد الرزاق است * محمد زو شده فرزند نامی *
ابو البرکات کنیت گرامی * کسی کو بود بی همتا درین سطح * ز اهل الله شده مکرم ابو الفتح *
بر آن سجاده اکنون مستقیم است * مزکی شیخ کان شاه کریم است * ابو الکرم آمده آن قطب دوران *
گلی بشگفته از گلزار جیلان * خدایا چون ضعیف و ناتوانست * جمال الله یکی از بندگانست

دراخبار الاخیار است شاه عبدالرزاق مرید و خلیفه شیخ محمد حسن است و وی از مشائخ قادریه است وازوی
خوارق و کرامات بسیار نقل میکنند بسیار صاحب کمال بود و حال طافح داشت در اوائل تحصیل علم
کرده بعد از ان مشرب عشق و محبت بروی غالب آمد و از مجاهده بمرتبه مشاهده رسید گویند
او را با حضرت علیه قادریه نسبتی بکمال بود و بیواسطه ماذون و مشار میشد و او را در صبر بر شدائد
و تحمل بلا قدمی راسخ بود وفات شاه عبدالرزاق در سنه تسع و اربعین و تسعمائة بوده است
و محمد حسن پسر بن طاهر است از جانب پدر چشتی است لیکن ارتباط او بسلسله قادریه بر همه غالب است
و گاهی شعر میگفت چون از خلوت بر آمدی هندوان دیده تعجب کردی و تکبیر بر آوردی مسلمانان
هم و مریدان او را شاه خیالی میگویند در هفتم رجب سنه نهصد و چهل و چهار وفات یافت ذکر
شاه بولاقی خلیفه حفیظ الله مرید مولینا رستم علیصاحب رامپور که بیک واسطه مرید حضرت بهمن صاحب
بودند در بیت المعرفت مینویسد نام نامی شاه بولاقی لقب گرامی بولن کنیت سامی بولا خلف
اشرف خواجه احمد بن ناصر علی متوطن قصبه شبیر کوت قوم باحلیم و ایشان با سالار مسعود غازی نسبت
یک جدی دارند مگر ایشان بباحلیم و او شان بسالار مشهور اند گویند در اجداد ایشان دو برادر
بودند بادشاه آنوقت یکی را باحلیم و دیگری را سالار خطاب بخشید در اولاد هر دو همین خطاب
جاری ماند چنانچه مشهور است هفتاد سالار و هفتاد باحلیم بوده اند هر دو قوم از اولاد حضرت جعفر طیار اند
نقل است که روزی در مجلس شریف ذکر سماع بمیان آمد فرمود که مذهب فقیر لا رد و لا کد است و ایشان
مرید سید محمد باقر اند که سلسله اش از بست واسطه با سید عبدالرزاق میرسد که فرزند پنجم غوث
الثقلین اند ولادتش در سنه پانصد و بست و هشت است و تاریخ وفاتش ماتم عالم پس محمد باقر بحکم سرور
عالم صلی الله علیه وسلم و بموجب امر مبرم حضرت غوث الاعظم صرف برائی تلقین حضرت شاه
بولاقی از بغداد در هند رونق افزا گردیدند و نعمت ظاهر و باطن موافق هر دو امر بحضرت شاه بولاقی
بخشیدند باز بمحبوب مرغوب بغداد تشریف بردند حاجی رفیع الدین خانصاحب در تذکره مینویسند
شاه بولاقی از کاملان وقت خود بود در ابتدا سیاحت بسیار کرده بود شاه لال نام درویشی در جنگل

قادریه

دامن کوه که نامش ... مسکن داشت به مدار ریاضت مجاهدت تمامش رسید و آنچه از فیض باطن نصیبه وی
بود در خدمتش حاصل کرد بعد به مراد آباد آمد و توطن گزید و هم در مراد آباد وفات یافت رحمة الله علیه
و قبر وی معروف است زیارت و تبرک به گویند از بسکه تواضع و کسر نفس و تخریب ظاهر بر وی غالب بود
بارها بیرون شهر رفتی و هر گاه دیدی که ستاره هیزم با کاه یا باری دیگر می آرد آن بار را بر گردن خود
نهادی و تا خانه انکس رسانیدی یکبار مردی سپاهی او را به بیگار گرفت و بار خود بر گردن او نهاد
و تا منزل همراه برد و او را کسیل کرد او هرگز از حال خود اظهار نکرد روز دیگر وقت کوچ خود پیش آن
سپاهی رفت و بار او برداشت و بمنزل رسانید و همچنین هر روز بگاه می آمد و بار را بمنزل میرسانید تا
آنکه بلاهور رسید و وی برای سواری دراز گوش نگاه داشتی و بر همان سوار شدی و هرگز تکلف بخود راه ندادی و آنها که او را دیده اند خوارق عادات از وی نقل میکنند بسیر کلان او شاه الهداد
را فقیر دیده بود مردی بود با ذوق و شوق و حسن اخلاق **ایضاً** در بیت المعرفت است ولادت
شریف در یکهزار و چهل و سه هجری عمر شریف نود و شش سال و وفات شریف بعد نماز صبح
دوشنبه بست و هفتم صفر در سال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری در عهد محمد شاه بادشاه سه هم خواسته
سال تاریخ او گفتا خود مرشد مرشد است **نقل است** که چون مردمان چند تلاش مقام مقبره شریف
متردد شدند شیخ شهباز گفت که روزی من همراه حضرت بودم با آنکه از مراد آباد بطرف مغرب
بفاصله یک گروه از آبادی تشریف بردند در آنجا بر کناره دریای رام گنگ تکیه فقیری بود چون
حضرت را دید آن فقیر بستر خود را بر دوش نهاده روان شد پرسیدم گفت امانت بزرگی است تا این
ایام بودم مکین آمد مکان گذاشتم و حضرت در حین حیات اکثر در آنجا میرفتند و تعریف وسعت و ...
و دلکشائی آن مکان بیان میفرمودند کرامات و کمالات ایشان در کتاب مذکور مفصل مرقوم اند این مختصر
گنجائش آن ندارد آن مکان مذکور بطرف گوشه غربی و شمالی شهر مراد آباد واقع است مزار پر انوار
در آنجا در احاطه پخته اظهر من الشمس است **شیخ شهباز** مرید شاه بولاقی بود قبر وی بطرف شمالی
شهر مراد آباد و بر کناره دریا و شهر واقع است و حضرت حافظ محمد امین مرید با اخلاص و خلیفه خاص

حضرت شاه بولاقی بودند با وجود تعلق اولاد و مردان زاد و اہل ارشاد بودند و مولدش قصبهٔ کاندله
بود و مسکن و مدفن وی قصبهٔ تهته مشهور است و برکات و بزرگی وی بالاتفاق چنانچه در تذکره مذکور است که
حافظ محمد امین مرید شاه بولاقی است در ابتدا جاکری میکرد و در لباس سپاه گری بیاد
خداوند تعالی مشغول میبود بالآخر از غلبهٔ حال ترک تعلق کرد و بتمامی بر وی سجانه اقبال نمود و ذی الیوم
طالبان حق برای استفاده و استفاضه باوی رجوع دارند و تمامی همت وی از ابتدا بر افاده
و نفع رسانیدن بخلق الله مصروف است هر کسی که حاجتی از ذی شوکتی و حاکمی پیش آمد بوی
رجوع نمود اگرچه آن با وی آشنا نباشد البته بجانب او رفت و شفاعت صاحب حاجت کرد
تا ممکن در اسعاف مرام و انجاح مراد وی سعی فرمود و یکبار شخصی او را از تهته که مسکن او است
تا الهآباد زیاده از پانزده روز راه است برد و وی نه با این شخص آشنا بود نه با آنکس که در الهآباد
بود لیکن چون همتش مقصود بر رضای حق سبحانه تعالی بود بلی مضایقه تا الهآباد رفت و در
قضای حاجت محتاج سعی نمود و درین ایام که سن وی از نود تجاوز کرده و ضعف بر بدن مستولی
در تهته بیاد حق مشغول میباشد و از چند سال بمراد آباد هم که سابق هر سال بزیارت پیر خود
می آمد نمی آید مگر درین ایام تحریر این اوراق آمده بود و خانهٔ فقیر را هم بقدوم خود مشرف ساخته
انتهی در نهم ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و یک برحمت حق پیوست و تاریخ سال انتقال وی
رضی الله عنه است **ذکر حضرت شاه غلام احمد صاحب سر ثالث** مرید و جانشین
حافظ محمد امین ممدوح بودند بعد انتقال حافظ صاحب مسترشد اوشان خرقه وی بوی پوشانیدند
سلوک باطنی از پدر خود حاصل نموده بودند همت و نسبت و توجه قوی داشتند و تصرفات از وی بظهور
می آمدند اگرچه لباس صوفیانه نداشتند و از مرد ثقه شنیدم که چندان تحصیل علم ظاهر نداشتند و از
کلام وی علم و آگاهی مفهوم میشد چنانچه عبارت و معناء فصوص از دیگری شنیده مطلبش بیان
میفرمودند و هم آثار بزرگی و فقیری از ناصیه وی هویدا بود و بطریقهٔ پدر بزرگوار خود بتقریب
عرس حضرت شاه بولاقی بمراد آباد تشریف می آوردند و بر مزار شاه ممدوح فروکش میبودند

راقم

درخورد سالگی بتربیت باطنیش مشرف شده خود بسلسله پدر بزرگوار خود جاری داشتند و در بیست و نهم محرم
یکهزار و دوصد و سی و شش فوت گشتند و در شهر مذکور مدفون هستند تاریخ سال فوتش قطب جهان عاشق است

ذکر حضرت شاه غلام مولیٰن ابن شاه کریم الله ابن شاه رحمت الله ابن حضرت شاه

بولاقی بودند سلسله و طریقه جد امجد خود و از خال خویش شاه غلام احمد اخذ نمودند و هم از ان
ماذون و مجاز بودند صاحب اوقات و خوش اخلاق و قرآن خوان بودند و طریقه رشد و ارشاد جاری
داشتند و بسیار کس از وی فیض میبردند و در خانقاه خود وارد و صادر را طعام میدادند گویا
که لنگرخانه وی حضرت سفره عام بود چه از دشمن چه از دوست دریغ نمیداشتند چنانچه در
ایام غدر هندی در لنگرخانه وی حضرت دوست و دشمن می آمدند و طعام میخوردند و میرفتند
و وی حضرت باکسی حاجتی و کاری نداشتند و مولد و مسکن و موطنش قصبه سواره بود هر سال
در ایام عرس جد امجد خود در مرادآباد تشریف می آوردند راقم بزیارت وی حضرت مشرف گشته
در دوم ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و شش برحمت حق پیوستند و در جزیره اندمن
مدفون گشتند در ایام غدر هندی بجرم آنکه دشمنان حاکم را امداد میکردند و طعام میدادند معتقد
خیرخواه باعث گرفتاری و رسانیدن وی حضرت در جزیره مذکور شده بود که قصه آن مشهور و معروف
است و وی حضرت اندران قید مطلق از قیودات تعلقات و مقید در رضا و قضا مولی بودند
گویا که این هر دو شعر بر آن حال وی حضرت مصداق بودند بیت ما خون نکرده ایم و کسی را نکشته ایم
جرمم همین که عاشق رویت گشته ایم بیت بجرم عشق توام میکشند و غوغائیست تو نیز بر سر بام آکه خوش
تماشائیست تاریخ زین دار فنا چو رحلت بربست شد خلد برین مقام و مسکن تاریخ وصال او خرد گفت
ماوای جهان غلام مولیٰن رحمة الله علیهم فرزند دلبند وی حضرت محمد عاشق جوان صالح
و خلیق و صاحب همت مثل پدر بزرگوار خود الیوم در رامپور سکونت میدارند و طریق آداب
وجد خود سلوک میکنند و رعایت سلسله و طریقه اوشان ملحوظ میدارند و تعلیم اندران مینمایند
سلمه الله تعالی شاه محمد حسین مرید انوار ایشان بطرف شمالی اندرون شهر مرادآباد

که ذکرش شریف بالا گذشت واقع است **ذکر شاه حبیب مجذوب** و از همه آزاد بودند تجرید و تفرید را
دوست میداشتند و حافظ قران مجید بودند شخصی از پدر خود که شاگرد برادر وی حافظ نور محمد بود
وی را هم دیده بود با راقم میگفت که قوم وی شیخ و اصلش لاهور بود و پدر وی ثروت دنیا داشت
و پسری نداشت درویشی با پدر وی گفت در خانه تو چهار پسر متولد شوند لیکن باید پسر اول ما را بخشی
و نامش غلام رسول خواهی نهاد پدر وی قبول و وعده کرد همچنان شد که آن درویش گفته بود چون وی
که پسر اول بود بسن تمیز رسید با پدر خود گفتند درویش بموجب وعده شما مرا می‌طلبد پدرش با پسر دیگر
حافظ نور محمد وی را رخصت کرد چون وی در مراد آباد رسید بخدمت درویشی که بمحله کاغذیان
میبود آمدند آن درویش گفت نام تو غلام شاه نهاده اند و من ترا غلام رسول خواهم گفت بعد چند روز
آن درویش گفت نزد ما چیزی نیست اما کلاه و خرقه بتو دادم باید که بعد من آنرا خواهی پوشید چون
پس از وفاتش آن کلاه بر سر و خرقه در بر کردند خاموش شدند و از آن بعد کلام الهی پر یاد میخواندند
و از کسی کلام نمیکردند لیکن با برادر خود کلام ضروری میگفتند آنها که وی را دیده بودند بر بزرگی
و فقیری او متفق بودند و راقم از جد و پدر خود هم تعریف او شنیده بود قبرش پائین قبر پیر وی
بطرف شرقی شهر مراد آباد بر کناره دریا در محله کاغذیان قریب مقبره میان فقیر شاه که ذکرش بالا گذشت
واقع است و هر کس از آن واقفیت ندارد و چند کس از آن واقف اند **ذکر شاه لطف الله** حاجی
رفیع الدین خان صاحب در تذکره می‌نویسند شاه لطف الله از خلفای پیر محمد لکهنوی است که او در علوم ظاهر
شاگرد مولوی عبد القادر بود و در طریقت مرید عبد الله سیاح است در تجرید و ورع و توکل و قناعت
قدمی راسخ داشت منازل اربعه تصنیف اوست وفات او بعد هزار و یکصد آخر عهد اورنگ زیب است
و شاه لطف الله در اصل از فرزندان شاه عبد المجید است که قبر او در امروهه است برای طلب علم به لکهنو
رفت و در خدمت شاه پیر محمد تحصیل علوم نمود و مرید شد و کار کرد و خلافت یافت مولانا عبد القادر
قریب وقت رحلت خود بشاه پیر محمد گفت اگر همراه شما جوانی تائب و تارک دنیا آمده باشد بطلبید شاه
بندگان وی را حاضر کردند و بعلاقه محبتی که شاه پیر محمد را با فرزندان مولانا عبد القادر بود شاه لطف الله

بتحریک غفران پناه ملا عصمت الله بمرادآباد آمده سکونت ورزیده بودند و اینجا اورا فرزندان بوجود
آمدند و هم در مرادآباد برحمت حق پیوست چنین شنیده شد که در ایامی که ملا عصمت الله در لشکر عالمگیر
بادشاه ورد کهن بود و نواب عظمت الله خان بحکومت مرادآباد مامور بوده روزی شاه لطف الله
بملاقات نواب و برادر کلان وی مولوی محمد شاکر آمده در اثنای سخن گفتن دست بر داشت
و گفت فاتحه خوانید که مولوی عصمت الله این وقت از دنیا رحلت کرد همین زمان روح ایشان
از پیش من گذشت و گفت من ازین جهان درگذشتم حاضران مجلس ازین سخن بهراسیده شدند لیکن
چون عقیدت بروی بکمالی داشتند از متابعت چاره ندیدند و فاتحه خواندند و چون بعد روزی چند
بسیار خبر آمد و تا آنوقت که شاه لطف الله گفته بود و هم رجب سال هزار و یکصد و سیزده بود چون مقابله
نموده مطابق یافتند و وی در اول که بمرادآباد آمد چندی بتوکل بسر برد و وظیفه معین نداشت
آخر الامر ملا عصمت الله در ایام حکومت خود مبالغه کرده چند صد جریب زمین برای مصرف
وی مقرر کرد و وی بمقتضائی لا رد ولا کد آنرا قبول نمود و بگرفتن سند آن مقید نشد بعد از آن
چون محمد امین خان بحکومت اینجا منصوب شد و املاک سکنه این بلاد را قرق نمود هر یکی بقصد
استخلاص آن جد و جهد میکرد و سود نداشت و شاه لطف الله اصلا در استخلاص زمین خود سعی
نکرد و حرف شکایت بزبان نراند بعض معتقدان وی عریضه باو گفتند گفت عامل
سابق با ما آشنا بود و از طرف خود آن زمین را بما داد و الحال که دیگری بجای وی آمده با ما تعارف
ندارد اگر قرق نماید بکدام ظلم از وی سر یافته که جای شکایت باشد آخر کار رضا و تسلیم وی کار
کرد محمد امین خان بعد دریافت حال خود بخانه وی آمده عذر خواست و تمامه غله حاصل آن زمین
با چند عرابها بسرکار خود بار کرده بخانه ایشان رسانید و بعد وی چند سال پسر وی شاه حمزه الله
که عالم و صالح و متورع بود جانشین وی ماند و شاه عبد الله که شعر میگفت و طالب تخلص میکرد
راقم گوید این رباعی از وست بدست والد بزرگوار نوشته دیده‌ام شعر نامهٔ اعمال ما چون لاله تا همراه
گر ببرم بنده بنویسی پشیمانیم انتهی پسر کلان شاه لطف الله بود و الحال خاندان شاه میر محمد [illegible]

منقرض شد وکسی نماند که بر طریقهٔ اسلاف خود باشند و وفات شاه پیر محمد در یکهزار و یکصد آخر عهد اورنگ زیب است راقم گوید وفات شاه لطف الله در بیست و هشتم جمادی الاول واقع شد قبرش اندرون شهر مرادآباد بطرف جنوبی قریب مقبرهٔ اصالت خان واقع است و اولادش قریب قبر وی سکونت میدارند **ذکر سلطان قطب الدین** میگویند که از امیران ملک مصر بوده میگویند قبل از آبادی شهر مرادآباد با کفار ستیز کنان در دیهات اینجا غزا کرده شهید گشت شهدای اصحاب وی در این شهر چند جا مدفون اند و وی را سلطان پیر غیب هم میخوانند ازینجهت محله پیر غیب مشهور است عرس وی در چهاردهم رجب بوقت نصف شب میشود و قبرش در محله مذکور اندرون شهر واقع است و گرد احاطه پخته تعمیر است **ذکر شاه منیر** مجذوب بودند میگویند خوش خوراک و خوش پوشاک و لطیف مزاج و متوطن شاهجهان آباد بودند و در شهر مرادآباد سکونت میداشتند و کشف ایشان اکثر صحیح افتادی چنانچه جد بزرگوارم میفرمودند که وقتی بتقریب دعوت بمکان ایشان رفته بودم چون بمکان تشریف آوردند فرمودند مکان پخته خواهد شد چون بعد مدت دراز جد بزرگوارم آن مکان را پخته تعمیر ساختند فرمودند که بعد شصت سال فرمودهٔ حضرت شاه منیر بظهور آمد ظاهر است گاهی اولیا را واقعات کشف میگردد و در ظهور آن تفاوت ماه و سال منکشف نمیگردد وفات ایشان در ربیع الثانی واقع شد و قبر ایشان قریب مکان قاضی شهر مرادآباد است **ذکر خلیفه نظر محمد** تیرانداز تکیه دار بود و ساکن شهر مرادآباد در گورستان نزدیک قبری دیده بود از آن بعد ترک تعلقات کرده مرید شاه عضد الدین مذکور گردید با وجود اهل و عیال قدم بقناعت و توکل راسخ داشت کسی از فقر و فاقه وی مطلع نگردیدی صاحب ذوق و شوق بود و در مجلس سماع نعره های پر درد بسیار زدی و اشک ریزان بودی و در یاد حق چنان مشغول بود که مشغولی از چهرهٔ او ظاهر و هویدا میگردید آنها که وی را دیده اند به بزرگی و فقر او مقر بودند آخر عمر که ماده فالج بر دست و پا و زبانش ریخته زبان از کلام متعذر ماند قبل موت از نصف شب بر زبانش بود که کلمهٔ لا اله الا الله تا صبح جاری گردید و بعد از آن حال فوت کرد راقم در عمر شباب خود بزیارتش مشرف میشدم و بوقت غسل موت هم وی را دیده بودم زعفرانی چهره اش

بود در دوازدهم ماه شعبان سنه نامعلوم وفات یافت و در محله اندرون لال باغ مرادآباد پیش دروازه مجرم
مدفون گشت **ذکر خواجه مصطفی** حاجی رفیع الدین خان صاحب تذکره صفینه مینویسند خواجه
مصطفی از اولاد خواجه بزرگ بهاءالدین نقشبند است از دولتمند زاده کلان لاهور بود در جوانی
سببی بهم رسید که دل او از دنیا سرد شد و در خدمت شیخ کلیم الله که در آن ایام در لاهور بود مستفید شد
و با جازت وی از شاهجهان آباد بمرادآباد آمد و سکونت ورزید فقیر در صغر سن وی را دیده است
بسی صورت نورانی داشت گویند شیخ کلیم الله قریب ایام فوت خود از شاهجهان آباد این بیت بوی نوشت
بیت اگر بسیر چمن میروی قدم بردار * که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست * وی ازین بیت بر
قرب اجل وی پی برده همان زمان از مرادآباد روانه شد و شیخ را زنده یافت و چند روز در خدمت
وی ماند و بدستوری وی بمرادآباد باز آمد و پس از آنکه عمر دراز یافته بود در سال هزار و یکصد و پنجاه و
شش وفات یافت و در صحن مسجد که خود بنا کرده مدفون شد شیخ عبد الرحیم مرید و خلیفه وی
پس از وی جانشین وی شد و زیاده بر چهل سال بخانه خود نشست و بزهد و قناعت و رضا و
تسلیم گذرانید و با وجود عیال کثیر التجا بکسی نبرد و وظیفه و ادرار قبول نکرد و با مثنوی مولانا روم
و کلام مشائخ اشتغال داشت در ماه ربیع الثانی سال سیوم از صده سیزدهم وفات یافت انتهی
قبر خواجه مصطفی و مسجد وی اندرون شهر مرادآباد در محله مغلپوره مشهور و معروف است و قبر
شاه عبد الرحیم هم برابر قبر وی است **ذکر سید غلام قلندر** سید بودند و مرید در طریقه
قلندریه و سلسله وی بجنید بواسطه بعبید الله علمدار میرسد فرخ سیر بادشاه برای لنگر و مصرف فقرا
وی پنج دیهات جاگیر مقرر کرده بود چنانچه تا حال آن جاگیر بر اولاد وی جاریست و عمر دراز یافت
در عهد نواب دوندی خان زنده بود در ماه جمادی الثانی وفات یافت قبرش در مرادآباد بمحله قانونگویان
واقع است رحمة الله علیهم اجمعین **ذکر سماع** شیخ محدث در باب العیدین شرح مشکوة
مینویسند و عن عائشة رضی الله عنها قالت اِنَّ اَبَا بَکرٍ دَخَلَ عَلَیهَا وَعِندَهَا جَارِیَتَانِ فِی اَیَّامِ مِنیٰ گفت
عائشه که ابو بکر در آمد بر وی و نزد وی دو دختری بودند از دختران انصار در روزهای منا

که روز عید اضحی بود ایام تشریق اند تدففان و تضربان یعنی سرود میکردند و دف میزدند و تضربان
گویا تاکید تدففان است و بعض گفته اند که تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند و ضرب
ارض بمعنی پی سپر کردن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمده و در دف زدن و غنی سه قول است
بعض مباح دارند و بعض حرام علی الاطلاق و صحیح آنست که در عرائس و ولائم و آنچه در حکم آنست
مباح است و فی روایة تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث و در روایتی آمده است
که سرود میکردند دو جاریه باشعاری که گفتگو کرده بودند میان یکدیگر تفاخر میکردند بدان از
اشعار حرب و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعانست بعاث نام موضعی است یا قلعه پس
زنان آن اشعار میخواندند و آن در وصف حرب و شجاعت بود نه ذکر فواحش و منکرات که حرام است
ذکر آنها و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفتند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند
و ذات آنها معنی نبود که غنا حرفت آنها باشد و غنا را خوب توانند گفت و مشهور و معروف بدان
باشند بلکه دختر کان بودند از اهل خانه چنانکه در خانها چیزی میگویند والنبی صلی الله علیه وسلم
متغش بثوبه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم پوشیده و پیچیده بود خود را بجامه خود فانتهرهما ابوبکر
پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر و در صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر ایا مزامیر الشیطان
میزنید نزد پیغمبر مزمار آلتی که میزنند آنرا اهل غنا مثل نی و رباب و دف مانند آن و اضافت
بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند دلها را بلهو و لعب باز میدارد از یاد خدا فکشف
النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه فقال دعهما یا ابابکر فانها ایام عید یعنی گفت بگذار ایشان را ای ابوبکر
زیرا که این ایام عید است اکل و شرب و ایام ضیافت فرح و سرور در آن اگرچه ضعیف و خفی باشد مباح است
در روایتی چنین از مسلم آمده است یا ابابکر ان لکل قوم عیدا و هذا عیدنا متفق علیه بدانکه این حدیث
است که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا و شنیدن آن و این خبر از حیث
نظر انصاف مشوب بتعصب و اعتساف مستبان میگردد و آنست که ابوبکر صدیق انکار کرد
تغنی و تدفیف او منع و زجر کرد از آن بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کراهت آن

وگمان نبرد که منع نا کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن از جهت عدم علم بود بدان آنحضرت
ملوم یا غفلت یا نحو آن نیست که منع نکنند و فرصت آن نشد و بیان آنست که آنحضرت آنرا تقریر نموده و رد آن
نداشته است و درین روز چیزی از آن را و لهذا فرمود فانها ایام عید و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم
نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری از آن در روز عید و غیر آن از مواضعی که مباح است
در دی فرح و سرور و شک نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و از ینجا اباحت علی
الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جائز است مگر بر تقدیر عدم نص در منع و آن محل نزاع است
وانصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت
نشده است و بتحقیق تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است
وبعضی علما گفته اند که ثابت نشده است دلیلی قطعی نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا
اباحت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان و استدامت آن بر خلاف طریقه اتباع است
وفقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر بقصد و اینها حسم ماده و سد ذرائع است و صحیح
آنست که قول امام اعظم کراهت آنست والله اعلم و هم شیخ محدث در شرح مشکوة می‌نویسد عن عائشة
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلنوا هذا النکاح آشکارا کنید این عقد
شرعی را که نکاح است واجعلوه فی المساجد و بگردانید او در مسجد و اضربوا علیه بالدفوف
بزنید بر آن دف رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب عن عائشة رضی الله عنها قالت
زفت امرأة الی رجل من الانصار فرستاده شد زنی که نو عروس بود بسوی مردی از انصار
در زفاف عروس را بشوهر فرستادن فقال نبی الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما کان
معکم لهو آیا نیست همراه شما لهو فان الانصار یعجبهم اللهو زیرا که بدرستی که انصار خوش می آید
ایشانرا لهو مراد بلهو سرود است و لهو اصل بمعنی بازیست از اینجا تیر اباحت سرود در عرس
وزفاف معلوم میشود و زیاده برین آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خوش داشتن انصار
را مسلم و مقرر داشت و از ظاهر عبارت مفهوم میشود که خوش داشتن ایشان را دائمی بود و عادت

یوم بعاث رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت کانت عندی جاریة من الانصار زوجتها
بود نزد من دختری از انصار که تزویج کردم و بزنی دادم او را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یا عائشة الا تغنین ای عائشه آیا سرود نمیکنی یعنی نمیفرمائی که سرود کنند فان هذا الحی من الانصار
یحبون الغناء زیرا که این قبیله از انصار دوست میدارند سرود را رواه ابن حبان فی صحیحه روایت کرد این را ابن حبان
بحای مهمله و تشدید موحده که از ائمه حدیث است در صحیح خود و هم شیخ محدث در شرح مشکوة
مینویسد عن ابی امامة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم امرنی عزوجل بمحق المعازف و امر کرد مرا
پروردگار من عزوجل بباطل کردن و پاک گردانیدن و کاهانیدن معازف بعین مهمله
و زای و فا جمع معزف بعین مهمله و زای و فا آلت سرود یعنی چغانه زننده و در قاموس گفته
معازف ملاهی مانند عود و طنبور جمع عزف یا معزف بر وزن منبر عزیف رباب آوازهای آن
و در مختصر نهایه گفته عزف لغت بمعازف و آن دفوف و جز آن از آنچه زده میشود و بعضی گفته
اند که هر لغت عزف است والمزامیر جمع مزمار آلت غنا د زمر و تزمیر کردن بقصب و قصبه که بنای آن
غنا کنند زمارة و زمار گویند و تصحیح کرده است نووی حرمت آنرا و غزالی میل بجواز آن کرده
و این حدیث دلالت بر حرمت آن دارد چه اینها در قدیم الزمان از رسوم و عادات اهل فسق
و بطالت بودند و فقها گفته که غنا با آلات مطربه حرام است و بمجرد صوت مکروه است و از
زبان احنفیه شنیده ام سخت تر است کراهت آن و تحقیق و تفصیل این مسئله در موضع خود است انتهی
در نغمهٔ عشاق است واضح باد که اجناس ساز از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد
مثل بین و طنبور و رباب و قانون و امثال آن دوم تار نداشته باشد و مجلد بود از چرم مثل
طبل و نقاره و مردنگ و دائره و دف و دف جلاجل دار و امثال آن سیوم آنکه تار و چرم هر دو
نداشته باشد و دو ساز را بهم زنند تا آواز دهند مثل جهانج و جهیره و گهونگرو و ارغنون چهارم آنکه بدم
کشش دم بدهان نوازند مثل نی و شبابه و سرنا و قرنا و نفیری و امثال آن و در تفسیر معلوم شده
و مزامیر را و تارها از قدیم اهل علم و انست مختلف بوده اند اتفاق آنها بر امر واحد ثابت نشده

است که آن قطعاً حرام باشد و در حرمت مطلق یا جنس خاص مزامیر نص قطعی وارد نشده
بنابر اینها وقوع اختلاف در حل و حرمت اقسام مزامیر ثابت است شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح
سفر السعادت مینویسند متن در باب ذم سماع حدیثی صحیح وارد نشده شرح مراد خصوص سماع
غنا است یا عام تر از غنا و مزامیر است و در ذم هر یکی ازان احادیث وارد شده خطیب از
امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده نهی عن ضرب الدف و لعب الصنج و ضرب الزمارة و
و از ابن مسعود الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقلة و از دیلمی در مسند از انس
این لفظ آورده الغناء و اللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب الخ و سخاوی
در مقاصد حسنه گفته و لا یصح و همچنین در کتاب مذکور احادیث مسطور اند و زیر بعض حدیث ضعیف
و زیر بعض موضوع مرقوم است قوله این احادیث است که در ذم دف و مزامیر و ملاهی وارد شده
و امثال آن احادیث دیگر نیز آمده و شاید که تو بگوئی شک نیست که درین میان احادیث هست
که محدثین حکم بر ضعف آن کرده اند و تصریح بصحت آن نموده و بعضی ازان قبیل است که بعدم صحت آن
حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتی بدان کرده شد مدعای مصنف آنست که حدیثی صحیح
در بیباب نیامده اگر آنرا داری بیار تا حقیقت حال معلوم شود بدانکه بعد از قطع نظر ازانکه حدیث
ضعیف بتعدد طرق بمرتبه حسن رسد و حسن بمرتبه صحیح در بیباب حدیث جاریتین است که بعضی
مردم آنرا در اثبات اباحت نیز بنا برند و انصاف آنست که مدلول وی ذم است مگر در بعضی
ایام مثل ایام عید و مانند آن و الفاظ آن چنانکه در صحیح بخاری و مسلم آمده اینست که عائشه
میگوید رضی الله عنها که درآمد بر من رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد من دو جاریه
بودند که تغنی میکردند بغناء بعاث پس پهلو افتاد آنحضرت بر جامه خواب و بگردانید روی
مبارک خود را پس درآمد ابوبکر رضی الله عنه پس منع کرد مرا و گفت مزمار شیطان نزد
پیغمبر خدا روا میدارید پس آنحضرت روی مبارک با ابوبکر آورد و گفت بگذار این دختر کان را
یا ابوبکر الخ و در روایت دیگر آنکه که آمد ابوبکر بر عائشه و نزد وی دو جاریه بودند که غنا میکردند در ایام

منی مروف معنیر و غیر الخ و آنحضرت فرمود بگذار ایشان را یا ابابکر که ایام عید است و آن ایام منا بود و این
همه در روایات بخاری و مسلم است اکنون باید دید که چون ابوبکر صدیق غنا را مزمار شیطان گفت و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم او را برین منع زجر کرد و نگفت که اینچنین مگو این مزمار شیطان نیست و حرام نیست
بلکه چه گفت منع مکن یا ابابکر ایشان را ازین که امروز عید است یعنی این حکم را که حرمت تغنی و تدفیف است مطلق
مدان و عام خیال مکن در روز عید از لهو و سرور اینقدر جائز باشد خصوصا دخترکان و خورد
سالان را اگر تغنی کنند و اشعار که در آن فحش و ذکر فساد و امثال آن نباشد بخوانند و این تخصیص را
ابوبکر صدیق چون تقریب نیفتاده بود و سابقه بیان از جانب شارع نیافته بود اکنون بتقریب
وقوع این قضیه معلوم کرد و نیز آنحضرت خود شنیدن آن مقید نشد و ابوبکر را نیز بر آن ترغیب نمود
بلکه تغافل زد و بر خصوصی رخصت این باب اشارتی فرمود پس نهایت آنچه باین حدیث ثابت شود
اباحت و رخصت آن در بعضی احیان مثل ایام عید و مانند آن یا بودن او حرام و مزمار شیطان
در غیر این اوقات و اینمعنی نزد انصاف ظاهر است از حدیث کما لا یخفی و حدیث صوتان
ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نعمة ورنة عند مصیبة که گذشت نیز بقول سیوطی
صحیح است دیگر حدیث معازف که در صحیح بخاری آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
که در امت من اقوام پیدا آیند که استحلال کنند حر را بکسر حاء مهمله یعنی فرج که مراد ازان
اینجا زناست و حریر را و معازف را یعنی آلات ملاهی را که مزامیر است پس اگر استماع معازف
و آلات ملاهی حرام نباشد اطلاق استحلال بر آن و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد در
اتصال اسناد اینحدیث ابن حزم ظاهری را که از علماء متاخرین محدثین است بجهت تعصبی
که درین باب داشت سخن است و شرح تحقیق این مقام تفصیلی طلبد و موقوف بود بر بیان
انتهی الهم بعد تشریح و تحقیق این حدیث شارح گوید پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت
اتصال و تمامه علماء محدثین برین اند الا ابن حزم که ایشان گفته که اتصال اینحدیث معلوم
نیست زیرا که بخاری قال هشام گفته نه حدثنا و از قال هشام سماع اینحدیث از وی ظاهر نگا

معلوم نگردد و انتهی و هم بعد تصحیح این حدیث شارح گوید اکنون بباید که تو گوئی که پس تر اعتقاد احد را
است بدانکه از کسی که براه انصاف و احتیاط رود و از کدر تعصب و مکابره صاف بود
در مسئله که در وی نزاع و خلاف راه داشته باشد یا قطع نظر از راجح و مرجوح جز سکوت و توقف صورت
نبندد و درین مسئله هم میان فقها و مشائخ نزاع است و هم میان مشائخ طریقت بیکدیگر اختلافست
و هر که تتبع احادیث و اقوال فقها و سلف کند داند که متعارف و مشهور میان ایشان حرمت
و کراهت آن بود و غایت توجیه و تطبیق آنست که آنرا مقید و معلل بطریق لهو و لعب بدانند بقرینه
آنکه این فعل در آن زمان متعارف و شعار اهل فسق و تلهی بود و چون بعد از ان جماعه از ارباب
دیانت و ذوق و وجدان ورد که محبت بجهت تصرفات تاثیری که سماع غنا در نفوس و قلوب وارد
و اثارت مکامن بواطن مواجید و احوال کند در آن افتادند و لهو و لعب گرد سر پرده افعال
و احوال ایشان مجال نداد و از ان خارج بوده باشد و بالجمله آنچه درینجا منقح میگردد این است که بر حرمت
سماع علی الاطلاق دلیلی قطعی از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و احتیاط و اختلاف طریقه
اتباع و هر که آن را بطریق علم و بحث در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل گفتگو است و از هر که
بطریق سکر و غلبه شوق و سطوت حال صادر شود معذور و هر چه از مردم اهل ادب و تورع
بی ملاحظه و مبالات آید منکر و الله اعلم و در مدارج النبوت است بدانکه درین مسئله اختلاف بسیار آمده قدیما
و حدیثا قولا و فعلا بعضی باباحت متوقف و متردد مانده و گفته که نه اینکار کنیم و انکار کنیم و بدانکه
سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ و
بقول وی تعالی وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ و در عوارف میگوید که این سماع است که متفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست
در وی دو کس از اهل ایمان و این سماع متجلب رحمت است از پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار
و قصائد است بالحان مطربه موسیقیه و درینجاست کثرت اقوال و تباین احوال بعضی آنرا منکر
باشند و بفسق و فجور ملحق دارند و بعضی بدان مولع و آنرا احق و اصح شمارند و هر دو طائفه در

ملحدین بقدریکه ذکر آن انتهی ایضا بالجمله درین مسئله طریقه است یکی مذهب فقهاست و ایشان انکار میکنند انکار و سلوک میکنند در آن بتعصب و غلو و الحاق میکنند فعل آنرا بذنوب و کبائر و اعتقاد آنرا بکفر و زندقه و الحاد و این افراط است و خروج است از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بر آن حمل کرد خصوصا در موضع خلاف دوم طریقه محدثین است و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هرچه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزی که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علماء و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه و اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ و بعضی گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبنی گردد بر اصل در اشیاء که خطر است یا اباحت سیوم سادة صوفیه و مذهب ایشان درین باب مختلف و افعال متجاذب آمده و بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان شدید باشد و اجتناب و تشدید اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال است و در جمیع اوقات و احوال و لیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده ولع و شوق و سکر و محبت و صفا و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و میگویند که اصح و اشهر از امام مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهما الله قول بکراهت است و اطلاق حرام نیز آمده و گفته اند قائلان باباحت هر که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان خندی بر عشره مبشره اند و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علماء محدثین و علماء دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت بودند نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایت است در آن و بی شک معلوم گردد که ائمه دین و اکابر اهل الیقین مختلف بوده اند در آن از جمله عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است آنرا هر که اسماع کرده است و درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ...

عبد البر در استیعاب گفته شنیده شد که وی غنا را باکی نبود امیر المؤمنین در زمان عمر وی علی
ابن ابی طالب و میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمیله که از مغنیات بود و سوگند خورده
بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تغنی کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه
وی رضی الله عنه و شنوانید او را و کفارت دهد از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه
او را از آن و گفته اند که بودند مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند و عود میزدند
برای وی و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و زاهد طبقه خود بود مثل در ورع
می شنید غنا را و مستلذ می شد بسماع آن و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنید
غنا از کنیزکان با جلالت قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است شنید از
جاریه که تغنی میکرد و دف میزد و همچنین عبد الملک بن جریج که از علماء و حفاظ و فقهاء عباد که
اجماع است بر عدالت و جلالت وی که می شنید غنا را و میدانست الحان را و ابراهیم بن سعد
مرعی بود امام عصر خود در فقه و روایت و می شنوانید طلبه را حدیث تا می شنوانید ایشان را
غنا و فتوی داد در مجلس رشید بتحلیل غنا و حکایت کرد از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابو حنیفه
و سفیان ثوری از غنا پس گفتند همه و نیست غنا از کبائر و نه از اسوء صغائر و نقل کرده اند
که امام ابو حنیفه را همسایه بود که هر شب می نجاست و تغنی میکرد و امام گوش نهاده داشت به تغنی او
الی آخره چون گوش داشت امام تغنای آن و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت نزد وی استماع هر شب
بآن ورع و تقوی که داشت حمل نتوان کرد مگر بر اباحت و گرفته نشده است التحریم مگر از مقتضای فعل وی
منقول می حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که حاضر شنید مجلس هارون الرشید را و وی غنا پس شنید و می گریست
از سماع پس گفت دریافتم اهل علم را در بلاد خود که منکر نمی شدند آنرا و می شنیدند از آن و گفت منکر
نمیشود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و پرسیده شد از ابراهیم بن سعد از احوال مالک پس گفت
خبر داد مرا که در عرف بود در بنی یربوع و با ایشان عرف بود در عود و آنکه تغنی میکردند و لعب میزدند
و با مالک دف مرتبع می زدند و تغنی میکردند والله اعلم و آنچه نقل کرده شده است از مالک

رحمه الله که گفت نمی‌شنوند آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنائی که مقترن است بوی منکر جمعا بین
القول والفعل واما امام شافعی رحمه الله گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب او نیست و تتبع کردم جمیع
از مصنفات وی و ندیدم او را نصی بتحریم وی و ندا و استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذهب وی اباحت
سماع است و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبدالاعلی که شافعی استصحاب کرد
مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت ایا خوش گردانید ترا
این مرا گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت
طبع و حس است و ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس است و ازینجا معلوم میشود که دلیل
شرعی بر حرمت و کراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فائده کردی در تاثیر نعمه
هیچکس را سخن نیست و بالجمله بتحقیق صحیح شده است از قول و فعل شافعی چیزیکه صریح است در اباحت و
نیست نص در تحریم پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غنا است اما امام احمد
بن حنبل صحیح شده است روایت که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح
است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم
من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم ابن الخبازه را
که باشد که نزد من شبی پس ماند نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس خبر دار کرد ابن الخبازه در تغنی
پس شنیدم آواز پائی را بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می‌شنود غنا را
و دامن وی زیر بغل او است و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبدالله بن
احمد بن حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه منقول است از وی
مخالف این محمول است بر غنائی مذموم مقترن بفحش و منکر و حکایت کرده اند از داود طائی که وی حاضر
میشد سماع را و بود است نمیشد پس بیت او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم
فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و رساله است درین باب تصنیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع
صحابه و تابعین را بر آن و ذوق کرده باسانیدی که وارد و روایت کرده است یونس بن عبدالاعلی

که پرسیدم از شافعی از اباحت سماع را این گفت ندانم هیچ یکی را از علما حجاز که کراهت
دارد سماع را مگر آنچه در اوصاف است و گفت یحیی ابن معین که از اعاظم علماء حدیث
است که می آمدیم با ابو یوسف ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در خانه و خوانندهٔ او میزد
معزفه را در خانه و دیگر ایشان علما ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته اند
عبد العزیز بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت می کنند ائمه از وی و
تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت می کرد زهری در غنا و بعضی حنفیه گفته لا باس
در اعیاد و سائر اوقات سرور مباح و اختیار کرده است آنرا از علمای متقدمین شیخ الاسلام
ابو محمد بن عبد السلام و صاحب وی شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب
امتاع که بتحقیق بودند صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و معرفت بانواع علوم شرعیه
مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر
کرده اند ایشان در رسائل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً
و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی
قشیری و سهروردی و غیرهما که وی گفت نزول میکند رحمت برین طائفه در سه موضع
نزد اکل زیرا که نمی خورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم می کنند در مقامات
صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرده
از علما جماعه صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکور اند در کتب قوم و آنکه صاحب
امتاع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلائل
هر مذهب را و ترجیح کرد مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست و جواب داد از استدلال
و تمسکات و حرمت و کراهت و اطناب کرده در اثبات مذهب اباحت و اطناب کرده آنرا
بکتاب و سنه و اجماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شد به سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن
پس در شعر نیز جائز باشد سماع آنکه تغنی در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب

میفزاید خشوع و خضوع را و این در شعاری که مشوق اند بطاعات و مناجات و زهد در دنیا و رغبت در آخرت و مثمر مزید محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم نیز جائز باشد و صاحب امتاع در آلات و مزامیر سخن کرده و گفته که معروف در مذهب ائمه اربعه حرمت مزامیر است و با وجود آن از بعضی علماء مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلاف آنها نقل کرده و انواع آلات و مزامیر ذکر کرده احادیث مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده در حلال بودن دف و غیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح و بعضی اعلان آن نیز مستحب داشته و در شبابه که بعضی نی است نیز اختلافها ذکر کرده دیگر از مزامیر عود است که آنرا بربط نیز گویند و تارها دارد که آنها را زیر و بم گویند و در وی نیز اختلاف ها ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن آن حرام است و رفته اند طائفه از علماء بجواز آن و حکایت کرده شده است که در آمد عبد الله بن عمر بر عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که میزد عود پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله بن عمر را آیا می بینی درین باکی گفت لا بأس بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن الزبیر و معویه بن ابو سفیان و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه است و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطا بن ابی رباح و شعبی و عبد الله بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است خلیلی از عبد العزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود و ابراهیم بن سعد فتوی داد باباحت سماع عود و صاحب امتاع همین عود را اصل ساخته و مزامیر دیگر را بر آن قیاس کرده و بالجمله وی درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر را نقل کرده و گفته اختلاف است در میان قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعی بر آنند که صغیره است این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شده العهده علیه

وحقیقت حال و منشاء اختلاف آن بنماید که سرود شنیدن و آلات مزامیر زدن عهد زمان
ندیم کار و بار بغیدان و لاابالیان و فاسقان و شراب خواران بود لهذا در حدیث صحیح
آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که
محو کنم معازف را که نام آلات و مزامیر لاهی است و نهی کنم از شرب خمر و زنا و در اصل
نام غنا لهویات و ذکر وی در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور و رفع و ازاله
این منکرات چون آن رسم و عادت نماند مسلمانان هم صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند
و از آن محظوظ گشتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر
چون دیدند که این عادت فساقان است و مشابهتی بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا امری
بانجانب کشد اجتناب نمودند و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع به ثبوت نه پیوسته و هیچ
حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد تقریر آنکه دائره صحت باصطلاح این طائفه تنگ است
مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال
آن و آنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست
و مثال این حال تعبیه ظروف و اوانی است که آنها را حنتم و مزفت و نقیر و دبا نام است که
در وقت اباحت خمر استعمال آن میکردند و شراب در آن می خوردند و چون شراب حرام شد
و استعمال این حنتم و اوانی و خوردن شراب دیگر در آن نبیذ گاه حرام ساختند از برای محو و قمع
آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و اجتناب بقمع و قلع آثار و علامات آن نماند
منع و نهی از آن اوانی نیز نماند و باز چون در آن علما و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی گفتند المنع را
از استعمال آن اوانی و قومی بتجویز کما ذکر فی موضعه و در ما نحن فیه نیز مانند این دو فرقه اند
قومی بنظر عادت شریف قدیم که این صورت نشان اهل فسق است منع و رسم احتیاط را
گرفته ایستادند و جمعی نظر بمعنی و حقیقت حال انداختند که اگر بحال فسق و منکرات است
حرام و اگر نه چنین است مباح والله اعلم و علمه احکم بعد از آن تعصبی و تشددی در میان

اند هم با تعیان افراط کردند و مرتکبان آنرا مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم میجان
به رسم آنها با شرائط اطاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول
آن بدان ساختند و مجمعها و معرکها گرفتند و هر دو طائفه فرق میان اهل و نا اهل نکردند و
رشته انصاف که معنی آن نصف لی و نصف لک است از دست دادند و طریقهٔ
ادب که حقیقت آن نگاه داشت حد هر چیزی است نگاه نداشتند و منشا اختلاف آنست
که جمعی را نظر بر تاثیر و تصرف نغمه در بواطن افتاد و از جا رفتند و قومی را جواز و عدم جواز
فقهی در نظر آمد بر جای خود استادند و شیخ ابن عربی میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن
آنست که بغناء و بغیر غنا یکسان باشد و آنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است
این سخن خالی از تکلف نیست نغمه حلیه و زیور قرآنست چنانچه در حدیث آمده است که زینوا القرآن
باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال خارج از دائرهٔ امکان است مگر کسی که مشهود و مکشوف
مجرد ذات و صفت الهی باشد فائده صاحب امتاع گفت که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را
بنا میکردند آنرا فرس روم و تغنی میکردند بالحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و
نقل کردند آنرا بعربی و نخست کسی که ابتدا کرد طویس است و گویند که پیش از نقل این غناء
موسیقی در عرب انواع حسن صوت بود مثل نصب و نشید اعراب و حداء رکبانی و این اقسام
همه مباح اند خلاف نیست هیچ یکی را در آن و بر این اقسام حمل میکنند نه بر غناء موسیقی
آنانکه قائل اند بحرمت آنچه منقولست از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از
سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد و بهم از بعضی صحابه مثل عبد الله بن جعفر و غیره سماع
غناء موسیقی نیز از جواری مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات نیز
می شنید و در بعضی اقسام غنا همه یکی است و راجع بصوت حسن است و تفاوتی نیست
نغم در قراءت قرآن تفاوت میکنند که در غناء موسیقی تمطیط و تغیر بسیار است این همه
گفته شد و لیکن در تغنی و استماع آن از حیثیت اتباع سید رسل صلی الله علیه و سلم

و اقتضای اصحاب و اتباع آنحضرت که بطریق تقرب و تعبد بر آن اجتماع میکرده باشند
خلجان باقی است جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالی است و دیگر انبیا و اصحاب و
و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب تورع و اتقا غالب آمده و احتیاط دامنگیر
وقت شده و ذوق و جمعیت در عبادت و طاعات دست داده و بر بعضی سکر
و مستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده مدعا آنست امری که ایست
مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد هر یکی را بحال خود باید گذاشت
فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب و صلی
الله و سلم علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین هداة طریق الحق و محیی علوم
الدین ۞ و در کشف المحجوب هست یکی از اصحاب ابو سعید الخدری رضی الله عنه روایت
کرده که گفت رضی الله عنه كُنْتُ فِي عِصَابَةٍ فِيهَا ضُعَفَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَإِنَّ بَعْضَهُمْ لَيَسْتَتِرُ
بِبَعْضٍ مِنَ الْعُرْيِ وَقَارِئٌ يَقْرَأُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ نَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِهِ قَالَ فَجَاءَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
السلام حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا فَلَمَّا رَآهُ الْقَارِئُ سَكَتَ قَالَ فَسَلَّمَ فَقَالَ مَا كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ
الله كَانَ قَارِئٌ يَقْرَأُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ نَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ
فِي أُمَّتِي مَنْ أُمِرْتُ أَنْ أَصْبِرَ نَفْسِي مَعَهُمْ قَالَ ثُمَّ جَلَسَ وَسَطَنَا لِيَعْدِلَ بِنَفْسِهِ فِينَا ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ هٰكَذَا
فَتَحَلَّقَ الْقَوْمُ فَلَمْ يَعْرِفْ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ أَحَدًا قَالَ وَكَانُوا ضُعَفَاءَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبْشِرُوا صَعَالِيكَ الْمُهَاجِرِينَ بِالْفَوْزِ التَّامِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
قَبْلَ أَغْنِيَائِكُمْ بِنِصْفِ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ من با گروهی بودیم از فقراء مهاجرین
که ایشان بعضی از اندام خود پوشیده بودند ببعضی دیگر از برهنگی و قاری بر ما میخواند ما
استماع میکردیم قراءت وی را پیغمبر علیه السلام بیامد و بر سر ما ایستاد چون قاری وی را دید خاموش گشت
پیغمبر علیه السلام بر ما سلام کرد و گفت شما اندر چه کار بودید گفتیم یا رسول الله قاری میخواند و ما
سماع میکردیم قرآن خواندن او را آنگاه گفت پیغمبر علیه السلام الحمد لله که اندر امت

سن گروهی آفرید که مرا فقیر بود تا اندر صحبت ایشان صبر کنم انگاه اندر میان نشست چون یکی از ما تا خود
را برابر کنا پس حلقه کردند این گروه و کس اندر میان آن حلقه پیغمبر را علیه السلام از ایشان باز نمی
شناخت انگاه مرا ایشان را گفت بشارت مر شما را باد ای درویشان مهاجریه بفیروزی تمام اندر
روز قیامت که اندر آیند به بهشت پیش از توانگران بنیم روز و آن پانصد سال باشد و این خبر را بچند روایت
مختلف بیاورده اند اما اختلاف اندر عبارت است معنی همه درست و یکی است انتهی وقال الشیخ العارف
بالله الشیخ شهاب الدین السهروردی فی العوارف اخبرنا ابو زرعة طاهر عن والده ابی الفضل
الحافظ المقدسی قال اخبرنا ابو منصور محمد بن عبد الملک المظفری السرخسی قال انبانا ابو علی الفضل
بن منصور بن نصر الکاغذی السمرقندی اجازة قال حدثنا الهیثم بن کلیب قال حدثنا ابو بکر عمار
بن اسحاق قال حدثنا سعید بن عامر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس رضی الله عنه قال کنا
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ نزل علیه جبرئیل فقال یا رسول الله ان فقراء امتک
یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف یوم وهو خمسمائة عام ففرح بها رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال افیکم من ینشدنا شیئا فقال بدوی نعم یا رسول الله فقال هات فانشا البدوی شعر
قد لسعت حیة الهوی کبدی + الخ ترجمه از مار عشق گزیده دارم جگری + کو زانکه هیچ فسونی اثر
جز دوست که شیفته عشق ویم + افسون و علاج نه چه داند دگری + فتواجد رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس وجد کرد پیغمبر خدا و رقص کرد اصحاب وی همراه وی تا که افتاد چادر
از دوش مبارک وی پس وقتی که فارغ شدند نشستند هر کسی طرف خانه خود گفت معاویه ابن
ابو سفیان چه نیکوست لعب تو یا رسول الله پس گفت پیغمبر خدا مه یعنی چنین کلام مکن یا
معاویه نیست بزرگ انکس که بجنبد وقت شنیدن ذکر دوست ثم قسم ردای رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس تقسیم کردند ردای مبارک را کسانیکه حاضر بودند با چهار صد پارچه انتهی انشاء الله تعالی این بحث
بتمام و کمال از کتاب مرقق القلوب عنقریب خواهد آمد و در جواب سوال مفتی میرزا جان مولانا
شاه عبد العزیز دهلوی مینویسند سماع غنا مجرد از مزامیر و ملاهی در مذهب حنفی رحمة الله

علیه روایات متعدده دارد اصح آنست که جائز نیست و دف هم جائز است و احادیث کثیره
مؤید این روایات است انتهی و احادیث صحیحه مثبته سماع آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سماع
صحابه کرام بحضور علیه السلام در کتب صحاح دوازده یافته اند و مختلفه بسیار اند الاول
عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم مر ببعض ازقة المدینة که پیغمبر خدا بگذشت
بسوی بعضی کوچهای مدینه فاذا هو بجوار یضربن بدفهن پس ناگاه رسید بدختران که
میزدند دف را ویتغنین و سرود میکردند و میگفتند شعر نحن جوار من بنی النجار یا حبذا
محمد من جار ای خوشا حال محمد را صلی الله علیه وسلم از جهت همسایه فقال النبی صلی
الله علیه وسلم انی احبکن پس فرمود پیغمبر خدا که من دوست میدارم شما را اخرجه ابن ماجه
قزوینی که از ثقات محدثین است الثانی عن الربیع بنت معوذ بن عفراء قالت جاء النبی
صلی الله علیه وسلم فدخل حین بنی علی مرویست از ربیع دختر معوذ پسر عفراء که از انصار بود
گفت آمد پیغمبر خدا پس در آمد وقتی که بنا و بودن واقع شد یعنی بعد از شب زفاف فجلس علی
فراشی کمجلسک منی پس نشست بر بستر من مانند نشستن تو بقرب من فجعلت جویریات
لنا یضربن بالدف پس دختر کان که از ما بودند دف زدن شروع کردند و یندبن من قتل من
آبائی یوم بدر و ندبه میکردند کسانیرا که کشته شده بودند از پدران ما روز بدر و در آن ندبه
اشعار را خیر بود که بدان تشجیع میکردند بر قتال اذ قالت احدیهن چون گفت یکی از ایشان
وفینا نبی یعلم ما فی غد و در میان ما پیغمبر است که میداند چیزی را که فردا باشد فقال علیه السلام
دعی هذا وقولی الذی کنت تقولین بگذار این سخن را و بگو آنچه میگفتی قبل یعنی بسماع که بدان
می پرداختی مشغول باش اخرجه البخاری فی کتاب النکاح و این حدیث نیز صریح دلالت
بر غنا میکند الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت زفت امرأة الی رجل من الانصار الخ
تشریح این حدیث از شرح مشکوة گذشت و از لفظ لهو که درین حدیث است غنا معلوم میشود
که اطلاق لهو بر غنا در کلام صحیح است الرابع عن ابن عباس قال انکحت عائشة قرینة لها

من الأنصار فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أهديتم الفتاة قالوا نعم نكاح كرده دا
زنی را عائشه از اهل قرابت خود که از انصار بود پس آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس فرمود
فرستاده اید آن دختر را یعنی بخانه زوج مردمان گفتند آری قال أرسلتم معها من
يغني قالت لا فرمود فرستاده اید با او کسی را که تغنی کند عائشه گفت که نه قال رسول
صلى الله عليه وسلم إن الأنصار قوم فيهم غزل فلو بعثتم معها من يقول أتيناكم أتيناكم
فحيانا وحياكم فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی که انصار قومی اند که در ایشان غزل
بسیار است یعنی رغبت باشعار مطربه بسیار میدارند پس کاش میفرستادید صحب آن عروس
شخصی را که میگفت و ادا میکرد این مضمون که بطریق تهنیت و مبارکبادی گفته میشد
آمدیم بشما آمدیم پس زنده دارد ما را خدا تعالی و زنده دارد شما را اخرجه ابن ماجة في
كتاب النكاح الخامس عن عائشة رضي الله عنها أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما فعلت
فلانة يتيمة كانت عندها مرویست از عائشه صدیقه رضی الله عنها بدرستی که پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم فرمود چه حال فلان زن شد که یتیمه بود نزد عائشه پرورش مییافت فقالت
أهديناها إلى زوجها عائشه گفت که عروس ساخته فرستاده ام او را بطرف زوج او قال فهلا
بعثتم معها بجارية تضرب بالدف وتغني فرمود پس چرا نفرستادید صحب آن دختری که میزد
دف را و می سرود قالت عائشة ما تقول قال أتيناكم أتيناكم الحديث عائشه رضي الله عنها
گفت که چه میگفت یعنی آن سرود فرمود که میگفت أتيناكم أتيناكم یعنی آن کلمات که بالا گذشت
اخرجه الحافظ تقي الدين محمد بن الشيخ العالم مجد الدين علي بن وهب القشيري في كتاب اقتناص
السوانح بسنده واین حدیث متقارب الألفاظ والمعنی با احادیث سابقه است کما مر السادس
يا عائشة أتعرفين هذه قالت لا يا نبي الله قال هذه قينة بني فلان تحبين أن تغنيك فغنتها ای عائشه
آیا می شناسی این زن را پس گفت عائشه نه ای پیغمبر خدا فرمود این مغنیه فلان قوم است
دوست میداری که بسراید برای تو پس سرائید برای او فقال النبي صلى الله عليه وسلم

قد نفخ الشیطان فی منخریها پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که دم کرد شیطان
در سوراخهای بینی او وصاحب نغمه اعشاق گوید مراد از نفخ شیطان در منخرهایش کنایه از کبر
و اعجاب نفس وی است که آن زن بوقت سرائیدن خود در حالت کمال طرب و غلبه سرور
راه تکبر و اعجاب نفس که از عمل شیطان است سلوک نمود و ظاهر است که اینحالت اگر بحالت
قرآن خواندن و ذکر و تسبیح کردن عارض شود مشنع است و در حدیث آمده است اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم من نفخه و نفثه و همزه و تفسیر نفخ بکبر آمده است از امیر المؤمنین فاروق اعظم
رضی الله عنه ذکره البخاری و اگر اینجمله اخیره دلالت بر حرمت غنا کند منافی صدر حدیث
خواهد شد که مفید حلیت است فتنبه ولا تکن من الغافلین رواه النسائی السابع عن بریدة بن الحصیب
الاسلمی رضی الله عنه قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض مغازیه فلما انصرف
جاءت جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت نذرت ان ردک الله سالما ان اضرب بین
یدیک بالدف واتغنی از بریده بن الحصیب الاسلمی که از مشاهیر صحابه است گفت بیرون
آمد آنحضرت در بعضی غزوات خود پس آن هنگام که برگشت آنحضرت از غزا آمد آنحضرت را
زنی سیاه حبشیه و یا کنیز سیاه بود پس گفت آن زن بدرستی که نذر کرده ام اگر
باز گرداند ترا خدا تعالی از سفر بسلامت که بزنم پیش تو دف را و سرود گویم بجهت
شادمانی کردن بقدوم تو و سلامت تو نذر بیان بجهت بخند است فقال رسول الله
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان کنت نذرت فاضربی اگر هستی تو نذر کرده پس بزن
دف را والا فلا و اگر نذر نکرده پس مزن بدانکه علما را در دف زدن اختلاف است بعضی
مباح داشته اند مطلقا و بعضی مکروه گفته مطلقا و بعضی مباح داشته اند در عرس و اعیاد
و مانند آن از سرورهای مشروع و مذهب صحیح و مختار همین است و بعضی آنچه جلاجل
دارد و ندارد فرقی نهاده اند که اول مکروه است باتفاق و این حدیث دلیل اباحت
ضرب دف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد بوفای نذر و وفا واجب است

و تقریر نموده است که نذر نمی شود اگر بچیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذهب
جمهور ائمه است و نزد حنفیه کافی است بودن آن مباح و نذر بامر مباح جائز است واما نذر بمعصیت
جائز نیست باتفاق پس دلالت کرد حدیث بر اباحت ضرب دف بلکه بر بودن او مستحب و در
نکاح نیز هم چنین است زیرا که سرور بمقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه وسلم
وسلامت وی قربت و عبادت است گروهی بر آنکه سماع اصوات لسا
نعمتا مباح است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعرض نکرد
بذکر تغنی و همین فرمود که اگر نذر کرده بزدن دف بزن یا بجهت آنکه تغنی در ذکر تابع دف
بود چون حکم دف ذکر کردند حکم وی نیز معلوم شد یا بجهت آنکه تغنی مباح است شبهه
که نیست در دف است فرمود اگر او را نیز نذر کرده بکن فافهم فجعلت تضرب پس گشت
آن زن که میزد دف را فدخل ابو بکر وهی تضرب پس در آمد ابو بکر رضی الله عنه و حال آنکه
آن زن دف میزد ثم دخل علیؓ وهی تضرب بعد از آن در آمد علی رضی الله عنه و آن زن
دف میزد ثم دخل عثمان وهی تضرب پس در آمد عثمان رضی الله عنه و وی میزد دف ثم
دخل عمر بعد از آن در آمد عمر رضی الله عنه فالقت الدف تحت استها پس انداخت آن
زن دف را از زیر دبر خود ثم قعدت علیها پس نشست بر دف و پنهان کرد فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیخاف منک یا عمر
بدرستی که شیطان هر آئینه میترسد از تو ای عمر انی کنت جالسا وهی تضرب بدرستی
من بودم نشسته و وی میزد دف فدخل ابو بکر وهی تضرب ثم دخل علیؓ وهی تضرب ثم دخل
عثمان وهی تضرب فلما دخلت انت یا عمر القت الدف پس وقتیکه در آمدی تو انداخت
وی دف را رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اشکال درین حدیث است
که چگونه تقریر کرد آنحضرت فعل آن زن را نخست بلکه امر کرد او را بدان و همچنین نزد دخول
ابوبکر و علی و عثمان و نام کرد آنرا در آخر شیطان جواب میگویند که چون اعتقاد کرد آن

زن گشتن رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسلامت نعمتی از خدا بموجب شکرگذاری وسرود با
صفت
وثنا دعائی وور رواقع همچنین است امر کرد او را بوفا نمی نذر ری وبیرون آمد وهنگ زدن از
بهر صفت حقانیت وازکراهت باستحباب ولیکن حاصل میشد بادنی واقل آن وچون باده از حد
تجاوز کرد وسجد نکرد وکشید ومواقف افتاد تب آمدن عمر لفت آنحضرت انچه گفت واشارت
کرد بمنع زیادت وبشکنار از ان وکردن آن بی ضرورت وصریحا منع نکرد وتا بحد تحریم نکشید واما
ترک کردن آنحضرت در جاریه را که در ایام منی پیش عائشه رضی الله عنها دف میزدند وتغنی میکردند
وعدم تحدید آن بیک حدی وآن ظاهر در استمرار است ازجهت بودن ایام عید پس حالات متفاوت هستند
بعضی اقتضای استمرار میکنند وبعضی نمیکنند زیاده ذکر کرد این کلام را تورپشتی ونقل کرده است
از وی طیبی والله اعلم **الثامن** قالت عائشة رضی الله عنها دخل علیّ ابوبکر رضی الله عنه
وعندی جاریتان من جواری وشرح این حدیث از مدارج النبوت بالا گذشت وهم در مشکوة
مذکور است **التاسع** عن محمد ابن حاطب الجمحی مرویست از محمد ابن حاطب که صحابی است از قوم
بنی جمح عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بین الحلال والحرام الدف والصوت فی النکاح رواه
الترمذی وابن ماجه والنسائی فرق است درمیان حلال که نکاح است وحرام که سوزنا است دف و
زدن وآواز خوش در وقت نکاح یعنی شهرت دادن **العاشر** عن عائشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلنوا هذا النکاح واجعلوه فی المساجد واضربوا علیه بالدفوف
آشکارا کنید این عقد شرعی را که نکاح است وبگردانید آنرا در مسجد وبزنید بر آن دفها رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب وهم از شرح مشکوة بالا گذشت **الحادی عشر**
عن عامر بن سعد قال دخلت علی قرظة بن کعب وابی مسعود الانصاری فی عرس فاذا جوار
یتغنین فقلت ای صاحبی رسول الله صلی الله علیه وسلم واهل بدر یفعل هذا عندکم فقال اجلس
ان شئت فاسمع معنا وان شئت فاذهب فانه قد رخص لنا فی اللهو عند العرس رواه النسائی وکذا فی المشکوة
صاحب مدارج النبوت میفرماید در مشکوة آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که از اهل بدر

تیز میگویند زیرا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بوده یا بجهت آنکه مسکن وی بدر بوده و صحابی دیگر از
اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن آن
غنا را بر وی گران آمد و انکار نمود ای صاحبی رسول الله اینها ای و دیار پیغمبر صلی الله
علیه وسلم شما سرود می شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه
برو و اذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بشنویم در اجتماع عروسی بود که یعنی در
آن باتفاق مباح است انتهی الا آنکه از ین عبد الله بن جعفر که با بیکار بسماع مشغوف بود و معاویه نیز با وی
شریک و موافق بود و بادی بود و تعجب مینمود از معاویه اظهار انکار کرد بر عبد الله و عیب گرفت
بر وی و گفت معاویه حال او نیست توجه معتقدی بوی روزی دیگر عبد الله بخانه معاویه
آمده نماز بسیار گذارد و تعبد بسیار کرد معاویه بازنش گفت این را اگر چه میکند بس زن از انکار
باز آمد انتهی و از ینجا معلوم شد که بعد زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه سماع غنا میکردند و گفتند
که اذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ین لهو در شادی و معلوم شد اطلاق لهو
بر فعل مباح هم می آید و هم معلوم شد که هر لهو حرام نیست الثانی عشر در نغمه عشاق است
روی الحافظ محمد ابن طاهر فی کتاب صفوة التصوف بسنده الی عبد الله بن ابی [illegible] ان
عائشة رضی الله عنها حدثته انه کانت عند النبی صلی الله علیه وسلم امرأة تغنی فاستأذن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه فالقت الدف وقامت فدخل عمر والنبی صلی الله علیه وسلم یضحک فقال
بابی انت وامی ما اضحکک یا رسول الله فذکر له الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع ما کان یسمع رسول
الله صلی الله علیه وسلم فسمع واحتج ابن طاهر بها علی الجواز وقال لولا من روایة بکار ابن عبد الله
لحکمت بصحته فی الحقیقة بما فی الصحیحین لکن بکار یتکلم فیه انتهی کلامه وقال الشیخ الامام العالم العامل
المحقق کمال الدین ابو الفضل جعفر ابن ثعلب الادفوی الشافعی رحمة الله علیه فی الامتاع
بعد ذکر الحدیث المذکور والکلام فی بکار غیر قادح فیه وقد ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات و
قال ابن الجوزی لا نعلم قدحا فیه ورواه الخطیب من روایة عبد الرزاق عن بکار [illegible] بضعف

فیه بزاد آخر لیس فی طریق ابن طاهر و رواه الحافظ العالم الثقة محمد بن اسحق الم
فی تاریخ مکة من غیر طریق الخطیب وغیر طریق ابن طاهر فقال حدثنا ابو یحیی عن ابی حسن
حدثنا محمد بن حجر حدثنا عبد الجبار بن الورد سمعت ابن ابی ملیکة یقول قالت عائشة الی آخر
الحدیث ففی هذا الطریق عبد الجبار بن الورد بدل بکار ثقة انتهی ترجمه حدیث این است که روایت کرده
حافظ محمد ابن طاهر در کتاب خود که صفوة التصوف است باسناد خودش که مسلسل است تا
عبد الله ابن ابی ملیکه گفت عبد الله که بدرستی که عائشه رضی الله عنها حدیث کرده است او را
که بتحقیق بود زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تغنی میکرد پس طلب اذن کرد عمر ابن
خطاب رضی الله عنه پس انداخت مغنیه مذکور دف را و برخاست پس داخل شد عمر ابن
خطاب رضی الله عنه در آن حال که نبی صلی الله علیه وسلم ضحک میکرد پس گفت عمر ابن
خطاب قربانت شود پدر و مادر من یا رسول الله چه چیز بخنده آورده ترا پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صورت حال را پس گفت عمر رضی الله عنه نخواهم رفت تا که بشنوم از آن اسم
که شنیده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس شنید همچنان فقط احتجاج کرده است ابن طاهر
باین حدیث بر جواز غنا با دف و گفته که اگر در روایات بکار ابن عبد الله نبودی هر آئینه
حکم کردم بر صحت حدیث مذکور و لاحق میکردم آنرا با حادیثی که در صحیح بخاری و در صحیح مسلم
اند لیکن کلام کرده شده است در بکار یعنی در بودن او موافق شرائط مترجمه صحیحین گفتگو است لیکن
صاحب امتاع منطنه کلام مذکور رفع نموده میگوید که کلام در بکار غیر قادح است در وی بدو
وجه یکی آنکه ابن حبان او را در کتاب خود منجمله ثقات ذکر کرده دوم آنکه ابن جوزی نیز گفته که
نمیدانم قدحی در بکار سوم آنکه خطیب همین حدیث را بروایت عبد الرزاق از بکار نقل
کرده و ضعف این حدیث بجهت او نمی دیگر گفته که او نیست در طریق ابن طاهر پس بکار
نزد خطیب هم از ثقات ثابت شد و قطع نظر از ثقاهت بکار فاکهی در تاریخ مکه باسناد صحیح
همین حدیث را از عبد الجبار بن الورد بدل بکار روایت کرده و عبد الجبار ثقه است بالاتفاق پس

در صحت حدیث و وثوق اسنادش اشتباهی باقی نماند مخفی مباد که این حدیث برهان قاطع است
مرادها مر منکرین را تا باطل نست حیله های متعصبین را که مخصوص میگردانند اباحت سماع غنا را
با یام اعیاد و تقریبات سرور مباحه بدانکه انجمله احادیث مذکوره در اباحت غناء از قسم صحاح
اند یا از قسم حسان و احتجاج بهر دو قسم نزد جمهور محدثین و فقها صحیح ست انتهی مولانا شاه
عبد العزیز دهلوی در کید صد و پنجم تحفه اثنا عشریه می نویسند که غناء مقرون با آلات لهو و
مزامیر باجماع فقهای اربعه حرام است و مشائخ عظام و کبرا صوفیه غناء محرم را نشنیده و بان رغبت
نکرده بلکه سید الطائفه جنید بغدادی گوید انه بطالة و شیخ برزوق فاسی گوید
السماع حرام کالمیتة یعنی یباح عند الاضطرار و آنچه بزرگان اهل سنت
شنیده اند و از خوب قوال با مضمون موافق اگر کسی خوف فتنه الخ و نباشد بوده است
نه از امرد خوش شکل و نه زن اجنبی که دیدنش باعث شهوت شود و اکثر سماع
ایشان از جنس ذکر جنت و نار و تشویق بطاعات یا ذکر هجر و وصل که قریب
الانطباق است بر حالات محبین در غلوای محبت بود و این قسم غنا را حرام گفتن
مخالف شرع بلکه مخالف مذهب الخ و ایشان نیز بهست شیخ مقتول در کتاب الدرر
ذکر کرده است که یجوز الغناء بشروط فی العرس و عجائب نیست که از شروط سماع نزد
امامیه چیزیست که سراسر مایه فساد و خمیر فسق است و هو ان یکون المستمع امراة ولا یکون
رجلا و لا یکون الشعر فی الهجاء و لا یکون کذبا کذا فی شرح القواعد ترجمه آنکه سماع
کننده زن باشد نه مرد و شعر در هجو نباشد فائده دریجا تامل باید کرد که سماع از زن
چه قدر قبح زیادت دارد بر سماع از مرد انتهی و در نفحات الانس است شیخ الاسلام
گفت عباس فقیر مرا گفت که شیخ ابوبکر الطرسوسی الحرمی گفت که بمکه مهمان
کسی بودم میزبان کنیزکی داشت که چیزی میتوانست خواند کنیزک بخواند شعر
لا منی فیک معشر فاقتلوا و اکثروا ترجمه یعنی مرا در عشق تو ملامت کردند قبیله

وکم و بیش گفتند و گفت ملامت نکرد در مهر تو مگر تو این سخن غیبی است برسد تو حبید
درویشی برپای خاسته بانگی چند بزد و گفت که ملامت نکرد در مهر تو مگر تو همین حرف
بگفت و بیفتاد و برفت از دنیا شیخ الاسلام گفت که ابو عبدالله باکو گفت که ایوب سختار
در خانقه روینی بمکه در سماع بود گوینده چیزی بخواند بپارسی وی برخاست بالیشت راست
انگاه گفت نه غیر از تو و بیفتاد و بیهوش شد و برفت همانا که انحنائی بوده در
پشت وی که بحرارت وجد به برفته و میتوان معقوف و محدوب ایستادن بایست شیخ
الاسلام گفت که ابو القاسم سائح با قومی در مهمانی بود گوینده برخواند شعر کل بیت انت
ساکنه + غیر محتاج الی السراج + وجهک المیمون حجتنا + یوم یاتی الناس بالحجج + لا اتاح
الله لی فرجا + یوم ادعو منک بالفرج + ابوالقاسم سائح دست راست بر داشت و بانگ
زد و بیفتاد و بنگریستند برفته بود ترجمه یعنی در هر خانه که تو ساکن وی باشی احتیاج
بچراغ نیست و وجهک المیمون یعنی روی مبارک تو حجت ماست و در ان روز که مردم حجتها
آرند از طاعت و عبادت لا اتاح الله یعنی ندهد مرا خداتعالی خلاصی و رستگاری که از تو
خلاص خواهم شیخ الاسلام گفته که یکی از طائفه گفت در نیشاپور حادثه بود که مردم از شهر
بیرون رفته بودند من در مسجد بودم در کنج المسجد درویشی دیگر بود گوینده در آمد درویش و برا
گفته چیزی بگو وی خواند شعر الفیت بینی و بین الحب معرفة + لا ینقضی ابدا او ینقضی الابد
لا اخرجن من الدنیا و حبکم + بین الجوانح لم یشعر به احد + آن درویش بیفتاد و مطپید تا دو نماز
انگاه بیارمید چون بنگریستم رفته بود ترجمه یعنی یافتم میان خود و محبت تو آشنائی ممتد
که بسر نیاید آن آشنائی تا وقتی که ابد بسر آید و این وجود نگیرد زیرا که ابد زمانی است غیر
متناهی از جانب آینده چنانکه ازل زمانی است غیر متناهی از جانب گذشته و غیر متناهی
را تناهی نیست قبل انقضا محبت متعلق بود و محال یعنی بیرون نخواهم رفت از دنیا در حالی که دوستی
شما در میان پهلوها نزدیک سینه قرار گرفته و هیچکس را آن مشعور نیست شیخ الاسلام

گفت که ذو النون مصری و شبلی و خراز و ابو الحسین نوری و ابو الحسین دراج همه در
سماع بوده‌اند رحمهم الله تعالی سه تن از ایشان سر و بر بستیند و غیر از ایشان بوده‌اند
نیز از مشائخ و مریدان که در سماع بوده‌اند چه در سماع قرآن و چه در سماع غیر آن شیخ الاسلام گفت
که در سماع که دیدار آن زاهد بود مرا گوش با او بود و دیده با او بود چه جای طاقت و هوش بود
ایضا ابو بکر مصری گوید که نام وی محمد بن ابراهیم است با جنید بودم و ابو الحسین نوری
و جماعتی از مشائخ صوفیان و قوال چیزی بخواند نوری برخاست و رقص میکرد و جنید
نشسته بود نوری فرا سر جنید آمد و گفت برخیز و این آیت بخواند اِنَّمَا یَسْتَجِیْبُ الَّذِیْنَ
یَسْمَعُوْنَ جنید گفت وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَّهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ
یعنی ابو بکر مصری این آیت بخواند بطریق تعریض یعنی اجابت میکنند و متاثر میگردند از
سماع آنانی که سمع قبول دارند جنید گفت یعنی جماعت که متمکن و ثابت قدم اند چون جبال
می بینی ایشان را جامد و غیر متحرک چنین نیست بلکه ایشان در حرکت معنوی سریع اند چون
حرکت ابر یعنی صاحب تمکین دیگر است و صاحب تلوین دیگر و هم در نفحات است مولانا رومی
بروزی منکر میبودند که آواز رباب آواز صریر باب بهشت است که ما میشنویم منکری گفت که ما نیز همان
آواز میشنویم چونست که چنان گرم نمیشویم که مولانا خدمت مولانا فرمود کلا و حاشا
آنچه ما میشنویم آواز باز شدن در است و آنچه وی میشنود آواز فراز شدن است انتهی چه
خوش گفته اند شعر صریر باب بهشت از رباب میشنوم + تو بستن در و من فتح باب میشنوم
و هم مولانا در مثنوی میفرماید مثنوی لیک بد مقصودش از بانگ رباب
همچو مشتاقان خیال آن خطاب + ناله سرنا و تهدید دهل + چیزکی ماند بدان ناقور کل + پس
غذای عاشقان آمد سماع + که درو باشد خیال اجتماع + قوتی گیرد خیالات ضمیر + بلکه
صورت گردد از بانگ صفیر + آتش عشق از نواها گشت تیز + آنچنانکه آتش آن جوز ریز + ایضا
عارفان کین نغمها بشنوند + جزو بگذارند و سوی کل روند + در شرح مثنوی مولانا روم

مولانا عبد العلی بحر العلوم می‌نویسند غرض ازین تقریر بیان علاقهٔ استعارهٔ مشابهت
درمیان انسان کامل و معنی حقیقی نی ظاهر است بوجه دیگر زیرا که مولوی قدس سره از آواز رباب
سماع بودند و سماع آواز نی میفرمودند و حضرت ایشان را در وقت سماع نی حالات عظیمه
وارد میشدند و معارف مکشوف میشدند و در نفحات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند
که آواز رباب آواز صریر باب بهشت است ما میشنویم آواز باز شدن در بهشت چنانکه از
استماع کلام انسان کامل اهل فهم را حالات عظیمه پیدا میشوند و معارف جسیمه حاصل میشوند
و شهود میشوند پس استعاره کردند لفظ نی را برای انسان کامل و این مناسبت شرح
مولوی و دیگر ارباب سماع است قدس الله اسرارهم انتهی و در مقاصد العارفین است و ایشان
گویند حرکت افلاک مثل رقصی است که اهل حال بواسطه بوارق قدسیه و شوارق انسیه میکنند
و سبب اشراق انوار بر هر فلک رب النوع اوست و فلک بواسطه هر اشراقی مستعد حرکتی
مناسب آن اشراق و بواسطه حرکت مستعد اشراقی دیگر است چنانچه صوفیه را در سماع فتوح
عظیمه میشود و در اخبار الاخیار است شیخ عثمان سیاح مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح است صاحب
ذوق و سماع بود بارها در مجلس شیخ نصیر الدین محمود حاضر شدی و سماع کردی ایضا
نقل است از شیخ نظام الدین که فرمود از شیخ ضیاء الدین رومی شنیده ام که مرا یاری بود
او را در سماع حالی و ذوقی بود بعد نقل او را در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته است فاما
مغموم نشسته است تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم نشسته گفت اینهمه یافتم فاما لذتی
و حالی که در سماع بود نمی‌یابم ایضا شیخ برهان الدین محمود ابی الخیر اسعد البلخی رحمة الله
علیه از اکابر علمای وقت سلطان غیاث الدین بلبن بود موصوف بود بوفور علم و دانش و وجد
و سماع جامع بود میان علوم شریعت و طریقت و او را بمشارق حدیث از پیش مصنف سند
کرده بود نقل است که او بارها گفتی خدای عز و جل مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر از یک کبیره از وی
پرسیدند آن کبیره کدام است گفت سماع چنگ است که چنگ را بسیار شنیده ام و این صحبت

اگرچه شنیده ام که قبر او در دهلی جانب شرقی حوض شمسی است که از انجمله نور گویند چه در
خاک قبر او با طفال بخورانند تا سبب مزید علم گردد در اقتباس الانوار است حضرت شیخ داود
قدس سره در جواب ملا عبد القوی بعد از دلائل قویه فرمودند آری سرود دیگر مقرن بفحش
وفسق باشد نزدیک همه حرام است وسرود دیگر عشق ومحبت مولی بیفزاید باتفاق مباح و
مواعید روایت صاحب اقتباس که بر اباحت مزامیرست فرمودند اگرچه پیران عالیشان ما
مزامیر شنیده اند بلکه بتصفیق هم روا نداشته انتهی یعنی آنکه حرمت او از نص قطعی ثابت شد
اما در حرمت مطلق یا بجنس خاص مزامیر نص قطعی وارد نشده باید دانست که آواز دف
در گوش مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده است وبر حکم رخصت شنیدن عود و چنگ و
بربط ورباب قصص وحکایات از بزرگان ثابت است اختلاف حل وحرمت هم را اباحت
طبل غازیان بر محل خود واو اباحت طبل مخنثان ثابت نیست مفصل این اجمال از شرح
مشکات ومدارج النبوت وکیمیای سعادت ومقامات مظهری درین کتاب مسطور است و راقم
بر آنست که در اختلاف حلت وحرمت عمل بر عزیمت واولی اولی است وخاص درین زمان وهم مولوی
محمد اسمعیل شهید در خاتمه کتاب صراط المستقیم مینویسند باید دانست که سماع سرود غنا و مزامیر و
کثرت اختلاط امارد بدون شهوت اگرچه ممنوعات شرعیه نیست لیکن امثال این امور را
در حق سالکین حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نباید فهمید بیانش آنکه
امثال این امور در حق مبتدیان مضر است وهم در حق منتهیان اما در حق مبتدیان بتعلق قلب
باستماع غنا منجر بارتکاب استماع مزامیر میشود واختلاط امارد در خلوت منجر بهیجان شهوت میگردد
اما در حق منتهیان هیچ چیزی در سویدای قلب بنسبت ایشان هم قائل است وتعلق قلب
با امارد [illegible] میشود واما عدم تصریح آنجناب بتحریم امثال امور [illegible] بر حکمت عامه [illegible]
آنکه [illegible] بالفعل [illegible] صریح از امثال این
امور [illegible]

بر این امور لازم می آید بنا علیه بر شعار ہی بکراهیت امثال این آلات حکم کرده است
پس طالب حق را باید که التفات صمیم قلب بسوی آن نماید آری اگر بطریق امور
اتفاقیه امثال این امور پیش آیند مجاهدت بانکار آن امور ضرور نیست و تعرض
بحال فاعلان آن جائز نباشد تا تشدد فی الدین و تحریم حلال لازم نیاید انتهی در کیمیای
سعادت است آنکه با سرود رباب و چنگ و بربط و چیزی از رودها یا نای عراقی بود
که از رودها نهی آمده است آنکه خوش نباشد یا ناخوش بسبب آنکه این عادت شراب خوارگان است
و هر چه بایشان مخصوص است حرام کرده اند بتبعیت شراب بآن سبب که شراب را یاد دهد
و آرزوی آن بجنباند اما طبل و شاهین و دف اگرچه در آن جلاجل بود حرام نیست
که در خبری نیامده است و این چون رودها نیست که این نه شعار شراب خوارگان است اما
طبل مخنثان حرام بود که شعار ایشان است و آن طبل دراز بود میان باریک و هر دو
سر پهن اما شاهین اگر بسبب فرود بود اگر نباشد حرام نیست که شبانه را عادت است بود
که زده اند و شافعی میگوید و دلیل بر آنکه شاهین حلال است آنست که آواز در گوش رسول صلی
الله علیه وسلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر را رضی الله عنهما گفت گوش دار چون
بست بدار و مرا خبر ده پس رخصت داد ابن عمر را تا گوش دارد و دلیل آن باشد که مباح
است اما انگشت در گوش کردن رسول الله صلی الله علیه وسلم دلیل آنست که او را در آن
وقت حالی بوده باشد شریف حضور گوار داشته باشد که آن آواز او را مشغول کند که
سماع اثری دارد در جنبانیدن شوق حق سبحانه تعالی تا نزدیک رساند کسی را که در عین
آن کار نباشد و این بزرگ بود با شناخت با حال ضعفا که ایشان را خود احتیاج بود
اما کسی که در عین کار رسیده باشد که سماع او را مشغول کند در حق او نقصان بود پس تا گردد
سماع دلیل حرام نبود که بسیار مباح باشد که از آن رخصت بدارند اما بود ستوری دانند
دلیل حرام بود قطعا که آنرا هیچ وجه دیگر نبود انتهی حضرت شاه غلام علی در رساله تعلیم

مظہری می‌نمایند که از اصحاب سیفر بودند عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن در نیوقت سخت متعذر است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق روایت فقه و اظهار فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است و سیفر بودند السَّمَاعُ یُوْرِثُ الرِّقَّةَ وَالرِّقَّةُ تَجْلِبُ الرَّحْمَةَ ترجمه غنا پیدا میکند رقت قلب را و رقت قلب میکشد رحمت را پس آنچه موجب رحمت الٰهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند ولی را مکروه رو زمی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی می‌رفتند آواز نی بسمع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله ابن عمر همراه بود او را بعدم استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین آواز است بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز می‌نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه اولی همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند انتهی در مکتوب ۲۸۵ حضرت مجدد است سماع و وجد جماعه را نافع است که بتقلب احوالی متبدل اوقات متصف اند وقتی حاضر اند و وقتی غائب گاهی واجد اند و گاهی فاقد ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان است و تقلب آمال حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت در ایشان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت و مغلوبه ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته و بکلیت از رقیت احوال بمحول احوال محرر گشته اند محتاج سماع و وجد نیستند چه وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی بلکه ایشان لا وقت لهم ولا حال فهم آباء الوقت و ارباب التمکین و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلاً ولا فقد لهم قطعاً ابن لا فقد له لا وجد له اگر سوال کنند که حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام فرموده لِیْ مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ ازین حدیث مفهوم میشود که وقت

دائمی نمیشود جواب گوییم بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ از نیوقت وقت مستمر خواسته اند لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گوییم که صوفیه را وقت مستمر بکیفیت خاصه احیانا دست میدهد تواند بود که از وقت وقتی تا دهر امتداد یابد و آن کیفیت باز در خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه کمال و حصول مشاهده جمال لایزال ایشان را ابر و دست تقویه دست میدهد و تسلیه تام حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد چه منازل وصول هنوز در پیش دارند و میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب و بنصوص سماع ایشان اسود مند است و حرارت بخش هر زمان بحد و سماع ایشان را عروجی بمنازل قرب میسر میشود و مبتدیان را سماع و وجد مضرات و منافی عروج هر چند بشرائط واقع شود و اعنی بالمبتدی من لا یکون من ارباب القلوب و ارباب القلوب متوسطون بین المبتدئین والمنتهیین والمنتهی هو الفانی فی الله و الباقی بالله وهو الواصل الکامل ولا انتهاء لدرجات بعضها فوق بعض و للوصول مراتب لا یمکن قطعها ابد الآبدین انتفاع سماع مشروط بشرائط است از جمله آن عدم اعتقاد است کمال خویش و اگر بتمامی خویش معتقد است محبوس است آری سماع او را نیز بنحوی عروجی می بخشند اما بعد از تسکین از المقام فرو می آید و شرائط در کتب اکابر مستقیم الاحوال که عوارف المعارف و نحوه مبین شده اند و اکثر آنها در زمانها اینوقت مفقود است بلکه این قسم سماع و رقص که درینوقت شائع شده و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست که منکر محض است انتهی راقم گوید از دیده انصاف باید دید بر وجد و سماع نامردمان فی زماننا در نشانه القدس ست خواجه عبد العزیز جامی او نیز از اصحاب صاحب اذواق مولانا سعد الدین بود و از احفاد شیخ الاسلام جام قدس سرهما در تربت او نیز دیکت جد او ست جنازه مولانا عبد الرحمن جامی را اذا امامت کرده بسفر حجاز نیز رفته بود و در آن سفر اکابر و افاضل بسیار با وی همراهی کردند و آن سفر از وی

است و صاحب دو اثر بر نگاشته که دران سفر چون گذر خواجه به تبریز افتاد روزی از
مطربی این بیت شنید بیت ؎ هر گوش هوش اگر بنهادست ۞ پیرهن ما تیم اثر کنید ۞ یوسف من توجه کنید
خواجه مقدار ده دراع زمین بالا جست چون فرود آمد به زانوی ادب بر زمین نشست غالبا
خواجه را بسبب اشتغال ادائی نوافل بسیار بود راقم گوید ای درویش مقلد شریعت مومنین بود
و بعض مقامی مقلد طریقت کافر گردد باید که بر گفتار ایشان عمل کند و بر کار ایشان انکار نکند
حضرت شیخنا شیخ عبد القدوس در مکتوب صد و چهل و نهم در رخصت سماع مر اهل را امیفرمایند
بدانکه شوق سبحانی و ذوق ربانی در وقت سماع که ذوق عارفان در نشست و شوق
عاشقان بر آتست دست مید هد غنیمت میدانند و سعادت ابدی خوانند حضور مجلس سماع عارفانرا
برای سعادت این دولت است هر که راهست مبارک باد و ذوق در سماع مطلوب مردان است
که شوق ایشان در طلب آنست چون آن شوق بفضل الله دست دهد و آن شوق در کار شود
باید که طالب این ذوق و این شوق در کار شود چو در تواجد آید و متحرک گردد و در طلب آن
ذوق و شوق شود و اگر خود را از آن ذوق و شوق باز دارد و خلاف ذوق و شوق حق خود
را باز داشته باشد نشاید که آنوقت خود را بخود گرد آرد و خود را از آن باز دارد که آن حرمان
عظیم است طالبان سالها خون خورده اند بعده بدین دولت و باین مشرب رسیده اند باد
باید ساخت تا وقت چه ذوق دهد و شوق کجا برد تا باشد که از مکان قرب لامکان کشد و خبر سبحان
دهد الصوفی ابن الوقت اینجا گفته اند که صوفی در پی وقت خود میرود و مطلوب خود حاصل
میکند و با دوست یگانه میشود لی مع الله وقت در شور این وقت است ذوق
این وقت سبحان الله کدام دولت از ذوق و شوق ربانی بلندتر است که خود را از آن
باز دارند و از دوست بخود باز آرند اجتماع دوستان خدا تعالی حضور ایشان در مجلس
سماع از جهت طمع این دولت است تا از برکت مجلس سماع دولتها مردان بیچاره مفلس را
ذوقی رو نماید و شوق دست دهد باید که مخلص صادق بود و متکلف نباشد

حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم در شوق ربانی و ذوق سبحانی در عشق دوست شعر شنید
و سماع در روا و با چهار صد یاران در تواجد آمد چندان تواجد کرده که ردا از کتف مبارک بزمین
افتاد و عشق را بنیاد نهاد و گفت لَیسَ بِکَرِیمٍ مَن لَم یَهتَزَّ بِذِکرِ الحَبِیبِ شعر این بود لقد لسعت
حَیَّةُ الهَوَی کَبِدِی + فَلَا طَبِیبَ لَهَا وَلَا رَاقِی + الی آخره خواجه قطب الدین قدس سره
برین بیت جان داده اند کشتگان خنجر تسلیم را + هر زمان از غیب جان دیگر است
کدام مردانند که جان خود در ذوق و شوق نازند مشرب این بیچاره و یاران این بیچاره
این مشرب است و مع ذلک ایشان ابو الوقت نبوده اند تا در صحت وقت خود اقامت شرع
کرده اند و نماز با وقت گذارده اند و جمعه و جماعت ترک نکرده اند که هرچه یافته اند از دولت
اقامت شرع یافتند و هر دولت که داشتند از دولت اقامت شرع داشتند چندان
نباید افتاد که از وقت باغند و قساوت روی آرد که شیطان را دخل بود و بعضی را
این واقعه پیش آید والعیاذ بالله من ذلک بس خود را از تصنع و تکلف دور دارند و در شوق
ربانی سبحانی در کار آیند هر چند تنزه است عرفان رو آید تنزه از هوا است نه از حظوظ
ذوق و شوق سبحان در حظوظ باش که مطلوب جانست و از هوا دور باش که آن حجاب
ای برادر پیران مریدان صادق را دست گرفته در سماع در آورده اند و اجازت داده اند
در سماع آمده اند و بحضور شیخ متحرک گشته اند و اولی آنست که لا ینبغی للمرید ان یتحرک بین یدی الشیخ
و چون اذن شیخ باشد ماذون گردد و در حضور رغبت سماع شود و متحرک گردد
آید و تا انقراض عالم این مشرب خواهد بود و چندین مشایخ کبار که اهل سماع بوده اند
کرده اند باذن شیخ کرده اند ای برادر غیر چه خواهی کرد و با غیر چه خواهی بود خدا بین باش
غیر بین مباش و هرچه خواهی باش و محمد معین الدین لقب شده بن خواجه خداوند محمود
میر سید شریف که ... خواجه علاء الدین عطار ختن خواجه بهاء الدین نقشبند
رحمة الله علیهم در کتاب مرقق القلوب می آرد عن انس رضی الله عنه قال کنا

انہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ انزل علیہ جبریل فقال یا رسول اللہ ان فقراء امتک یدخلون
الجنۃ قبل الاغنیاء بنصف یوم وہو خمسمائۃ عام ففرح بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم فقال افیکم من ینشد لنا شیئا فقال بدوی نعم یا رسول اللہ فقال ہات فانشا البدوی
شعر لقد لسعت حیۃ الہوی کبدی + فلا طبیب لہا ولا راقی + الا الحبیب الذی شغفت بہ
فعندہ رقیتی وتریاقی + فتواجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وتواجد اصحابہ معہ حتی
سقط ردائہ عن منکبیہ فلما فرغوا اوی کل واحد الی مکانہ قال معاویۃ بن ابو سفیان
ما احسن لعبکم یا رسول اللہ فقال مہ یا معاویۃ لیس بکریم من لم یہتز عند سماع
ذکر الحبیب ثم اقتسم ردائہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حاضرہم باربع مائۃ
قطعۃ ہذا الحدیث اوردناہ مسندا کما سمعناہ ووجدناہ وقد تکلم فی صحتہ
اصحاب الحدیث وما وجدنا شیئا نقل عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یشاکل
وجد اہل الزمان وسماعہم واجتماعہم وہیئتہم الا ہذا وما احسنہ من حجۃ للصوفیۃ
واہل الزمان فی سماعہم وتمزیقہم الخرق وقسمتہا لو صح انتہی وہمین تحقیق از مکتوبات
حضرت شیخ منیری خواہد آمد واز ینجاست کہ صاحب عوارف فرمودہ اند کہ چون
پارچہ صوفی از حالت وجد بزمین افتد باز گرفتن آنرا برو حرام است و صوفی بزرگ
آن پارچہ را قسمت کند یا سالم کسی را دہد و در نفحات است شیخ ابو عبد الرحمن سلمی
گوید کہ ابو سہل صعلوکی مرا از سماع پرسیدند گفت یستحب لاہل الحقائق ویباح لاہل
العلم ویکرہ لاہل الفسق والفجور **شرح** یعنی اہل حقیقت را سماع مستحب است بنا بر آنکہ
با سماع یا جذب حالتی نیکو کنند و یا دفع حالتی ردی و علما را مباح است زیرا کہ اگرچہ
مستحب نشود بحالت نیکو انجامی حالتی ردی کسب نکنند و فساق و فجار را مکروہ است
زیرا کہ بسماع جذب حالتی ردی می کنند کہ خیال فاسدہ ایشان قوت گیرد انتہی و نام
وی محمد بن سلیمان الصعلوکی الفقیہ کان اماما وقتہ فی علوم الشریعۃ وہم در نفحات است

خواجه ابوالحسن خرقانی گفته اگر کسی سرود گوید و آن حق را خواهد بهتر از آن بود که
قرآن خواند و آن حق را نخواهد شیخ زیرا که بر سرود می فائده مرتب گردد
و بر قرآن خواندن هیچ فائده مرتب نگردد و در تذکرة الاولیا است که خواجه شیخ
ابوالحسن خرقانی هرگز سماع نکردی شیخ ابوسعید بزیارت او آمد بعد طعام خوردن
شیخ را گفت دستوری هست که چیزی گویند شیخ گفت ما را پروای سماع نیست لیکن بر
موافقت تو این بشنویم پس قوالان بیتی گفتند شیخ در جنبه عمر پیش ازین یک
نوبت سماع نکرده بود پس شیخ ابوسعید گفت ای شیخ وقت است که برخیزی شیخ
برخاست و سه بار آستین بجنبانید و هفت بار قدم بر زمین زد و دیوار خانقاه بر موافقت
او در جنبش آمد شیخ ابوسعید گفت یا شیخ بس کن که بناها خراب شود پس گفت بعزت
خدای که آسمان و زمین بر موافقت تو در رقص آمدند شیخ گفت سماع کسی را مسلم است که بالای
روی ها عرش گشاده بیند و از زیر عرش تا تحت الثری پس اصحابه را گفت اگر شما را گویند که
این رقص چرا می کنید بگوئید بر موافقت قومی که برخاسته اند و ایشان چنین باشند
در مکتوب نود و سیوم حضرت یحیی منیری است بدانکه چون دلها و سرها خزائن اسرار اند
و معادن جواهر معانی است و مثال نهان بودن آن اسرار و جواهر در دلها چون
نهان بودن آتش است در آهن و سنگ و سماع پدید آرنده آن اسرار است
از دلها پس ظاهر نشود از دل بسماع مگر آنچه در وی بود و ازینجا بدان هر که را غالب
بود بر وی خداوند عز و جل مشتاق بود بلقای وی و سماع در حق وی محرک است
مر شوق وی را و موکد است مر محبت و عشق وی را و بیرون آرنده است آتش سینه وی را
از نهانگاه و ظاهر کننده است مر احوال شریفه را از مکاشفات و ملاطفات
که در حصر نباید بدانند که ما را ازین نعمت حظی است و آن احوال شریفه را زبان صوفیان
وجد خوانند اینجا سماع حلال بود بلکه مستحب بلکه گفته اند لازم که این قدمی باشد

که هرچه در عالم هزل بود چون بسمع خداوندان این قدم رسد جد گردد و جد اندانها خود گشته
هرچه هست جد گردد و در سماع بیت و درستی حالت احادیث آمده است یکی از صحیح
برای دلیل اینجا یاد کنیم و آن آنست که روایت کرده شده است از انس رضی الله عنه
که گفت نزدیک رسول بودیم علیه السلام که مهتر جبرئیل صلوات الله علیه در رسید پس گفت یا
رسول الله بشارت مر تراکه درویشان امت تو در آیند در بهشت پیش از اغنیا به نصف
سال و آن نیم روز بود پس حضرت رسالت بدین بشارت خوش گشت گفت در میان شما
کسی هست که شعری بخواند پس بدوی گفت هست یا رسول الله گفت بیار بیار آنگاه بدوی
این بیت خواند شعر قَد لَسَعَت حَیَّةُ الهَوَی کَبِدِی ◦ فَلَا طَبِیبَ لَهَا وَلَا رَاقِی ◦ اِلَّا الحَبِیبَ
الَّذِی شُغِفتُ بِهٖ ◦ فَعِندَهٗ رُقیَتِی وَتِریَاقِی ◦ پس رسول علیه السلام تواجد کرد و جمله صحابه با وی
تواجد کردند تا ردای مبارک از دوش مبارک بیفتاد پس چون فارغ شدند هر کسی
بجای خویش قرار گرفتند پس معاویه بن ابی سفیان گفت چه نیکو بازی شما است یا رسول
الله فرمودند یا معاویه لَیسَ بِکَرِیمٍ مَن لَم یَهتَزَّ عِندَ سَمَاعِ ذِکرِ الحَبِیبِ گفت دور باش یا
معاویه کریم نبود هر که بشنیدن ذکر دوست در جنبش نیاید پس ردای مبارک او را
قسمت کردند بر حاضران بچهار صد پرکاله راقم گوید و نیز همین تحقیق در مکتوبی از
مکتوبات حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی مرقوم است ایضاً و باشد که سماع بمجرد
آواز بود نه بر معنی بیت آخر شنیده حکایات شتران عرب که بمجرد آواز حدی چنان مست
میگردند که با بار گران چندان بروند انکار این امر انکار مشاهده است محروم بی نصیب
از لذت سماع تعجب کند مثل تعجب کردن عنین از لذت مباشرت و تعجب کردن
جاهل از معرفت خداوند این چنین شخص از شمار ادمیان خارج است و نسبت
بروجد دست زدن اصل آن آنست که روایت کرده اند از حبیب العالم رضی الله عنه
از کسی شنید پس یک بیت ... دیگر ... چنانکه از انگشتان او قطرات خون

حکیده از خواجه ابو سعید الخیر نقل است که گفت درویش چون در سماع دست بر هم زند
شهوتی که بر دست باشد از وی بیرون شود و چون پای بر زمین زند شهوتی که
در پای بود بریزد و چون نعره زند شهوتی که اندرون باشد بیرون رود و اما آنکه
نعره زند و سماع روا بود وقتی که غلبه وجد در باطن پدید آید چنانکه خویشتن را نگاه نتواند داشت
شیخ عبد الرحمن السلمی این جمله را جمع کرده است اندر کتاب السماع و در تفسیر فتح العزیز است
که چون مال حضرت ابوبکر صدیق در راه حبیب خدا تعالی بالکلیه تمام شد و فقر برو استیلا
یافت روزی گلیمی انجامی کهنه در گلو انداخته او را باهم مربوط ساخته در مجلس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شده بودند حضرت جبریل نازل شدند و پرسیدند
که یا محمد ابوبکر را با وجود این مالداری چه حال شد که با این لباس نشسته است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند که همه مال خود را بر من و در راه من خرج کرده مفلس شد
حضرت جبریل گفت که خدا تعالی ابوبکر را سلام فرموده است و می پرسد که بگو
در این فقر از من راضی هستی یا که در دلی داری حضرت ابوبکر را از شنیدن این حالتی
رو داد که بر مثال ارباب وجد مست شده میگفت که من چه هستم که در حق پروردگار
خود و ابرم و بار بار آواز بلند همین نغمه را می سرائیدند که انا عن ربی راض انا عن
ربی راض انتهی و در کیمیای سعادت است عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال یا علی انت منی و انا منک فحجل پیغمبر خدا با علی گفت تو از منی و من از تو علی
از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد چنانکه عادت عرب باشد
که در شادی و نشاط کنند و قال لجعفر اشبهت خلقی و خلقی فحجل و همین است ال
و با جعفر رضی الله عنه گفت تو بمن مانی بخلق و خلق او نیز از شادی رقص کرد و قال
صلی الله علیه وسلم لزید بن حارثة انت اخونا و مولانا فحجل آنحضرت با زید بن
حارثه رضی الله عنه گفت تو برادر و مولای مانی از شادی رقص کرد پس معلوم که

اگر میگویند که این حرام است خطا می کنند بلکه غایت این است که بازی است با بشر و بازی نیز
حرام نیست و کسی که بآن سبب کند که آن حال که در دل او پیدا می آید قوی تر شود خود محمود
است انتهی و کان ہذہ القصۃ فی عمرۃ القضاء لما دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم
مکۃ فتبعتہ عمارۃ بنت حمزۃ تنادی یا عم یا عم فتناولہا علی فاختصم فیہا علی و زید و جعفر
فاعطاہا لجعفر انتہی قال ابن ماجۃ حدثنا ہشام بن عمار و محمد بن الصباح قالا حدثنا
عبد العزیز بن ابی حازم حدثنی ابی عن عبید اللہ بن مقسم عن عبد اللہ بن عمر قال سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو علی المنبر یقول یاخذ الجبار سماواتہ وارضہ بیدہ وقبض بیدہ فجعل یقبضہا ویبسطہا ثم یقول انا الجبار این الجبارون این
المتکبرون قال ویمیل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن یمینہ وعن یسارہ حتی
نظرت الی المنبر یتحرک من اسفل شیء منہ حتی انی اقول اساقط ہو برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وہشام بن عمار من رجال السنۃ غیر مسلم صدوق و محمد بن الصباح بن سفیان
ابو جعفر التاجر صدوق من رجال السنۃ وابن ابی حازم سلمۃ ابن دینار صدوق فقیہ من رجال الستۃ
وابوہ فقیہ عابد من رجال الستۃ وعبید اللہ بن مقسم ثقۃ مشہور من رجال الستۃ غیر الترمذی
ایضاً در مکتوب قطب عالم است بشیخ جلال الدین لاہور بر او در شیخ عبد الرحمن اندہ رہ
که گویندگان چیزی می گفتند خدمت اخیر را شوق ربانی و ذوق سبحانی در اهتزاز
آورد و در اضطراب کشیده بود و تواجد اندا خبت الحمد لله بعد ازین فرموده این فقیر چنان متفرح
گشت که در حد نیاید و در کون نگنجد که حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید لیس
بکریم من لم یتہتز بذکر الحبیب چون آن دوست خدا در شوق در آید در دو کون نگنجد نور شوق
وی مشرق و مغرب گیرد و مزید باد و همیشه در حیات و ممات بر آن سماع مستغرق باشند
و این نعمت در خانواده پیران چشت نهاده اند و اعراس پیران بر سنت پیران بسماع
و صفای جاری دارند انتهی راقم گوید سخن مردان مردان دانند دیگری چه داند قلندر
آنچه گوید دیده گوید حضرت عبد الخالق غجدوانی فرموده اند سماع بسیار مکن که سماع بسیار

نفاق پدید آید و هر وقت بسیار می سماع دل را بمیراند و بر سماع انکار کنند
و اصحاب سماع بسیار اند چنانچه ذکر ایشان بگذشت و در کشف المحجوب نسبت سماع
و اند طبائع حکم های مختلف است همچنانکه ارادت اندر دلها مختلف است و ستم باشد
که کسی آنرا حکم قطع کند و جمله مستمعان بر دو گروه اند یکی آنکه معنی شنوند و دیگر
آنکه صوت شنوند و اندرین هر دو اصل فائده و آفات است زانچه شنیدن اصوات
خوش غلیان آن معنی باشد که اندر مردم مرکب بود اگر حق بود حق و اگر باطل بود
باطل کسی را که مایه در طبع فساد بود آنچه شنود همه فساد باشد و جملگی این معنی اندر حکایات
داؤد علیه السلام بیاید آنانکه صوت داؤد شنیدند دو گروه شدند یعنی آنکه از اهل شقاوت
بودند بر امیر ابلیس مائل شدند و آنکه اهل سعادت بودند بصوت داؤد بماندند و بعض آنانکه
اهل معنی بودند صوت داؤد و غیره اندر پیش ایشان نبود از آنچه همه حق را میدیدند اگر مزمار
و بوق شنیدندی اندران همه فتنه از حق [illegible] و اگر صوت داؤد شنیدندی اندران [illegible]
از حق شنیدندی تا از کل باز ماندندی نه دیدندی نضر بن الحارث کلام خدا شنید و گفت هذا
اساطیر الاولین و عبد الله بن سعد بن ابی سرح که کاتب وحی بود گفت فتبارک الله احسن
الخالقین و الملعون بصری گوید [illegible] وحی است که دلها را بدو برانگیزد و بر طلب حق حریص کند
هر که آنرا بحق شنود بحق راه یابد و هر که بنفس شنود اندر زندقه افتد و مراد آن نه آنست که سماع
علت وصل حق است بلکه مراد آنست که مستمع باید با معنی شنود و صوت مجرد دل را محل دارد
حق با حضرت حاجی شریف زندنی فرمودند که در اثنای سماع صفائی و ضیائی لمعات
حاصل میگردد که هیچ چیز پوشیده نماند از عالم اسرار و روشن دل میشود و آلایش جسد و کینه و
غش بکلی زوال می پذیرد و بسوی عرش و کرسی میل نکند و اگر کند اهل سماع [illegible]
وا او را اهل سماع نخواهند [illegible] با غیر پرداخت حضرت [illegible] [illegible] باید
بهوای نفس شنیدن درست نیست و سماع سر نیست از اسرار الهی در دل عاشق فرود می

آید که بسبب آن از همه بیگانه شود و دیوانه و در سماع دل تواجد می آید و در کشف المحجوب است
میان محققان در سماع اختلاف است گروهی گفته اند سماع آلت غیبت است که اندر مشاهده
سماع محال باشد پس سماع آلت مبتدیان باشد تا از پراگندگی های غفلت مجتمع باشند
و باز گروهی گفته اند که سماع آلت حضور است چنانکه دل را وصل محبت است و سر را
مشاهده و روح را وصلت و تن را خدمت باید تا گوش را نیز نصیبی بود چنانکه چشم را نصیبست
از رویت و گویند سماع آلت حضور است که غائب خود غائب است و غائب منکر بوده
منکر آن اهل آن نباشد اصل سماع چون آفتابست که بر همه چیزها تابد اما مظهر را بقدر
مرتبه وی ازان ذوق و شرب باشد یکی را می فروزد و یکی را مینوازد و یکی را می گدازد و این
جمله بر سه مرتبت اند یکی از مبتدیان و دوم متوسطان و سه دیگر کاملان بدانکه سماع وارد
حق است مبتدیان مائل حدیث حق نباشد مگر آنرا اثری باشد بحرقت و قهر چنانکه
گروهی اندر سماع بیهوش شوند و گروهی هلاک شوند و هیچ کس نباشد الا که طبعش از حد اعتدال
بیرون شود و اضطراب مبتدیان اندر حلول وارد حق تعالی بود و ازان مبتدیان که حقیقت
ایشان مرا انرا انخالف است چون آن متواتر شود مبتدی اندران ساکن شود و باید دانست
وجد و وجود مصدر اند یکی بمعنی اندوه و دیگر بمعنی یافتن فاعل هر دو یکی جز بمصدر
فرق نتوان کرد و مراد این طائفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد اندر سماع
که یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موصول یافت مراد و حقیقت اندوه فقد محبوب
و منع مراد باشد و حقیقت یافت حصول مراد پس وجد سریست میان طالب و مطلوب
و وجود تفضلی است از محبوب بمحب و نزدیک من وجد اصابة المی باشد مر دل را
یا از تعب یا از طرب و وجود ازالت غمی بود از دل و مصادقه مراد آن باشد و صفت
واجد اما حرکت بود در غلیان شوق و در حال حجاب و اما سکون در حال مشاهده و
در حال کشف گروهی گویند که وجود صفت مریدان است و وجد صفت عارفان و گروهی

گویند که بوجد حرکت مریدان باشد و وجود تحفه محبان و درجه محبان بلندتر از مریدان باید آرام اهل وجود
تمام تر باشد از حرکت اندر طلب و همینی کشف نگرد و بحجز در حکایت و آن آنست که روزی شبلی [illegible]
اندر و تمکین یافت گفت ایها الشیخ چه بوده است گفت من طلب و جد شبلی گفت لا بل من وجد طلب مشائخ
اندرین سخن گفته اند از آنچه آن یکی نشان از وجد داد و دیگری اشارت بوجود کرد و نزدیک من معنی قول
جنید است از آنچه چون بنده بشناخت که معبود او از جنس او نیست اندوه او دراز گردد و درین سخن گفته اند
در اصل هم کیمیاء سعادت است بدانکه ایزد تعالی را سری است در دل آدمی چنانکه آتش در آهن و سنگ و همچنان که
بر زخم آهن بر سنگ آن آتش آشکارا گردد همچنین آتش سماع آواز خوش موزون گوهر دل را بجنباند و
چیزی پیدا آورد بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد اما میگوییم که حکم سماع از دل باید گرفت که سماع
هیچ چیز در دل نیاورد که نباشد بلکه آنرا که در دل باشد بجنباند و هر کرا در دل چیزی بود که آن در شرع محبوب
است و قوت آن مطلوب است چون سماع آنرا زیادت کند او را ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی بود که در
شرع مذموم باشد او را بسماع عقاب بود و هر کرا دل از هر دو خالی است لیکن بر سبیل بازی شنود و بحکم طبع
بآن لذت یابد سماع او را مباح است اصل اینست که کسی را که دوستی حق تعالی غالب شده باشد بوجد
عشق رسیده سماع او را مهم بود بدانکه در سماع سه مقام است اول فهم و آنگاه وجد و آنگاه حرکت
انتهی در نفحات القدس [illegible] نام ایشان محمد است ابن مولانا خواجگی احمد
انکسار و افتقار داشت و بوجد و سماع رغبت فراوان چنانکه اگر بسمع ایشان بیتی از اشعار رسد خوش آواز آن
وفی نوازان در رکاب او بنوا و الحان بودندی و بعض درویشان در رقص و سماع انتهی **مؤلف**
کتاب هذا ساکن شهریست که گردش از مزارهای پرانوار بزرگان محصور است و سمت
غربیش از قصره کوشکهای انگریزان آباد و سمت شرقیش از آب روان دریا و از کشت زارهای
شاداب تر و تازه و سمت جنوبیش از شجرهای بار دار پر ثمر و صحراهای سیراب سرسبز [illegible]
از برکت کرامت بزرگان معمور و از ابتدای آبادی تا الحال هرجا که میآید از هوای آن آب
جدای نیارد الغرض آن خطه مطبوع ارباب [illegible] و در عشق خیز شور انگیز حسن [illegible] آباد

الحمد للہ اولاً و آخراً کہ ایں نسخہ کتاب ہذا در آخر عشرہ شہر ذیقعدہ ۱۲۰[illegible] ہزار و دو صد و [illegible] و شش ہجری باہتمام [illegible] حلیہ تمامی در بر گرفت ❊ فقط

خاتمة الطبع

الحمد و المنة کہ کتاب مستطاب انوار العارفین تالیف زبدۂ اہل ایقان خلاصۂ ارباب عرفان مقبول بارگاہ کونین حافظ محمد حسین صاحب چشتی صابری قدوسی ساکن مرادآباد کہ تمامی عمر خود را در حصول مذاق معرفت گذرانیدہ و تخم تجرید و توحید آنچنان در مزرعۂ دل دوانیدہ کہ بمصداق ع مائیم کہ با غیر خدا جفت نگردیم ❊ در عالم تجرد بسر بردہ اند در ماہ جمادی الآخرہ سنہ ۱۲۹۰ ہجری علی صاحبہا الف الف تحیۃ و سلام از زیور طبع آراستہ گردید مؤلف سلمہ اللہ تعالیٰ از احوال خود صفحہ در دیباچہ بنام اکتفا فرمودہ مرد سراپا شفقت و ہمہ تن اخلاق و یگانۂ آفاق اند با علما و فقرا از خصوصیت [illegible] بازند و دائما قانون رقت قلبی را بمضراب سوز سینہ می نوازند اللہم احفظہ و بارک فی عمرہ و نیز واضح باد کہ مؤلف از تحریر کتاب سال ہشتاد و شش ذریت گشتہ بود چون بعض [illegible] نگردم دست داد بعض وقائع بعد اتمام کتاب نیز ضمیمۂ کتاب [illegible] ناظرین در کتاب بعض جا خواہند یافت کہ وفات فلان کس بعد تحریر در سال ہشتاد و ہشت رو داد فقط و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین و صلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ سیدنا و مولانا محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین ❊

قطعۂ تاریخ طبع از سید قاسم علی خواہان بریلوی

کیوں نہ مرغوب ہو زمانے کو	مخزن ذکر صوفیا ہے یہ
سر [illegible] خواہان	لکھ کہ تاریخ اولیا ہے یہ ۱۲۹۰